

ریشه های محرومیت اجتماعی–سیاسی
سیستماتیک تُرکی زبانان افغانستان

محمد کاظم امینی



ریشه های محرومیت اجتماعی– سیاسی

سیستماتیک تُرکی زبانان افغانستان

پژوهش و تالیف

محمد کاظم امینی

سرشناسه	: امینی، محمدکاظم، ۱۳۴۳-
عنوان و نام پدیدآور	: ریشه‌های محرومیت اجتماعی- سیاسی سیستماتیک ترکی زبانان افغانستان/پژوهش و تالیف محمد کاظم امینی.
مشخصات نشر	: تهران: نشر اساتید دانشگاه ،۱۴۰۴.
مشخصات ظاهری	: ۳۹۰ص.
شابک	: 978-622-330-627-3
وضعیت فهرست نویسی	: فیپا
یادداشت	: کتابنامه:ص.[۳۷۷]-۳۸۹؛ همچنین به صورت زیرنویس.
موضوع	: ترکان -- افغانستانTurkic peoples -- Afghanistan ازبکان -- افغانستانUzbeks -- Afghanistan ترکان -- افغانستان -- وضع اجتماعی Turkic peoples -- Social conditions -- Afghanistan ترکان -- افغانستان -- سیاست و حکومت Turkic peoples -- Politics and government -- Afghanistan نسل‌کشی -- افغانستانGenocide -- Afghanistan
موضوع	: افغانستان -- تاریخ -- قرن ۱۳ق. Afghanistan -- History -- 19th century افغانستان -- تاریخ -- قرن ۱۴ Afghanistan-- History-- 20th century
رده بندی کنگره	: DS۳۶
رده بندی دیویی	: ۹۵۸/۰۰۴۹۵۸۱
شماره کتابشناسی ملی	: ۱۰۱۷۳۳۲۹
اطلاعات رکورد کتابشناسی	: فیپا

ریشه های محرومیت اجتماعی- سیاسی سیستماتیک تُرکی زبانان افغانستان

پژوهش و تالیف: محمد کاظم امینی

ناشر: اساتید دانشگاه

سال چاپ :تابستان۱۴۰۴

نوبت چاپ:اول

تیراژ:۱۰۰۰جلد

قیمت:۴۶۵۰۰۰۰ریال

شابک:۳-۶۲۷-۳۳۰-۶۲۲-۹۷۸

تلفن انتشارات:۶۶۴۰۵۰۷۳-۶۶۴۰۱۸۷۸-۰۲۱همراه۰۹۱۲۴۳۴۲۷۴۱

فهرست مطالب

مقدمه ۹
در بارۀ این اثر ۱۵
بخش اول :تُرک ها و اوزبیک ها به روایت منابع علمی و تاریخی ۱۹
وطن و خاستگاه اصلی تُرک ها ۲۱
تاریخ واژۀ تُرک ۲۲
زبان های تُرکی ۲۵
دربارۀ اصطلاح تُرک ۲۶
معانی تُرک و تُرکستان درفرهنگ لغات ۲۸
تُرکِستان (باضم اول وکسرسوم) {تُ کِ} ۲۸
سرزمین تُرکان. جایگاه اقوام ترک ۲۹
افغانستان کشوری با تنوع قومی ۳۳
تُرک های افغانستان (مدخل برموضوع اصلی) ۳۶
مشکل مطالعه وپژوهش در بارۀ تُرک های افغانستان ۴۰
تُرک تباران درافغانستان شرقی ۴۱
تورک تباران درکوهستان ۴۲
تُرک های کوهدامن ۴۳
بحث تُرک های پشتون شده در افغانستان ۴۴
کاربرد کلمۀ اوزبیک در فرمان و منشورهای دوران حاکمیت امیرتیمور ۴۹
کار برد کلمۀ تُرک در ادبیات ۵۴
پس منظرتاریخی و ملی ۵۵
شکل گیری به عنوان یک ملت ۵۶
دربارۀ وجه تسمیۀ اوزبیک ۵۷
اما اوزبیک خان که بود؟ ۵۸
وجه تسمیۀ دیگر اوزبیک ۵۸

اوزبیک های افغانستان..... ۶۱
منابع تاریخی در مورد اوزبیک ها ۶۳
۱.مطلع السعدین تالیف عبدالرزاق سمرقندی ۶۴
۲.روضۀ الصفا (محمد بن خاوند شاه ابن محمود) ۶۴
۳.حبیب السِیر فی اخبار افراد َبشر تالیف خواندمیر.....۶۶
۴. تاریخ رشیدی تالیف محمد حیدر دوغلات ۶۸
۵.تاریخ گُزیده حمد الله مستوفی..... ۶۹
۶. تاریخ گزیدۀ نصرت نامه ۷۰
۷. شیبانی نامۀ محمد صالح ۷۲
۸. شیبانی نامه مولانا کمال الدین شیرعلی بنایی..... ۷۳
۹.مهمان نامۀ بخارا..... ۷۳
۱۰.تاریخ ابوالخیر خانی تالیف مسعود بن عثمان کوهستانی ۷۴
۱۱. ظفرنامۀ شامی..... ۷۴
۱۲. ظفرنامۀ شرف الدین علی یزدی..... ۷۵
۱۳. توزوکات تیمور(امیر تیمور توزوکلری) ۷۷
۱۴. بابُرنامۀ ظهیرالدین محمد بابر ۷۸
۱۵.بحرالاسرارفی‌مناقب الاخبارتالیف محمودبن امیر ولی کاسانی بلخی۷۹
۱۶.تاریخ مقیم‌خانی تالیف منشی محمدیوسف شبرغانی بن خواجه بقا ۸۱
کار برد رسمی واژۀ « اُزبک » در ادبیات سیاسی..... ۸۲
پس منظر اطلاق واژۀ «اوزبیک» بالای تُرکی زبانان افغانستان ۸۷
علاقه ها:..... ۹۰
حکومتی ها..... ۹۰
زبان و ادبیات تُرکی در افغانستان ۹۵
نشرات رادیویی ۱۰۱
تاسیس جراید بزبان های تُرکی ۱۰۲
رسمیت زبان اوزبیکی در افغانستان..... ۱۰۵

بخش دوم: علل و عوامل اساسی محرومیت اجتماعی و سیاسی سیستماتیک تُرکان ۱۱۱
قومگرایی چیست؟ ۱۱۱
افغانستان سرزمین انواع محرومیت ها ۱۱۵
خلاصۀ موضوعی: تعریف محرومیت ۱۱۶
۱.محرومیت اجتماعی ۱۱۷
۲.محرومیت سیاسی ۱۱۸
۳.محرومیت اقتصادی ۱۱۹
افغانستان و حاکمیت های توتالیتر و تمامیت طلب ۱۲۰
محرومیت زدایی سیاسی ۱۲۱
علل و عوامل اساسی محرومیت اوزبیک های افغانستان..... ۱۲۲
نوشته های مُغرضانۀ اروپاییان برضد ترکی زبانان ۱۲۲
سایر نوشته های در مورد تُرک های افغانستان..... ۱۲۷
نوشته ها ، گزارش ها وسفرنامه های اروپاییان پس از سقوط امپراتوری بریتانیا ۱۲۹
برگشت به عقب و چاق کردن عقده های تاریخی..... ۱۳۲
نقش پیر روشان و جنبش روشناییان..... ۱۳۴
نفی خاتمیت پیامبر اسلام صلی الله علیه و اله و سلم..... ۱۳۷
نقش آثار خوشحال خان ختک شاعر ملی پشتو ۱۳۹
تاثیر و نقش عوامل خودی در این میان..... ۱۴۳
بخش سوم : نسل زادیی و نسل کشی تُرک های افغانستان ... ۱۵۳
انواع صدمۀ شدید ۱۵۴
۱.صدمۀ شدید جسمانی..... ۱۵۵
۲.صدمۀ شدید روانی..... ۱۵۵
۳.صدمۀ شدید جسمانی و روانی ۱۵۶
۴.تحمیل شرایط نا مناسب زندگی با وضع جریمه های سنگین ۱۵۶

۵. تحمیل شرایط نامناسب زندگی با رشوه خواری ۱۵۸
موضوع جرم و نسل زدایی ۱۶۱
نمونه های فراوان‌ازصدمهٔ شدیدجسمی و روحی اوزبیک ها تُرکمن ها۱۶۲
روایتی از یک اثر و نویسنده.....۱۶۳
نسل زدایی سرخابی ها (سرخابیان) ۱۸۰
اصل و نسب ۱۸۰
پس منظر تاریخی و اتنوگرافی ۱۸۲
تبعید وقتل عام طایفهٔ« سرخابی ها » در دورهٔ امیر عبدالرحمن ۱۸۴
(تخت جلایر) مصداق هویت نابود شده..... ۱۸۹
شهر تاریخی « چیچکتو » روایتی از یک تاریخ منهدم شده..... ۱۹۴
منطقهٔ « بوککن» در مرغاب نمود دیگر یک نسل زدایی ۱۹۶
روایتی گمشدهٔ تاریخی از مناطق « قیرق قیز » یا « چهل دختران » ۱۹۷
روایت چهل دختران از تاریخ« بیان الوقایع » محمد یوسف ریاضی: . ۱۹۸
جنبش مشروطیت و تُرک های افغانستان ۱۹۹
اتحادیهٔ محصلان ۲۰۵
بخش چهارم: ناقلین وکوچی و بزرگترین درد سر ۲۱۱
پس منظر سیاست ناقلین در افغانستان ۲۱۵
معانی ناقل در فرهنگ ۲۱۱
نظام نامهٔ ناقلین به سمت قطغن ۲۱۶
مبانی تاریخی سیاست ناقلین..... ۲۱۹
قیام دولت کپتان علیه حاکمیت مستبد و استبداد ناقلین..... ۲۲۰
روایت شفاهی دولت کپتان ۲۳۲
سرگذشت «توره» جوانمرد عیار..... ۲۴۴
قیام ملی « توره » بر علیه خوانین ناقلین..... ۲۴۸
توره خان مینگ باشی که بود؟.....۲۵۶
فاجعهٔ سرپل‌و زنده سوزاندن دهقانان اوزبیک توسط ناقلین اسحاقزی ۲۵۹
اسحاق زیی ها کی بودند؟..... ۲۵۹

سرپل و اسحاق زیی ها ۲۶۰
روایتی از مظالم خوانین اسحاقزی در سرپل ۲۶۲
فاجعه آدم سوزی در سرپُل به وسیلهٔ اسحاقزیی ها ۲۶۵
انعکاس این فاجعه در ادبیات معاصر اوزبیکی ۲۶۸
مظالم کوچی ها و ناقلین بالای مردم شمال ۲۷۵
تأسیس نخستین حزب سیاسی تُرکی زبانان ۲۸۸
خلاصهٔ مضمون داستان سیاسی- تاریخی (توش- خواب) ۲۹۲
ایرگش اوچقون نینگ توش کوریشی ۲۹۸
باشلنغیچ – بیرینچی قسم ۲۹۹
تون ایله کون ماجراسی ۳۰۱
ایکینچی قسم- توش ۳۰۵
اوچینچی قسم- عبرت و چاره ۳۱۲
بخش پنجم :جنایات محمد گل مهمند در ولایات تُرکستان ... ۳۱۷
تخریب و انهدام آثار و آبدات تاریخی در شمال ۳۱۷
سرگذشت انگشتر دزدی شدهٔ میرزا سلطان حسین بایقرا ۳۲۱
روایت تاریخی دیگر مرتبط به این موضوع ۳۲۴
روایتی دیگر پیوست به موضوع ۳۲۶
ارگ تاریخی (بالاحصار میمنه) از انهدام تا انهدام ۳۲۸
انهدام بالاحصار تاریخی شبرغان ۳۳۳
انهدام رباط خواجه دُکه شبرغان و سایر آثار باستانی ۳۳۸
تخریب بالاحصار تاریخی سرپُل ۳۴۰
انهدام آثار تاریخی وباستانی در اندخوی ۳۴۲
موج کتاب سوزی ها و سوزانده شدن هزاران نسخهٔ قلمی ۳۴۴
جعل و تحریف توپونیم های تاریخی در تُرکستان ۳۵۰
دورهٔ تبعید و آوارگی، فراریان «چخانسور» و « دشت نهر سراج» ۳۵۹
تبعات فاجعه بار اقدامات محمد گل مهمند در میمنه و شمال ۳۶۵
موضوع و تحدید آن ۳۶۷

نزاع بر سرعلفچرها به رهبری نورالله خان قرایی ۳۷۰
منابع و مآخذ ۳۷۷
منابع اینترنتی ۳۸۴
منابع پژوهش میدانی ۳۸۵
کلکسیون ها ۳۸۶
منابع به زبان انگلیسی ۳۸۶
منابع ترکی..... ۳۸۸
منابع انترنتی..... ۳۸۸

مقدمه

این اثر تلاشی است برای رهگشایی و ره یابی به سوی مستند سازی جنایات و مظالمی که طی یک و نیم قرن اخیر بالای اهالی تُرکی زبان افغانستان اعمال شده و هنوز پایانی برای آن حتا در عصر تکنالوژی و اوج اعتلای جامعۀ بشری ، متصور نیست.

نویسنده هیچ منظور خاصی جز نوشتن تاریخ مردم و محیطی که همواره همچون بردگان جنگی و سرزمین مغلوبه با انها برخورد شده و همواره برجان و مال و ننگ و ناموس آنان تهاجم صورت گرفته و در هیچ دوره ای به انها به عنوان یک انسان، یک مسلمان و یک هموطن نگریسته نشده مطمح نظر نبوده ونیست. متاسفانه براثر مدیریت سؤ حاکمیت های تمامیت طلب در حالیکه کشورهای همسایۀ مان به قدرت های اتمی مبدل شده و به انرژی هستوی دسترسی پیداکرده و راکت های دور برد با کلاهک هستوی می سازند ، ولی مردم کشورمان بخاطر پیداکردن مکان امن، سیر کردن شکم از نیم قرن بدینسو سربار کشورهای همسایه بوده با انواع مظالم و خشونت ها در اوج بیکاری و گرسنگی از کشور فرار میکنند.

من به عنوان یک فرد مسوول و متعهد در برابر مردم و محیطی که در آن پرورش یافته و به کمال رسیده ام ، حق طبیعی و قانونی خود میدانم که با رسالت و ایمانداری مظالمی را که در حق گذشتگان و نسل موجود انجام یافته به عنوان وجدان بیدار عصر خود با استناد به منابع تاریخی

بنویسم و به آیندگان برسانم تا آنها چون نسل های گذشته و کنونی زیر بار ظلم و استبداد نرفته و در پی احقاق حقوق حقهٔ خود که منبعث از اصول انسانی و اصول آیین مبارک اسلام است؛ برایند. زیرا خدواند تبارک و تعالی انسان را اشرف المخلوقات افریده و این صفت ویژه تمام بنی نوع انسان با قطع نظر از زبان و نژاد و عقیده است. پس باید انسان از این ودیعه و امانت الهی حراست نماید و جسارت ابراز سخن حق و حقیقت را در برابر ظالمان و غاصبان داشته باشد.

در این اثر مضاعف بر مظالم حاکمیت های تمامیت توتالیتر، کم کاری و غفلت جامعهٔ تُرکی زبانان که نتوانسته اند نسبت عدم ظرفیت های لازمی از فرصت های پیش امده استفادهٔ اعظمی نمایند و مانند ابزاری در دست معامله گران و تیکه داران قومی که آنهارا اغوا نموده و همواره به منظور رسیدن به اهداف و مقاصد شخصی و خانوادگی و گروهی، عمل نموده اند نیز به بحث گرفته شده است.

این اثر در بعد دیگر تلاشی است برای زنده نگداشتن نام و خاطرات قهرمانانی که با اتکا به نیروی ایمان و پایداری برای دفاع از حق و حقیقت و حق زندگی و حیات که ودیعه و نعمت خداوندی است، در راه حفظ زندگی و شرف و حیثیت و ناموس خود ، در برابر ظلم و طاغوت مردانه ایستاده و بایداری نمود و در این راه جان داده اند تا حقیقت وحقانیت را به کرسی بنشانند.

من به قدسیت قلم باور دارم و با این باورمندی قلم بدست گرفته ام که جز حق و حقیقت چیزی را نه نویسم و آنچه نویسم براساس مشاهده و

استماع من از افراد و منابع معتبر باشد و خداوند تبارک و تعالی را شاهد می گیرم که در این راه با هیچ گروه و افراد هیچ گونه خصومت و عداوتی نداشته و ندارم . پیش کشیدن و طرح این مباحث نه دامن زدن به اختلافات و منازعات ملی و قومی است؛ بل به محاکمهٔ وجدانی کشانیدن گروه ها و مجامعی است که با تکیه زدن بر اریکهٔ قدرت سیاسی و حاکمیت از قرون متوالی و اعمال سیاست های استبدادی امواج خون را در این کشور جاری نموده و با همیاری کشور های استعمارگر اهالی این سرزمین را با گذشت هر روز مستاصل تر و بیچاره تر از قبل می سازند و به جای مدیریت منابع انسانی و زیرزمینی و منابع فراوان آبی، کشور و مادر وطن را هر چند گاه همچون متاع وکالا به حراج گذشته و باعث بدبختی مردم و کشور می شوند.

مطالب مندرج در این کتاب با جستجو در لابلای متون گذشته در منابع خارجی و داخلی و ترتیب و تبویب و به شکل یک اثر مدون، تدوین گردیده است. نوشتن چنین اثری اگرچه زادهٔ تفکر خودم است ولی یک نیازمندی اساسی بود. با آنکه نوشتن چنین اثری آنهم برای اولین بار کار دشواری است ولی ناگزیر از اجرای آن می باشم و امید برآن است که این جستار ها زمینه های تمرکز بیشتر را روی اینگونه موضوعات به و جود بیاورد. در این مبحث به ذکر روایت های پراگنده و مستند در رابطه پرداخته میشود.

متأسفانه به حمایت مستقیم کشورهای استعماری وسیطره جو همواره پروسه وحدت ملی دراین کشور به سختی زیان دیده است و بر اثر این سیاست مخرب،مردم افغانستان بسیار متضررشده و سرنوشت تلخی را

تجربه کرده و میکنند.مشکل اساسی در این کشور، عدم تامین وفاق ملی بین جوامع مختلف تذکار یافته و تامین عدالت اجتماعی و همچنان نداشتن سهم مساوی آنان درحاکمیت سیاسی کشور است.غیر واقع بینانه نخواهد بود که بگوییم تداوم حاکمیت مستبدانه تک قومی در طول یک و نیم قرن اخیر درکنار موارد جزیی دیگر، عامل اساسی جنگ و بدبختی مردم این جغرافیا می باشد. تازمانیکه به این مباحث تمکین نشود، بعید مینماید که این کاروان راه گم کرده راه به سر منزل مقصد برد.

عدم توجه به فرهنگ و تاریخ ادبیات جوامع مختلف ساکن این کشور، خود یکی از عوامل تداوم جنگ دراین کشور بوده است. علت ترویج فزاینده فرهنگ «اکثریت» و «اقلیت» درترمینولوژی سیاسی کشور ، فرهنگ و ادبیات و تاریخ واقعی ملیتهای بزرگی چون تورک ـ اوزبیک نه تنها در داخل مرزهای سیاسی کشور، بلکه دربیرون از مرزهای کشور و کشورهای همسایه نیزبه طرز غیر منصفانه ای ناشناخته مانده است . یه باورصاحب این قلم شاید یکی از دلایل افتراق ملی حاکم درکشوریکی هم عدم تعارف فرهنگی بین آن ها باشد.

مشکل اساسی دراین کشور، عدم تامین وفاق ملی بین جوامع مختلف تذکار یافته و عدالت اجتماعی و همچنان نداشتن سهم مساوی آنان در حاکمیت سیاسی کشور است.

تُرک‌های افغانستان بر اثر داشتن روابط تاریخی و فرهنگی و نژادی با سایراقوام تُرک‌زبان در طول یک و نیم قرن گذشته به سختی مورد بی‌مهری حاکمیت‌های استبدادی تمامیت‌طلب قرار گرفته‌اند، به حدی‌که به جرم

تکلم به زبان مادری خود همواره مورد مجازات و پیگرد قرار می‌گرفتند و تقریبا یک قرن تمام آثار فرهنگی و تاریخی‌شان نابود گردیده و از حق آموزش به زبان مادری خود محروم گردیدند. متأسفانه حاکمیت‌های سیاسی که قدرت دولتی را همیشه در انحصار داشتند از دوران امیر عبدالرحمن خان (۱۸۸۰-۱۹۰۱ میلادی)[1] تا دوره امارت طالبانی به نحو حقیقت‌گریزانه از نقش واقعی اهالی بومی این سرزمین طفره رفته و به شیوه‌ی ظالمانه‌ی سوءاستفاده از قدرت دولتی به جای تحکیم وفاق ملی و اتحاد بین ملیت‌ها ، فرهنگ خود ساخته‌ی «اکثریت» و «اقلیت» را ترویج کرده است. حال آنکه این مرزبندی «اکثریت» و «اقلیت» را فقط می‌تواند مؤلفه‌هایی چون برگزاری پروژه‌های سرشماری واقعی نفوس، اهمیت اقتصادی مناطق، میزان سهم در رشد اقتصاد زراعتی و تولیدات سهم سازنده اهالی در پیشرفت و اعتلای کشور و رشد فرهنگ و اقتصاد تثبیت کند.

متأسفانه در چهار دهه گذشته، مناطق تُرک نشین شمال به نسبت محرومیت‌های اقتصادی و سیاسی و فرهنگی، مرکز اصلی سربازگیری تنظیم‌های جهادی و سیاسی بوده و از این جهت نقش تعیین کننده در تحولات سیاسی کشور داشته‌اند، تحولاتی که از این اهالی استفاده ابزاری نموده و کمتر اراده‌ای برای بیداری فکری و سیاسی آنان داشته و کاری انجام داده است. همین محرومیت‌های سیاسی سبب شده است که از بطن

[1] افغانستان دردوونیم قرن اخیر.ص.۱۴۱.

جنگ‌های داخلی، افراد نخبه و تحصیل کرده‌ی ملی و متعهد نتوانند جان سالم به در برده و در رهبری این مردم قرار گیرند.

آنچه امروز جامعه تُرکی‌زبانان افغانستان برای اثبات هویت سیاسی و ملی و اقتصادی به‌دست آورده‌اند محصول یک و نیم قرن مبارزات بی امان ملی و فرهنگی آنان بوده است و در آن نقش شخصیت‌های ملی، عناصر آگاه و وطن‌پرست، دانشمندان و فرهنگیان برجسته بوده است. سیاست‌های مقطعی و موجودیت فضای جنگی و قوماندان‌سالاری در دو ـ سه دهه گذشته سبب گردیده تا میکانیزمی برای اتحاد عناصر ملی و روشنفکران تُرکی‌زبان شکل نگیرد که اثرات مخرب این فضای اختناق‌آور تا هنوز ادامه دارد.

محمد کاظم امینی

ملارد- سرآسیاب- بهاره غربی

۱۵تیرماه ۱۴۰۴

در بارۀ این اثر

اثری که در دست دارید اولین گام در راستای مستند سازی جنایات بشری برعلیه جامعۀ تُرکی زبانان افغانستان در طول یک و نیم قرن گذشته با مراجعه به منابع مختلف تهیه شده است که طی مبحث های جداگانه به خاطر خلط نشدن مطالب مختلف جمع و تدوین گردیده است. در این مباحث اصول براین بوده که با استناد بر منابع و مدارک معتبر به صورت واقع بینانه مبتنی بر اصول بیطرفی و غیر جانبداری ، جنایات و مظالم روایت گردد.

این مطالب و مستندات تاریخی مستلزم ان بود که سال ها قبل نوشته می شد. چنان که قبلاً تذکر داده شد هیچ منظور و مقصد خاصی از این نوشته ها جز نگارش تاریخ سرکوب شدۀ مردمی که در اوج محرومیت های اجتماعی و سیاسی و فرهنگی حتا افرادی که این موارد را بنویسند، نیز نتوانسته اند تربیه کنند؛ نبوده است. نوشتن محکومیت و محرومیت بخش بزرگی از بدنۀ کشوری به نام افغانستان که قسمت اساسی نفوس این مملکت را از بدخشان تا تخار و قندوز و سمنگان و بغلان تا بلخ و جوزجان و سرپل و فاریاب نه روایتی است که با نوشتن یک اثر کم حجم پایان یابد ، بلکه موضوعی است که تازه باب بحث بالای آن گشوده میشود و مسوؤلیت بزرگی را در قبال پژوهشگرانی احتمالی در اینده قرار میدهد که در این راستا مباحث مذکور راتداوم دهند.

چه بسا که براثر اعمال سیاست های استبدادی و گاهی اهمال مردم ده ها و صدها مورد از این مظالم به علت عدم انعکاس به موقع در مطبوعات و آثار در حافظهٔ افراد مانده و با گذشت زمان زیر انبوهی از خاک ها مدفون گردیده است. در این اثر بیشتر استناد به آثار خود نموده ام آن هم به این جهت که بیشتر از همه در این راستا پژوهش انجام داده ام.

محتویات این اثر بنابرداشتن ارتباط موضوعی به همدیگر به پنج مبحث تقسیم گردیده است که برخی از این مباحث فرعی و برخی از آن مباحث اصلی می باشد. چون تاحال اثریکه معلومات کُلی مشابه مباحث مندرج در این اثر به خود جمع داشته باشد؛ تالیف نگردیده است، بنأ قبل از پرداختن به مسایل اصلی ضرورت اینکه مباحث فرعی برای وضاحت مساله ذکر شود، در این اثر گنجانیده شد.این اثرشامل مباحث ذیل است:

۱.پسمنظر نام واژه تُرک و دلایل اسم گذاری آن، اقوام تُرکی و شاخه های آن ، سیرتاریخی واژه تُرک و تعویض آن به اوزبیک ، دلایل اسم گذاری آن و پیشینهٔ تاریخی این نام واژه در آسیای میانه و تُرکستان افغانی. و سیر تاریخی زبان اوزبیکی در افغانستان.

۲.محرومیت سیستماتیک اجتماعی و سیاسی تُرکی زبانان و سیر تاریخی علل و عوامل آن در منابع داخلی و خارجی در یک و نیم قرن اخیر. مدخل موضوعی بر محرومیت، انواع محرومیت و شیوه های محرومیت زدایی ، منابع خارجی این محرومیت، منابع داخلی محرومیت و برگشت به گذشتهٔ تاریخی و علل و عوامل آن. کم کاری و سهل انگاری رهبران جامعه ترکی زبانان در پنجاه سال اخیر.

۳.نسل کشی و نسل زدایی تُرکی زبانان، انواع نسل کشی ونسل زدایی، صدمه ها و شکنجه های جسمی و روانی و تعاریف آن در آیین نامه های دادگاه کیفری و سیر تاریخی این نسل زدایی و نسل کشی با تذکر روایات تاریخی.

4. جنایات محمد گل مهمند وزیر داخله و رییس تنظیمیه تُرکستان در ولایات شمال افغانستان، انهدام مقابر و آرامگاه امرا و سلاطین و دانشمندان و مشاهیر تّرکی زبان، آثار عمرانی و باستانی ، جعل و تحریف توپونیم های تاریخی ، کتاب سوزی های مدهش، اعمال ممنوعیت خواندن و نوشتن به زبان مادری تُرکی زبانان و مبارزه با آثار فرهنگی و رسم و رواجها و روایات مستند در رابطه.

5. تصویب نظامنامۀ ناقلین و ادامۀ این سیاست استبدادی از اواخر قرن نوزدهم تا اکنون بزرگترین درد سر برای اقوام غیر پشتون، تبعات این سیاست استبدادی در صد سال اخیر در ولایات شمال افغانستان و روایت های مستند از قیام مردم در برابر این سیاست غیر انسانی.

در ابتدای هر بحث به عنوان پیش در آمد موضوع و دادن ذهنیت به خواننده ، قبل از وارد شدن به مبحث اصلی ، معلومات توضیحی ارایه گردیده و سپس به بحث اصلی پرداخته شده است. به همین منظور قبل از پرداختن به محرومیت اجتماعی و سیاسی جامعه ترکی زبانان، معلومات عمومی در مورد تاریخ تُرک ها، وجه تسمیۀ این نام واژه و شاخه های زبان تُرکی و معلومات لازمی در بارۀ نام واژه اوزبیک و دلیل اسم گذاری آن، سیر تشکل تاریخی این گروه اتنیکی در آسیای میانه و در نهایت اوزبیک

های افغانستان و دلایل تعویض کلمۀ تُرک به اوزبیک و وضعیت اجتماعی و تاریخی آنان بعد از الحاق تُرکستان صغیر به خاک افغانستان و سرگذشت این گروه قومی بعداز سیطرۀ افغان ها طی عناوین مرتبط به هم به استناد آثار و مدارک تاریخی و منابع معتبر بیان شده است.

بخش اول

تُرکها و اوزبیک ها به روایت منابع علمی و تاریخی

مردمان تُرک زبان یا تُرک‌هاگروه‌های قومی اوراسیایی هستند.[۲]
خاستگاه اصلی شان شرق آسیا وکوه های آلتای است.[۳]
این مردمان در آسیای غربی، سیبری جنوبی، شمال‌غربی چین و بخش‌هایی از اروپای شرقی مردمان ترک امروزه در آسیای شمالی، آسیای مرکزی ساکن‌اند . و به زبان‌هایی از خانواده زبان‌های ترکی‌تبار سخن می‌گویند و اشتراکات تاریخی و فرهنگی میان آن‌هامشاهده می‌شود.

---

[۲] ایران و ترکان در روزگار ساسانیان/ نویسنده عنایت‌الله رضا/ نشر. علمی و فرهنگی/ص ۲۳۰
[۳]محسنی، محمدرضا(۱۳۸۹) پان‌ترکیسم، ایران و آذربایجان، انتشارات سمرقند، ص۸

ترک‌ها در کشورهایی چون چین، روسیه، قرقیزستان، قزاقستان،ازبکستان، ترکمنستان، تاجیکستان، افغانستان،جمهوری اسلامی ایران.[۴] جمهوری آذربایجان، عراق، ترکیه، مغولستان،یونان و قبرس حضور دارند.

گسترهٔ مهاجرت کنونی ترک زبان های آسیای کوچک بیشتربه سوی کشورهای اروپای مرکزی(آلمان،اتریش،سویس،فرانسه، انگلیس) امریکا واسترالیا بوده،جوامع قابل توجهی را در این کشورها تشکیل داده اند.آنها ازلحاظ تاریخی و زبانی باگوک ترکها، مردم ایلی که درقرن ششم میلادی یک امپراتوری درگسترهٔ مغولستان و مرزهای شمالی چین تا دریای خزر رابنیاد نهادند ، مرتبند.

ترک ها جزچند استثنا مانند بخش اروپایی ترکیه و منطقه ولگا ،در آسیا زندگی می کنند.مهمترین پیوند تاریخی آنان،جدا از تاریخ و زبان، این است که جز یاقوتستان و چوواش درسایبریا، همگی مسلمان اند.مردمان ترک زبان رامیتوان به دو گروه اصلی غربی و شرقی تقسیم کرد.گروه غربی شامل مردم ترک جنوب غرب اروپا و جنوب غرب آسیا ،ساکن ترکیه و ایران هستند.گروه شرقی شامل مردم ترک آسیای مرکزی، قزاقستان و منطقهٔ خودمختار اویغور درسین کیانگ چین هستند.[۵]

---

[۴] بارتولد.واسیلی ولادیمیروویچ(۱۳۷۶) تاریخ ترک‌های آسیای میانه. (ترجمه دکتر غفار حسینی) تهران،توس.ص۴۴

[۵]همان اثر.ص۴۵.

وطن و خاستگاه اصلی تُرک ها

خاستگاه اصلی مردمان تُرکی زبان آلتای و سایبریا است و این مردمان ازنژاد زردهستند.[۶] درنوشته های کهن چینی، قرقیزها را مردمانی سفیدپوست باموهای عمدتاً زرد رنگ، بور با چشمان آبی و شبیه به اروپایی های امروزی توصیف کرده اند.[۷]

اما نوشته های تاریخی بعدی، اطلاعاتی دربارۀ چگونگی ناپدیدشدن تدریجی این ویژگی های ظاهری قرقیزها درنهایت زردپوست آنها بدست نمی دهند.[۸]

اقوامی که امروزه تُرک نامیده می شوند، در بخش های مختلفی از کشورهای آسیایی و اروپایی زندگی می کنند. از سمت شرق در بخش هایی ازچین و قسمت آسیایی در روسیه تاقسمت هایی از کوزوو و آلبانیا وبخش هایی ازعراق و سوریه وشمال قبرس دریک گسترۀ جغرافیایی پراگنده شدند. مردمان ترک تبار و یا به تعبیر دیگر، ترک زبان درکشورهایی همچون مغولستان، چین، روسیه، قیرقیزستان، قزاقستان، اوزبیکستان، تاجیکستان، جمهوری اسلامی ایران، جمهوری آذربایجان، عراق، ترکیه، قبرس، یونان، بلغارستان، مقدونیه، کوزوو، رومانیا،فینلند، اوکراییین و ملداوی سکونت دارند.[۹]

---

[۶] China Inside Out. به کوشش Pál Nyiri و Joana Breidenbach. ص ۱۹۳

[۷] تاریخ ترک‌های آسیای میانه. بارتولد.ص ۴۴.

[۸] همانجا.

[۹] «Turkic peoples». Encyclopædia Britannica.)

گسترهٔ مهاجرت کنونی ترک زبان های آسیای صغیر بیشتر به سوی کشورهای اروپای غربی(آلمان، اتریش، هالند، سویس، فرانسه وانگلیس) امریکا و آسترالیا است وجوامع قایل توجهی از ترک های اروپا را، ترک های استانبولی تشکیل میدهند.[۱۰]

تاریخ واژهٔ تُرک

اصطلاح «ترک» از میانه سده ششم میلادی بر پایه اتحادیه گوگ ترک‌ها در مناطق شمال چین و بیابان های غربی آن ایجاد شد و بر اقوام زیرگروه این اتحادیه گذاشته شد و از این پس اقوام جُداسَر و مستقل این اتحادیه‌ها که هر کدام برای خود نام ویژه خود را داشت، ترک نامیده شدند.[۱۱]
تنهابرای یکی ازگروه های تورکیک مخصوصاً (Kök Türük) نخستین بار اصطلاح«تورک» به تُرکی باستان گوک تورک هابکاررفته است.[۱۲]
گوک تورک ها درسنگ نوشتهٔ هوایس تولگوی در سدهٔ ششم بعدازمیلاد(توروک) یا(تُرک)نامیده شده اند.(ایشباراخاقان)خود را درنامه ای به امپراتور (یانک ژیان) از دودمان سویی،«خان کبیرتورک »معرفی میکند.[۱۳]

---

[۱۰] Cole, Jeffrey (2011), Ethnic Groups of Europe: An Encyclopedia, ABC-CLIO, ISBN 1-59884-302-8

[۱۱] محسنی، محمدرضا (۱۳۸۹) پان‌ترکیسم، ایران و آذربایجان، انتشارات سمرقند.ص۹۷.

[۱۲] Lee, Joo-Yup (2016). "The Historical Meaning of the Term Turk and the Nature of the Turkic Identity of the Chinggisid and Timurid Elites in Post-Mongol Central Asia". Central Asiatic Journal. 59 (1–2): 103–108.

[۱۳] Vivin, Alexander (2019). "A Sketch of the Earliest Mongolic Language: the Brāhmī Bugut and Khüis Tolgoi Inscriptions ternational Journal of Eurasian Linguistics. 1 (1): 162–197. doi:10.1163/25898833-12340008. S2CID 198833565

اشاراتی به گروه های خاصی ازمردمان دردوران باستان متأخر وجود دارد که قوم نام شان میتواند رونوشت خارجی ازنام تورکان بوده باشد مانند: توروکا/توروشخا/توروکو ...اماشکاف اطلاعاتی به قدری قابل توجه است که ارتباط بین این اقوام باتُرکان را امکان پذیر نمی نمایاند.[۱۴]

هم چنین مثلاً:در طول سدهٔ نخست بعد از میلاد، پمپونیوس ملا به (تُرکی) درجنگل های شمال دریای آزوف اشاره کرده پلینوس درمیان مردمان همان جغرافیا از(تُرکی)هاسخن می گوید.[۱۵]

اما آلیس مینس، باستان شناس بریتانیایی میگوید، عبارت(تُرکا-تُرکی)تصحیح نادرستی از(لوپکای- لیرکای) است و اشاره به مردمانی دارد که بنابرگفتهٔ هرودت فراتر از تیساکت ها ساکن شدند و احتمالا اجداد اوگری و مجارها بوده اند.[۱۶]

عموماً پذیرفته شده است که واژهٔ تُرک ازاصطلاح تُرکی باستان(توروک –تُروک)به معنای آفریده / متولد[۱۷]یاقوی[۱۸]گرفته شده است. پیترگُلدن

---

[۱۴] Peter B. Golden, Introduction to the History of the Turkic People, p. 12: "... source (Herod.IV.22) and other authors of antiquity, Togarma of the Old Testament, Turukha/Turuska of Indic sources, Turukku of Assyrian..."

[۱۵] Turkic peoples». Encyclopædia Britannica.

[۱۶] همانجا.

[۱۷] Faruk Suümer, Oghuzes (Turkmens): History, Tribal organization, Sagas, Turkish World Research Foundation, 1992, p. 16)

[۱۸] American Heritage Dictionary (2000). "The American Heritage Dictionary of the English Language: Fourth Edition – "Turk bartleby.com. Retrieved 7 December 2006.

تورک شناس معروف نیزمعتقداست که واژه تُرک ریشه در زبان تُرکی باستان دارد.[۱۹].

پژوهندگانی مانندتروهاندا، آونگاواهیدمی، و چینگ شیمین باور دارند که (دیلی) و(دینگ لینگ) و(شیله) و(تیوجو)همگی از واژۀ تورکیک(تُرک-تورک)آمده اند که معنای «قدرتمند» و «استقامت» میدهد و ریخت جمعش هم تورکوت است.[۲۰]

با اینکه گرهارد دوفر ازاین ایده تورک مغنای قوی بدهد، دفاع میکند،جراردکلازن اشاره میکند که این واژه هیچگاه درمعنای قوی به کارنرفته است و در قالب اسم، معنای«اوج بلوغ»(برای میوه یا انسان) را میداده است. بیشتردر قالب صفت(مثلاً برای میوه) به معنی «تازه رسیده»یا مثلا انسان به معنی «جوان، درآغاز زندگی،توانمند»بکار میرفته است.[۲۱]

هاکان ایدمیز هم میگوید که تُرک دراصل معنی قوی رانمی داده است، بلکه به معنای «متحد،جمع آورده ،کنفدراته »بوده از ریشۀ پیشانی اتُرکی به معنای«انباشتن،جمع آوری کردن» آمده است.[۲۲]

---

[۱۹] Golden, Peter B. "Some Thoughts on the Origins of the Turks and the Shaping of the Turkic Peoples". (2006) In: Contact and Exchange in the Ancient World. Ed. Victor H. Mair. University of Hawai'i Press. p. 143

[۲۰] T. Allsen, P. B. Golden, R. K. Kovalev, and A. P. Martinez (2012), ARCHIVUM EURASIAEMEDII AEV, p. 85

[۲۱] Clauson, G. An Etymological Dictionary of Pre-13th Century Turkish (1972). p. 542-543

[۲۲] Aydemir, Hakan (2–3 December 2022). "TÜRK Adının Kökeni Üzerine (On the origin of the ethnonym TÜRK 'Turkic, Turkish') + an English abstract". In Şahin, İbrahim; Akgün, Atıf (eds.). Türk Dunyası Sosyal Bilimler - Sempozyumu . İzmir: Ege University.

در نوشته های تاریخی، «ترک» در مقابل تاجیک (ایرانیان مسلمان‌شده/ غیر عرب و ترک) آمده است. نام ترک نخستین بار در قرن ششم میلادی درنوشته های چینی دیده میشود.درهمان قرن ،تورکان دولتی نیرومندتاسیس کردند که ازمغولستان و سرحد شمالی چین تا دریای سیاه ادامه داشته است.مؤسس حکومت مزبورکه چینیان او را«تیومان» می نامند درکتیبه های تُرکی بومن در سال۵۵۲ میلادی و برادرش«ایستمی خان»(درتاریخ طبری بنام سنجبوخاقان)که در مغرب فتوحاتی کرده، ظاهراً تاسال ۵۷۶ میلادی زیسته است. این دو برادر گویا از آغاز، مستقل ازیکدیگرحکومت میکردند.چینیان ازدولت مزبور بنام امپراتوری تُرکان شمالی و مشرق یادکرده اند. در سال ۵۸۱میلادی تحت نفوذ سلسلۀ چینی «سویی» این دو امپراتور به طور قطع از یکدیگر جداشدند و بعدها هردو تابع سلسلۀ چینی«تانگ»(۶۱۸-۹۰۷م)گردیدند.در حدود سال ۶۸۲م. تُرکان شمال موفق شدند استقلال خود را بدست آورند.[۲۳]

زبان های تُرکی

زبان های تورکی به دو دوستۀ کلی شرقی و غربی تقسیم می شود. زیرمجموعه های شرقی زبان تورکی عبارتنداز قزاقی، قیرقیزی و اوزبیکی و زیرمجموعه های غربی زبان تُرکی شامل تُرکی استانبولی،تُرکمنی وتُرکی

[۲۳] ایران و ترکان در روزگار ساسانیان/ نویسنده عنایت‌الله رضا/ نشر. علمی و فرهنگی/ص ۲۳۰.

آذربایجانی میشوند. همچنین زبان های تُرکی به شش دستهٔ جزیی تقسیم می شود:

۱.خانوادهٔ چوواش(اوغور یا بولغار)

۲.خانوادهٔ شمال غربی(قپچاق)

۳.خانوادهٔ جنوب غربی (اوغوز)

۴.خانوادهٔ جنوب شرقی (قارلوق)

۵.خانوادهٔ شمال شرقی(تورکی سایبریا)

۶.خانوادهٔ خلجی(آرگو)

زیرمجموعه های شرقی زبان تورکی عبارتند از اویغوری، قزاقی، قیرقیزی و اُزبیکی و زیرمجموعه های غربی زبان تُرکی نیزشامل تُرکی استانبولی، تُرکمنی، تُرکی، قشقایی،تُرکی آذربایجانی و خلجی است.[۲۴]

دربارهٔ اصطلاح تُرک

عموماً پذیرفته شده است که واژهٔ تُرک(تورک) ازاصطلاح تُرکی باستان (توروک –تُروک)به معنای آفریده / متولد[۲۵]یا قوی[۲۶] گرفته شده است.

[۲۴] https://fa.wikipedia.org/wiki/

[۲۵] Faruk Suümer, Oghuzes (Turkmens): History, Tribal organization, Sagas, Turkish World Research Foundation, 1992, p. 16)

[۲۶] American Heritage Dictionary (2000). "The American Heritage Dictionary of the English Language: Fourth Edition – "Turk bartleby.com. Retrieved 7 December 2006.

پیترگُلدن تورک شناس معروف نیزمعتقد است که واژه تُرک ریشه در زبان تُرکی باستان دارد.[۲۷]

پژوهندگانی مانند تروهاندا، آونگاواهیدمی، و چینگ شیمین باور دارند که (دیلی) و (دینگ لینگ) و(شیله) و(تیوجو)همگی از واژۀ تورکیک(تُرک-تورک)آمده اند که معنای «قدرتمند» و «استقامت»میدهد و ریخت جمعش هم تورکوت است.[۲۸]

با اینکه گرهارد دوفر ازاین ایده تُرک معنای قوی بدهد، دفاع میکند،جرار دکلازن اشاره میکند که این واژه هیچگاه درمعنای قوی به کار نرفته است ودرقالب اسم، معنای«اوج بلوغ»(برای میوه یا انسان) را میداده است. بیشتر در قالب صفت (مثلاُ برای میوه) به معنی «تازه رسیده»یا مثلا انسان به معنی «جوان، درآغاز زندگی،توانمند»بکارمیرفته است.[۲۹]

هاکان ایدمیزهم میگوید که تورک دراصل معنی قوی را نمیداده است، بلکه به معنای «متحد،جمع آورده،کنفدراته»بوده از ریشۀ پیشانی اتُورکی به معنای«انباشتن،جمع آوری کردن» آمده است.[۳۰]

---

[۲۷] Golden, Peter B. "Some Thoughts on the Origins of the Turks and the Shaping of the Turkic Peoples". (2006) In: Contact and Exchange in the Ancient World. Ed. Victor H. Mair. University of Hawai'i Press. p. 143.

[۲۸] T. Allsen, P. B. Golden, R. K. Kovalev, and A. P. Martinez (2012), ARCHIVUM EURASIAEMEDII AEV, p. 85

[۲۹] Clauson, G. An Etymological Dictionary of Pre-13th Century Turkish (1972). p. 542-543

[۳۰] Aydemir, Hakan (2–3 December 2022). "TÜRK Adının Kökeni Üzerine (On the origin of the ethnonym TÜRK 'Turkic, Turkish') + an English abstract". In Şahin, İbrahim; Akgün, Atıf (eds.). Türk Dunyası Sosyal Bilimler - Sempozyumu İzmir: Ege University.

در نوشته‌های تاریخی، «ترک» در مقابل تاجیک (ایرانیان مسلمان‌شده/غیر عرب و ترک) آمده است. نام ترک نخستین بار در قرن ششم میلادی درنوشته های چینی دیده میشود.درهمان قرن ، تورکان دولتی نیرومند تاسیس کردند که از مغولستان و سرحدشمالی چین تا دریای سیاه ادامه داشته است. موسس حکومت مزبورکه چینیان او را«تیومان» می نامند درکتیبه های تورکی بومن درسال۵۵۲میلادی وبرادرش«ایستمی خان»(درتاریخ طبری بنام سنجبوخاقان)که درمغرب فتوحاتی کرده، ظاهرأتاسال ۵۷۶میلادی زیسته است. این دو برادر گویا از آغاز، مستقل از یکدیگرحکومت می کردند.چینیان از دولت مزبور بنام امپراتوری ترکان شمالی و مشرق یادکرده اند. درسال۵۸۱ میلادی تحت نفوذ سلسلۀ چینی «سویی» این دو امپراتور به طورقطع از یکدیگر جداشدند و بعدها هردو تابع سلسلۀ چینی«تانگ»(۶۱۸-۹۰۷م) گردیدند.در حدودسال۶۸۲م.تُرکان شمال موفق شدند استقلال خود را بدست آورند.[۳۱]

معانی تُرک و تُرکستان درفرهنگ لغات

تُرکِستان (باضم اول وکسرسوم) {تُ کِ}

بایدگفت این واژه دراملای عربی وفارسی به دو شکل متفاوت درکشور های ایران وافغانستان نگاشته می شود. قشرتحصیل کردۀ تُرکهای

[۳۱]ایران و ترکان در روزگار ساسانیان.ص ۲۳۰

افغانستان(اوزبیک هاتورکمن ها) آنرا براساس معنا و ترکیب زبان شناسی به گونهٔ (تورک- تورکستان)می نویسند ولی در ایران مطابق اصول نگارشی مصوب فرهنگستان ایران و وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به گونهٔ (ترک- ترکستان) نوشته میشود. هم چنان کلمات چون (اوزبیک/ اوز+ بیک) به شکل(ازبک) و(تورکمن/ تورک+ من) به شکل (ترکمن) نوشته میشود وکسانی در محدودهٔ رسمی خلاف آن بنویسند، بنام (پان ترکیست) شناخته میشوند. ولی دراین مقاله من به صورت قواعد زبان های تورکی می نویسم.کماکان اگراین مورد رادرهمه جامراعات نکنم. درنوشته های مربوط به خود آن را رعایت می نمایم.

سرزمین تُرکان. جایگاه اقوام ترک

این نام اصولا به سرزمینی اطلاق میشده که مسکن اصلی قوم ترک در آنجا بوده و تقریباً ایالت سین کیانک یا ترکستان چین کنونی است ولی بر اثر مهاجرت مستمر این قوم بطرف شرق و غرب رفته - رفته قسمت اعظم آسیای مرکزی نام ترکستان بخود گرفت چنانکه دامنه های جبال تیان شان و دره های علیای جیحون و سیحون یعنی حوضهٔ دریاچه های بالخاش و قره گول و ایسیق گول و دره و انهار ایلی و چوو قزلسوکه در عهد باستان توران می گفتند به تدریج ترکستان نامیده شده و هم اکنون ترکستان غربی یا ترکستان روسی نام دارد. رجوع به ترکستان شرقی و ترکستان غربی و تاریخ مغول اقبال و حماسه سرایی در ایران شود: و ملوک همه ترکستان اندر قدیم از تغزغز بودندی. (حدود العالم).

گر چون تو به ترکستان ، ای تُرک نگاریست
هر روز به ترکستان عیدی و بهاریست
(فرخی)
وگر خان را به ترکستان فرستد مهر گنجوری
پیاده از بلا ساغون دوان آید به ایلاقش
(منوچهری)

و از آن خانان ترکستان و ملوک اطراف بر خط من رفتی. (تاریخ بیهقی چ ادیب ص ۲۹۶). بغرا تکین که پسر بزرگتر بود و ولیعهد، به خانی ترکستان بنشست. (تاریخ بیهقی ایضاً ص ۴۳۲). بر اثر شما لشکری دیگر فرستیم با سالاران و خود بر اثر آییم با خان ترکستان. (تاریخ بیهقی ایضاً ص ۶۴۳).

اینست همان درگه کو را ز شهان بودی
دیلم ملک بابل هندو، شه ترکستان
(خاقانی)
به ترکستان اصلی شو برای مردم معنی
به چین صورتی تا کی پی مردم گیا رفتن
(خاقانی)

و او را اسیر بترکستان بردند ملک بخارا از نظام بیفتاد و وهنی فاحش ظاهر شد. (ترجمه تاریخ یمینی چ ۱ تهران ص ۱۱۵). و معالجت خویش جز هوای ترکستان نشناخت او را در عماری بر صوب ترکستان ببردند. (ایضاً ص ۱۲۱). ابوجعفر ذوالقرنین را بدین سفارت تعیین فرمود و بر دست

او حملی از تحف خراسان و مجلوباب ترکستان به فخرالدوله فرستاد. (ایضاً ص ۱۲۹).

ترسم نرسی به کعبه ای اعرابی
این ره که تو میروی به ترکستان است
(گلستان سعدی)

ترکستان روی؛ به حالت اضافی کنایه از روی زیبا و دل انگیز:

غریبی سخت مطبوع اوفتاده ست
به ترکستان رویش خال هندو
(سعدی)

ترکستان شاه؛ ایضاً کنایه از کاخ و جایگاه زیبا و عالی. قصر شاه :

وزان چون هندوان بردن ز راهش
فرستادن به ترکستان شاهش
(نظامی)

ترکستان طبع؛ ایضاً کنایه از فسحت و وسعت میدان طبع باشد. پهنه وسیع طبع .ترکستان عارض؛ ایضاً ترکستان روی. کنایه از روی زیبا و گیرا. چهره خوش و دلنشین :

گرد ترکستان عارض صف زده آن
سپاه هندوان بدرود باد.
(خاقانی)

ترکستان فضل؛ ایضاً کنایه از وسعت دانش :

زمین تا آسمان خورشید تا ماه[۳۲]

به ترکستان فضلش هندوی راه

(نظامی)

تُرکستان دربرخی تواریخ سفرنامه ها بنام بخارا نیزیاد شده است.[۳۳]بخارای بزرگ و کوچک بخارای بزرگ از طرف شمال با ترکستان (که ترک ها از آن مشتق شده) و مملکت قلماق های خاوری؛ درغرب با بحیره کسپین؛ در جنوب با پارس و هند و در شرق با بخارای کوچک مرز دارد که توسط کوه های بلندی بنام پاراپومیسوس جدا شده است. این مملکت در زمان اسکندر بزرگ بنام سغدیانه یاد شده، اما در زبان مردمانش بنام ماوراًالنهر گفته میشود که به معنای آنطرف رودخانه است (شاید رود اکسوس). مردمان خارجی بطورعام آنرا مملکت یوزبیگ ها یا یوزبیک ها می نامند، به دلیل اینکه یوزبیک ها قدرتمند ترین مردم در آن مملکت میباشد. در این مملکت تعداد زیاد فرمانروایان یا خانها وجود دارد، هم چنان که دارای تعداد زیاد شهرهای بزرگ میباشد. اما بزرگترین دو شهرآن سمرقند و بخارا نام دارد. در سمرقند امیر تیمور کورگان زاده شده و در بخارا یکی ازشاهان یا خان خاصی، دارای یک قصر مرغوب است. شهر بخارا از نگاه تجارت بسیار

---

[۳۲]مرجع: دهخدا، علی‌اکبر: لغت‌نامه دهخدا (نسخه دیجیتال، براساس نسخه فیزیکی ۱۵ جلدی انتشار سال ۱۳۷۷.

موسسه لغت‌نامه دهخدا و مرکز بین‌المللی آموزش زبان فارسی دانشگاه تهران، ۱۳۹۹.

[۳۳] https://dehkhoda.ut.ac.ir)

برجسته بوده و در کنار رود البیانو یا اکسوس قرار دارد (که توسط تاتار ها بنام رود خانه کرکان نامیده میشود[۳۴].

افغانستان کشوری با تنوع قومی

افغانستان کشوری است با تنوع قومی که جزو شناسه جغرافیایی آن است. اگرچه این تنوع در بسیاری از کشورهای جهان وجود داشته و دارد، هیچیک از کشورهای دنیا، همانند افغانستان دچار بحران و بی ثباتی نیست. نقطه تمایز دیگر این کشور، سلطه و استیلای ممتد قومی است که سرگذشت و ماهیت متفاوتی را نسبت به سایر کشورها شکل داده است؛ آن هم شاید بدان دلیل که بافت کلی یا خاص جامعه افغانستان عامل این تمایزها به شمار میآید و سبب شده است روابط اقوام و نزاع های قومی نیز در این کشور، روندی متفاوت از سایر کشورها پیدا کند. همین امر زمینه شکل گیری هویت های قومی را میسر ساخته قوم خویشاوندی و اسلام اساس هویت فردی و جمعی در افغانستان را تشکیل میدهدو اکثر سازمان ها و ساختارهای اجتماعی بر همین منطق شکل می گیرند و همین مفاهیم در بسیج حرکتهای اجتماعی و تنظیم کنش متقابل افراد و گروه های اجتماعی نقش تعیین کنندهای دارند. درافغانستان دست کم چهارده و حداکثر ۵۷ گروه قومی مستقل در جغرافیایی به نام افغانستان زیست میکنند که در مجموع به بیش از سی زبان مختلف، صحبت میکنند. از

---

[۳۴] میرویس کندهار یاشهزاده فارسی.نویسنده افسرسویدنی.لندن۱۷۲۴میلادی.برگردان دکتر لعل زاد..لندن۲۰۱۲.ص۸ .

میان اقوام موجود در افغانستان، چهار قوم عمده پشتون، تاجیک، هزاره و اوزبیک، بیشترین جمعیت افغانستان را تشکیل میدهند.[۳۵]:

۱.جامعۀ تاجیکان/فارسی زبانان ، نزدیک‌ترین گروه قومی به کشور ایران وتاجیکستان هستند. بیشتر تاجیک‌ها در مناطق شمال، شمال شرقی و غرب افغانستان زندگی می‌کنند.[۳۶].

۲.جامعۀ پشتوزبانان(مناطق شرق وجنوب)که باپشتونستان قبلی و پاکستان کنونی رابطۀ فرهنگی و تاریخی ونژادی دارند.

۳.جامعۀ هزاره ها/ شیعیان(فلات مرکزی)که باجمهوری اسلامی ایران مشترکات وعلایق مذهبی دارند.

۴.اُزبیک‌ها بزرگ‌ترین تشکل قومی ترک زبان افغانستان است.[۳۷]در افغانستان، تُرک‌ها در ولایات شمالی به طور متراکم زندگی می‌کنند. با این حال، برخی از قبایل تورک نیز در مناطق جنوبی کشور زندگی می‌کنند. بیشتر آن‌هایی که در جنوب افغانستان زندگی می‌کنند اکنون با قبائل پشتون یا تاجیک‌ها ادغام شده‌اند.[۳۸]. آنها روابط تاریخی و فرهنگی و زبانی باکشورهای اُزبیکستان، تُرکمنستان، تُرکستان چینی و تُرکیه دارند.این

---

[۳۵]جوادی، محمدآصف. (۱۳۹۷) فرایند ناتمام تکوین دولت مدرن در افغانستان، تهران: سخنوران.ص ۳۰..

[۳۶] https://farsi-alarabiya

net.cdn.ampproject.org/v/s/farsi.alarabiya.net/amp/afghanistan/2019/01/15/ \

[۳۷] https://fa.wikifeqh.ir/

[۳۸] https://wpayman.com/turks-in-afghanistan1/

سرزمین به لحاظ تنوع و ناهم گونی قومی چهارمین کشور آسیا (پس از هند، چین و مالیزی) به شمار میرود و در جهان مقام سی وهفتم را داراست. در این بحث قرار است در مورد موضوع مقرر شده که تاریخ محرومیت سیاسی و علل و عوامل آن است، بحث شود، در صدد آن نیستم تا در موارد اضافی و کمتر مرتبط به بحث من است، تمرکز نمایم.

روابط گسُست ناپذیر تاریخی افغانستان از اقوام و قبایل مختلف با زبان ها و مذاهب متفاوت تشکیل یافته است .هریک از اقوام، به شاخه های متنوعی که گاه رقیب یکدیگرند (مانند ابدالیان و غلزاییان)، تقسیم میشوند.[۳۹] این چهار جامعۀ بزرگ محصول تجزیۀ و مرزبندی های سیاسی براساس منافع استعماری دو قدرت روسیۀ تزاری وبریتانیا در اواخرقرن نوزدهم میباشند. این کشور ازسالهای ۱۸۸۰ باحاکمیت امیرعبدالرحمن و تفاهم دو قدرت استعماری روس و انگلیس مرزهای سیاسی آن مشخص گردید ، گرفتاربحران حاکمیت های استبدادی و ستم ملی ناشی از سلطۀ قومی است که این بحران بزرگ باگذشت تقریباً یک ونیم قرن هنوز حل نشده ، به خصوص در چهاردهۀ اخیر ، این کشور و مردم آن را گرفتار مصایب ومشکلات فراوانی نموده که دامنۀ آن کشورهای مختلف جهان ، ازجمله همسایگان افغانستان چون جمهوری اسلامی ایران و پاکستان را نیز فراگرفته و بخاطرمهاجرت ، موج عظیمی ازمهاجرین درطول ۴دهه جنگ ها مشکلات ودردسرهای فراوانی را بارآورده است. این وضعیت

[۳۹]باقری، اسماعیل. (۱۳۹۶) «ساختار سیاسی افغانستان، رئیس جمهور و رئیس اجرایی،» مطالعات راهبردی جهان اسلام.ص۱۶۱.

ناهنجار ناشی ازسلطهٔ قومی و نتیجهٔ غصب و انحصار قدرت سیاسی توسط یک قوم میباشد. که این مساله باعث شده که درنتیجهٔ این سلطهٔ قومی موجی ازخشونت های قومی به بهانه مختلف سیاسی چون جهاد با احزاب چپ ، جهاد با روسها ، جنگهای خونین و وحشتناک تنظیمی دردههٔ هفتاد و جهاد باامریکایی ها وغیره براه افتاده که همه ریشه دربیعدالتی های ملی و سلطهٔ قومی داشته اند.نتیجه این سلطهٔ قومی ، پاکسازی های قومی و نسل کشی ها و رویارویی ها و تقابل ملی بوده است که هر چند سال بعد با اسم ورسم ها و پوشش های ناسیونالیستی ، رادیکالی و لیبرال و دموکرات ، تکنوکرات ، چهره عوض میکند.

تُرک های افغانستان (مدخل برموضوع اصلی)

بحث بالای هویت ملی واتنیکی تورک هادرافغانستان طی دو دههٔ اخیرهمواره بحث جالبی بوده ومی باشد.بنابرجعل کُلی تاریخ و آثار تاریخی مربوط جامعهٔ غیرپشتون چون تُرک های اوزبیک و تورکمن و هزاره ها درافغانستان از دورهٔ امیرعبدالرحمن(۱۸۸۰-۱۹۰۱م) و امحای آثارمهم این زبان وممنوعیت آموزش وتعلیم بزبان مادری برای فرزندان این اهالی ازسال۱۹۸۰(حاکمیت امیرعبدالرحمن) تا حاکمیت سردار محمد

داوود(۱۹۷۳-۱۹۷۸) به صورت عموم کمتر اثر و مقالۀ علمی و پژوهشی وتاریخی دررابطه به موجودیت واقعی فزیکی اقوام تُرک در داخل کشور به وسیلۀ نخبگان و پژوهشگران نوشته شده است.و در مواردی هم که جسارت به نوشتن به زبان رسمی کرده اند با قدرت حاکمیت دولتی مانند شادروان نزیهی جلوه«ممنوع القلم»[۴۰] شده ویا هم چون شاد روان محمد طاهربدخشی با اتهام واهی ضد وحدت ملی با فرزند جوانش یکجا در پلیگون پلچرخی سلاخی گردیده اند[۴۱]و گاهی هم چون یونس سرخابی عذرش راخواسته مجبور به فرار از کشورنموده[۴۲] ودرشرایطی که دموکراسی ساختگی امریکایی حاکم بوده مانند شادروان اسدالله ولوالجی به مقصد بازداشتن قلم و زبانش ،خانواده وی را پیش دیدگانش باعملیات انتحاری ازبین برده اند.[۴۳] و ده ها و صدها نمونۀ دیگر از اعمال ممنوعیت و محدودیت برای نخبگان و نویسندگان و اهل خبره اهالی غیر پشتون از دوره های استبدادی امان الله(۱۲۹۹-۱۳۰۸) نادرشاه(۱۳۰۸-۱۳۱۲)، ظاهرشاه (۱۳۱۲-۱۳۵۲)، سردار محمد داوود(۱۳۵۲-۱۳۵۷) میتوان نام گرفت.

چون بنابرسیاست پشتونیزه ساختن کشورکه سرخط سیاست های حاکم دولتی درطول یکصد و پنجاه سال اخیربوده است ، این اهالی باممنوعیت

---

[۴۰]شخصیت های معاصرتورکی زبانان افغانستان(۱۴۰۲)محمدکاظم امینی. تهران. انتشارات طاها.ص۱۳۹.

[۴۱]همان اثر.ص۵۲.

[۴۲]همان اثر.ص۹۳.

[۴۳]همان اثر.ص۱۵۳.

تعلیم به زبان مادری خود روبرو بوده اند، بنابر مجبوریت و استبداد دولت های حاکم ،زبان های دری و پشتو را به حیث زبان آموزشی رسمی درمکاتب و دانشگاه ها قبول کرده اند. با این سیاست های استبدای از یکسو آنان ازحق طبیعی آموزش به زبان مادری به دورمانده اند وازسوی دیگر در تواریخ رسمی که بزبانهای دری وپشتو نوشته و نسل به نسل درمکاتب دولتی تدریس گردیده ومیگردد ، هم درسایرگزارش های سیاحان جهانگردان انگلیسی واروپایی که ازقرن ۱۹و۲۰میلادی نوشته می شود و گزارش های رسانه ای که درشبکه های خبری جهانی انگلیس و امریکا و سایرکشورهای اروپایی پخش میگردد، ازتُرک های افغانستان به عنوان مردم بی فرهنگ و بدون هویت تاریخی که حتا قابلیت خواندن ونوشتن به زبان مادری خودرا ندارند، به تحقیر و کنایه یادشده ومی شود.

در ردیف این آثار توهین آمیز میتوان از اثر(نسب نامۀ افغان)[۴۴] تالیف فیض محمد کاتب هزاره به زبان فارسی وکتاب (حیات افغانی) تالیف محمدحیات خان نام گرفت. اثر آخری درمورد اصل و نسب افغانها (پشتون ها)میباشد که توسط دوتن ازمحققین اکادمی علوم افغانستان بنام فرهاد ظریفی و عبداللیف یادطالبی ترجمه گردیده باتحشیه وتعلیقات کاندید اکادمیسین پوهاند عبدالشکور رشاد دردو نوبت یکی درسال ۱۳۷۰ ودیگری درسال ۱۳۸۶ چاپ شده[۴۵] است و ده ها اثر توهین و تحقیرآمیز دیگرکه منکر

[۴۴]نسب نامۀ افغانان. تالیف کاتب هزاره.تهران .

[۴۵]حیات افغانی(۱۳۸۶)محمدحیات خان افغان. مترجم فرهادظریفی وعبداللیف یادطالبی.تحشیه وتعلیقات کاندیداکادمیسین عبدالشکوررشاد .۱۳۸۶

موجودیت فزیکی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی و احصاییهٔ واقعی نفوس آن ها درطول یک ونیم قرن اخیر نوشته شده ومی شود.

کودتای نظامی مارکسیستی ۱۹۷۸درافغانستان با آنکه فرصت های خوبی را بدست ملیت های تُرکی زبان (اوزبیک وتورکمن) و هزاره ها داد، ولی به علت وضعیت بحرانی سیاسی و نظامی حاکم برفضای کشورکه براثر رویارویی دوقدرت جهان دردوران جنگ سرد(۱۹۴۷-۱۹۹۱)[۴۶] که به دوره ای از رقابت، تنش وکشمکش ژیوپولتیکی بین اتحاد جماهیرشوروی و متحدانش (بلوک شرق) و متحدانش(بلوک غرب) بعد ازجنگ جهانی دوم گفته میشود؛ بوجود آمده بود. به ملیت های مذکورحق تعلیم وتحصیل کار و اعلان موجودیت اجتماعی و نشرات بزبان مادری را درمطبوعات ولو به شکل نسبی اعطانمود که با وجود محدود بودن، زمینهٔ مساعدی برای رشد و شگوفایی فرهنگ و زبان را برای تُرکی زبانان افغانستان به ارمغان آورد مانندحق تعلیم برای فرزندان اوزبیکها و تورکمن ها وچاپ کتب درسی مکاتب ولو به شکل سطحی ونمادین، ایجاد برنامه ها به این زبان ها در رادیو-تلویزیون افغانستان، نشرجراید وکتاب ها و مطبوعات، ولی بزرگترین مانع دراین دوره کشیده شدن خط فاصل بین شهر و دهات به نام «منطقهٔ مجاهد» و«منطقهٔ دولت» بود. که دولت و مخالفین مسلح آن باهم درجنگ بودند.

[۴۶] جنگ سرد - ویکی‌پدیا، دانشنامهٔ آزاد(wikipedia.org)

مشکل مطالعه وپژوهش در بارۀ تُرک های افغانستان

برای تحقیق و پژوهش همه جانبه در بارۀ یک گروه قومی و اتنیکی دریک منطقۀ جغرافیایی نخستین اصل، دانستن تعداد جمعیت و تاریخ و پس منظرتاریخی و سهم و نقش آنان درسیاست و اقتصادآن کشور میباشد.برای اینکه مرزهای جنوبی مردمان تورکی زبان را پیداکنیم، تعیین مشخصات نفوس تورکان دراین کشور اهمیت زیاد دارد.

اگرچه کوشیده اند این مساله تاحدی روشن شده، مگر با این همه هنوز مرزها مغشوش مانده است.تعیین مرزهای مشخص مردم و زبان ها را پژوهش های بعدی آینده تکمیل خواهدکرد. [۴۷]

کسانی که دربارۀ زبان و نژاد و تاریخ مردمان مناطقی مانند افغانستان یا اسیای مرکزی مطالعاتی داشته باشند، به درستی میدانند که بدست آوردن اطلاعات ضروری هنگام کار و پژوهش درساحه تا چه اندازه دشواراست.[۴۸]

پیش از آنکه درعرصۀ گستردۀ تاریخ تورک ها ، تورک شناسی پژوهش علمی و قانونمندصورت پذیرد، بهتراست مطالعات و بررسی های هم مانند انجام یابند. به ویژه پیش از اینکه در زمینه نو مطالعاتی انجام یابد باید بدانیم چه کارهای از سوی دیگران در این زمینه صورت گرفته است.[۴۹]

---

[۴۷]شرحی پیرامون تورک تباران افغانستان. گوناریارینگ.ترجم» دکتربرناآصفی.به اهتمام محمدکاظم امینی. ۱۳۹۰کابل.ص۴.

[۴۸]همان اثر.ص۵.

[۴۹]همان اثر.۶.

دربارۀ مردم اندو-ایرانی درافغانستان ، تاحدی پژوهش های زیادی انجام شده است ولی مردم غیراندو-ایرانی افغانستان که عبارت ازتُرک ها و مغول ها می باشند، ازنظر زبانشناسی و نژادشناسی مورد مطالعه قرار نگرفته اند و درتصنیف آنها نیز هیچگونه کار و کوشش بایسته ، صورت نگرفته است.[۵۰] این مورد دربارۀ زبان و ادبیات، تاریخ سیاسی، اجتماعی، اقتصادی معاصر آنها نیز صدق میکند.

تُرک تباران درافغانستان شرقی[۵۱]

دربارۀ نفوس و آثار تُرک تباران در افغانستان اطلاعات مفید دیگری نیز موجود است. اما گفته نشده است که آنها بکدام یک ازقبایل یا خلق های ترک تباربستگی دارند. راورتی به ارتباط ترک تباران در افغانستان خاوری اطلاعات بسیار با ارزش و سودمند ارایه کرده است.اومی نویسد:

دربخش های گسترده ای ازکشور بین کابل و پشاور، از شمال دریای کابل و دامنه های جنوب سلسله کوه های سفیدکوه تا رسیدن پشتونها به این ساحات ، مناطق ترک نشین بود . شاهدگویای این مساله همانا موجودیت زبان ترکی دراین مناطق است.[۵۲]

---

[۵۰] همان اثرص۹.

[۵۱] این مقاله به اعتبارنوشتۀ یک پژوهشگر ایرانی روایت شده و نقطه نظرمن نیست . چون جامعۀ ترک - اوزبیک های افغانستان کمترمورخ ودانشمندی تربیه کرده که دراینگونه موارد با اقامۀ دلایل تاریخی از آن دفاع کنند، بنأ این تفکر حاکم است.دراین مورد شادروان اسدالله ولوالجی اثری دارد بنام(اینجاایران شرقی نیست)..

[۵۲] شرحی پیرامون تورک تباران افغانستان.ص۱۲۴.

میتوان منشأ ترکی اکثرساکنان این مناطق را همانند قبایل پشتون چون غلجی ها رده یابی کرد.مطالعات تازه دراین مناطق، چنانکه از کوهستان و کوهدامن صورت گرفته است، حقایق دلچسپی را روشن خواهدساخت. راورتی درجملهٔ سایرمناطق ترک نشین از ننگرهار، واقع در ساحهٔ جلال آباد نیز یادآوردی میکند.[۵۳]

تورک تباران درکوهستان

برنس در اثر تحقیقی خود با عنوان «کابل»،(۱۸۴۲)دربارهٔ باشندگان بومی کوهستان چنین شرح میدهد: « آنها به مردمان آن سوی سلسله کوه ها شباهت زیاد داشتند.بسیاری از رسم و رواج های آنها شبیه رسم و رواج هایی بود که قبل از روزگار امیر تیمور به ارث مانده بود.در بسیاری ازجاها به ترکی شکسته گپ میزدند. ازجمله روستاهای شان یکی« تاغ وردی» ودیگری«تاغ بوغه» نام داشت.[۵۴]

باید در بارهٔ آثار و بقایای قبایل ترکی که زبان اصلی خود را کاملاً ازدست نداده اند، تحقیق شود. با اشاره به تصرف «ماهیگر» توسط تیمور میتوان گفت اسلاف و باشندگان «خواجه خضری» درجاگزینی شان دراینجا نمی

[۵۳]همان اثر.ص۱۳۵.
[۵۴]همانجا.

دانند مرهون که باشند.اما بخوبی میدانندکه ترک هستند و درمیان سایر باشندگان به زبان ترکی گپ میزنند.[۵۵]

تُرک های کوهدامن

زمانیکه بابر افغانستان را فتح کرد، تعدادی از هموطنان خود را در کوهدامن جاگزین ساخت. نظربه گفتهٔ (وود)درهٔ کوهدامن درشمال کابل واقع است و از آن توسط کوه های کم ارتفاع که ازشهرفاصلهٔ زیاد ندارند، جدا میشود.کوهدامن درهٔ شاداب و سرسبزی است. این امر بابر را علاقمندساخت تا وطنداران خود را در آن محل جاگزین گرداند.[۵۶]

درزمان (وود) این ترک ها از مُرفه ترین مردم آن محل بودند.آنها با یکدیگر به زبان ترکی گپ میزدند.اما با همسایگان خود به زبان فارسی سخن میگفتند و حل مطلب میکردند. هنگام توقفم در کابل از تذکر(وود) اطلاعی نداشتم بنا بران نتوانستم دریابم که آیا هم شهریان بابر هنوز هم درانجا به ترکی گپ میزنند یانه وآیا امروزه قابل ردیابی هستند.[۵۷]

---

[۵۵] میسن.روایتی ازسفرهای گوناگون دربلوچستان،افغانستان وپنجاب.قلات به هنگام اقامت دراین کشورها.لندن.۱۸۴۴میلادی.ص۱۶۳Masson

[۵۶]همان اثر.ص۱۲۷.

[۵۷]همان اثر.ص۱۲۷.

بحث تُرک های پشتون شده در افغانستان

بحث دیگری که در بارۀ آن کمتر و شاید هم بصورت قطع هیچ تحقیق و پژوهشی توسط دانشمندان در داخل کشور انجام نگردیده، مسالۀ تُرک های پشتون شده است که بنابر تضییقات اجتماعی،سیاسی و جغرافیای زبان اصلی خود را از دست داده و بالاجبار بزبان پشتو تکلم نموده با گذشت چند قرن، هویت و زبان تُرکی خویش را از دست داده اند که نمونه هایی از آن را در برخی آثار میتوان بیابیم.

در افغانستان، مفهوم « ترک های پشتون شده » به این معناست که بعضی از اقوام ترک‌تبار، به ویژه در گذشته، تحت تأثیر قدرت و فرهنگ پشتون‌ها قرار گرفته و زبان، آداب و رسوم خود را تا حدی یا به طور کامل کنار گذاشته و خود را به عنوان پشتون معرفی کرده‌اند .این فرآیند، که به عنوان "پشتون‌سازی" شناخته می‌شود، در تاریخ افغانستان نقش داشته است.

این پروسه محصول سیاست های نیو فاشیستی منبعث از اندیشۀ (نیو نازیزم)درنیمۀ اول قرن بیستم میلادی قبل از جنگ جهانی دوم است که در افغانستان نیز با شدت و حدت، تحت الشعاع سیاست های نظامی آدولف هیتلر، سرایت نموده و با مدیریت سفارت آلمان هیتلری و تاسیس مرکز فرهنگی «گویته انستیتوت» در شهرنو کابل و « کلوپ جوانان نازی» در کابل رواج گسترده یافت.

دولت افغانستان در سال ۱۹۳۵ میلادی خواستار کمک مالی ازدولت انگلیس گردید. این مطالبه به شکل بسیار محدود از جانب آنها در حد صادرات اندک قبول شد. گفتنیست که در این وقت فرصت مساعدی برای آلمان ها در افغانستان پیش امد، برای دولت آلمان نازی ، کشور افغانستان از نقطه نظر سوق الجیشی اهمیت فوق العاده داشته و دولت مذکور در صدد ان بود تا به نفع خویش از وضعیت افغانستان استفاده کند، بدین منظور به دستور مقامات حکومتی ان مملکت ، ان عده از مغلمین المانی که درلیسه نجات کابل مصروف تدریس زبان آلمانی بودند ، به مقصد تعمیم و رواج اندیشه های ناسیونالیستی در بین جوانان افغانستان « کلوپ حزب نازی » را در کابل تاسیس نمودند.[۵۸]

در بین شرکت کنندگان موسس این کلوپ ، برخی از جوانان منسوب به خاندان سلطنتی مشاهده می شدند. در این وقت المانی ها معلمین وآموزگاران خویشرا در رشته های انجنیری و اقتصاد به کابل فرستادند تا اساس دوستی دولت افغانستان و آلمان را مستحکم سازند . انان خطوط هوایی کابل را به وسیله تهران به اروپا وصل کردند، همچنان توسط آلمان ها در کابل چند دستگاه مؤلد برق تعبیه شده ، در شاهراه مواصلاتی کابل – تُرکستان (شمال) پلهای مستحکم فلزی ساخته شد ، انگلیسها در این وقت فعالیت آلمانها را درافغانستان سخت زیر کنترول داشتند.

در ماه اکتوبر سال۱۹۴۱ میلادی پس از واقعه تهران بدستور مستقیم دولتین روس و انگلیس دولت افغانستان در حدود دو صد نفر از آلمانی ها

[۵۸] امینی. محمد کاظم(۱۳۸۸) افغانستان در دو ونیم قرن اخیر.صص۱۷۶-۱۷۷.

و ایتالوی هارا که در این کشور مصروف خدمت بودند ، رسما از این مملکت اخراج نمود .[۵۹]

بر اساس یک مکتب فکری، پشتون‌ها از اقوام گوناگونی ازجمله ایرانیان، یونانیان ، تُرک ها، اعراب،داردی ها(هپتالی ها) مغول ها وهرکس دیگری که این پشتون ها در آن زندگی میکنند عبور کرده است، نشأت گرفته اند. بطور غیر منتظره، این پیوند های ادعایی با تبار اسراییلی ها نیز میشود.[۶۰]

باآنکه در طول یک ونیم قرن اخیر از زمان فرمانروایی امیرعبدالرحمن و قبل از هم تلاش ها براین بوده که نشان دهند، پشتون ها(افغان ها، پتان ها، پُشت ها، پُخت ها) یک قوم خالص اند، یک توهم بوده است. باآنکه فرمانروایان پشتون در دوقرن اخیر با تلاش های مذبوحانه ولایات جنوبی و شرقی را در احصاییه ها و آمار های ساختگی کلاً یک ولایت پشتون نشین خالص نشان داده و موجودیت تُرکها، فارس ها وهزاره ها را در آنجا انکار کرده اند ولی معلوم است که این حرکت جاهلانه و تعصب آمیز مبنای علمی نداشته و ندارد. بنابراین، می توان گفت پشتون ها اساساً یک قوم خالص نیستند، بلکه قومی با تبار مختلط اند. در آن ها عناصر عرب و سامی، ترک، ایرانی، یونانی، مغول، تاتار و همچنین اسپارتی و پارت وجود دارد. این سرزمین هم چنین پذیرای اقوامی از گرجستان، چچن، تاجیکستان و سایر مناطق آسیای مرکزی بوده است.[۶۱]

---

[۵۹] همان اثر.ص۱۷۸.

[۶۰] Acheson, Ben (۳۰ ۲۰۲۳ ژوئن). The Pashtun Tribes in Afghanistan: Wolves Among Men (Pen and Sword Military. pp. ۱۴. ISBN 978-1-3990-6924-3

[۶۱] https://farhangemelal.icro.ir//news/22021

بطور مثال در مورد هویت محمد هاشم میوند وال صدراعظم مقتول افغانستان که تبار وی به طور واضح در همه اسناد و مدارک دولتی(پشتون) ثبت گردیده، روایات مستندی وجود دارد که از جامعۀ تُرکی زبان بود: محمدهاشم میوندوال در مراحل اول مأموریت خویش «پردیس» تخلص می کرد. او پسر حاجی عبدالحلیم قوم درقوم دینار خیل و از باشندگان مُقُربود. اما مردم غزنی میگویندکه «میوندوال اصلاً ازسمرقند بود. پدرش را بگفتۀ بزرگان منطقه«ملای اوزبک» می گفتند.همه مردم شمال را درجنوب کشور ازبک می گفتند.[۶۲]

هم اکنون در ولایاتی مانند غزنی که مرکز حاکمیت غزنویان بود و در تمام منابع تاریخی و جغرافیای تاریخی، بیشتر از نصف اهالی آن در منابع مستند، تُرک بوده اند، در یک قرن اخیر بنابر سیاست فاشیستی پشتون سازی، در همه منابع جمعیت تُرکی زبان آن نادیده گرفته شده است. به همینگونه در شهر های کابل، لمغانات، قندهار، جلال آباد که حدود ۲-۳ قرن متوالی مرکز حاکمیت ظهیرالدین محمد بابر و اولادۀ وی بوده، از موجودیت ترکی زبانان و اهالی بومی آن براساس سیاست فاشیستی انکار شده است تا نشان دهند که در این ولایات فقط اقوام پشتون زندگی میکنند.

در جریان سال ۱۹۴۹ میلادی ، ضمن سفری به شهر هرات، در علاقداری کوچکی که بنام« یخچال»یادمیشود و بین قندهار و گرشک واقعست، زنی اوزبیک را دیدم که از کاروان جمعیت مهاجرین تبعید شده ترکستان جدا

[۶۲] https://abadis.ir/fatofa//

مانده بود .وی از طریق نانوایی وفروش نان به رهگذران امرار معیشت میکرد ، من از قیافه وی حدس زدم که شاید اوزبیک باشد ، نزدیک رفتم از وی یک قرص نان خریدم وضمنا از احوالش جویا شدم ، خلاصه طوریکه از صحبت وی بر میآمد ، وی در جریان سال های مهاجرت وتبعید دسته جمعی و جبری مهاجرین مسلمان ترکستان ، زمانیکه دختر تازه جوانی بوده به اسارت یکی از پشتونها افتاده و سپس بدست انان تربیه شده ودر پهلوی اینکه زبان مادری خودرا تا حدی از دست داده، چهره وی نیز تغییر نموده بود.[۶۳]

هم اکنون در بین قبایل و اقوام پشتون شده در ولایات جنوب و شرقی ده ها قوم و قبیله با هویت تُرکی می توانیم سراغ کنیم که براثر استبداد و اعمال فشار های اجتماعی و ملی، زبان و هویت تاریخی خویشر بالاجبار تعویض کرده اند، ازجمله اقوام پشتون شدۀ : جگدلک(در اصل جیگیده لیک)، قوم زازی یا جاجی (منسوب به جوجی خان پسر چنگیزخان) قوم بابری(منسوب به ظهیرالدین محمد بابر) قوم دینارخیل(از اوزبیک های سمرقند وشهر سبز) وسایرین که نسبت انجام نیافتن پروژه های پژوهشی و نبودمتخصصین و پژوهشگران، این موارد به فراموشی سپرده شده است. منظور از این نوشته ها و تذکر استنادات علمی نه پیروی و تبلیغ اندیشه های افراطی پان تُرکیسم و یا فلان وبهمان است، بلکه مردود شمردن تمام مظاهر پان ایرانیسم و پان آریایسم و مظاهر نیونازیزم است که کشور و

[۶۳] افغانستان در دو و نیم قرن اخیر.صص۲۱۲-۲۱۳.

مردم مارا که از نیم قرن بدینسو بر اثر اعمال سیاست های استعماری کشور های قدرتمند و ممالک همسایه، گرفتار انواع بدبختی ها وفلاکت نموده و در انظار جهانی به عنوان انسان های بی هویت و بی فرهنگ و حقیر و ذلیل معرفی نموده و باعث به وجود آمدن تفرقه و نفاق ملی پیوسته که ریشه در بیعدالتی ملی و اجتماعی دارد، فراخواندن به عقلانیت و همگرایی و هم پذیری به گونۀ واقعی و علمی می باشد.

کاربرد کلمۀ اوزبیک در فرمان و منشورهای دوران حاکمیت امیرتیمور

برلاس اولوسی نینگ بهادرلریگیت لرینی اوز اطرافیمگه توپله ب، اولرنی بیرلشتیردیم. مینگه بویین سونیب کومکداش بولماقلیک اوچون راضیلیک بیرگن بیرینچی کیشی- ایککی تیمور بولدی.

ایکینچی سی امیر جاکو برلاس ایدی.بو لردن باشقه اولوس بهادر لری هم جان ودل لری بیلن مینگه بویسونماقچی و خذمت قیلماقچی ایکنلیک لرینی بیلدیردیلر. [۶۴]ماوراالنهر اهالیسی مینینگ بوایشیمدن خبرتاپیشی بیله ناق،تیزده اوزبیکلرگه هجوم قیلیشیم کیره ک لیگی حقیده ایسته ک بیلدیردیلر.چونکی اولرنینگ قلبی ظالم اوزبیکلر طایفه سیدن بوتونلی بیزیلگن ایدی. ماوراألنهرنینگ کتته- یوکیچیگی مینگه بیرلشدی.مملکت

[۶۴]امیرتیمورتوزکلری. ۳۹بیت.

نینگ علما ومشایخلری ایسه اوزبیکیه طایفه سینی دفع قیلیب ، یوقاتیش حقیده فتوا یازیب بیردیلر.[۶۵]

***

جیتا و الیاس خواجه لشکرینی ماورا النهر دن قوویب ، خجنددریاسی نینگ نریگی قیرغاغیگه اوتکه زیب یوبارگن بولسه م هم، اوزبیک لرنینگ بعضی بیرگروهی ماوراالنهر قلعه لریده مستحکم جایلشگن ایدیلر.[۶۶]

اولیگه اولرنی باستیریش اوچون حربی بولیم لریوباراماقچی بولدیم، بیراق مبادا بوایش چوزیلیب کیتسه- چی ، دیگن فکرمینی تشویشگه سالدی. شوارا ده مینگه اوزبیکلر قلعه لرگه یشیرینیب آلگان لری حقیده خبرکیلتیردیلر.[۶۷]

***

الیاس خواجه بولسه دولت وسیاست ایش لریده لیاقت سیزبولگنی طفیلی اولرنینگ ظلم وستمی گه برهم بیریش گه عاجزایدی. مین بولسه ازصلابتیم وهیبتیم بیله اوزبیکلر اوستیدن غلبه قیلدیم ومظلوم لرنی ظالم لردن خلاص قیلدیم.بو الیاس خواجه و اوزبیک امیرلرنینگ مینگه نسبتاً دشمن لیگی گه سبب بولدی، اولر توغلوق تیمورخان گه« تیمور بیزگه قرشی عصیان توغینی کوتردی»دیدیلر.[۶۸]

---

[۶۵]وشه اثر.۴۰ بیت.

[۶۶]امیرتیمورتوزو کلری. علی توره ساغونی وکراماتوف ترجمه سی.الفبا اوگیروچی شهاب الدین یسوی. دوستان مطبعه سی.۱۴۰۲.بلخ- مزاراشریف.ص۷۵.

[۶۷]وشه یبر.

[۶۸]وشه اثر.۳۹بیت

***

دراثر«توزوک تیموری» نام سرزمین و متصرفات وی بنام «توران» و «تُرکستان» قید گردیده است. امیرتیمور از اوزبیکان که شقی ترین و جاهل ترین مردم ترکستان و ماوراالنهر بوده اند همیشه به بدی یادکرده و از ظلم وقساوت آنها شکایت سرداده و ازجنگجویی، سرکشی و شقاوت آنان گلایه کرده ودر قطار اقوام دیگرماوراالنهر چون برلاس ، قپچاق ازآنها نام میبرد. این چند نمونه به منظور کاربرد نام واژۀ اوزبیک در منشور ها و فرامین امیر تیمور و طرز دید او نسبت به این طایفه می باشد که خلاف آنچه امروز در بین این قبیله ترکی رواج یافته را نشان میدهد. زیرا امیر تیمور نظر مساعدی در مورد اوزبیک ها نداشته و همیشه انان را سرکوب کرده است. این مساله یک طرف در این منشورات وفرامین« اوزبیک» به معنی کوچک یک قبیله ترکی نام برده شد و کلمۀ عام نبوده ؛ بلکه نام واژۀ « تُرک » کاربرد وسیع داشته است.

«...من وقتی درسن پنج سالگی به نزد سلطان احمدمیرزا به سمرقندرفته بودم درآن وقت او را نوگرفته بود .هنوز او را روکشان نکرده بودند به رسم ترکانه بمن فرمودند و من روی عروس او را بازکردم.[۶۹]

ظهیرالدین محمد بابر در اثر(بابرنامه) سرزمین آسیای میانه امروزی یا ماورا النهررا بنام «ترکستان» وزبان اهالی آن را «ترک» یادمیکند.[۷۰]

---

[۶۹]بابرنامه.ترجمه برهان الدین نامق.نشرات کانون فرهنگی قیزیل چوپان.انتشارات پرند.کابل۱۳۹۹.ص۱۷۰.

[۷۰](نگ: ص.۲۱۵. همان اثر)

توزه لدی بونظمینگ بسی سرسری
ینه تورکی الفاظ انگه بیر سری[۷۱]

***

یوق اتراک ارا بیرده انچه بیلیک
که بو نوع اولوغ ایشگه اورغه ی ایلیک
نی اتراک کیم، هم عجم، هم عرب
کوررلر بو ایشنی عجبدین، عجب[۷۲]

***

هم ایران وتوران عین اقصای چین
انگه تیگرو کیم، حد مشرق زمین[۷۳]

***

فلک تورکی گردون نی ایکی چاپیب
انینگ هربیری سیگه بیریوز یاپیب[۷۴]

دراین مدت بایسنقور میرزا به ترکستان به نزد شیبانی خان پی درپی ایلچی فرستاده، شیبانی خان را به کمک خواسته بود، خانه های زمستانی آماده شد.ما رفته به قلعه ها داخل شدیم ، دراین وقت شیبانی خان ازترکستان آمده همان بامداد بروی یورت مارفته ، توقف کرد. نیروهای ما نزدیک نبود.نظر به مصلحت زمستانی، بعضی به رباط خواجه،بعضی به کابد و بعضی

[۷۱] خمسه / امیرعلیشیرنوایی. تاشقین بهایی اهتمامی بیلن. ص۱۱۴۳.
[۷۲] همان اثر.ص۱۱۴۱.
[۷۳] همان اثر.ص۹۱۴.
[۷۴] ایضاً.ص۹۲۳.

ها هم به شیراز برگشته بودند.با وجود آنهم با نیروی های موجود آمادگی گرفته شد ودر برابر وی به میدان درآمدیم.[۷۵]

این ولایت گذشته به سوی غرب جریان پیداکرده و از شمال خجند و جنوب فناکینت که حالا بنام شاهرخیه مشهوراست ،گذشته باز بطرف شمال میلان پیدانموده به سوی ترکستان میرود و خیلی پایین تراز ترکستان ، این دریا بصورت کلی در ریگزارها میریزد و به هیچ دریای دیگرنمی پیوندد و در آنجاغایب میگردد.[۷۶]

امیر تیمورکورگان و ظهیرالدین محمد بابر دو امپراتور و سلطان بزرگی که هرکدام جایگاه بلندی در تاریخ و فرهنگ ترکی زبانان جهان داشته و هر دو موسس دو سلسلۀ بزرگ تُرکی اند ، همیشه در دوران حکمروایی خود بیشتر از تمام قبایل و اقوام تورک ، ازدست مزاحمت و شقاوت اوزبیکهای ماوراالنهر درعذاب بوده و بیشتر وقت خود را با آنها درجنگ و گریز سپری کردند و بیشتر از همه قبایل ترک ، به قتل عام اوزبیک ها پرداختند که در این مورد ده ها مثال را می توانیم درآثار متذکره ببینیم .وقایع سنۀ۹۰۳ هجری قمری(۱۴۹۷-۱۴۹۸م)در بابرنامه ، به طورکلی دراین مورد صراحت دارد و مصداق این حرف ماست.[۷۷]؛ چنانچه متواری شدن بابر از دست محمد خان شیبانی و فرار وی به جانب کابل و تشکیل

[۷۵]همان اثر.ص۲۱۵.
[۷۶]همان اثر.ص۱۳۳.
[۷۷]نگ:صص۲۱۳-۲۴۳بابرنامه.

امپراتوری بابری از اثر همین توطیه های محمدخان شیبانی و اوزبیکان ماورا النهر می باشد.

برخلاف آنچه که امروز رواج دارد و بیشتر از تورکی زبانان سایرکشورهای آسیایی و اروپایی، اوزبیک ها خود را وارث خلف و فرزندان و اولادۀ امیرتیمور و ظهیرالدین محمد بابر میدانند و برای آنها یخن پاره میکنند و کمتر اوزبیکی در اوزبیکستان و افغانستان پیدامیشود که خودرا ازنسل محمدخان شیبانی که از سلاله های تورکی-مغولی و اوزبیک است، بداند و ازهمه گذشته به وی افتخارکند.

کار برد کلمۀ تُرک در ادبیات

امیرعلیشیرنوایی متفکر و شاعر و دانشمند قاموسی در دورۀ تیموریان هرات(۱۴۴۱-۱۵۰۱م)که صاحب تألیفات زیادی به زبان نثر و نظم به زبان ترکی است در آثارش همه جا کلمۀ ترک را به معنای نسب و ترکی را به عنوان زبان خود نام برده و در(خزاین المعانی/ چهاردیوان) و(خمسه) زبان خودرا در همه جا به نام «ترک» یادمیکند.

همچنان ظهیرالدین محمد بابر امپراتور و دانشمند دایره المعارفی تُرک در آثارش چون (بابرنامه) و دیوان اشعار، زبان خودرا تُرکی و هویت خودرا تُرک میداند.

پسمنظر تاریخی و ملی

در روزگار فرمانروایی امیر تیمور و جانشینان او، نام اوزبیک به عنوان نماد الوس جوجی، برای مشخص کردن همسایگان شمالی آنان کاربردی گسترده داشت. بر پایهٔ منابع متأخر می‌دانیم که در برهه‌ای از زمان، در آسیای مرکزی واژهٔ اوزبیک به عنوان نامی قومی از باب تغلیب بر تمامی مغولان جوچی‌تبار اطلاق می‌شده است و دور نیست که بر پایهٔ برخی شواهد، پیشینهٔ این کاربرد تا روزگار امیرتیمور عقب برده شود.[۷۸]

در کنار این کاربرد خاص، گاه تعابیری چون «ازبکیان»، یا شکل ساده شدهٔ «ازبک» بر مردمان تحت فرمان جوجی‌تباران، به طور عام اطلاق می‌شده است؛ اما تعبیری که در این معنی به‌طور گسترده به کار می‌رفته، ترکیب «الوس ازبک» بوده است. ر روزگار امیر تیمور (حک ۷۷۱-۸۰۷ ق) جمعیت قابل ملاحظه‌ای از کوچندگان شمال در سرزمین ماوراءالنهر جای گرفته بودند. این گروه های مهاجر از الوس جوچی (الوس اوزبیک) بودند که در آن روزگار از سوی ماوراءالنهریان، ازبک نامیده می‌شدند. امیرتیمور در کنار اقدامات اساسی خود در جهت مطیع ساختن این اقوام مهاجر، حضور آنان را در شمار فرمانبرداران خود پذیرا گردید و آنان را از حقوق برابر برخوردار ساخت.

موج گستردهٔ مهاجرت اوزبیکان به سمت ماوراءالنهر، با لشکرکشی محمدخان شیبانی نوادهٔ ابوالخیرخان به قلمرو تیموریان (تثبیت نهایی

[۷۸] https://www.cgie.org.ir/fa/article/233644/%D8%A7

حاکمیت: ۹۲۰ق) آغاز شده است. محمدخان که خود نسب به جوجی می‌برد، گونه‌ای از برتری نژادی برای اوزبیکان، در قلمرو خود برقرار کرد و آنان را در رده بندیهای لشکری و کشوری در جایگاهی ممتاز قرار داد. در سدهٔ ۱۲ق\ ۱۸م کاربرد نام قومیِ ازبک با گونه‌ای از تسامح ، تعمیم گسترده‌ای‌یافته، بر مجموعه‌ای‌از تیره‌های مغولی ـ ترکی که هنوز بخش مهمی از ممیزات فرهنگی خود از بومیان و ازجمله تقسیمات قبیله‌ای را حفظ کرده بودند، اطلاق می‌گردید.[۷۹]

شکل گیری به عنوان یک ملت

در منابع مردم‌شناختی آسیای مرکزی، در تبیین فرایند شکل‌گیری ملیت اوزبیک، بر این نکته اشارت می‌رود که این جریان یکی از مهم ترین مراحل خود را در دهه‌های آغازین سدهٔ ۲۰م پیموده است. تا پیش از مرحلهٔ یاد شده، مردمانی که هم‌اکنون اوزبیک نامیده می‌شوند، به سه گروه بزرگ قوم شناختی تعلق داشتند: گروه نخست مردمانی واحه نشین بودند که از گذشته‌ای دور، گونه‌ای زیست یکجانشینی را برگزیده، و تقسیمات قبیله‌ای را به کلی به فراموشی سپرده بودند. اشتغال اصلی این مردمان، کشاورزی و تجارت بود. گروه دوم جمعیتی نیمه‌کوچنده از اخلاف قبایل ترکی پیش از چغتایی و نیز مهاجران مغولی ـ تورکی عصر چغتایی بودند که غالباً به دامپروری اشتغال می‌ورزیدند. این مردمان سنت

[۷۹] همانجا.

تقسیمات قبیله‌ای را در میان خود حفظ کرده بودند و خود را غالباً با نام عمومی «تُرک» می‌خواندند.

گروه سوم اخلاف قبایل اوزبک مهاجر از دشت قپچاق در آغاز عصر شیبانی بودند که از سده‌های ۱۰ و ۱۱ق\ ۱۶ و ۱۷م با حرکتی تدریجی به یکجانشینی روی آوردند و این حرکت تا اوایل سدهٔ ۲۰م ادامه داشت. این گروه نیز غالباً تقسیمات قبیله‌ای را محفوظ می‌داشتند و به‌ویژه در گوییش نسبت به دیگر همسایگان خود، دارای ممیزاتی بودند. اشتغال اصلی آنان کشاورزی و پس از آن دامپروری بود.[۸۰]

دربارهٔ وجه تسمیهٔ اوزبیک

ازبیک ها بزرگ‌ترین تشکل قومی ترک زبان افغانستان است. احتمالاً اوزبیکان اولیه از اجزأ سپاهیان مغولی ترک، معروف به اردوی زرین بوده‌اند که از سده ۱۳ تا ۱۵م بر روسیه و سیبری غربی تسلط داشتند. این قوم نام خود را بنابر دیدگاه های سنتی از نام ازبک‌خان رئیس اردوی زرین گرفته است. در این مورد دو وجه تسمیه وجود دارد.عده ای از تاریخ نگاران را عقیده براینست که این نام برگرفته شده از(اوزبیک خان) است.

[۸۰] https://www.cgie.org.ir/fa/article/

اما اوزبیک خان که بود؟

اوزبیک خان حکم فرمای امپراتوری آلتین اوردو(اردوی طلایی) بنام سلطان محمد خان بود. که در برخی منابع تاریخی بنام سلطان غیاث الدین محمد نیز ذکرشده است.وی پنجمین حکمفرمای امپراتوری آلتین اورده است که طی سالهای۱۳۱۳-۱۳۴۱میلادی در ترکستان مرکزی تولدشده است.

محدوده ترکستان مرکزی منطقه وسیعی از کشورهای قزاقستان، اوزبیکستان، تورکمنستان . سین کیانگ چین، افغانستان شمالی و بخش هایی از تاجیکستان است. در گذشته این مناطق محل سکونت اقوام مختلف ترک وهمچنان اقوام دیگر بوده است و به دلیل اهمیت تاریخی خود به عنوان(تُرکستان) شناخته شده است. این مناطق سرزمین اصلی ایل های تُرک است که از آنجا به طرف غرب تا منطقه بالکان در اروپا، ایران درجنوب و شمال دریای خزر مهاجرت کرده اند. این محدوده را دربسیاری منابع جغرافیای تاریخی بنابر وسعت وپهنا به ترکستان کبیر که شامل ترکستان شرقی، ترکستان غربی، ترکستان شمالی و ترکستان جنوبی نیز تقسیم نموده ونامیده اند.

وجه تسمیهٔ دیگر اوزبیک

آ- سیمیونوف نیز به سُست بودن این باور، یعنی انتساب اوزبیک ، به گروه اتنیکی اوزبیک چنین باور و تاکید و اظهار کرده است که اصطلاح اوزبیک

در زمان (آق اوردو- آق اورده- اردوی سفید) تداول یافته است. و مورخان از قرن های چهاردهم پانزدهم، ایرانی و آسیای میانه، تمام قبیله های تُرک و مغول شامل آق اورده (اردوی سفید) را اوزبیک گفته اند.[۸۱] در حالیکه در آن زمان اوزبیک خان فرمانروای کوک اورده(اردوی آبی)بود وقبیله کوچی بادیه نشین که درآتیه های بنام اوزبیک مسما شده بودند، تحت ساحۀ حاکمیت وی قرار نداشتند.[۸۲]

افزون بر این در نوشته های آرمینیوس وامبیری در این مورد اطلاعات جالبی درج شده است. مانند این جمله ها که معنای تحت اللفظی واژۀ « اوزبیک » خود آقای خود قابل دقت بیشتر است. زیرا این واژه در نوشته های مردمان مجارستان باستان هم به نظر میرسد. نام واژه ترکیبی« خود آقای خود» در نزد مردمان مجارستان به منزلۀ شایستگی، مستحق بودن و یا به منزلۀ رتبه، منصب و مقام رسمی افراد به کار رفته است و به همین مفهوم در اسناد رسمی مربوط به سالهای مربوط به سالهای ۱۱۵۰ میلادی مجارستان به ملاحظه میرسد.[۸۳]

نام واژه اوزبیک در تالیفات نویسندگانی مانند جوینی و رشید الدین و همچنان در اشعار پور بها(تاج الدین بهاألدین) که در زمان اباقاخان ایلخانی(۱۳۸۲-۱۲۶۵م) در ایران به سرمیبرد، به ملاحظه میرسد.به نظر

---

[۸۱]قیصاری. سید ابراهیم(۱۳۹۶)دولت اوزبیک های کوچی دامپرور چادر نشین دشت قپچاق.(مولف: بوری احمدویچ احمدوف)انتشارات ومطبعۀ سعید.ص۳۳.

[۸۲]همانجا.

[۸۳]دولت اوزبیک های کوچی دامپرور چادر نشین دشت قپچاق.ص۳۲.

چنین میآید که نام واژۀ اوزبیک به منزلۀ اسم خاص به کار رفته است وآن اسم پسر مُنکو دار پسر شکودار پسر بوکال، پسر هفتم جوجی است.[۸۴]

برخی مورخین را عقیده براینست که این نام برگرفته شده از خصوصیت ژنیتیکی این قوم است که برمیگردد گذشتۀ تاریخی آنان.به این معنا که اسم ترکیبی اوزبیک، متشکل از دو واژۀ(اوز) به معنی خود- خویش و خویشتن و(بیک) به معنای آقا، بادار، خواجه، صاحب ، با این اعتبار از کلمۀ اوزبیک ، معانی مترادف(کسی که خودش خان و اقای خوداست) یا به عبارتی دیگر(کسی اختیاردارخود و جز خودش، حاکمیت شخص دیگری را نمی پذیرد. که این صفت بدون شک یکی از خصلت های متبارز این گروه اتنیکی بوده واز انتساب به (اوزبیک خان) مناسبت منطقی دارد.[۸۵]

فروپاشی اردوی زرین در سده ۱۵م، ازبکهای کوچنده به سوی جنوب حرکت کردند و در میانه همین قرن در بستر پایین رودخانه‌های سیر دریا و آمودریا استقرار یافتند. قرنها بعد در دوره انقلاب و جنگ داخلی روسیه (۱۹۱۷- ۱۹۲۳م)، ۲۸ تیره از قبایل گوناگون ازبک که شمارشان به بیش از ۵۰۰ هزار تن می‌رسید، به افغانستان شمالی مهاجرت کردند[۸۶].

تا اواخر قرن نزدهم میلادی که مصادف با دورۀ حاکمیت استبدادی امیرعبدالرحمن(۱۸۸۰-۱۹۰۱) است، کوچی گری ویژۀ اقوام ترک و اوزبیک در افغانستان بود و لی بعداز آن این خصوصیت بنام (اوغان ها-

---

[۸۴]همان اثر.ص۳۳.

[۸۵]فغانستان: اقوام - کوچنشینی، مجموعه مقالات، به کوشش محمد حسین پاپلی یزدی، مشهد، ۱۳۷۲ش، ص۸۳۴.

[۸۶]همان اثر.ص۹۲.

پتان ها یا پشاتنه) تثبیت و تسجیل شده ونیمی از ساکنین ایالت صوبه سرحد(صوبه شمال مغربی) به این نام مشهور گردیده و در زمان حاکمیت امیرعبدالرحمن و پیشروی هایش در ولایت ترکستان و الحاق این منطقه از تسلط امارت بخارا به امارت افغانستان، و در دورۀ فرزندش امیرحبیب الله(۱۹۰۱-۱۹۱۹) و نواسه اش امیرامان (۱۹۱۹-۱۹۲۹) با تصویب (نظامنامۀ استبدادی انتقال اهالی به قطغن) عنوان سند تاریخی راگرفت. اکنون بزرگ‌ترین بخش از جماعت ازبک بیشتر به صورت نیمه کوچنده زندگی می‌کنند و به کار دامپروری و کشاورزی اشتغال دارند. شمار ازبکان را از ۸۲۰ هزار[۸۷]تا یک میلیون تن، نوشته‌اند که حدود ٪۵ جمعیت افغانستان تخمین زده می‌شود[۸۸].ولی معلوم است که این احصاییه ها غیر واقعی اند.زیرا در طول یک و نیم قرن حاکمیت تمامیت طلبی هیچ نوع حصاییه رسمی در این کشور، انجام نیافته و رواج اصطلاح « اکثریت» و « اقلیت» در ادبیات سیاسی کشور یک ترفند است.

اوزبیک های افغانستان

از قراین معلوم است که نام واژۀ« اوزبیک» به منزله اسم جمع که دارای بار اتنیکی و سیاسی شده است برای همه مردمان تُرک- مغول دشت قپچاق برای نخستین بار در سالهای شصتم قرن پانزدهم کاربرد پیدا کرده است. در اینجا نباید چنین نتیجه گرفت که اوزبیک های دشت قپچاق در سالهای

[۸۷]همان اثر.ص۸۳۹.

[۸۸]کلیفورد، مری لوئیس، افغانستان، ترجمه مرتضی اسعدی، تهران، ۱۳۶۸ش، ص۵۹

پایانی قرن چهاردهم و آغاز قرن پانزدهم میلادی در دشت قپچاق پدیدار شده اند، زیرا که نیاکان اوزبیک ها، قزاق ها و قراقلپاق های فعلی و دیگران، از اعماق زمانه های باستان به این سو در بخش های خاوری دشت قپچاق، قبیله های مختلف تُرک تباران میزیستند.[۸۹]

در آغاز قرن شانزدهم میلادی بخشی از این قبیله ها که در بالا تذکر آن رفت، تحت قیادت محمد خان شیبانی تمرکز کرده بالای سرزمین های آسیای میانه به تهاجم پرداختند ودر سرزمین اوزبیکستان کنونی مسکن گزین شدند. از همین زمان به بعد نام واژۀ ترکیبی اوزبیک بار و مفهوم اتنیکی پیداکرد و به همه اهالی ترک تبار و ترک زبان مقهور این سرزمین نام « اوزبیک» به مفهوم اتنیکی آن داده شده است. با توجه به موارد گفته شده چنین نتیجه گرفت که باید پیدایش اقوام اوزبیک در قرن شانزدهم میلادی به وقوع پیوسته باشد.[۹۰]

ازبکها به زبان ازبکی سخن می‌گویند.ازبکان در افغانستان شمالی با فارسی زبانان و گروه های قومی دیگر به سر می‌برند و با یکدیگر سخت در آمیخته‌اند، چنانکه تمایز میان آنها از لحاظ ظاهر و پوشاک دشوار است. ساخت اجتماعی جامعه ازبک طبقه‌بندی شده، و مبتنی بر سلسله مراتب است. رهبران ازبک -بکها و بویرها - قدرت استیلا جویانه بیشتری در جامعه ازبک دارند و این امر بازتاب و نتیجه نظام کوچندگی گذشته قوم

[۸۹]همان اثر.ص۳۶.

[۹۰]همان اثر.ص۳۸.

ازبک است. افزون بر آن، هنوز ازبکان خود را با نامهای کهن قبیله‌ای زمان اردوی زرین می‌خوانند، مانند هَرَکی، لَکه، کَمَکی، مَنگیت و..

باگذشت یک و نیم قرن ازحاکمیت تمامیت طلبانه پشتون ها و انحصارحاکمیت بدست آنان هیچ احصاییه رسمی و شفاف و مبتنی برحقایق حضور فزیکی اقوام در افغانستان، انجام نشده و تمام احصاییه ها و ارقامی که در مورد تمام اهالی کشور، بخصوص اوزبیک ها وتورکمن ها ارایه میشود دور ازحقیقت و تبعیض آمیز بوده به منظور منحصر کردن قدرت سیاسی بدست یک قوم خاص میباشد. حتا در طول یک قرن اخیر دولت های تمامیت طلب یک ترمینولوژی واحد و یک راهکار واحد برای دسته بندی اقوام نداشته و ندارد ودر ستون تذکره های تابعیت گاهی آنان را قوم، گاهی ملیت و گاهی با شاخصهٔ زبان مادری قید کرده است.

منابع تاریخی در مورد اوزبیک ها

از لا بلای متون تاریخی و مرور منابع و آثار کتبی روشن است که از زمانه های قدیم و کهن درسرزمین آسیای میانه و خراسان اسلامی قبیله های ترک تباران و تُرکی زبانان میزیستند. به هر حال آثاری که در مورد اوزبیک ها حاوی معلومات تاریخی در همه سطوح بوده و در زمان حاکمیت سلاله های تُرکی تالیف گردیده است، میتوان از اینها نام گرفت:

۱.مطلع السعدین تالیف عبدالرزاق سمرقندی

مطلع السعدین و مجمع البحرین" کتابی تاریخ به زبان فارسی اثر کمال‌الدین عبدالرزاق سمرقندی است که به حوادث خراسان اسلامی و ماوراًالنهر در دوره حکومت مغولان، از سال ۷۰۴ تا ۸۷۳ قمری، می‌پردازد. کتاب بیشتر به حوادث تا سال ۸۷۳ قمری می‌پردازد، اما به مناسبت موضوع، حوادث سال‌های ۸۷۴ و ۸۷۵ هجری (مابین مرگ ابوسعید و جلوس سلطان حسین بایقرا) نیز در آن ذکر شده است. .

این کتاب به عنوان یک منبع مهم برای تاریخ خراسان اسلامی در دوره مغولان و همچنین دوره تیموریان .در شناخته می‌شود.در این کتاب، عبدالرزاق سمرقندی وقایع و رویدادهای مهم سیاسی، اجتماعی و فرهنگی را با جزئیات و دقت ثبت کرده است.

این اثر در مورد میانهٔ تنگاتنگ اوزبیکهای کوچی (دامپرور و چادر نشین دشت قپچاق) با دولتمردان تیموری تیموری اطلاعات ارزنده ای را که مربوط به قرون چهاردهم و پانزدهم میلادی است در خود جاداده است.[۹۱]

۲.روضهٔ الصفا (محمد بن خاوند شاه ابن محمود)

نام کامل این اثر(تاریخ روضت الصفا فی سیرت الانبیأ والملوک والخلفا) است. ین اثر تاریخی و جامع که از آثار فارسی مفصّل دوره تیموری به شمار می‌رود، به گزارش تاریخ جهان از آغاز آفرینش تا پیدایی اسلام و تا روزگار

[۹۱]همان اثر.ص۴۰.

خود؛ یعنی دوران حکومت سلطان حسین بایقرا (۹۱۱ - ۸۴۲ ق) می‌پردازد. روضه الصفا هفت بخش دارد و نویسنده آن به ترجمه بخشی از تاریخ‌های عربی و اقتباس از آنها پرداخته و بخش‌هایی را از تاریخ های فارسی نقد کرده و بخش پایانی آن را دختر زاده‌اش قیاس‌الدین بن خواندمیر با نام حبیب السیر پس از مرگ وی کامل کرده است .

رضا قلی خان هدایت در نیمه نخست سده سیزدهم (روزگار قاجار) جلدهای هشتم تا دهم (تاریخ صفویه، افشاریه، زندیه و قاجار) را بدان افزود و آن را روضه الصفای ناصری نامید.اثر دراز دامن (ده جلدی)، از نثری پخته برخوردار و از آثار پیشین تاریخ‌نگاران ایران بهره‌مند است؛ چنان‌که تنها تاریخ طبری و الکامل را با آن می‌توان برابر دانست. البته مصحح نسخه کنونی قالب ده جلدی آن را تغییر داده و آن را در پانزده جلد به چاپ رسانده و شکل شایسته‌تری بدان داده است. باری، نویسنده (میرخواند) تا جلد هفتم این تاریخ پیش رفت، اما بر اثر بیماری نتوانست آن را کامل کند. تاریخ میرخواند به واقع شش جلد است؛ زیرا جلد هفتم آن را نوه دختری‌اش خواندمیر به پایان رساند و سه جلد دیگر (که شامل تاریخ عهد صفوی، افشار زندیه و قاجار تا عهد ناصرالدین شاه می‌باشد)، به قلم رضا قلی هدایت .[۹۲]طبرستانی در دوره‌ای دو ساله بر آن افزوده شد.

در این اثربا آنکه معلومات زیادی در مورد اوزبیک ها به چشم نمی خورد ولی در مورد فرستادن هیات نمایندگی براق خان به سمرقند به در بار اولوغ بیک به ریاست جمعه دوکه اوغلان در سال ۱۴۳۰میلادی است. همچنان

[۹۲] https://fa.wikinoor.ir/wiki/

یک سلسله گواهی در مورد شماری از تدابیری که از جانب شاهرخ میرزا به منظور تامین مصوونیت مرزهای شمالی امپراتوری تیموری اتخاذ شده، بود.[۹۳]موجود است.

۳.حبیب السِیر فی اخبار افرادَ بشر تالیف خواندمیر

حبیب السیر فی أخبار البشر، تألیف غیاث‌الدین بن همام الدین حسینی، معروف به خواندمیر، معروف‌ترین کتاب تاریخ فارسی است که بعد از عهد مغول تاکنون، پس از کتاب «روضۀ الصفا» تألیف شده است. [۹۴] تاریخ شروع تألیف این کتاب، اوایل ۶۲۷ ق و پایانش در ماه ربیع‌الاول ۹۳۰ق ، بوده است.

نویسنده، ابتدا کتاب را به نام غیاث‌الدین امیر محمد بن امیر یوسف حسینی که از اکابر نقبای سادات هرات بود، تألیف نمود، اما پس از به قتل رسیدن او، آن را به نام خواجه حبیب‌الله وزیر دورمیش خان به اتمام رساند.[۹۵].

این کتاب از جهت جامعیت و تنوع مطالب تاریخی، مابین کتب تاریخ فارسی، بعد از «روضۀ الصفای» میرخواند، هیچ نظیر و مانندی ندارد و روی‌هم‌رفته، جامع‌ترین کتابی است که تاکنون در این موضوع تألیف شده

[۹۳]همان اثر.ص۴۱.
[۹۴]تاریخ حبیب السیر، مقدمه، ج ۱،ص۱۱.
[۹۵]همان، ص۱۳.

و خوشبختانه نسخه کامل آن از دستبرد حوادث مصون و در دسترس طالبان مستفید قرار گرفته است[۹۶].

صاحب «حبیب السیر» تمام قصص و افسانه‌ها و اساطیر مربوط به دوره‌های قبل از اسلام را با همه مطالب تاریخی دوره‌های بعد از اسلام تا زمان خودش که مقارن با عهد سلطنت سلطان حسین بایقرا و شاه اسماعیل اول صفوی است، در این کتاب درج کرده و از این جهت خدمتی بسیار بزرگ به تاریخ و ادبیات ایران انجام داده است.[۹۷] از نظر کلی، مندرجات کتاب به دو بخش ممتاز تقسیم می‌شود:

قسمت اول از آغاز خلقت عالم تا ظهور حضرت ختمی مرتبت(ص) که از افتتاح تا آخر جزو دوم از مجلد اول است، مشتمل بر داستان تکوین عالم و آفرینش آسمان و زمین و تعیین اول مخلوقات و چگونگی خلقت آدم و حوا و ظهور بنی آدم و قصص انبیا و حکماء سلف از قبیل حکایت طوفان نوح(ع) و نمرود و شداد و احداث روضه ذات العماد و قضیه حضرت ابراهیم(ع)، اسماعیل(ع) و انبیاء بنی اسرائیل(ع)، قصه یوسف(ع)، فرعون مصر و حضرت موسی(ع) و خضر(ع) و احوال لقمان، فیثاغورس، افلاطون، سقراط، ارسطو و امثال آن و تاریخ سلاطین قدیم ایران از پیشدادیان و کیان و اشکانیان و ساسانیان و ملوک عرب و... به‌تفصیلی که در خود کتاب دیده می‌شود.[۹۸]

---

[۹۶] همان اثر.ص۲۲.
[۹۷] همان اثر.ص۲۳.
[۹۸] همان اثر.جلد۱.ص۲۳.

قسمت دوم، از ظهور اسلام تا اوائل عهد صفویه که از آغاز جزو سوم از مجلد اول است تا آخر بخش چهارم از مجلد سوم، شامل وقایع ایام حضرت رسول اکرم(ص)، خلفاء راشدین، ائمه اطهار(ع)، دولت اموی، خلفای عباسی و سایر طبقات سلاطین و ملوک اسلامی تا سال ۹۳۰ق که اواخر عهد شاه اسماعیل مؤسس سلطنت صفویه است.[۹۹]

این اثر درحقیقت تداوم (روضۀ الصفا) است که توسط نواسۀ دختری میرخواند، دنبال میشود. وی مورخ بزرگ پایان قرن پانزدهم و آغاز قرن شانزدهم است.

۴. تاریخ رشیدی تالیف محمد حیدر دوغلات

تاریخ رشیدی[۱۰۰] اثر میرزا محمد حیدر دوغلات، یک تاریخ نگاری ارزشمند است که رویدادهای تاریخی در مناطق مختلف را، از جمله مغولان ترکستان و چغتایان، ظهیرالدین محمد بابر و سلسله کورگانی در هند، و شاه اسماعیل و جنگ او با شیبک خان ازبک را در بر می‌گیرد .این کتاب در زبان فارسی نوشته شده و بین سال‌های ۹۴۸ تا ۹۵۳ هجری قمری تألیف شده است.

---

[۹۹] همانجا.

[۱۰۰] مترجم اثر(دولت های کوچی دامپرور، چادرنشین) درهمه موارد، به طورمثال(ص۴۲) تاریخ رشیدی را(تاریخ رشید) قید کرده ومعلوم نیست که این اشتباه از مترجم یا مولف ناشی میشود.

این اثر در مورد نفاق وشقاق و کشیدگی های میان فیودالی اوزبیک های کوچی دامپرور و چادر نشین قپچاق و سقوط دولت های اوزبیک کوچی و رخداد های مربوط به نیمهٔ دوم قرن پانزدهم میلای است.

۵.تاریخ گُزیده حمد الله مستوفی

تاریخ گزیده تألیف حمدالله مستوفی که توسط عبدالحسین نوایی، مورد تحقیق قرار گرفته است.این کتاب در سال ۷۳۰قمری بنام غیاث الدین محمد، پسر خواجه رشیدالدین فضل الله، تالیف شده است. ین کتاب یکی از استثنایی‌ترین تواریخ عمومی محسوب می‌شود که تاریخ عرب و دنیای اسلام و خراسان در آن نگاشته شده است. این کتاب خلاصه‌ای از تاریخ عمومی عالم است که از بدو خلقت تا وزارت خواجه غیاث‌الدین محمد پسر خواجه رشیدالدین فضل‌الله را در بر می‌گیرد. مؤلف درباره سبب تألیف کتاب گفته است می‌خواهد کتابی فشرده و مجمل و دارای به هم پیوستگی و نظم تاریخی فراهم آورد.به اعتقاد او علمای تاریخ درباره زمانی که از ابتدای آفرینش می‌گذرد، اختلاف کرده‌اند ازآن‌رو که به مناسبت هر رویداد (مثلاً طوفان نوح، آتش ابراهیم، پادشاهی اسکندر، غلبه بخت‌النصر بر مصر، واقعه اصحاب فیل در مکه) تاریخ جدیدی گذارده‌اند و این موجب فراموشی چگونگی تاریخ شده است؛ به ویژه آنکه «پیغمبران علیهم‌السلام نیز به‌تصریح خبر نداده‌اند»مستوفی سپس میافزاید که در این کتاب«مدت

دولت هر قوم را چنانکه در تواریخ یافته و بیشتر مورخین برآن متفق اند، یاد میکند».[۱۰۱]

تاریخ گزیده مشتمل است بر مقدمه، فاتحه، شش باب و خاتمه. در فاتحه به آفرینش عالم پرداخته شده است.باب‌های بعدی که هریک شامل چند فصل است، درباره پیامبران اولوالعزم، برخی از حکیمان و فلاسفه، پادشاهان ایرانی پیش از اسلام، ظهور حضرت محمد(ص) و آغاز اسلام تا پایان حکومت عباسیان، تاریخ ایران از صفاریان تا اواخر سلطنت سلطان ابوسعید بهادر (۷۱۶-۷۳۶)، ائمه و بزرگان اهل سنّت و تاریخ و جغرافیای شهر قزوین.

باب ششم درواقع تلخیص کتاب التدوین فی تاریخ قزوین تألیف امام رافعی است و مطالبی نیز به آن افزوده شده است. در خاتمه مؤلف، همانند خواجه رشیدالدین فضل‌الله در جامع التواریخ، شجره انساب پیامبران و ائمه و پادشاهان و حکما را ذکر کرده است. ادوارد براون نوشته است که این بخش در نسخه‌های خطی که او دیده، وجود ندارد.[۱۰۲]

۶. تاریخ گزیدۀ نصرت نامه

این اثر در سال۱۵۰۵میلادی تالیف گردیده و به زبان اوزبیکی قدیم نوشته شده.بخش اعظم از رخدادهای مندرج در آن را روایات اساطیری از نیاکان

[۱۰۱]علی بیکی، فهیمه(۱۳۸۰) دانشنامه جهان اسلام. زیر نظر علامعلی حداد عادل.ج۶.بنیاد دایرۀ المعارف اسلامی، تهران، چاپ اول.ص۲۴۳.

[۱۰۲]همان اثر.ص۲۴۴.

تُرکها و چنگیز خان، تا زمان فتح اندجان در ۱۵۰۴میلادی توسط شیبانی خان را بازتاب میدهد. به تصریح مولف این اثر: بخش نخست این اثر با مراجعه به آثار و تالیفات پیشینیان چون جوینی، رشیدالدین و مولفین دیگر اقتباس گردیده است. مولف در ترتیب این اثر از « تاریخ اربعه اولوس» میرزا اولوغ بیک نیز استفاده کرده است. از نصرت نامه صرف دو نسخه موجود است.نخست در شعبۀ لینین گراد، انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اتحاد شوروی[۱۰۳]. دومی موزۀ بریتانیا تحت شمارۀ۳۲۲۲نگهداری می شود. این اثر که توسط مولف گمنامی تالیف گردیده. اثری است که در مورد ساختار دستگاه دولتی اوزبیک های کوچی معلومات ارزشمندی در خود قید دارد. در این اثر در مورد ساختار دستگاه دولتی اوزبیک ها و چگونگی جمع آوری مالیه از مردم به منظور اعاشه و نگهداری اردو شرح مفصلی ارایه شده است.

درنصرت نامه، دربارۀ وضعیت دولت اوزبیک های کوچی پس از وفات ابوالخیرخان(۱۳۶۸م) و یورش های فاتحانه شیبان خان و دیگر سلاطین اوزبیک بر ماوراًالنهر به گونۀ مفصل شرح شده است. محتوای آن بخش از تاریخ گزیدۀ نصرت نامه که در مورد وضعیت دولت اوزبیک های کوچی، پس از وفات ابوالخیر خان و جریان لشکرکشی اوزبیک های شیبانی بالای ماوراًالنهر است، با تفاوت اندک با محتوای اثر دیگری که دارای عنوان

شیبانیان است مطابقت دارد.بنابر این امکان دارد که هر دو مولف در تدوین اثر خویش از یک منبع اولیه بهره برده باشند.[۱۰۴]

من در مورد این اثر در سایت ها وکتابخانه های علمی و دانشگاهی جستجو کردم ولی در منابع فارسی، اثری به این مشخصات معرفی نشده است و احتمال اینکه این اثر منحصربفرد بود و تا حال بزبان فارسی ترجمه نگردیده و معلومات اندکی در مورد آن وجود دارد، بعید به نظر نمی رسد. در وقت جستجو با این مشخصات در گوگل، به اثری بنام(نصرت نامۀ ترخان) برخوردم که مولف آن

(محمد بن بایزید علی سعید بورانی) بوده و اثر حاوی۲۴۳برگ و به زبان فارسی و تحت شمارۀ میکروفیلم۶۲/۲ در موضوع تاریخ ثبت شده بود.[۱۰۵] که با مشخصات این اثر مطابقت نداشت.[۱۰۶]

۷. شیبانی نامۀ محمد صالح

مولف این اثر محمد صالح چغتایی است. محمد صالح از بازماندگان امیر ملک است. امیر شاه ملک در زمان خود یکی از امرای بزرگ امرای تیمور و پسر وی شاهرخ میرزا بود. در این اثر از تهاجمات و لشکر کشی های فاتحانه شیبانی خان (۱۵۰۰-۱۵۰۵میلادی) به شکل توصیفی آمده است. روایات آن به شکل منظوم میباشد. شیبانی نامه محمد صالح واقعیت های

---

[۱۰۴] دولت اوزبیک های کوچی...صص۴۲-۴۳.

[۱۰۵] https://indianislamicmanuscript.com/book/view/1673177498

[۱۰۶] این تذکر از صاحب قلم است.

زیادی را در رابطه به اوضاع سیاسی و اجتماعی کوچی در خویش گنجانیده است.[۱۰۷]

۸. شیبانی نامه مولانا کمال الدین شیرعلی بنایی

این اثر به وسیلۀ شاعر، موسیقیدان، مهندس بزرگ دورۀ تیموریان هرات و دورۀ محمدخان شیبانی، به سفارش مستقیم شخص محمد خان شیبانی، تالیف شده است. وحاوی معلومات ارزشمند از زمان حکومت شیخ حیدر(۱۴۶۹م) تا زمان فتح خوارزم بدست محمد خان شیبانی(اواسط ربیع الآخر۹۰۸قمری)، (۹ ماه می۱۵۰۳ میلادی) را در بر دارد.

۹.مهمان نامۀ بخارا

این اثر که دارای محتوای تاریخی و اتنیکی است به مناسبت تهاجم بزرگ شیبانی خان بالای سلاطین قزاق، برندوق سلطان(۱۵۱۱-۱۴۸۰م)، قاسم سلطان(۱۵۱۸-۱۵۱۱م)، جانیش سلطان و دیگران تالیف شده بود.این لشکرکشی عظیم در زمستان سال (۱۵۰۹-۱۵۰۸م)صورت گرفت که در نتیجه آن اولوس های مربوط سلاطین قزاق به سختی ویران گردید.[۱۰۸]

---

[۱۰۷] همان اثر.ص۴۳.

[۱۰۸] دولت اوزبیک های کوچی دامپرورچادر نشین دشت قپچاق.ص۴۷.

۱۰.تاریخ ابوالخیر خانی تالیف مسعود بن عثمان کوهستانی

مولف این اثر، تاریخ نگار دربار عبداللطیف خان(۱۵۴۰-۱۵۵۱م)میباشد. این اثر در حال حاضر یگانه منبع کتبی درمورد تاریخ اوزبیک های کوچی به شمار میاید. اثربه سفارش مستقیم عبداللطیف خان تألیف شده و به نام بنیان گذار دولت اوزبیک های کوچی، ابوالخیرخان، اهدا شده است.مولف در کار تالیف این اثر از آثار مولفینی چون جهانگشای جوینی، طبقات ناصری، تاریخ بناکتی، ظفرنامه شرف الدین علی یزدی و دیگران و همچنان از اسناد ومدارک دولتی استفاده برده است.[۱۰۹]

۱۱. ظفرنامۀ شامی

ظفرنامه شامی، قدیمی‌ترین تاریخی است که پیرامون زندگی و فتوحات امیرتیمور نوشته شده است و چون مولف از نزدیک شاهد بسیاری از وقایع و حوادث بوده، از این رو تاریخ صحیح و دقیق تری راجع به تیمور و فتوحات او به دست داده است.[۱۱۰]

مولف در شنب غازان تبریز متولد شد، به همین دلیل به «شنب غازانی» نیز معروف است. در جوانی به بغداد رفت و در آن جا روزگار گذراند تا این که تیمور در سال ۷۹۵ هجری قمری آن ناحیه را تسخیر کرد و او را نزد خود فراخواندوامربه تالیف تاریخ زندگی و فتوحات خود کرد.

---

[۱۰۹] همان اثر.صص۵۱-۵۲.

[۱۱۰] https://fa.wikifeqh.ir/

بنابراین او به درخواست تیمور تالیف کتاب ظفرنامه را در ۸۰۴ هجری شروع کرد .نظام الدین شامی در ۸۰۶ هجری همراه تیمور به آذربایجان رفت و با اجازۀ او در تبریز ماند و تا پایان عمر در آن جا زندگی کرد .« شرف الدین علی یزدی » مولف «ظفرنامۀ یزدی» در تالیف اثر خود از این کتاب بهره برده، ولی اشاره‌ای به آن نکرده است[۱۱۱]. نظام الدین شامی آن طور که خود در آغاز کتاب خویش، یادآور شده است سعی داشته، تاریخ امیر تیمور را به زبانی ساده بنویسد تا همگان آن را درک کنند. سخن ملک الشعرا بهار نیز دال بر این است که این کتاب در کمال سادگی و دقت تحریر شده است.

۱۲. ظفرنامۀ شرف الدین علی یزدی

مشهورترین اثر شرف‌الدین علی یزدی است که به روزگار پیری به دستور ابراهیم میرزا در سال ۸۲۸ق، در شیراز شروع به نوشتن آن کرد و طی چهار سال به نگارش مقاله اول آن که اختصاص به زندگی امیرتیمورکورگان دارد، مشغول بود؛ ماده تاریخ اتمام کتابت آن هم «صنف فی شیراز» (۸۳۱) است.

مؤلف طی چهار سال موفق به نگارش مقاله اول از کتابش شد. آنچه از فحوای متن کتاب برمی‌آید، شرف‌الدین علی یزدی، در صدد بوده طی سه مقاله، کتابی تاریخی درباره امیر تیمور، پسرش شاهرخ و نوه‌اش ابراهیم

[۱۱۱] همانجا.

میرزا تألیف کند. مؤلف مقدمه را طی هفت سال از ۸۲۲ تا ۸۲۸ ق. و مقاله نخست را طی سال‌های ۸۲۸ تا ۸۳۱ق، به اتمام رسانده است و با توجه به فوت او که در سال ۸۵۸ق. ذکر شده است، او حداقل فرصتی بیست ساله برای اتمام مابقی مقالات داشته است.[۱۱۲]

مؤلف به دلیل فوت ابراهیم میرزا که در چهارم شوال سال ۸۳۸ق، روی داد، انگیزه‌اش را در تکمیل کتابی که وعده آن را در سه مقاله داده بود؛ از دست داد. به هرحال ابراهیم میرزا حامی وی بود و این کار را هم به سفارش او انجام می‌داد. هر چند که فوت ابراهیم میرزا و بی‌توجهی سلطان عبداللّه فرزند خردسال او به این موضوع علت اصلی نیمه تمام ماندن ظفرنامه است؛ اما قتل‌عام بزرگان شیعه در شهر ری به جرم طرفداری از سلطان محمد جوکی در سال ۸۵۰ ق که تنها از آن میان مؤلف جان سالم به در برد، شاید یکی دیگر از دلایل نیمه تمام ماندن کتاب ظفرنامه، به توان به شمار آورد.[۱۱۳]. احتمالا منظور مؤلف از منظومه ترکی نیز باید مجموعه اشعار صفی‌الدین ختلانی باشد که برخی از رویدادهای عصر تیمور را به ترکی سروده است. و کتاب فارسی دیگری که مؤلف بدان اشاره کرده است، باید کتاب شمس‌الحسن - که تاج سلمانی به دستور شاهرخ آن را نوشت - باشد. این کتاب وقایع سال‌های ۸۰۷ق تا ۸۱۳ق را که درباره احوال شاهرخ و اولغ بیگ میرزا است، شامل می‌شود.

---

[۱۱۲] https://fa.wikinoor.ir/wiki/

[۱۱۳] همانجا.

۱۳. توزوکات تیمور(امیر تیمور توزوکلری)

توزوکات تیموری کتاب تاریخی منتسب به امیر تیمور کورگانی وتحریر ابوطالب حسینی تربتی است.[۱۱۴]

توزوکات تیموری اثر ابوطالب حسینی تربتی، معروف به عریضی، مردی خراسانی از نیمه اول سده ۱۱ ق/ ۱۷ م که هیچ اطلاعی درباره او در دست نیست، جز این که کتابی منسوب به امیر تیمور گورکانی را از ترکی چغتایی به فارسی برگردانده است. این کتاب که به ملفوظات تیمور یا واقعات تیموری شهرت یافته، شامل شرح زندگی و آراء و اندیشه‌های سیاسی و نظامی سردودمان گورکانیان است که به ادعای ابوطالب، اصل آن را خود امیر تیمور (حک ۷۷۱- ۸۰۷ ق/ ۱۳۶۹- ۱۴۰۴ م) انشأکرده است[۱۱۵].

مولف تزوکات، آن را به دو بخش تقسیم نموده که در مقالت اول که عنوان آن تدبیرات و کینگاش هاست، به صیغه اول به شرح رویدادهای زندگی خویش پرداخته است.در بخش دوم، سخن از دستورالعمل تزوکات برای امور سلطنت است. این دستورالعمل مشتمل بر دوازده امر است. از جمله رواج دین خدا و تقویت شریعت محمدی، جلب رضایت مردم با عدالت و انصاف ، احترام به سادات ،علماء ،مشایخ و عقلاء.

---

[۱۱۴]حسینی تربتی. ابوطالب(۱۳۴۲) تزوکات تیمور کورگان.تحریربه فارسی.اکسفورد۱۷۷۳. ج۱.ص۳.چاپ آفست تهران

[۱۱۵] https://fa.wikifeqh.ir/

این اثر تقریباً به تمام زبان های زنده دنیا ترجمه گردیده است. توزوکات تیموری توسط حبیب الله کرامتوف و علی توره بلاساغونی به زبان اوزبیکی در اوزبیکستان اتحاد شوروی نشر وسپس در جریدۀ« شرق یولدوزی» و همچنان به شکل اثر مستقل چندین بار در جمهوری اوزبیکستان در یک قرن اخیرچاپ به رسم الخط کریل و لاتین نشرشده. همچنان ترجمۀ الفبایی آن از کریل به فارسی که توسط شادروان شهاب الدین یسوی صورت گرفته بود در سال ۱۴۰۳ با مقدمه و کوشش صاحب این قلم چاپ گردید.[۱۱۶]

۱۴. بابُرنامۀ ظهیرالدین محمد بابر

(واقعات بابری؛ تِوزُوک بابری) زندگی‌نامۀ خود نوشت ظَهیرالدّین محمد بابُر مؤسس سلسلۀ تیموری هند یا کورگانیان هند (۸۹۹ ـ۹۳۷ق)، به تُرکی چغتایی(اوزبیکی کنونی). مؤلف در این کتاب، صادقانه و بدون تعصب به شرح آرا و عقاید خود پرداخته و حتی از بیان ضعف‌ها و شکست‌هایش ابایی نداشته است.

این کتاب حوادث سال‌های ۸۹۹ تا ۹۳۶ق (واپسین سال حکومت بابر) را دربر می‌گیرد. بابُرنامه از جنبه‌های تاریخی، جغرافیایی، مردم‌شناسی و ادبی دارای اهمیت است و با نثری ساده و آراسته نگارش یافته و در شمارِ

[۱۱۶]نگ: امیرتیمور توزوکلری. حبیب الله کرامتوف و علی توره بلاساغونی ترجمه سی(الفبا اوزگروچی شهاب الدین یسوی) محمد کاظم امینی مقدمه و اهتمامی بیلن. بلخ. مطبعۀ دوستان.۱۴۰۲.

بهترین نمونه‌های چغتایی و یا حتی زبان ترکی است. این اثر را در زمان حیات بابر زین‌الدین وفایی خوافی (۹۹۴ق) و بعدها میرزا پاینده و محمدقلی مغول حصاری و بارِ سوم عبدالرحیم بیرام خان معروف به خان خانان به فارسی ترجمه کردند که در ۱۳۰۸ق همین ترجمۀ اخیر به‌صورتی مغلوط و مشوش با عنوان تجارب‌الملوک در بمبئی منتشر شد. همچنین ترجمه و تلخیص‌هایی از این اثر به زبان‌های انگلیسی، فرانسه، روسی، آلمانی و اردو در دست است.[۱۱۷]

ظهیرالدّین محمّد بابُر، بنیان‌گذار امپراتوری گورکانی هند بود که آخرین امپراتوری از دوران طلایی اسلامی به‌شمار می‌آید. بابر از طرف پدری پنجمین پشت از نوادگان امیر تیمور بود؛ او فرزند میرزا عمر شیخ فرزند سلطان ابوسعید فرزند میرزا محمد فرزند میرانشاه فرزند تیمور بوده‌است. بابرنامه یک اثر جهان شمول است که به زبانهای متعدد زندۀ دنیا در یک قرن اخیر ترجمه شده است. تنها در افغانستان طی ۲۰ سال گذشته بیش از ۵-۶بارچاپ ونشر گردیده است.

۱۵.بحرالاسرار فی مناقب الاخبار تالیف محمود بن امیر ولی کاسانی بلخی

مولف کاسانی الاصل و باشندۀ بلخ است. در مورد وی در متن اثر نیز معلومات اندکی وجود دارد. وی از شمار نخبگان و دانشمندان بزرگ عصر خویش است. و چندین اثر دیگر نیز تالیف کرده است. وی از سال ۱۶۲۴

[۱۱۷] https://wikijoo.ir/index.php/

تاسال ۱۶۳۰میلادی در هندوستان زندگی کرده و پس از آن به بلخ برگشته است.

بحرالاسرار دارای محتوای فراگیر و همه جانبه است به این معنی که در مورد موضوعات مختلف علمی چون: اخترشناسی، فزیک نجوم، کیهان نگاری، جغرافیا و تاریخ عمومی بحث شده است. این اثر به ندر محمد خان اشترخانی فرمانروای بلخ که پسانترها(۱۶۴۲-۱۶۴۵م) فرمانروای ماوراًالنهر شد. پایتخت او گاهی سمرقند و گاهی بخارا بود، اهدأ شده است. امیر ولی محمد، از قراین معلوم، از هواداران ندر محمد خان بوده و اثر خودرا در سال۱۶۳۴میلادی آغاز و در سال ۱۶۴۰-۴۱به پایان برده است.

مولف این اثر را در هفت مجلد تالیف و هرمجلد آنرا به چهار رکن بنها نهاده است.محتوای جلد ششم اثر مربوط تاریخ عمومی است که رکن نخستین آن در انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم جمهوری اوزبیکستان نگهداری میشود. رکن چهارم جلد ششم آن با بخش اختتامیهٔ آن در کتابخانهٔ دیوان هند، لندن تحت شمارهٔ۵۷۵۰(که شمارهٔ رمزی پیشین آن۱۴۹۴بود) نگهداری میشود.[۱۱۸]

این اثر معلومات ارزنده ای در مورد تاریخ سیاسی دولت اوزبیک های کوچی در خود دارد. اثر مذکور مشتمل بر هفت جلد است.

[۱۱۸]همان اثر.ص۵۶.

۱۶. تاریخ مقیم خانی تالیف منشی محمدیوسف شبرغانی بن خواجه بقا

یکی از آثار مهم واسنادمعتبری که دردانستن تاریخ واقعی جغرافیای مناطق تُرکستان افغانیه ولایات شمال(تُرکستان صغیر/تُرکستان جنوبی)[۱۱۹] وماوراًالنهر[۱۲۰] (آسیای مرکزی[۱۲۱] وایران ودولت بابری هند ازبسا جهات روشنی میاندازد؛ تاریخ مقیم خانی است.

این اثر بنابر سفارش سید محمد مقیم بهادرخان بن سید محمد اسکندرخان بن سید سبحانقلی خان امیرمستقل بلخ ۱۱۱۴-۱۱۱۹قمری(۱۷۰۲-۱۷۰۷م) بنام منشی محمدیوسف شبرغانی بن خواجه بقا در اوایل سدۀ دوازدهم قمری (سدۀ هیجدهم میلادی) تالیف گردیده است.

سید محمد مقیم ازشمار شاهان سلسلۀ جانی اشترخانی است که پس ازشیبانی ها در اواخر سدۀ شانزدهم حاکمیت کردند. ساحۀ حکمروایی اشترخانیان ساحۀ بسیار بزرگی چون شهرهای بخارا، بلخ، قندوز، جوزگون(فیض اباد)، شبرغان، اندخوی، میمنه وتمام صفحات شمال امروزی قطغن،کانات بدخشان،ترمذ، کولاب، قبادیان، درواز، چارجوی، مرو، سیرم، وتلاس شامل آن بودند.[۱۲۲].

---

[۱۱۹] ج۱..ص۴. وج۳.صص-۳۹۵-۹۶۰-۹۷. به تعبیر مولف سراج التواریخ.

[۱۲۰] بابرنامه..ص۱۳۲.

[۱۲۱] تذکرۀ جغرافیای تاریخی ایران..ص۱۹.

[۱۲۲] شبرغانی.منشی محمدیوسف(۱۳۸۳) تاریخ مقیم خانی.با مقدمه و تصحیح سید محمد عالم. نشرات کتابخانه سبا. پاکستان.ص۱۰.

پایتخت آنان شهربخارا و دومین مرکزحکومتی شان ، بلخ بود. ازسرحدات هرات تابدخشان و نواحی ساحل راست دریای آمو تاحصار همه از توابع ادارۀ بلخ بودند. حدود بلخ در دورۀ اشترخانیان ، ازشرق بادولت نیمه مستقل بدخشان و درجنوب بادولت بابری های هندبود. اشترخانیان ازاخلاف اوزبیکهای شیبانی بودند ودورۀ حکومت طولانی تر از آن ها داشتند.حاکمیت آنها دوقرن دوام کرد(۱۵۹۹-۱۷۸۵).نسب شاهان این سلسله را درانتساب به نام اولین پادشاه شان(جانی محمدخان)بن یارمحمدخان که درنُه پشت به چنگیزخان می پیوندد، جانی ها نامیده اند. ونیزبدان سبب که اجدادشان قبلاًدرآستراخان حکومت نموده اند، آنانرا اشترخانی / استراخانی یادمیکنند.

کار برد رسمی واژۀ « اُزبک » در ادبیات سیاسی

تا قبل از ظهور حاکمیت اتحادشوروی اصطلاح«اوزبیک» در جغرافیای سیاسی جهان کاربرد نداشت.

اتحاد جماهیر شوروی درنتیجه انقلاب اکتبر سال ۱۹۱۷ که طی آن بلشویک‌ها به رهبری ولادیمیر ایلیچ لنین، دولت موقتی را که جایگزین امپراتوری روسیه شده بود، سرنگون کردند، روی کار آمد. آن‌ها جمهوری شوروی روسیه را تأسیس کردند. جنگ داخلی میان ارتش سرخ و بسیاری از نیروهای ضد بلشویک در سراسر امپراتوری پیشین که بزرگ‌ترین آن‌ها ارتش سفید بود، شروع شد. با وجود کمک‌های شدید قدرت‌های غربی

نظیر بریتانیا به ارتش سفید، بلشویک‌ها اندک - اندک قدرت را به‌دست گرفته و در پایان در سال ۱۹۲۲ پیروز شدند.

و اتحاد جماهیر شوروی را با اتحاد جمهوری‌های روسیه، ماورای قفقاز، اوکراین و بلاروس تشکیل دادند. سیاست جدید اقتصادی که توسط لنین معرفی شد، منجر به بازگشت نسبی بازار آزاد شد. این سیاست منجر به یک بهبود اقتصادی گشت. به‌دنبال مرگ لنین در سال ۱۹۲۴، ژوزف استالین به قدرت رسید. استالین همه مخالفان سیاسی خود در داخل حزب کمونیست سرکوب کرد و یک اقتصاد برنامه ریزی‌شده متمرکز را به اجرا گذاشت (برنامه‌های پنج‌ساله) .در نتیجه این کشور یک دوره صنعتی سازی سریع را تجربه کرد که منجر به رشد اقتصادی چشمگیری شد و شوروی را به دومین قدرت صنعتی جهان پس از ایالات متحده آمریکا تبدیل کرد. در سدهٔ نوزدهم میلادی، غرب و شمال ازبکستان زیر سلطهٔ خانات خوارزم ، و جنوب ازبکستان جزئی از خانات بخارا بوده است. خانات بخارا و خوارزم درسال ۱۸۶۶میلادی زیر سلطهٔ روسیه درآمدند.پس از انقلاب اکتبر، در سال ۱۹۲۴ جمهوری ازبکستان جزیی از اتحاد جماهیر شوروی تشکیل شد.[۱۲۳]

باید گفت که تا زمان تسخیر آسیای میانه یا آسیای مرکزی تاسال ۱۹۲۴این منطقه بنام «تُرکستان مختاریتی/ خود مختار تُرکستان» یاد میشود. از سال ۱۹۱۷(مطابق۱۲۹۶خورشیدی)با حاکمیت روسها برهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی، بنام دین و جهاد علیه کفار و اشغال

[۱۲۳] https://fa.wikipedia.org/wiki/

سرزمین مسلمانان جنگهای عقیدتی خونینی براه افتاد.مخالفین نظام کمونیستی به نام« مجاهدین مسلمان تُرکستان/ یا آسیای میانه» مبارزات شانرا برعلیه این حاکمیت شروع کردند. دولت اتحاد شوروی به منظور بدنام کردن مخالفین سیاسی خود، آنهارا به نام توهین آمیز«باسماچ و یاسماچیان» یاد میکرد. باسماچ کلمۀ تُرک- اوزبیکی بوده برمعنای (غارتگر/ دزدان و چپاولگران و زور گیران) دلالت میکنند. این جنبش تا اوایل سالهای ۱۹۳۱میلادی در امتداد مرزهای مشترک افغانستان با اتحاد جماهیرشوروی، جنگهای خودرا با دولت کمونیستی به شکل چیریکی، درابتدأ تحت رهبری انور بیک پاشا(متولد۲۳نوامبر.مقتول ۴اوت ۱۹۲۲) سپس به رهبری « ابراهیم بیک لقی» ادامه داد.این قیام نظامی که به شباهت به جنگ مردم افغانستان درسالهای ۱۳۵۸تا سال ۱۳۶۶درسالهای حضور قوای نظامی اتحاد شوروی در افغانستان به رهبری تنظیم های جهادی مقیم پاکستان و ایران بود. با این تفاوت که داعیۀ به اصطلاح« جهاد» افغانستان را تاسال ۱۳۷۰ که سقوط حاکمیت داکتر نجیب الله بود، کشورهای اروپایی برهبری امریکا و کشور های اسلامی به صورت گسترده، حمایت مالی و تسلیحاتی نموده و زمینه تسلط سیاسی آنهارا به حاکمیت سیاسی، مساعد کردند؛ ولی مبارزات مسلمانان تُرکستان را کمتر کشوری حمایت کرد. حتا حکومات افغانستان به رهبری امیر امان الله(۱۹۱۹-۱۹۲۸م) ونادرشاه(۱۹۲۸-۱۹۳۲م) این دو پاشاه به اشارت دولت اتحاد شوروی، مرز های سیاسی خودرا بروی مجاهدین مسلمان آسیای میانه در بدل دریافت کمک های اقتصادی و سیاسی و تسلیحاتی، بسته و فعالیت های آنان را در داخل افغانستان ممنوع و انان را ازکشور اخراج و قسمت

اعظم آنان را زندانی نموده و بستن مرز درهمکاری با دولت شوروی وقت زمینه شکست مجاهدین مسلمان آسیای میانه را تسریع بخشید.

پس از تسخیر تُرکستان، روسها به دستگیری مسلمانان در مناطق مذکور پرداخته ، صدها هزار مسلمان تُرکستان با گذاشتن خانه و کاشانهٔ خود و عبور از مرز، مجبور به مهاجرت به افغانستان گردیدند. اموال و دارایی آنان مصادره شد. دولت امیر امان الله نه تنها با این مهاجرین اظهار همدردی غمشریکی نکرد، براثر ارتباط نزدیکی که با حکومت شوراها داشت، وجیبه انسانی واسلامی خودرا نیزدر برابر این مهاجرین مسلمان وهمسایه فراموش نمود ه ، بلکه تا حد ممکن انانرا مورد تعقیب و پیگرد قرار داده آنچه که با خود داشتند توسط مامورین دولت امان الله غارت شده ، حتی ناموس آنان نیزاز تعرض در امان نماند؛ لیکن مردم افغانستان بخصوص اهالی ترکستان افغانستان (صفحات شمال) که مناسبات خونی وتاریخی و فرهنگی دیرینه باانان داشتند ، از این مهاجرین پذیرایی گرم نموده وحتی قرص نانی را که در سفره داشتند با انها تقسیم کردند.زمانیکه این مهاجرین دراجتماعات از سرگذشت خویش ووحشیگری شورویها حکایت میکردند ، حکام دولتی افغانستان که سخت فریفته سیاست حیله گرانه شوروی ها شده بودند ، به حرف آنها اعتنا نکرده ؛آنانرا به باد تمسخر و استهزأ میگرفتند.[۱۲۴]

به این گونه، جنگ افغانی ابراهیم بیک که انگلیسی ها او را «روبین هود افغانی» می خواندند،پس از جشن نوروز در اواخر مارچ ۱۹۳۱م به پایان رسید. اویی که قادر نبود از رموز و باریکی های سیاست سر در بیاورد و

[۱۲۴] امینی.محمد کاظم(۱۳۸۸)افغانستان در دو ونیم قرن اخیر. ترجمه (بخش وقایع افغانستان ازمجلد سوم تاریخ آسیای میانه، تالیف سید سلیمان مبشرکاسانی) انتشارات نور.کابل.ص۱۶۳.

قربانی فتنه انگیزی ها و دسیسه های خبرچین های افغانی و نومید از خیانت دوستان پیشین شده بود. او با این که بیشتر از یک غریزه بشر اولیه پیروی می کرد تا از عقل سلیم ، تصمیمی می گیرد که تنها و یگانه تصمیم درست از دیدگاه او بود و آن این که به تاجیکستان شوروی برود. در این حال، وی گفت: «بهتر است به دست بلشویک ها کشته شوم تا افغانی ها ».[۱۲۵]

آن ها مهاجران را به لب مرز آوردند و ابراهیم بیک دست تنها ماند. ترکمن ها و عالم خان از او رو بر گرداندند و نادرشاه او را دشمن جانی خود می خواند. هیچ چیزی نبود که او را در افغانستان نگه دارد. ابراهیم بیک پس از پا گذاشتن بر ساحل کم شیب آمو با گزینش سنگینی رو به رو شده بود. تسلیم شدن به حکومت شوروی بدون جنگ برای او به این معنا بود که هم خود و هم بستگانش را نجات دهد؛ مگر آبرو و حیثیتش را بر باد دهد. لقی مغرور، از دست دادن اعتماد دسته ها و حمایت بخشی از مردم که همچنان او را قهرمان و غازی شکست ناپذیر و سازش ناپذیر می دانستند، را بر نمی تابید. از سوی دیگر، جنگیدن با ارتش سرخ در خاک شوروی با داشتن افغانستان غیر دوست در عقبگاه خود، برابر با مرگ ناگزیر بود. در اواخر ماه مارچ، ابراهیم بیک قورباشیان خود را در محل کپتر علی فرا خواند. مقرر گردید که «به خاک شوروی بروند و بعد ببینند که چه تصمیمی بگیرند: اگر مردم استقبال کنند، مبارزه گسترده یی را با شوروی ها آغاز می کنیم و اگر نه با حکومت در باره تسلیمی به مذاکره خواهیم پرداخت».[۱۲۶]

---

[۱۲۵] https://www.ariaye.com/dari5/tarikh/arianfar5.html

[۱۲۶] همانجا.

بعد از شکست قیام مسلمانان تُرکستان و سرکوب آخرین جهادگران، تُرکستان به صورت کامل به قبضهٔ روس ها درآمد. روایت های تاریخی و سرگذشت اندوهگین مقاومتگران آسیای میانه در آثاری چون « تاریخ سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی آسیای میانه/۳جلد» تالیف سیدسلیمان مبشر کاسانی، «فاجعهٔ تُرکستان/ تالیف موسی تُرکستان.در دو مجلد» و« حقایق تلخ تُرکستان.تالیف شیخ شهاب الدین یسوی » و« تاریخ تُرکستان»زکی ولیدی توغان به زبان تورکی اوزبیکی و« افغانستان در دو ونیم قرن اخیر/ » به زبان فارسی، بیان گردیده است.

بعداز شکست قیام مجاهدین روسها، درزمان استالین، تُرکستان به پنج حصه بنام های: اوزبیکستان، تاجیکستان، تُرکمنستان، قزاقستان وقرقیزستان تقسیم گردیده و با برگرداندن الفبای سنتی در این مناطق ضربهٔ مهلک دیگری برای جداسازی پیوند های مشترک تاریخی، جغرافیایی، نژادی وفرهنگی که بین تُرکی زبانان و فارسی زبانان دو ساحل دریای آمو بود، وارد شده و اهالی بومی تُرکی زبان و فارسی زبان یک گُسست فرهنگی فاجعه بار را تجربه کردند.

جمهوری های ازبکستان، تُرکمنستان،تاجیکستان و سایرین پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، در سال ۱۹۹۱، به استقلال دست یافتند.

پس منظر اطلاق واژهٔ «اوزبیک» بالای تُرکی زبانان افغانستان

مهم ترین بخش خلق های ترک ، در افغانستان اوزبیک هااستند که درقرن نزدهم خان نشین های شبه آزاد خودمختار را درترکستان افغانی مشتمل

بودند.[۱۲۷] تورکمن ها نیزازجملهٔ خلق های تورک تبارمی باشند.علاوه براین شمارکمتر قزاق ها و قیرغیزها، همچنان مردم دیگر چون مغول ها وآنانی که ریشهٔ هندو اروپایی دارند نیز باید در نظرداشت که درمناطق مختلف باترک تباران یکجا زندگی میکنند.[۱۲۸]

هنگام مطالعه وپژوهش دربارهٔ تاریخ و زبان و فرهنگ ترک ها درماورأ النهر، جداکردن تورک های آسیای میانه از ترک های افغانستان، غیرمنصفانه خواهد بود.[۱۲۹] اطلاعات ما به ارتباط ترک تباران که در ولایت های شمال شرق افغانستان زندگی میکنند، روشن تر و قابل اعتمادتراست. مأخذ این اطلاعات کتاب نویسندهٔ افغانی، برهان الدین کشککی است.که دررکاب وزیرحربیهٔ وقت، محمدنادرخان درسال ۱۹۲۳ به قطغن وبدخشان سفرکرد وبزبان فارسی زیرعنوان«رهنمای قطغن وبدخشان»، فشردهٔ سفرنامهٔ ۱۳۰۱سپهسالار محمدنادرخان وزیرحربیه) نشرشده است.[۱۳۰]

اوزبیکها و دیگر مردمان تورک تبار کشور ما از سرزمین بدخشان تا انتهای بادغیس ، هرات و نیز هلمند ، قندهار ، غزنی ، کابل و پروان از زمان های خیلی پیشین بدینسو زندگی داشته اند ، از این رو بعضی از این مناطق به ویژه بخشهای شمال ، شمالشرق و شمالغرب کشورمان در بسیاری از منابع تاریخی و جغرافیایی سده های پیشین به نامهای ترکستان ، ترکستان جنوبی ، ترکستان صغیر و ترکستان افغانی یاد شده است.[۱۳۱]

---

[۱۲۷] Marvin,Grodekoffs rid to Heart.p.38 et seq.

[۱۲۸]شرحی پیرامون تورک تباران.ص۱۴.

[۱۲۹]همان اثر.ص۴.

[۱۳۰]همان اثر.ص۱۵.

[۱۳۱] تاریخ میمنه.محمدکاظم امینی.نشرجریدهٔ میمنه.۱۳۸۹.بلخ-مزارشریف.ص۸۷.

باید گفت که این نام بگونه مستقل ونیز همراه با نام رسمی کنونی افغانستان تا اواخر سلطنت امیر امان الله خان موجود بود. چنانچه در نظامنامه سال ۱۱۸۲ هجری زمان امان الله خان مناطق نامبرده « ترکستان » نامیده شده است . میرزا نیازی بلخی شاعر سده سیزدهم هجری قمری در چند جای از سروده هایش واژۀ « اوزبیکستان » را بکار برده است:

هر فقیری که آمد از کابل
سیر در ملک اوزبیکستان شد[۱۳۲]

جالب است که این واژه در زمانی به ترکستان جنوبی اطلاق شده است که هنوز ترکستان روسی از سوی روس ها به جمهوری های جداگانه پارچه نشده و کشور اوزبیکستان رسماً وجود نداشت. نیازی بلخی در بیتی دیگر واژه های « ترکستان » و « اوزبیکستان» رابگونه مترادف در مورد ولایات شمال افغانستان بکار برده است:

یارب این شور از کجا در ملک ترکستان فتاد
دابه الرضی مگر در اوزبیکستان آ مد ه[۱۳۳]

درنخستین نصاب تعلیمی مکاتب افغانستان[۱۳۴]، که مضمونی بنام «جغرافیۀ افغانستان» شامل ساخته و تدریس گردید(درزمان تصدی وزارت معارف به سردارحیات الله خان)درمورد ترکستان آمده است:

---

[۱۳۲] دیوان میرزا نیازی بلخی بن برات وفات۱۲۸۲ هجری ـ۱۹۷۸ میلادی.نسخه خطی مربوط محترم سید محی الدین گوهری.

[۱۳۳] همانجا.بروایت تاریخ میمنه.ص۹۱.

[۱۳۴] بقرارنصاب مجوزۀ ابتداییه پنجم. حسب الارشاد والتصویب حضرت وزیراشرف معارف سردارحیات الله خان. بقرارنصاب مجوزۀ ابتداییه پنجم..

تُرکستان ولایت بسیار مهم افغانستان است و از سرحد بدخشان به مشرق تابالای دریای مغرب بمغرب این ولایت نصف مجرای دریای آمو را احاطه میکند.دریای آمو سرحدشمالیش راتشکیل مینماید ازموصل دریای کوکچه تاخواجه صالح بجنوب، کوههای بلند هندوکش ازمشرق تابمغرب این ولایت را ازدیگرحصهٔ افغانستان منفصل میسازد.[۱۳۵]دراثرمذکور با عنوان(ولایت ترکستان) قریه های:

۱.عزیزآباد.۲.تخته پل.۳.لنگرخانه.۴.دهدادی.۵.شیرآباد.۶.بوات قلعه قل محمد.۷.مارمل.۹.شادیان[۱۳۶].

علاقه ها:[۱۳۷]

{۱.چهارکنت.۲.نهراصفهان وسیاه گرد.۳.نهربلخ. }درجه دوم.

۴. نهرشاهی {درجه دوم}

حکومتی ها

۱.شخشرک(درجه دوم)علاقه های آن(درجه اول)

۱.نهرچمتال.۲.چهاربولاق.۲.درزاب و گرزیوان(درجهٔ دوم).

۳.درهٔ صوف(درجه دوم). ۴.عوض ایل بیگی سرپلی(درجه دوم).

۵.عوض ایل بیگی عرب سیاه خانه (درجه دوم).

---

[۱۳۵] همان اثر.ص ۱۰۰.

[۱۳۶] شماره نواحی ظاهرا اشتباه شده ومولفین شماره(۸)رادرکتاب فراموش کردند،ذکرکنند.

[۱۳۷] همان اثر.ص ۱۰۸

۶.نهردولت آباد(درجهٔ دوم)علاقه های آن (درجه اول).۱.نهر شور تپه.۲.نهر ارغنداب وعبدالله.

۷.سنگ چارک(درجه اول) علاقه های آن.۱.بوین قره-ایل بیگی-قوچی(درجه اول.۲ کشنده وبلخ آب(درجه دوم).

۸.نهر آقچه (درجهٔ اول) علاقهٔ آن- فیض آباد(درجهٔ اول).[۱۳۸]

۹.اندخوی(درجهٔ اول) علاقهٔ آن دولت آباد(درجهٔ دوم).

۱۰.سرپُل (درجهٔ اول) علاقه های آن: ۱.شبرغان(درجه اول).۲.هزاره و ناقلین و مالدارافغانیه (درجهٔ دوم).

۳.قورچی وکوهستانات (درجهٔ دوم).

۱۱.تاشقرغان(درجهٔ اول) علاقه های آن(درجهٔ اول): ۱.آیبک.۲.دوآب وروهی.[۱۳۹]

فیض محمدکاتب هزاره درمجلددوم «سراج التواریخ»درمبحث(ذکرآهنگ سردارمحمداسحق خان درتسخیرمیمنه ومذاکرات آن بادلاورخان) می نویسد:«...درخلال احوال مذکوره سردارمحمد اسحق خان عزم تسخیرمیمنه را پیشنهاد خاطرساخته در مجالس و محافل ذکری از آن بلده وبه تصرف آوردنش کرده تدابیر فتح آنرا اظهار همی کرد و دلاورخان والی میمنه که تاکنون راه اطاعت پیش نگرفته بود ازعزم و ارادهٔ سردارمحمداسحق خان آگاه گشته به قصد اینکه ازمکنون خاطراو بخوبی علم حاصل میکند، چیزی ازاشیأ نفیسهٔ آن ولایت ، مصحوب ایشان خواجه و اولیأ خان نامان برسم هدیه نزد سردار محمداسحق خان فرستاده، از در

---

[۱۳۸] همان اثرص۱۰۹.

[۱۳۹] همان اثر.ص۱۱۰.

کید پیام داد که هدیهٔ او را ازسال حضور انور نموده، معروض دارد...[۱۴۰]که هرامری رااعلیحضرت والا در باب میمنه قراردهد، معمول داشته آید و او هدیهٔ دلاورخان والی میمنه رابا شش جلد پوستین که دو جلد آلتایی ودو جلد قره کلی و دو جلد قرساق بودند باشش قداق چای ازخود به صحابت میرعلی خان کرنیل وعریضه ازخویش به حضوراقدس فرستاده واز گفتار دلاورخان آگهی داده حکم والا شرف صدور یافت که ازاین هدیه وفرستادهٔ او مفهوم میشود که افواج پادشاهی را به چنین وسایل از رهسپار شدن جانب میمنه، بازداشته، کارخویش را راست کرده فتنه برانگیزد. اگرنه چنین است فرستادگان اورا روانهٔ حضور دارد تا از گفتار ایشان صدق وکذب والی را دانسته بر وفق خاطرخواه در امور میمنه پرداخت شود و او فرستادگان والی را به دارالسلطنه روانه کرده از گونهٔ احوال ومقال ایشان آثارخدع و فریب ظاهرگشته ، فرستادگان او را رخصت مراجعت داده ، ازقفای ایشان کلمات وعبارات ذیل راکه رقم میشود، خود با اعلیحضرت والا به قلم خویش مسوده فرموده برای سردار محمداسحق خان ارسال داشت که تمامت رعایای ترکستان ازطرف خودنقل این مسوده را برای دلاورخان و هم برای عموم مردم میمنه نگاردهند. تا شاید به تدبیرکاری بروید و بخونریزی و جنگ نگراید وآن اینست :

پادشاه ما پدر بر پدر حکمران و فرمانروا بوده و از روزگارسابق به ابادی مملکت وغمخواری ملت کوشیده و میکوشد، چنانچه در این زمان محاسن امور ازو به ظهور رسیده و میرسد که یکی ازجمله پرداختن مملکت از

[۱۴۰] سراج التواریخ.مجلدسوم(درذکرسلطنت اعلیحضرت امیرعبدالرحمن خان).فیض محمدکاتب هزاره.مطبعهٔ حروفی دارالسلطنهٔ کابل.سنه۱۳۳۳. ص۳۹۴.

بیگانه است و دیگرمحکم داشتن سرحد است که همه را به لشکر استحکام داده، سد سدید براه دول خارجه قرار نهاده است تا از متجاوزات و متصرفات ملت بیگانهٔ مملکت اسلام آسیبی ندیده وناموس دولت وملت محفوظ و مامون ازحادثات و صادرات باشند و بدعات سابقه را که نسبت برعایا فوق الطاقه بود برانداخته، محو فرمود و در اطراف ولایت کسانی را که رو بخداوند و پشت به ستم دارند و رعایا را برادر و پیوند خود میدانند، مامور حکومت نموده تا بعدالت رفتارنموده ،عیال و اطفال ما به استراحت زیست و زندگانی کنند بااینهمه خودش خودرا حامل بارگران سلطنت ساخته، تن آسانی و استراحت را فروهشته، همت بر ترویج دین گماشته شب و روز را بدون زحمت کار و پرورش و نوازش صغار و کبار بسرنمی برد.[۱۴۱]

پس دامن احسان چنین پادشاه را چگونه ازچنگ امید رهایی دهیم و باخصمش مردانه مصاف ندهیم و چنانچه هرکه با او طریق خلاف پوید، اول به نصایح بردارانه اندرزش نموده، بشاهراه هدایت دعوت کنیم ، اگرطریق اطاعت پیش نگرفته رهسپار وادی جهالت گردد ، هرآیینه بدم شمشیر وطعن سنان با مخالف او سخن رانیم و اینک شما مردم میمنه را می گوییم که قبول امر و نهی پادشاه اسلام را نموده از راه راست اطاعت، منحرف نشوید و به کشتن مسلمانان و تاراج مال و اسیری عیال ایشان رضا نداده، در انقیاد و پذیرفتن امر پادشاهی ، باما همدست و همداستان شوید تا به اتفاق هم مملکت خود را محافظت کرده و دست تصرف غیر را ازجان و مال وناموس خویش ، بازداریم ، نه اینکه باهم درآویزیم و خونها بریزیم، بهرحال

[۱۴۱] همان اثر.ص۳۹۵.

قراریکه پادشاه خیرخواه رعیت و سپاه در امرمیمنه گذارده، شما ومیر شما ازآن درنگذشته، بپذیرید که دراین صورت ما همه عهدمیکنیم و برعهده میگیریم که پردۀ عزت شما دریده نشود والا بخداوند سوگند است که تا آنوقت دست ازتاراج مال وتیغ ازخون شما باز نداریم که یکتن زنده باشیم که حاجت به لشکر پادشاهی و زحمت سپاهی نشود فقط و این مسوده را به سردارمحمداسحق خان فرستاده نگارداد که قطعات عدیده نوشته ، پس ازمهر نهادن مردم ترکستان اگر اعلامیه فرستاده نتواند ، پنهان درمساجد ومعابر و شوارع بیندازد زیرا چون مردم میمنه ونواحی آن خطوط مردم رعایای ترکستان را مطالعه کنند، هر آیینه اگر شعور داشته باشند، خیرو شر و نفع و ضررخود را ملاحظه خواهند نمود وکار از زبان انجام شده و به تیغ وسنان نخواهدکشیدن و هم بدین مضمون و دیگرعبارت منشوری از پیشگاه حضور بنام دلاورخان و مردم میمنه صادر فرموده، سردارمحمداسحق خان را ارشاد نمودکه ازجانب خود، ایشان راپیام دهدکه اینک هدایت نامۀ پادشاهیست که پرتو وصول افگنده، شمارا ازصلح و جنگ و نتایج اطاعت وغوایت آگاهی میدهد که هریک ازده امر را اختیارکنند.ثمره ونتیجه اش راامیدوار باشند فقط. و سردارمحمد اسحق خان پس ازفرستادن منشور مذکور و نامهای متعدده بر طبق امر حضور، با چهارهزار تن ازسواره و پیاده نظام و توپخانه و احشام ملکی از مزارشریف خیمه بیرون زده ، بعزم تسخیرمیمنه ، تا معلوم شدن احوال میمنه گیان که چه جواب میگویند.

در سرپل درنگ کرد و سردارعبدالله خان توخی، حکمران بدخشان و قطغن را نیز ازحضور اقدس شهریاری حکم شد که پنج هزار سوار از مردک ملکی هردو ولایت به معاونت سردارمحمداسحاق خان گمارد و او هنوز به فراهم

نمودن سواران ایلجاری نپرداخته بود که محمدعمرخان رستاقی ، روی ازدولت برتافته فراراً داخل علاقهٔ بدخشان شده با سلطان ابراهیم خان درفتنه همدست گشت واز شورش این دوتن، سردارعبدالله خان ازفرستادن سوار، بیاری سردار محمداسحق خان، بازمانده گرفتار تنبیه و تهدید و پیکاربدخشانیان شد.[۱۴۲]

به همین گونه در مجلدسوم سراج التواریخ درمباحث (ذکرجشن وسور و سرور ختنه کردن شهزادگان رفیع مکان وغیره واقعات آنزمان)[۱۴۳]و(ذکرفتح نمودن سردارعبدالقدوس خان هرات را)[۱۴۴] و بسا موارد دیگر ولایات شمال افغانستان بنام (تورکستان) یادگردیده است. در تذکره های تابعیت مربوط دوره های امیر امان الله(۱۲۹۹-۱۳۰۸) ونادرشاه(۱۳۰۸-۱۳۱۲) هویت اهالی بومی تُرکی زبان ولایات شمالی کشور « تُرک» و مناطق آنها به نام « تُرکستان » صغیر و تُرکستان افغانیه قید گردیده است.

زبان و ادبیات تُرکی در افغانستان

زبان وادبیات تُرکی- اوزبیکی که یکی از شاخه های مهم زبان تُرکی میباشد. زبان قدیمی اهالی تُرکی زبان افغانستان میباشد که در تاریخ ها تا زمان امیر امان الله(۱۲۹۹-۱۳۰۸) در اسناد و مکاتیب دولتی بنام ترکستان صغیر یا ترکستان افغانی از آن نام گرفته شده است. که در مبحث قبلی در مورد زبان ترکی، تاریخ آن، مضاعف با زبان اوزبیکی، تاریخ تداول این نام

---

[۱۴۲] سراج التواریخ.ص۳۹۵

[۱۴۳] ص۲۹۲.

[۱۴۴] همان اثر.صص۳۸۳-۳۸۴.

واژه معلومات داده شد. زبان ترکی از زمان فرمانروایی سلاله های تُرکی چون غزنوی، سلجوقی، تیموری، بابریان ، شیبانیان، اشترخانیان و سلسله های منغیت و امرای قته غن در جغرافیایی که قسمتی از آن اکنون بنام ولایات شمال یا صفحات شمال کشور یاد میشود، در کنار زبان فارسی و بیشتر ازآن زبان اهالی این مناطق بوده است.

این زبان پس از انقراض سلاله های تُرک- اوزبیک در شبه قارۀ هند، آسیای میانه و افغانستان کنونی طی قرون۱۸-۱۹ پس از زوال سیاسی، مرحلۀ افول فرهنگی خودرا تجربه کرد. زبان های تُرکی که بزرگترین نماینده های آن مردمان اوزبیک و تُرکمن بودند، پس از مرزبندی های سیاسی جدید در قرن نوزدهم با تفاهم قدرت های انگلیس و روس در دو ساحل دریای آمو صورت گرفت اتحاد زبانی و سیاسی خویش را ازدست داده و هرکدام درقلمرو جغرافیاهای جدید محصور ماندند.

از زمان حاکمیت امیر عبدالرحمن در نیمۀ دوم قرن نوزدهم، دورۀ فترت و انحطاط فرهنگی این زبان شروع شده و در دوره های بعدی امیر امان الله، نادرشاه و ظاهرشاهی ، خواندن و نوشتن به این زبان رسماً ممنوع قرار داده میشود و بر اثر برنامه های گستردۀ دولتی از تُرک ستیزی، نسخه های نادر قلمی این زبان به آتش کشیده شده و از صحنه مکاتب، دانشگاه ها و مطبوعات رسمی رانده می شود.

پس از انقراض رسمی آخرین سلسلۀ امرای مستقل ونیمه مستقل تُرک ـ اوزبیک در نیمۀ دوم قرن نوزدهم میلادی برنامه های بزرگ وسازمان یافتۀ دولتی برای زدودن هویت اتنیکی وجعرافیای تاریخی و بافت قومی

آن بر روی دست گرفته میشود. چنانکه در دورۀ عبدالرحمن خان نخستین موج ناقلین پشتون به منطور برهم زدن چهرۀ فزیکی وتشکیل جمعیتی این مناطق با برنامۀ رسمی حمایت دولت به این مناطق آورده واسکان داده میشوند و بهترین زمین ها وملکیت ها از وجه اهالی بومی این منطقه در ازای قتل عام ، تبعید گروهی وقومی صاحبان اصلی آن ، سخاوتمندانه دراختیار نو واردین ومهمان های ناخوانده قرارمیگیرد. ازاین دوره تا انقراض جمهوریت استبدادی سردار محمد داوود و پیروزی کودتای نظامی ماه ثور۱۹۷۸/۱۳۵۷م مردم این مناطق بامحدودیت رسمی آموزش به زبان وادبیات تُرکی- اُزبکی قرارگرفته و این زبان به سختی ازمحدودۀ رسمیات وتشکیلات دولتی حذف گردیده وخواندن ونوشتن به آن ممنوع قرارداده شد. تحمیل مالیات های کمرشکن، جبری ساختن خدمت زیر بیرق برای اهالی بومی ، محروم کردن ازحق طبیعی خواندن ونوشتن بزبان مادری ، ممنوع شدن این زبان درمطبوعات ، رانده شدن اهالی تُرکی زبان از مقامات ومناصب بلند دولتی چون وزارت، مُعینیت ، ولایت به طور عمدی وغیره ازشمار سیاست های عادی حاکمیت های برسرقدرت بود.

دراین دوره ها بخاطر یکدست وقبیله ای ساختن اردو/ ارتش و وزارت داخله ، زمانیکه هیات خاص از دو نهاد لشکری وکشوری به ولایات تُرک نشین به منظور انتخاب متعلم و محصل در مکاتب ، اکادمی نظامی و دانشگاه نظامی میرفتند ، به دقت تذکره های آنان بررسی میگردید ، افرادی را که درستون ولد و ولدیت آنان ، پسوند اسمی پدرو پدرکلان شان (قُل) ، (بیک)یا(بیردی) داشت ، بنام اُزبک وتُرکمن و افرادی راکه درپسوند اسمی

پدر وپدرکلان شان (علی) آمده بود، بنام هزاره ، ازشمولیت درصفوف بورسیۀ نظامی محروم میگردید.

در ولایات شمالی افغانستان تا آخرین روزهای حاکمیت سردار داوؤد، تمام مامورین دولتی ادارات مختلف دولتی از نظامی تا ملکی و قضایی و حقوقی از ولایات جنوبی و مشرقی مقرر گردیده و این افراد در هرگونه اجراآت خود در حق مردم محیط ، رشوه ستانی، زورگیری و انواع آزار و اذیت مردم بومی دست باز داشته و از طرف دولت مرکزی حمایت می شدند. در این وقت روشنفکران اهالی بومی جز موارد استثنایی آنهم جز کاتب و معلم مقرر نمی گردیدند.

تادورۀ محمد ظاهرشاه وسردار داوود نظامیانی که اصالتاً اوزبیک و ترکمن و هزاره بودند از رتبۀ دگروالی ،جبراً به تقاعد وبازنشسته گی سوق داده می شدند ،زیرا آنها حق نداشتند تا به رتبۀ جنرالی برسند. به همین دلیل است که از زمان حاکمیت امیرامان الله تا اواخرحاکمیت سردار داوود یک جنرال اُزبک، تُرکمن یاهزاره درصفوف وزارت های دفاع و داخله دیده نمیشودٌ استثنأ اگرکسی پیدا شود ، باکتمان هویت اصلی اتنیکی خویش به این مقام رسیده است.

در این دوره ها در مکاتب ولایات شمال، معلمین پشتو از ولایت جنوبی ومشرقی با حمایت وسیع و همه جانبۀ دولت به این مناطق وارد می شدند که ازاختیارات وصلاحیت های فراوانی برخوردار بودند. این معلمین پشتو درساعات درسی در مکاتب مختلف ولایات شمال چون بلخ ، فاریاب، جوزجان، سرپل، تخار و بدخشان از شروع تاختم ساعات درسی درصنوف

مختلف کنترول و بازرسی نموده ، متعلمینی راکه درداخل صنوف درسی بزبان مادری خود بایکدیگرصحبت میکردند ، شناسایی نموده ، به عنوان جریمه و مجازات ، پولی ناچیزی راکه پدران شان به عنوان خرج مکتب به آنها داده بودند ، می گرفتند، تا دیگرکسی جرأت حرف زدن به زبان مادری خود را در محیط تعلیمی و رسمیات نداشته باشند وبه این شکل زبان تُرکی-اوزبیکی را ازساحه تعلیم و تربیه و آموزش بیرون راندند.[۱۴۵]

در این دوره های استبدادی و ظالمانه پوشیدن لباس محلی به خصوص چپن اوزبیکی برای مردان و همه اهالی تُرکی زبان رسماً ممنوع قرارداده شده و حتا اهالی تُرکی زبان حق نداشتند بالای فرزندان شان نامهای تاریخی و ملی متناسب به تاریخ و فرهنگ خویش را بگذارند. من خود شخصاً ده ها نفر افراد را که برخی وفات نموده و برخی دیگر زنده اند سراغ دارم ، وقتی درادارات دولتی درحضور آمر یامدیر اداره بزبان مادری خویش صحبت کرده ، به بهانهٔ اینکه باید به زبان انسان ها گپ بزنید ، مورد تحقیر و توهین و آزار و اذیت قرارگرفته است. چنانچه درسال ۱۳۲۵یکی ازنویسندگان وشخصیت های ملی فاریاب که درسمَتِ کفیل معارف کارمیکرد، به دلیل نصب شعار تُرکی بمناسبت سالگرد جشن استقلال درکمپ معارف با متن(یاشه سون افغان) بصورت جزایی چندسال به هرات تبدیل میگردد .[۱۴۶]

---

[۱۴۵]این موارد بر اساس تحقیق میدانی و استماع از ثقات و محاسن سفیدان محیط است.

[۱۴۶]امینی .محمدکاظم(۱۳۹۹)فاریابده سیاسی اینتیلیش لرتاریخی. نشرات جریدهٔ مستقل میمنه.مطبع» دوستان.بلخ.صص ۴۵-۴۶.

در این دوره واژگان ترکی- مغولی رایج در زبان اوزبیکی، به واسطۀ معلمین پشتو که از مناطق جنوبی و مشرقی به نام معلم پشتو ولی باماموریت مخفی فرستاده میشدند، جمع آوری و به عنوان« واژه سچۀ پشتو » ثبت و تسجیل می گردید. مطابق اعلان دولت هرکس در این وقت کلمه ای را بنام « واژۀ جدید پشتو » ارایه میکرد، مبلغ پنجاه افغانی توسط انجمن پشتو تولنه انعام دریافت میکرد. و تدریس زبان پشتو در این دوره برای اهالی بومی جبری قرار داده شده بود و کسی که زبان پشتور را نمی دانست و یا هم در کورس زبان نمی آمد، با مجازات اخراج از وظیفه و آزار و اذیت های دیگر مواجه میشد.چنانچه یکی از معلمین دراین دوره بنام نجم الدین عیان، با نوشتن مقاله ای بنام« کامیابی کورس پشتو به پنجاه افغانی رسیده است»[۱۴۷]مورد تعقیب و پیگرد قرار گرفته و به سختی مجازات گردید.

در دورۀ مذکور ده ها واژۀ اصیل ترکی- اوزبیکی به عنوان لغات سچۀ در قاموس ها ثبت گردید. به همینگونه کلمات و اسمایی چون اوچکی (ایچکی) که در زبان ترکی- اوزبیکی به معنای « بزماده» بکار میرود به معنای « بزکوهی »و لغاتی چون « سیزی» و پسوند « سی» اوزبیکی، که از آن « هغوسی-هغه سی- دغه سی- جارسی» ترکیب می شدند به عنوان واژگان ربان پشتو ثبت و معمول گردید.

[۱۴۷]این مقاله در سالهای ۱۳۳۵-۱۳۳۷ در جریدۀ ستوری(فاریاب) نشرگردید.

هم چنان از کلمۀ «قیر» به معنی کوه در اوزبیکی «غر» که عین معنا را میرساند ساخته شد.[۱۴۸] کلماتی چون اولوس، جرگه، پلمه، یرغمل، اله-گوله، خلپر و ده ها واژگان دیگر با جعل و تحریف به عنوان واژگان اصیل پشتو در قاموس های آن زبان ثبت شد.[۱۴۹]شادروان عبدالروف نفیر فاریابی یکی از مورخین و نویسندگان رساله ای تحقیقی دارد بنام« پشتو تیلیده گی اوزبیکی اصطلاحلر »در این مورد که در سال۱۳۴۸ تالیف نمود و همو در سال مذکور، متنی از این مقاله را به رسم احتجاج به انجمن پشتوتولنه فرستاده است.[۱۵۰]

به همینگونه نویسنده و محقق دیگر اوزبیک بنام « ادهم شمس اوغلی »که اصالتاً از ولایت قندوز بود و در سال ۱۳۷۱در کابل به وسیلۀ تفنگداران حزب اسلامی کشته شد، مقاله ای بنام « اصطلاحات دخیل تُرکی – مغولی در ادبیات پشتو» نوشت که این مقاله در سال ۱۳۶۲ طی دو شماره از طریق مجلۀ عرفان نشریۀ وزارت تعلیم و تربیۀ وقت نشر گردید.

نشرات رادیویی

پس از سال‌ها تلاش و مبارزۀ نماینده‌گان اوزبیک‌ها و ترکمن‌ها چون شادروان ها محمد طاهر بدخشی، استاد ابوالخیر خیری، نظرمحمد نوا، نورالله تالقانی، محمد امین اوچقون میمنگی، دکتر محمد صادق برناآصفی،

[۱۴۸] یادنامه نفیر فاریابی. ص۲۰.
[۱۴۹] همانجا.
[۱۵۰] یادنامه نفیر فاریابی. ص۱۹.

محمد کریم نزیهی جلوه، سید عبدالحکیم شرعی جوزجانی و دیگر عناصرملی در دورۀ استبدادی ظاهر خانی و داوود خانی به منظور به دست آوردن حقوق مدنی و فرهنگی خود مبارزه کردند. در نتیجۀ این تلاش های بی امان در سال ۱۳۴۵ برای نخستین بار ، زبان اوزبیکی وبعد به زبان ترکمنی اجازۀ نشرات یک ساعته را ازطریق امواج رادیو افغانستان یافت. از جریان این نشرات هنوز چند سال نگذشته با تقرر سردار محمد داوود به صدارت، فرمان لغو این نشرات صادرگردید.[۱۵۱] نشرات رادیویی به زبان های تُرکی در سالهای حاکمیت استبدادی سردارمحمد داوود(۱۳۵۲-۱۳۵۷) به نسبت اعمال تبعیض نسبت به جامعۀ ترکی زبانان اجازۀ نشر نیافت. با سقوط حاکمیت استبدادی سردار داوود و استقرار حاکمیت حزب دموکراتیک خلق افغانستان در هفتم ماه ثور(اردیبهشت)۱۳۵۷خورشیدی بر مبنای سیاست برابری حقوق ملیت های ساکن در افغانستان ، برای نخستین بار در تاریخ افغانستان درکنار حق خواندن و نوشتن بزبان مادری خویش، زبان اوزبیکی و ترکمنی دارای نشریۀ های اختصاصی دولتی شدند.

تاسیس جراید بزبان های تُرکی

نخستین نشریه به زبان اوزبیکی بنام « یولدوز» در ۲۴سرطان سال ۱۳۵۷ درعین زمان نخستین جریدۀ دولتی به نام « گوراش» بزبان ترکمنی نیز به فعالیت آغاز کرد که استقبال قشر با سواد جامعۀ تُرکی زبانان را در پی

[۱۵۱]امینی. محمد کاظم(۱۳۹۹) فاریابده سیاسی اینتیلیش لر تاریخی. مبمنه مستقل جریده سی نشریاتی. دوستان باسمه خانه سی.بلخ.۶۷ ب.

داشت. مدیر موسس این جریده شادروان محمد امین اوچقون (۱۳۰۸-۱۳۹۲)[۱۵۲] بود.

وی پس از اعمال تضییقات و تهدید ها توسط اعضای بلند پایهٔ حزب حاکم به خاطر نشرات آزاد و گاهی نشر مضامین و مطالب خلاف حاکمیت و پالیسی در سال ۱۳۶۱ مجبور به ترک وطن و مهاجرت گردید.پس از آن خانم آیخان بیانی به حیث مدیر مسوول شروع به کار کرد . تشکیلات جریدهٔ یولدوز و گوراش که با استقبال گرم و روز افزون مردم مواجه شده بود، به دلایل نامعلوم ، به بهانهٔ مشکل انتقالات و توزیع در ولایات شمال که مرکز اصلی ترکی زبانان بودند ، در سال ششم نشراتی در زمستان سال ۱۳۶۲ از بلاک ۱۰۶ مکروریان به مزار شریف مرکز ولایت بلخ انتقال داده شده و در قسمت باغ حضور، عقب مقام ولایت بلخ اسکان داده شد. در این وقت مدیر مسوول این جریده آقای عبدالله رویین بود و این وظیفه را تا اوایل استقرار حاکمیت نظامی جنرال دوستم در سال ۱۳۷۱ ادامه داد.

با استقرار حاکمیت مجاهدین در کابل و اوج گیری جنگهای تنظیمی گسترده بین احزاب سیاسی و تنظیم های جهادی ، افغانستان؛ مردم شاهد تاسیس حاکمیت های مستقل و نیمه مستقل غیر متمرکز در مناطق مختلف کشور گردیدند . از جمله حاکمیت حاجی قدیر در ننگرهار و ولایات مشرقی، حاکمیت امیر اسماعیل خان در هرات و شمالغرب ، حاکمیت جنرال دوستم و نظامیان ارشد کشور بنام (شورایعالی نظامی صفحات

[۱۵۲] همان اثر.ص۶۶.

شمال) در ولایات شمالی بغلان، سمنگان، بلخ، جوزجان ، فاریاب و سرپل در شمال کشور.

با ایجاد حاکمیت نظامی جنرال دوستم درشمال و قطع روابط با دولت مرکزی، ارتباط جریدۀ یولدوز با واحد مرکزی آن و عدم پرداخت معاشات و امتیازات کارمندان و عدم پرداخت مصارف چاپ و امور مطبعه، فعالیت جریدۀ یولدوز رفته – رفته متوقف گردید. [۱۵۳]

با وجود مراجعۀ فراوان مدیرمسوول و اجتماع کارمندان جریده و تدارک چندین گرد همایی و مراجعه به بزرگان نظامی ودولتی و مقامات و تدارک ملاقات حضوری با شخص جنرال دوستم و هیات رهبری حزب جنبش ملی- اسلامی مبنی بر حمایت مالی از این جریده ، کار مثمر ثمری انجام داده نشد ودر نتیجه فعالیت نشراتی این جریده به نسبت نبود امکانات مالی، و عدم پرداخت حقوق کارمندان متوقف گردید. این جریده چند سال نسبت تقلیل کارمندان و نبود و عدم حمایت مالی رهبری نظامی شمال به قطع کتابچه یی (رقعی) با کمک مالی برخی افراد خیّر ملی به شیوۀ تخنینگ چاپ گستتنر با تیراژ ۱۵۰-۲۰۰ نسخه به مدیریت آقای نورالله آلتای چند سال فعالیت نمود. در این دوره برعلاوۀ جریدۀ یولدوز نشراتی در ولایات شمالی به سعی و تلاش ژورنالیستان، فرهنگیان و دانشمندان ترکی زبان در ولایات شمال نظیر(فصلنامۀ قویاش) نشریۀ اختصاصی شورای ولایتی فاریاب انجمن فرهنگی نوایی (فصلنامۀ یاغدو) نشریه انجمن

[۱۵۳]این موارد براساس خاطرات و چشمدیدهای شخصی من در این دوره براساس معلومات از افراد مسوول درجه اول میباشد.

مرکزی امیرعلیشیرنوایی و نشریهٔ (توغری یول) به شیوهٔ تخنیک چاپ گستنتر چاپ می شدند. متاسفانه این همه نشریات همه بخاطر نداشتن امکانات موسسان و مسوولان و عدم حمایت مالی مقامات رهبری جنبش ملی – اسلامی جنرال دوستم و پهلوانان اطرافش در ولایات شمال که همه امکانات دولتی و امتیازات مالی را در اختیار داشتند وبه شدت تمام مصروف عیاش و نوش و وزور گیری از مردم بودند، متوقف گردیدند. بخاطر اینکه از مبحث اصلی دور نرویم، پرونده این مبحث که خود حدیث مفصلی دارد؛ می بندم.

رسمیت زبان اوزبیکی در افغانستان

در این دوره(۱۳۵۷- ۱۳۷۰)برای نخستین بار در نصاب تعلیمی افغانستان، زبان ترکی – اوزبیکی به عنوان زبان رسمی گنجانیده شد. و دیپارتمنت زبان و ادبیات اوزبیکی در بخش ریاست تالیف و ترجمهٔ وزارت تعلیم و تربیه تاسیس به منظور تالیف کتب به این زبان تاسیس گردید. در این دوره از صنوف اول تا صنف نهم کتابهایی به زبان اوزبیکی تالیف گردیده ابتدا در همه مکاتب ولایات شمال ، سپس در دوران ریاست جمهوری دکتر نجیب الله(۱۳۶۵-۱۳۷۰) این کتب در مکاتب مخصوص اوزبیک زبان که در هر ولایت تعیین گردیده بود، تدریس میگردید.

در همین دوره پروسهٔ چاپ کتب اوزبیکی که وعده داده شده بود تاصنف دوازدهم تداوم یابد تاصنف نهم چاپ شده ولی به طور ناگهانی جریان چاپ آن قطع گردید و حاکمیت در برابر اعتراضات مردم مبنی بر ادامهٔ چاپ و

تدریس ان هیچ دلایل مقنعی ارایه نکرد. اهالی اوزبیک پس از مشاهدۀ این حالت بلاتکلیفی ، فرزندان خودرا که در این مدت بزبان اوزبیکی تعلیم دیده و خواندن و نوشتن فراگرفته بودند، با دلزدگی به مکاتب عمومی که بزبان فارسی و پشتو تدریس می گردید، گذاشتند.

در سالهای اقتدار حزب جنبش ملی – اسلامی افغانستان در ولایت شمال که میراث خور دولت گذشته بوده و برخلاف ولایات دیگر افغانستان که سرمایه های ملی، تاسیسات زیر بنایی و ادارات دولتی در انجا چور و چپاول شده بود ،با وجود حفظ و حراست از تمام تاسیسات اقتصادی و ادارات دولتی و سرمایه های ملی ، هیچگونه توجه به زبان اوزبیکی و حمایت از کدرهای ملی نگردید. زیرا آنها با افراط تمام به انبار سرمایه های قارونی و ظلم و ستم بالای مردم خود و عیاشی و زنبارگی و میگساری مشغول شده ، جرمنافع شخصی و خوشگذرانی به هیچ چیزی اهمیت نداده و دورۀ حاکمیت آنان به علت نداشتن مدیریت ، به شکل مضحکه یی با زد وبند و معامله و ایتلاف با نیرو های دوست و دشمن که هیچ تعریف مشخصی نداشت و منازعات شخصی و خانوادگی و گروهی سپری گردید.

بعد از استقرار حاکمیت طالبان در بهار سال ۱۳۷۷ در ولایات شمال کشور تا سال۱۳۸۱ که سقوط حاکمیت آنان توسط ایتلاف جهانی ناتو به رهبری امریکااست. زبان اوزبیکی وصعیتی برای گفتن نداشت، زیرا این دوره نه تنها برای زبان و فرهنگ اوزبیک بلکه برای عموم اهالی غیر پشتون

افغانستان دوره ای فاجعه بار بود. زیرا « تحریک اسلامی طلبای کرام»[۱۵۴]با شعار علنی « اوزبیک ها به اوزبیکستان بروند، تاجیک ها به تاجیکستان بروند و هزاره ها(شیعیان) به قبرستان بروند».[۱۵۵] در افغانستان با عبا و قبای ناسیونالیزم افغانی وارد عمل شده بود.

بعد از سقوط حاکمیت طالبانی و استقرار نیروهای ایتلاف جهانی به رهبری امریکا در افغانستان و تصویب قانون اساسی کشور و تدویر لویه جرگۀ سنتی پشتون ها، براثر صف بندی نمایندگان منتخب ولایات شمال و اعتراضات گستردۀ عناصر ملی و روشنفکر اوزبیک، آموزش زبان و ادبیات اوزبیکی به طور رسمی در مکاتب طی ماده های (۳۶ و ۴۱) قانون اساسی کشور طرح و تصویب گردید. و دولت متعهد گردید تا در کنار زبان های رسمی و ملی کشور(فارسی- پشتو) زبان های سومی در مناطقی که اکثریت اهالی به آن تکلم می نمایند به عنوان زبان رسمی سومی شناخته شده و زمینه تحصیل از دورۀ ابتدایی تاسطح تحصیلات عالی را به فرزندان اهالی مذکور فراهم می نماید. سپس طی پروسۀ تالیف و چاپ کتب درسی از سال ۱۳۸۶ آغاز گردیده و مطابق تصمیم وزارت معارف (آموزش و پرورش) مضمونی بنام(آنه تیلی- زبان مادری) از صنف اول دورۀ ابتدایی تا صنف دوازدهم چاپ نماید. با آنکه این پروسه به طور کامل تعمیل و تطبیق گردیده در زبان های فارسی و پشتو پروسۀ چاپ کتب درسی تا

[۱۵۴]این نام رسمی امارت اسلامی کنونی در زمان اقتدار درافغانستان دردورۀ اول حاکمیت بود.
[۱۵۵]این شعار عمومی ودایمی لشکریان طالب در ولایات شمال به رهبری عبدالمنان نیازی نمایندۀ خاص امیر المومنین در ولایات شمال بود.

سال ۱۳۹۷ اختتام یافت. ولی کتب اوزبیکی تا صنف ششم ابتدایی چاپ گردیده و بعداز آن به شکل غیر مترقبه این پروسه آن ، توقف داده شد، در حالیکه تالیف کتب از صنف هفتم تا دوازدهم تکمیل گردیده و فقط پروسۀ چاپ و توزیع آن عملی نگردیده بود و با وجود اعتراضات گستردۀ مردم در ولایات شمال مبنی برتطبیق این برنامه، این پروسه اجرانشد.

در طول صد سال گذشته تمام حاکمیت های قومی براساس احصاییه و تخمین ها برمبنای سلیقۀ ملی و تبعیض ارقام و احصاییه پشتون هارا بیشتر و جوامع دیگر را کمتر نشان داده و برمبنای همین سیاست تزویر و نیرنگ خودرا « اکثریت» و جوامع دیگر را« اقلیت » عنوان کرده و میکردند. در حالیکه معیار این اکثریت تعداد جمعیت و سرشماری ها ونقش اهالی در گرداندن چرخۀ اقتصادی و سهم در تولید و پیشرفت و ارتقای کشور و سایر شاخصه های تولیدی و اقتصادی میباشد.

درکشورهای مختلف جهان، حتا همسایه هر چندسال بعد به منظور ظرفیت سنجی از نیازمندیهای اجتماعی و اقتصادی مردم و تطبیق برنامه های دولتی انجام میگردد. پروژه های سرشماری تطبیق و جمعیت کشور محاسبه میشوند.

در تعیین جایگاه زبان تُرکی – اوزبیکی در افغانستان، این زبان را که از ولایت بدخشان تا تخار، بغلان، سمنگان، قندوز، بلخ ، فاریاب، سرپُل وجوزجان که از جملۀ ولایت تورک نشین بوده از ۴۰ تا ۸۰ ٪ اهالی آن بزبانهای ترکی حرف می زنند ، حاکمیت، متکلمین این زبان را درقطار گویندگان زبان « پشه یی» که در مربوطات ولایت لغمان در چند روستای

محدود به آن حرف میزنند. یا با زبان « شغنانی» که گویندگان ان منحصربه یک شهرستان در ولایت بدخشان است و یا زبان « نورستانی» که گویندگان آن فقط در محدودۀ یک جغرافیای کوچک زندگی دارند، محاسبه نموده، بر مبنای این قضاوت ظالمانه برای آنها درحق و حقوق میدهد.

این پروسه در حالی به شکل عوام فریبانه مدیریت شده که کتب اوزبیکی اولاً: با اغلاط فراوان طباعتی و معنایی چاپ شده و ثانیاً: این کتب پایین تر از تیراژ مورد نیاز مکاتب در ولایات شمال چاپ گردید. ثالثاً: این کتاب ها به طور یکسان در ولایات شمال بنابر برخی سنگ اندازی ها و موانع تدریس نگردید. بطور مثال به دلیل مخالفت سیاسی جنرال دوستم با استاد عطامحمد نور والی بلخ در دوران ولایت عطامحمدنور از سال ۱۳۹۰تا۱۴۰۰خورشیدی، از توزیع و تدریس کتب زبان اوزبیکی در مکاتب ولایت بلخ به طور عمدی ، ممانعت گردید و تا آخرین روز های حاکمیت جمهوریت این پروسه عملی نگردید.

رابعاً: به طور عمدی در مناطق ترکمن نشین شمال، کتب اوزبیکی و در مناطق اوزبیک نشین ، کتب ترکمنی ارسال گردیده و به نحوی این پروسه به نوعی مختل گردید.

خامساً: ده ها هزار جلد کتب اوزبیکی در تحویلخانه های وزارت معارف به طور عمدی نگهداری شده و در حالی مندرس شد که از ارسال آن به مکاتب ولایات شمال که نیازمندی مبرم به آن احساس میشد، خود داری به عمل آمد.

از تسلیمی قدرت از جمهوریت به امارت(۱۵ اسد سال ۱۴۰۰) طی معاملۀ دوحه با مدیریت امریکا، وضعیت زبان اوزبیکی کماکان به حالت قبلی بلکه وضعیتی بدتر از آن را دارد.

بخش دوم

علل و عوامل اساسی محرومیت اجتماعی و سیاسی سیستماتیک تُرکی زبانان

قومگرایی چیست؟

قومگرایی: قومگرایی نوعی گرایش به قوم را نشان میدهد. قوم خود را مرکز جهان دانستن یا هنجارهای فرهنگ جامعه خود را مطلق و بیچون وچرا انگاشتن و به جوامع دیگری که هنجارهایی متفاوت دارند، با تحقیر نگریستن. قوم مداری یا خود مرکزی قومی باعث ایجاد عقاید قالبی، عدم تفاهم و کشمکش بین جوامع میشود. قوم مداری دیدگاهی است که براساس آن، گروه خودی، محور و مرکز همه چیز است و همه چیز با توجه بدان مورد ارزیابی و سنجش قرار میگیرد.[۱۵۶]

سلطه قومی: سلطه قومی انعکاسی از قدرت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی یک گروه خاص است که موجب تسهیل وابستگی سیاسی – اقتصادی اقلیتها و ایجاد نارضایتی میشود همچنان که این سلطه، منبع محرومیت

---

[۱۵۶] آقابخشی، علی؛ مینو افشاری راد. (۱۳۸۳) فرهنگ علوم سیاسی. تهران: چاپار.ص۲۳۴..

ها و زائل شدن حقوق دیگر گروههاست. در مقابل چنین سلطهای، تقویت هویت های قومی دیگر، میتواند پایه بسیج و سازماندهی برای اقدامات خشونت آمیز، محسوب شود.[۱۵۷] پاکسازی قومی پیش از هر چیز ناشی از تمایل به توسعه سرزمینی و استعمار کامل است که به نام قدرت بیشتر، عظمت بیشتر، قدمت و ریشه دارتر بودن، یا به زبان امروزی، توسعه یافته تر بودن و به زبان اقوامی که مزاحم، عقب مانده و از لحاظ تاریخی محکوم شمرده میشوند، انجام میگیرد. در نهایت، پاکسازی قومی پنداره دولت ملی را در خود حمل میکند؛ با این تفاوت که برای تحقق این پنداره از روش هایی استفاده میکند که به دوران باستانی تعلق دارند. [۱۵۸]

از نظر سیاسی تُرکی زبانان اوزبیک وترکمن، نیز چون دیگر اقوام از حکومت محروم بوده و همواره تحت فشار قرار داشتهاند، به همین علت در فقر و محرومیت میزیستهاند و از نظر مذهب اکثریت این قوم سنی مذهبند.[۱۵۹] ازدهه های نخست ۱۸۰۰ تا امروز،نویسندگان غربی در مورد افغانستان براساس چشمدیدها و یاتحقیقات کتابخانهای نوشته هایی انجام داده اند .همین نوشتهها تصویر حکومت افغانستان و مردم آن را در ذهن اروپاییها، امریکاییها و به صورت کل غربیها شکل داده است. اما این تصویر به شیوههای متفاوت تحریف شده است. یک نمونه روشن این گونه تحریفها، تحلیل و معرفی ازبکهای افغانستان میباشد. نویسنده مهمان

---

[۱۵۷] مقصودی، مجتبی. (۱۳۸۰) تحولات قومی در ایران «علل و زمینه ها». تهران: مؤسسه مطالعات ملی.ص۵۵..

[۱۵۸] رتون، رولان. (۱۳۹۶) قوم شناسی سیاسی، ترجمه ناصر فکوهی. چ .۶ تهران: نشر نی.صص ۲۰۰-۲۰۱..

[۱۵۹] https://www.afghanpaper.com/info/joghrafia/aghvam.htm

شبکه تحلیل‌گران افغانستان، کریستین بیلر نوشته‌های غربی‌ها در مورد ازبک ها را از تاریخ نویسان نژادپرست قرن نوزدهم تا خبرنگاران قرن بیستم که ماهرانه علیه ازبک ها نگاشته اند، بررسی کرده است. بیلر تصویر ارائه شده از ازبک‌ها را از آغاز تشکیل دولت افغانستان تا آخرین انتخابات که در نتیجه آن ازبک‌ها بالاترین مقام دولتی در تاریخ معاصر افغانستان را بدست آوردند و جنرال عبدالرشید دوستم، معاون اول رییس جمهور شد، بررسی کرده است.

در اکثر موارد، اقوام متفاوت افغانستان به شیوه یی توصیف شده‌اند که بتواند برای اهداف مشخص سیاسی امپراتوری(مانند حامیان امپراتوری بریتانیا)ایدیولوژی (مانند حامیان یا مخالفان کمونیسم)یا حامیان و مخالفان حکومت امریکابه کار گرفته شود .در دیگر موارد، و به خصوص در این اواخر، به دلایل پیچیده و متفاوت تحلیل‌های ناقص یا تحریف شده ارایه شده اند. هرچند دلایل فرآوده های قلمی و گزارش‌های تحقیرآمیز و جانبدارانه و بی‌اعتنا به ازبک‌ها در خلال زمان تغییر کرده است، اما در این گونه نگارش‌های امپراتوری بریتانیا و نوشته های اخیر، نوعی دلایل مشخص و ثابتی دیده می‌شود. تاریخ‌نویس بی دی هاپکینز در این مورد در سال ۱۳۸۷ نوشت که نه فقط مداخله بریتانیا در افغانستان بلکه نوشته‌های بریتانیایی های دوران امپراتوری نیز شدیداً بر مبنای قومی استوار بود: هر دو به پشتون‌ها در ازای نادیده گرفتن دیگر گروه های قومی، برتری و اولولیت داده اند. [۱۶۰]

[۱۶۰] https://www.afghanistan-analysts.org/dari pashto/reports/context-culture

این اولویت‌دهی در اثر مداخلات بیرونی در افغانستان به گونه متفاوت و مداوم جریان داشته و اکنون امریکایی ها در سمت دهی آن سهیم هستند. هاپکنز از زمان نگارش های تاریخدان اسکاتلندی و سفیر هند بریتانیایی، مونت ستورات الفینستن در اوایل قرن نزده به این سو متوجه این نکته شده است که غربی‌ها-به خصوص بریتانیایی‌ها- بر پشتون‌ها تمرکز کرده اند.

درسال۱۸۰۹م الفنستن سیاستمدار و مورخ معروف انگلیسی، غرض یک ماموریت سیاسی ازجانب کمپنی هندشرق به پشاور آمد و باشجاع الملک پادشاه ابدالی کابل یک معاهدۀ سه جانبه به امضا رسانید.معاهده ای که براثرمعزول شدن وی ازسلطنت توسط برادرش شاه محمود والی هرات، لا اجراماند. [۱۶۱]

الفنستن دربرگشت به هندکتاب معروف خود (گزارش سلطنت کابل) را نوشت . این کتاب به نامهای مختلف نیز یادشده مانند(تاریخ افغانان) وغیره .او در این کتاب نام قلمرو متصرفه درانی هارا که شامل پشاور، کابل، قندهار و هرات میباشد، افغانستان نامید.این نام قبل از این نه نام یک سلطنت ، بلکه نام یک سرزمین بود که درخارج از این قلمرو قرارداشت. این معاهدۀ لا اجرا بقول پروفیسور سیدسعدالدین هاشمی:«غیرضروری وتحریک کننده»و این نامگذاری پادرهوا، اساس ومبنای تشکیل کشورشد، که دوست محمدخان نخستین گامهای عملی رابرای تاسیس آن برداشت. دوست محمدخان دربازگشت ازهندوستان، باحمایت بیدریغ انگلیس ، قندهار،

[۱۶۱]مهدی. دکتر(۱۴۰۲) ضرورت بازنویسی تاریخ افغانستان. ص۱

کنر، بامیان و سرانجام هرات راکه هرکدام واحدهای مستقل سیاسی بودند، متصرف گشت، و در ازای دستبرداری ازادعای پشاور، اجازه یافت بلخ رانیزمتصرف گردد.میمنه وبدخشان در عهد شیرعلیخان، هزاره جات و نورستان، بعداً بدست عبدالرحمن به این حلقه متصل گشتند.

افغانستان سرزمین انواع محرومیت ها

افغانستان کشوری است که در آن انواع محرومیت های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی بیداد می کند. ازبدو پیدایش کشوری با این اسم و رسم، با قتل نادرشاه افشار به دست چند تن از سرداران سپاهش در قوچان بتاریخ۲۸ خرداد ۱۱۲۶خورشیدی(۱۷۴۷میلادی)[۱۶۲] تجزیه امپراتوری وی توسط احمدخان ابدالی واعلان استقلال سیاسی وی درمرکز قندهار، حاکمیت سیاسی در افغانستان به شکل سنتی به اقوام افاغنهٔ ابدالی(درانی) بارکزایی و سدوزایی تعلق گرفت که با گذشت سه قرن تمام از آن زمان غصب قدرت سیاسی توسط یک قوم حاکم در تبانی و حمایت مستقیم قدرتهای استعماری چون روس و انگلیس و امریکا تا زمان ما ادامه داشته و بر اثر بیعدالتی های ملی و قومی این کشور از بیشتر از نیم قرن تاحال اسیر جنگ تعریف ناشده و پایان ناپذیر میباشد که عواقب وتبعات آن نه تنها دامن مردم این کشور را گرفته، بلکه کشورهای همسایهٔ جمهوری اسلامی ایران و پاکستان وسایرکشورهای دیگر را نیز متاثرساخته است. متاسفانه در طول دو- سه قرن گذشته هیچ اقدامی برای محرومیت زدایی

[۱۶۲] Donya-e-eqtesad.com

در کشور نگردیده است. این مساله بجای خود، دولت های حاکم در افغانستان بخصوص در صد و پنجاه سال اخیر از زمان حاکمیت امیر عبدالرحمن سومین پسر محمد افضل خان و نوۀ دوست محمدخان(۱۸۸۰-۱۹۰۱م) از دودمان بارکزیی[۱۶۳] تا اکنون که دورۀ دوم حاکمیت طالبانی در کشور با عبا وقبای اسلامی، بر قرار است، اندک ترین توجهی برای ایجاد میکانیزم(محرومیت زدایی) نکرده اند.

خلاصۀ موضوعی: تعریف محرومیت

محرومیت به معنای فقدان یا عدم وجود چیزی ضروری یا لازم است. در روانشناسی، محرومیت به ویژه در زمینه رشد و تکامل، زمانی اتفاق می افتد که فرد از نیازهای اساسی خود، مانند نیازهای عاطفی یا نیازهای جسمانی، محروم می شود. در زمینه اجتماعی، محرومیت به معنای عدم دسترسی به منابع، فرصت هاییکه دسترسی داشتن لازمه و ضروری زندگی و حیات انسانی است.علاوه بر مسائلی چون قومیت یا جغرافیا که گاهی موجب محدودیت و محرومیت سیاسی می‌شوند. توجه به موضوع های ایدئولوژیک و فکری نیز بسیار حائز اهمیت است.[۱۶۴].

فقدان نظریه های بومی برای محرومیت‌زدایی، به حاشیه رانده شدن مناطق محروم در زنجیره اقتصاد ملی و تقویت فرهنگ محرومیت به سبب افراط در فعالیت‌های صرفاً حمایتی، مسئله‌ای مانند غفلت از سنجش نتایج و اثربخشی بلندمدت فعالیت‌های محرومیت‌زدایی باعث افزایش انواع

[۱۶۳] https://fa.wikipedia.org/wiki

[۱۶۴] همانجا.

محرومیت میشود.[۱۶۵] دانشمندان علوم اجتماعی، به ویژه دانشمندان علوم سیاسی و جامعه شناسان، محرومیت نسبی، به ویژه محرومیت نسبی زمانی، را به عنوان یک علت بالقوه جنبش های اجتماعی و انحراف ذکر کرده اند که در شرایط شدید منجر به خشونت سیاسی مانند: شورش و جنگ های داخلی وسایر موارد انحراف اجتماعی مانند جرم می شود.[۱۶۶]محرومیت در سطوح فردی و جمعی انواع مختلف داردمانند: محرومیت عاطفی که جنبهٔ روانشناختی فردی دارد.[۱۶۷] همچنان محرومیت ملی که ریشه در قوانین نافذه کشور های مختلف دارد.[۱۶۸] همچنان محرومیت جنسی که یک بحث پیچیدهٔ روانشناسی اجتماعی در کشورهای جهان سومی است. [۱۶۹] به همینگونه محرومیت در سطوح بلند اجتماعی انواع واقسام مختلف دارد که به مهمترین موارد جمعی وگروهی آن اشارهٔ ضمنی می نماییم:

۱.محرومیت اجتماعی

محرومیت اجتماعی یا حاشیه‌نشینی اجتماعی محرومیت و طرد شدن به حاشیه اجتماع است. واژه‌ای است که به گستردگی در اروپا و برای نخستین بار در فرانسه به کار رفت این واژه در حوزه‌های مختلفی مانند آموزش ، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، علوم سیاسی واقتصاد کاربرد

[۱۶۵]محرومیت چیست؟ و کدام مناطق محرومند؟ | توسعه محلی و محرومیت زدایی

[۱۶۶]رابرت کی. مرتون ، »ساختار اجتماعی و آنومی .«مجله جامعه‌شناسی آمریکا ، جلد ۳، صفحات ۶۷۲-۶۸۲، ۱۹۳۸

[۱۶۷] https://www.schemalogy.com/

[۱۶۸] https://www.google.com/search?

[۱۶۹] https://public-psychology.ir/1392/06

دارد.[۱۷۰] محرومیت اجتماعی فرآیندی است که در آن افراد از دسترسی به حقوق مختلف، فرصتها و منابعی که بطور معمول در دسترس اعضای دیگر گروه است، منع شده باشند وبرای دست یابی به یکپارچگی اجتماعی و برقراری حقوق بشر درخصوص آن گروه خاص اهمیت سیاسی دارند.[۱۷۱] مانند دسترسی به مسکن، اشتغال، مراقبت های بهداشتی، مشارکت مدنی، مشارکت دموکراتیک و سایر بخشهای زندگی اجتماعی.

۲.محرومیت سیاسی

محرومیت سیاسی فرآیندی است که در آن حکومت های استبدادی چون نظام های سلطنتی و موروثی، دیکتاتوری ، حکومات تمامیت طلب از دسترسی اهالی کشور بطور علی السویه و متوازن به دلایل محدودیت های عقیدتی و ایدیالوژیک، ملی و نژادی ، فرهنگی و زبانی و جغرافیایی، از دادن حقوق سیاسی به آنها اجتناب نموده و مانع دسترسی آنان به حقوق سیاسی چون آزادی های سیاسی چون تشکیل احزاب، فعالیت های سیاسی، حق مشارکت سیاسی در تشکیل دولت و سهم گرفتن در مقامات بلند پایهٔ دولتی و رسمی آنها گردیده و آنهارا به منظور زمینگیر کردن و متلاشی شدن، به انزوا می کشد. محرومیت سیاسی یکی از سیاست های بارز حاکمیت های متعصب و تمامیت طلب توتالیتر[۱۷۲] است که به منظور

---

[۱۷۰] همان اثر.

[۱۷۱] Institute on Public Safety and Social Justice. Adler University.

[۱۷۲] Totalitarrianism. حاکمیت تمامیت خواهی که با استفاده ازقدرت سیاسی و ایجاد وحشت درجامعه باایجاد وحشت در همه اموراجتماعی، سیاسی،اقتصادی وفرهنگی و اجتماعی وآموزشی به شکل انحصاری مداخله میکنند.

نابودی سیاسی و فزیکی روشنفکران و جوامع اقلیت های مذهبی، نژادی، زبانی و ملی دریک کشور، اعمال میشود.

۳.محرومیت اقتصادی

تاثیر متقابل اقتصاد و سیاست غیرقابل انکاراست و اتخاذ برخی برنامه های اقتصادی در حوزۀ سیاسی تاثیرگذار می باشد. همچنین اجرای سیاست ها بر امور اقتصادی تاثیر گذار میباشد. اما آنچه که مهم است پرهیز از سیاست زدگی در اقتصاد و نگاهی سیاسی به مسایل اقتصادی است. لزوم تفکیک و جدا سازی اقتصاد از سیاست به این معنا امری پذیرفته شده و منطقی است، زیرا برنامه های اقتصادی باید بر اساس اصول و معیار های مشخص خود تدوین و اجرا شود و مسایل سیاسی و دیدگاه های حزبی و جناحی نباید در مسایل اقتصادی دخالت داده شود. برخورد با اقتصاد باید برخورد علمی با توجه به نیازهای مردم باشد.[۱۷۳]بررسی شواهد علمی اخیر نشان می‌دهد که عوامل اجتماعی تعیین کننده سلامت به میزان قابل توجهی در وضعیت سلامت و کیفیت زندگی مردم نقش دارند و در این میان عامل اقتصادی به عنوان یکی از مهم‌ترین علل معرفی می‌شود.[۱۷۴] .چون زیربنای هر جامعه ودولت را اقتصاد تشکیل میدهد.

[۱۷۳] https://www.porseman.com/article

[۱۷۴] https://payeshjournal.ir/article-1-444-fa.html

افغانستان و حاکمیت های توتالیتر و تمامیت طلب

حاکمیت توتالیتریا توتالیتریستی وتمامیت خواهی شکلی از حکومت و نظام سیاسی است که با استفاده ازقدرت وبا اصل ایجاد وحشت در جامعه ، در همه اموراجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی وآموزشی به شکلی انحصاری باایجاد فضای خفقان آور مداخله میکند.

در نظام‌های سیاسی توتالیتر، دولت کنترل کامل و فراگیری بر تمامی جنبه‌های زندگی عمومی و خصوصی شهروندان دارد و از طریق ابزارهایی مانند سرکوب، تبلیغات گسترده و ایدئولوژی متمرکز، هرگونه آزادی فردی یا جمعی را از بین می‌برد.[۱۷۵] .

توتالیتاریسم یا تمامیت‌خواهی اغلب افراطی‌ترین شکل اقتدارگرایی در نظر گرفته می‌شود و شکلی از حکومت است که آزادی فردی را مجاز نمی‌داند. حکومت تمامیت‌خواه همواره تلاش می‌کند از طریق اجبار، ارعاب و سرکوب تمام جنبه‌های عمومی و خصوصی زندگی افراد را به نفع خود کنترل کند. رهبران حکومت‌های تمامیت‌خواه معمولاً افراد مستبد و دیکتاتوری هستندکه وفاداری بی‌چون و چرا می‌خواهند و افکار عمومی را از طریق پروپاگاندا در رسانه های خود کنترل می‌کنند.[۱۷۶].

---

[۱۷۵] https://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%AA%

[۱۷۶] » توتالیتاریسم چیست؟ ویژگی حکومت تمامیت‌خواه چیست؟ | پایگاه خبری تحلیلی انصاف نیوز .انصاف نیوز .۰۹-۰۳-۲۰۲۴ .دریافت‌شده در ۰۸-۰۵-۲۰۲۵.

محرومیت زدایی سیاسی

به مجموعه اقداماتی گفته می‌شود که برای کاهش یا حذف تبعیض‌ها، نابرابری‌ها، و محدودیت‌های سیاسی انجام می‌شود. این مفهوم معمولاً به تلاش‌هایی اشاره دارد که هدف آن‌ها فراهم کردن دسترسی عادلانه به حقوق سیاسی، مشارکت در تصمیم‌گیری‌های حکومتی، و فرصت‌های برابر در ساختار قدرت برای تمامی افراد و گروه‌ها است، به ویژه آن‌هایی که به دلیل عوامل مختلفی مانند جنسیت، قومیت، مذهب، طبقه اجتماعی، یا گرایش‌های سیاسی به حاشیه رانده شده‌اند.

این اقدامات می‌تواند شامل اصلاحات در قوانین انتخاباتی، شفاف‌سازی فرایندهای حکومتی، تقویت حقوق شهروندی ، و ترویج مشارکت سیاسی اقلیت‌ها و گروه‌های محروم باشد. هدف نهایی محرومیت‌زدایی سیاسی، تحقق عدالت اجتماعی و تقویت انسجام ملی است. محرومیت زدایی سیاسی از نگاه پژوهشگران به فرایندی اشاره دارد که در آن گروه‌های سیاسی یا اجتماعی که قبلاً از حقوق سیاسی و اجتماعی خود محروم شده‌اند، به تدریج امکان دسترسی به این حقوق را پیدا می‌کنند. این فرایند معمولاً در جوامعی رخ می‌دهد که در آن‌ها گروه‌هایی نظیر اقلیت‌ها، زنان، یا مخالفان سیاسی در طول تاریخ از مشارکت در قدرت یا تصمیم‌گیری‌های سیاسی منع شده‌اند.

محرومیت زدایی سیاسی معمولاً در قالب تغییرات قانونی، ساختاری یا فرهنگی صورت می‌گیرد تا به این گروه‌ها فرصت مشارکت فعالانه در امور سیاسی داده شود. این تغییرات ممکن است شامل اصلاحات در قوانین

انتخابات، تخصیص کرسی‌های بیشتر برای اقلیت‌ها، یا بهبود دسترسی به رسانه‌ها و آزادی بیان باشد.

این فرایند می‌تواند با هدف تقویت دموکراسی و برابری اجتماعی انجام گیرد و در اکثر موارد با چالش‌ها و موانعی چون مقاومت نخبگان سیاسی یا فرهنگی روبرو می‌شود. [۱۷۷]

علل و عوامل اساسی محرومیت اوزبیک های افغانستان

محرومیت سیاسی و اقتصادی ترکی زبانان یا اوزبیکان افغانستان ریشه در سیاست گزاری های کلان جهان و منطقه دارد.این علل و عوامل از آغاز قرن نوزدهم میلادی و قبل از آن با رقابت بزرگ این قدرت های بزرگ استعماری چون انگلیس و روس که سیاست های آنان بر تمامی کشور های آسیایی و افریقایی فرمانروایی میکرد بر علاوۀ سایر کشورهای استعمارگر اروپایی، در محرومیت ترکها یا اوزبیک های افغانستان، نقش اساسی داشتند.

نوشته های مُغرضانۀ اروپاییان برضد ترکی زبانان

وود کتاب خود را در سال ۱۸۴۱ نوشت، در حالی که کتاب یاتی در سال ۱۸۸۸ نوشته شده است. دلایل این گونه پیشداوری‌ها، در این نوشته‌ها و سایرآثار این دوره، نامشخص و متنازع فیهاست. انگیره نوشته های تبعیض

[۱۷۷] https://armandaily.ir/

آمیز و ضد ترک ها و اوزبیک در کتاب های اکادمیک و یا عامه تاریخ شامل موارد ذیل میشود، با آن که تنها بدان منحصرنمی ماند:

الف: حمایت بریتانیا از پادشاهی پشتون ها در برابر گروه‌های قومی در شمال به این دلیل که آن‌ها بسیار نزدیک به آسیای میانه تحت کنترول روسیه پنداشته می شدند.[۱۷۸]

ب: تجاوز مغول ها و تُرکها در حافظهٔ تاریخی اروپا تصویر پخته شدهٔ ضد تُرک- مغول ایجاد کرد که این تصویر بعداً در قرن هیجدهم و نزدهم به اوزبیک های ترک انطباق داده شده است.[۱۷۹]

ج: آنانی که از افغانستان دیدن می کردند، از طریق هند بریتانیایی (و یا گاهی از امپراطوری فارس) نخست به کابل می‌آمدند و یا هم از طریق هرات وارد افغانستان شده معمولا نخستین کسانی که با انها برمی خوردند پشتون‌ها و تاجیک‌ها بودند که انها بعداً ویژگی‌های دیگر اقوام را – اغلب به صورت منفی- برای بازدیدن کنندگان تشریح می‌کردند(قرن هیجدهم و اواسط قرن بیستم).

د: عمومیت نظریه‌های مبتنی بر برتری نژاد آریایی که ریشه در افکار نازی های هیتلری (در قرن نوزدهم و اواسط قرن بیستم) داشت که در این برتری نژادی، نژاد «آریایی» هندو –اروپایی، پشتون ها به عنوان شاخه ای از نژاد برتر، بر نژاد ترکی مغول واوزبیک ترجیح داده می‌شد.[۱۸۰]

---

[۱۷۸] BD Hopkins, The Making of Modern Afghanistan (New York, Palgrave Macmillan 2008) 32; JL Lee, The Ancient Supremacy: Bukhara, Afghanistan and the Battle for Balkh, 1731-1901 (Leiden/New York, EJ Brill 1996) 482-3.

[۱۷۹] Mustafa Soykut, Historical Image of the Turk in Europe, 15th Century to the Present (Istanbul, The Isis Press, 2003).

[۱۸۰] Des races humaines (Paris, FirminDidot 1853) ; Joseph Pomeroy Widney, Race Life of the Aryan Peoples, Volumes 1 and 2 (New York, Funk &Wagnalls 1907); Georges

ر:تعمیم نظریه‌های نژادگرایانه «اصالت اسراییلی»در اروپا که در آن قبیلۀ پشتون به عنوان « قبیلۀ گم شدۀ اسراییل»توصیف مطلوب می یافت.[۱۸۱]

و: برخورد پر از وحشت حاکمان امارت بخارا نه تنها با شهروندان خود، بلکه بخصوص با نمایندگان بریتانیا وهمچنان با سیاحان و جاسوسان بریتانیا(ستورد) و(کوننلی) که آن هارا به مدت زیادی شکنجه کرده وبعد سرشان را می بریدند.[۱۸۲]

توصیف‌های برهنه و نژادپرستانه که ازبک‌ها را در میان جمعیت متکثر افغانستان نشانه گرفته به نوشته‌های نظامیان انگلیسی و به صورت کل به انگلیسی‌ها محدود نمی ماند .نمونه بارز آن، نوشته‌های نخستین امریکایی است که از افغانستان دیدن نمود. جوسیپا هارلن عضو گروه کویکر (Quaker)بود که با وجود عدم تحصیلات طبی، در اردوی انگلستان به عنوان طبیب در کمپنی هند شرقی انگلیسی کار می کرد.و سپس تحت فرماندهی دوست محمدخان کار کرد وحمله افغان‌ها در سال ۱۸۳۸ را بر خان قدرتمند ازبک مراد بیگ- رهبری نمود. هارلن در خاطرات خود ازبک ها را ظالم، برده داران ترسو و «اراذل تنبل» می‌نامد. [۱۸۳]

اکثر نویسنده‌های انگلیسی در قرن ۱۹ در محکومیت برده داری، با نادیده گرفتن و یا بی اهمیت جلوه دادن برده سازی هزاره‌ها و کافرها

Vacher de Lapouge, L'Aryen: Son Rôle Social (Paris, Albert Fontemoing 1899). For a modern academic article on 'Aryans,' see: R Schmitt, 'Aryans', EncyclopaediaIranica

[۱۸۱] George Moore, The lost tribes and the Saxons of the East and the West (London, Longman, Green, Longman, and Roberts, 1861); JP Ferrier, History of the Afghans (London, J Murray, 1858

[۱۸۲] Rev Joseph Wolff, Narrative of a mission to Bokhara, in the years 1843-1845, to ascertain the fate of Colonel Stoddart and Captain Conolly (London, JW Parker 1845

[۱۸۳] Josiah Harlan, Central Asia: Personal Narrative of General Josiah Harlan, 1823-1841, edited by Frank E Ross (London, Luzac& Co 1939) 61-2, 83.

(نورستانی‌ها)، ازبک‌ها و دیگران توسط پشتونها، فقط بر برده داری ازبک‌ها تمرکز کرده اند. هارلن که خود مخالف برده داری است، در واقع مشارکت پشتون‌ها در برده داری را ذکر می کند اما در مورد ازبکها بیشتر از دیگران نگاشته است. این بخش کوچک از توصیفات اوست:

اوزبیک‌ها در مهمان نوازی که در میان هواداران اسلام رایج است، بسیار بد هستد. اوزبیکها ترجیح می‌دهند مسافری را (به عنوان برده) بفروشند تا این که بخواهند از وی میزبانی کنند.

اوزبیکها دزدان بیرحمی هستند که نه بر مردان و نه بر زنان رحم میکنند و نه هم بر کودکان. اوزبیکها چنان به ظلم خود معروف شده اند که همسایگان جنوبی آنها میگویند: (رحم اوزبیک، قهر اوغان است.)[۱۸۴]

اوزبیک ها غیراجتماعی و نژاد قسی القلب هستند. نکته قابل توجه این است که تاریخ نویسان و سیاحان آلمانی، سکندنویی و روسی ومجاری که از شمال یا غرب وارد افغانستان و یا آسیای میانه شده اند، تا این حد پیشداوری منفی ضد ازبک ها ندارند. [۱۸۵]مانند آرمینوس وامبیری و سایرین.

برخی از آن‌ها حتا توجه خاص به مردم ترک (مانند ترکمن‌ها، ازبک‌ها، قیرغیزها، و غیره) داشته اند. مثال بعدی از یک دانشمند سویدنی گنر جرمنیگ که برای تحقیق در مورد مردم ترک به افغانستان آمده بود، قابل توجه است.

---

[۱۸۴] https://www.afghanistan-analysts.org/dari-pashto/reports/context-culture

[۱۸۵]George Kish, To the Heart of Asia: The Life of Sven Hedin (Ann Arbor, University of Michigan Press 1985).

با این حال، تعداد نوشته‌های علمی و عامیانه انگلیسی‌ها و تاثیراتی که برجا مانده، بر نوشته‌های سایر اروپاییان چربی میکند. اوزبیک های افغانستان در تاریخ نگاری ها، سفرنامه ها و حکایت های مشهور در مورد افغانستان که معمولاً بیشتر از نوشته های اکادمیک تاثیر پذیریفته اند، کمتر تبارز می یابند. وزمانی که در نوشته های بریتانیایی یاد میشوند، توأم با بی اعتنایی است. به طور مثال افسر نظامی سکاتلندی « جان وود » در سفرنامۀ سال ۱۸۴۱ می نویسد:

دانایی اوزبیک ها با اندازۀ ریش آنها تخمین زده میشود. اما اندکی از هوش و ذکاوت سلیمان به اوزبیک ها به ارث رسیده است.

ظاهر شهر قندوز با عادات یک نفر اوزبیک همخوانی دارد؛ واز فرومایگی، فقر و پستی آنها شاید بتوان به ارزش اخلاقی باشندگان آن پی برد.[۱۸۶]

نوشته های جراح ارشد بریتانیایی« هانری والتر بیلیو » در اواخر قرن نوزدهم به اندازۀ نوشته های اوایل این قرن، غیر پشتون های افغانستان را نادیده گرفته است. نوشته های اتنوگرافیک بیلیو از افغانستان به طور مثال کتاب« نژاد های افغانستان، تاریخچۀ مختصر از ملت های اصلی که در آن

[۱۸۶] Lt John Wood, A Personal Narrative of a Journey to the Source of the River Oxus: By the Route of the Indus, Kabul, and Badakhshan, Performed Under the Sanction of the Supreme Government of India, in the Years 1836, 1837, and 1838 (London, John Murray 1841) 214-5.

کشور زندگی می کنند »، کاملاً اوزبیک هارا و سایر مردم ترک تبار را نادیده میگیرد. وی در این کتاب می نویسد:

« اوزبیک ها به صورت کُل تاثیر بسیار اندکی، اگر نگویم هیچ، بر امور کشور دارند ولازم نیست که اکنون توجه خودرا صرف آنها کنیم.»[۱۸۷]دراثر دیگر به سختی می پذیرد که اوزبیک ها در افغانستان وجود دارند و در یادداشتی می گوید، انها(ازبیک تبارها) بعداً تحلیل خواهد شد، اما اثری که در آن اوزبیکها بررسی شوند، هیچگاه در دسترس قرار نگرفت.[۱۸۸]

سایر نوشته های در مورد تُرک های افغانستان

توصیف های برهنه و نژاد پرستانه که تُرک های اوزبیک را در میان جمعیت افغانستان نشانه گرفته به نوشته های نظامیان انگلیسی و به صورت کُل به انگلیسی ها محدود نمی ماند. نمونهٔ بارز آن، نوشته های نخستین امریکایی است که از افغانستان دیدن نمود. «جوسیا هارلن» عضو گروه Quakarبود که با وجود عدم تحصیلات طبی، در اردوی

[۱۸۷].Henry Walter Bellew, The Races of Afghanistan, brief being a account of the principal nations inhabiting that country (London: Thacker, Spink & Co, 1880) 14. See his other works: Introductory remarks to an inquiry into the ethnography of Afghanistan (London, Butler & Tanner 1891); An enquiry into the ethnography of Afghanistan (Woking, UK, Oriental University Institute

[۱۸۸] Gunnar Jarring, On the distribution of Turk tribes in Afghanistan (Lund/Leipzig: CWK Gleerup/Otto Harrasowitz, 1939) 10.

انگلستان به عنوان طبیب در کمپنی هند شرقی انگلیسی کار میکرد. او، سپس تحت فرماندهی دوست محمد خان کار کرد و حملهٔ افغانها در سال ۱۸۳۸ رابر خان قدرتمند اوزبیک(مراد بیک) رهبری نمود.هارلن در خاطرات خود اوزبیک هارا ظالم، برده داران ترسو و « اراذل تنبل » می نامد.[۱۸۹]

اکثر نویسنده های انگلیسی در قرن نوزده در محکومیت برده داری، یا نادیده گرفتن و یابی اهمیت جلوه دادن برده سازی هزاره و کافرها (نورستانی ها)، اوزبیک و دیگران، توسط پشتون ها، فقط بر برده داری اوزبیک ها تمرکز کرده اند. هارلن که خود مخالف برده داری است. در واقع مشارکت پشتون ها در برده داری ذکر میکند، اما در مورد اوزبیک بیشتر از دیگران نگاشته است. نمونه های زیر از توصیفات اوست:

-اوزبیک ها در میهمان نوازی که در میان هواداران اسلام رایج است، بسیار بد هستند.

-اوزبیک ها ترجیح می دهند مسافری را به عنوان برده بفروشند تا اینکه بخواهند از وی میزبانی کنند.

[۱۸۹] Josiah Harlan, Central Asia: Personal Narrative of General Josiah Harlan, 1823-1841, edited by Frank E Ross (London, Luzac& Co 1939) 69-70, 78.

- اوزبیک ها دزدان بیرحمی هستند که نه بر مردان و نه بر زنان و نه هم برکودکان رحم میکنند. اوزبیک ها چنان بر ظلم خود معروف شده اند که همسایگان آنها می گویند: رحم اوزبیک، قهر اوغان است.»

- اوزبیک ها غیر اجتماعی و نژاد قسی القلب هستند.

نوشته ها ، گزارشها وسفرنامه های اروپاییان پس از سقوط امپراتوری بریتانیا

زمان این نوع نوشته‌ها و تحقیقات سیاست زده‌ی شبه علمی بالاخره به پایان رسید و حکومت مرکزی افغانستان تسلط خود را بر مناطق ازبک نشین تحکیم کرد و تهدید احتمالی روسیه برای هند بریتانیایی کم رنگ شد، به این ترتیب این گونه نوشته ها جای خود را به تحلیل های منطقی‌تر داد .

نیاز بدنام سازی دشمنان یک متحد با ارزش در داخل کشور به طور مثال ازبک ها بالاخره از میان برداشته شد .نمونه خوب این گونه نوشته ها کتاب جنرال پیرسی سیکس، «تاریخ افغانستان منتشر شده در سال ۱۹۴۰ است که نمونه خوبی از برخورد بیطرفانه با ازبک ها ودر عین حال پذیرش نقشی است که آن ها در تاریخ افغانستان و امپراطوری های پیشین ایفا کرده اند. در عین حال، در نوشته های عامیانه این دوران به ازبک ها(مثبت یا منفی) بسیار کم پرداخته شده است. با این حال هنوز نام ازبک توام با بی اعتنایی برده میشود .به طور مثال ارنست فوکس در سفرنامه یدر

سال ۱۹۴۳ می نویسد: «هزاره ها، ازبک ها، کافرها و دیگر اقوام این کشور از نژادهای رعایا می باشند.

این ارزیابی همانند ارزیابی هپکنیز است که گفته بود: «سیاحان، کارمندان اداری و مردم شناسان بعدی با درک این که دیگر اقوام تحت سلطه مقامات سیاسی پشتون‌ها هستند، تمام تمرکز رابالای پشتون ها کردند.

کمی بعد از آن، بشرشناسان و دیگران بین سال‌های ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۰آثار علمی شان در مورد افغانستان را براساس تحقیق عملی نوشتند. آن‌ها نوشته‌های نژادپرستانه در مورد ازبکها را رها کردند. اما دانشمندان کمتر علاقه مند مطالعه این مردم بودند و مطالعات در مورد آنها محدود باقی ماند. این عدم تمایل به مطالعه ازبک‌ها مساله‌ی پیچیده یی است که کماکان به دلیل ترجیج پشتون‌ها بر ازبک‌ها نبود. این گرایش بیشتر به این دلیل بود که بشرشناسان معمولا بیشتر به مردمان ساکن در کوه‌ها، جنگل‌ها، جزایر و یا هم کوچی ها علاقه‌مند هستند تا مردمانی که به آسانی قابل دسترس. باشند .

هرچند مطالعات علمی در مورد ازبک‌های افغانستان (در مقایسه با پشتون‌ها، هزاره ها و نورستانی‌ها)اندک بوده است، با آنهم یک تعداد نوشته های با ارزش اتنوگرافیک و تاریخی در مورد آنها صورت گرفته است .

در مواردی هم معلومات مربوط به ازبک‌ها به صورت پراکنده زیر نام سایر اقوام (غیر از ازبک‌ها)آمده است و گاهی هم در میان تحقیقات اکادمیک که دسترسی به آن دشوار است، رد پایش ناپدید میگردد.

از این مطالعات می‌توان تاریخ دقیق و عادلانه‌تر از ازبک‌ها را ترسیم کرد و تحلیلی از نقش جامعه ازبک در سال‌های جنگ داخلی از ۱۹۷۹ تا اکنون را بعمل آورد. باید گفت که دربارهٔ شکل گیری ذهنیت اروپاییان به خصوص انگلیسها از اواخر قرون ۱۸ تا اوایل قرن ۲۰ مساله رقابت تُرک های عثمانی با انگلیسها در اروپا و مسالهٔ اتحاد دو قدرت بزرگ استعماری روس و انگلیس در آسیای میانه و شبه قارهٔ هند و زمینگیر کردن امپراتوری عثمانی در کشورهای اسلامی و امپراتوری کورگانیان هند درقرون۱۸ و ۱۹ بی تاثیر نیست. همچنان غلبهٔ اتحاد شوروی برهبری لینن در شکست مجاهدین مسلمان آسیای میانه که ازسال ۱۹۱۷ در بخارای شرقی[۱۹۰] تا سالهای۱۹۲۲[۱۹۱]و شهادت انور بیک پاشا و آخرین فرمانده مجاهدین مسلمان ترکستان برعلیه استبداد بلشویک های روس به رهبری ابراهیم بیک لقی ، وضعیت اوزبیک های افغانستان با انسداد مرزهای شمالی توسط روسها وقطع کامل مناسبات تاریخی، فرهنگی، خونی با اوزبیک ها و ترکمن های تورکستان به سختی آسیب دیده و با تغییر الفبای رسمی از عربی به رسم الخط کریل در جمهوریت مختار ترکستان در سالهای ۱۹۲۴-۱۹۳۰ مناسبات فرهنگی و تاریخی ترکهای دو طرف سواحل شمالی و جنوبی دریای آمو به کلی قطع گردید که تبعات بدی برجای گذاشته و باعث گسُست فرهنگی بین ترکی زبانان افغانستان و آسیای میانه گردید.

[۱۹۰] مجاهد قهرمان ابراهیم بیک لقی. محمد علم فیض زاد.پشاور- پاکستان. ۱۳۷۲.ص۷

[۱۹۱] همان اثر.ص۳۵.

برگشت به عقب و چاق کردن عقده های تاریخی

اگر جامعۀ شیعیان یا هزاره های افغانستان از سال ۱۸۸۰میلادی از زمان امیر عبدالرحمن تا اکنون به نسبت داشتن مذهب جداگانه غیر از مذهب حاکمان پشتون مورد اذیت و آزار قرار گرفته، با نسل کشی سیستماتیک روبرواند، پس باید اوزبیک ها تورکمنهای سُنی که جزو احنافند و در مقایسه با جمعیت شیعیان که مذهب همسان با حاکمان پشتون دارندِ باید مورد آزار واذیت و نسل کشی های سیستماتیک قرار نمی گرفتند. در حالیکه موضوع برعکس آن است. همانگونه که هزاره های افغانستان، به سبب داشتن مذهب جداگانه، عمری محکومیت مذهبی کشیدند، اوزبیک های این کشور نیز به علت داشتن نسل و نسب و زبان مشترک با امپراتوران بزرگ ، پیوسته مورد آزار واذیت قرارگرفته ومیگیرند. کما اینکه از لحاظ فرهنگی عقب مانده بود وتاحال نتوانسته اند این مظالم و محرومیت هارا مانند جامعه هزاره، مستند سازی کنند. این آزار و اذیت ها چیزی است که به علت عدم تداول زبان تورکی و ممنوعیت آموزش به این زبان برای اهالی بومی طی یک ونیم قرن گذشته و فقر فرهنگی مزمن بین جامعۀ ترکی زبانان و نبود دانشمندان و افراد متخصص، و جمعیت سیاسی و مدنی آبدیده و با ظرفیت در کشورهای اروپایی وبرخی علل و عوامل دیگر به شکل آثار تاریخی نوشته نشده است.

مخاصمت حاکمیت های پشتون ها با جامعۀ ترکی زبانان درکنارسیاست های استعماری، به متن واقعات تاریخی برمیگردد . آنان با کینه توزی ذاتی

و فطری که دارند. اوزبیک ها و تورکمن های افغانستان را بعنوان اولاده و بازماندگان امپراتورانی چون امیرتیمور کورگان و ظهیرالدین محمد بابر دانسته و به همین سبب با آنان خصومت میورزند. این موارد را میتوان به وضوع در وقایع مندرج اثر فاتح بزرگ امیرتیمورکورگان (۱۳۳۶-۱۴۰۵م)« توزوکات تیموری» و «بابرنامۀ» ظهیرالدین محمدبابر، موسس سلسلۀ کورگانیان هند(۱۴۸۳-۱۵۳۰م) دید. به اعتبار این واقعات،زمانیکه امیر تیمور کورگانی به قصد لشکرکشی از آسیای میانه به سمت غرب، شروع به تهاجم می نماید، در مسیر خود قبایلی راکه بر لشکر وی شبخون میزنند، قتل عام میکند.ظهیرالدین محمد بابر، پس از شکست های متوالی از دست محمدخان شیبانی اوزبیک(۱۴۵۱-۱۵۱۰م) از ماورا النهربه کابل آمده، اول کابل، بعد لمغانات و ننگرهار وسپس قندهار را متصرف میشود و بعد از تهیه ساز و برگ در سال ۱۵۲۵م در جنگ پانی پت، سلطان ابراهیم لودی که به شکست مواجه ساخته با انقراض حاکمیت افغانهای لودی در هندوستان، سلسلۀ کورگانیان و بابریان هند را اساس میگذارد.

پشتون ها مبتنی بر این واقعات تاریخی با شاهان و بازماندگان آنها که گویا ، سلطنت اجداد شانرا در شبه قاره منقرض گردانیده و سبب سقوط سلسلۀ افغان(لودی ها) در آنجا شدند، مخماصمت می ورزند. چنانچه سال ها پس از این واقعات تاریخی درقرون ۱۹ و ۲۰ میلادی آثار و آبدات تاریخی برجا مانده از عمرانات ظهیرالدین محمد بابر درکابل، استالف، پغمان و لمغان در دوران جنگهای انگلیس و افغان یکسره نابود و منهدم گردید. در دوران حاکمیت امان الله خان(۱۹۱۹-۱۹۲۹م) تا زمان حاکمیت محمد

ظاهرشاه(۱۹۳۳-۱۹۷۳) از یازده باغ تاریخی بابر در کابل (نگ: به ظهیرالدین محمد بابرشاه.تالیف پوهاند عبدالحی حبیبی) مانند: باغ آهو، باغ ماهتاب، باغ وفا، باغ صفا، باغ شهر آرا (نگ: به بابرنامه) همه ویران و نابود گردیدند. تنها یک باغ آن که مقبرۀ بابر در آن قرار داشته بنابر تصادف، در امان ماند که تاسالهای ۱۳۵۲ وقبل از آن ، به جای تشناب عمومی لیسه خوشحال خان ختک از آن استفاده میگردید. عمرانات بابر در قندهار چون قصر چهل زینه و سرپوزه و ده ها آبدات تاریخی یا در طول یکقرن اخیر یا نابود ومنهدم گردیده و یاهم ، چنان تغییر وجعل شده اند که اصالت تاریخی خویش را از دست داده است.

نقش پیر روشان و جنبش روشناییان

اگرچه بین مردم و جامعۀ پشتون و اوزبیک هیچ مخاصمتی و منازعه ای وجود ندارد و زمانیکه من تُرکی زبان میآیم و از محکومیت و بردگی هم زبانان خود طی دوقرن گذشته حرف میزنم، به این معنا نیست که من با جامعه و مردم افغان مخاصمت و دشمنی داشته باشم و عناد بورزم ، بلکه میخواهم مظالمی را که سیاستمداران و دیکتاتوران پشتون و حامیان داخلی و خارجی آنها در حق اقوام بومی دیگر انجام دادند، برملا کنم و به گونۀ علمی و مستدل این مظالم را بنویسم.سیاستمدارانی که حتا بر همزبانان خویش نیز ظلم نموده و می نمایند.

در رواج نفرت پراگنی و ایجاد مخاصمت بین اوزبیک ها و افغان ها که به وسیلۀ مغز های متفکر افکار تمامیت طلبی و سیاستمداران حاکم تعمیل

شده و میشود مسایل سیاسی و اندیشه های برتری طلبی و نژاد برتر حرف اول را میزند ولی در این میان حقایق و ریشه های تاریخی نیز بی تاثیر نیستند. در این میان موجودیت و رواج فلسفه ای بنام « فلسفه روشنایه» نیز در کنار سایر موارد جایگاه ویژه دارد. « پیر روشان – روشن »که نام اصلی ان « بایزید انصاری » است(۱۵۲۵-۱۵۸۱-۱۵۸۵درسن۵۵-۶۰سالگی) یک جنگجو، شاعر و صوفی از قوم اورمُر افغان است که در منطقهٔ پشتون نشین پاکستان امروزی مربوط می باشد. پیر روشان در سدهٔ شانزدهم میلادی جنبشی را بنام (روشانیه) ایجا کرد که در مناطق پشتون نشین پیروان زیادی داشت. زبان پیر روشان ، زبان « اورمری » بود اما وی بیشتر به زبان فارسی، پشتو و عربی می نوشت. اندیشه های بیشتر در کتاب « خیر البیان که به » پشتو نوشته شده، انعکاس یافته است.[۱۹۲]

پیر روشان جنگ جویان پشتون را گرد اورده وبا سپاه اکبرکبیر شاه کورگانی هند مبارزه کرد.کورگانیان سرانجام پیر روشان را به قتل رساندند. درهمین حال یک گروه مسلح از ایل یوسف زایی نیز که با کورگانیان همسو بودند چهار پسر از پنج پسر پیر روشان را کشت. تنها پسر باقی مانده یعنی پیر جلال به نبرد با کورگانیان پرداخت و در بیشتر از نبردهای خود هم موفق بود.شهر جلال آباد افغانستان نام خودرا از پیر جلال گرفته است.[۱۹۳]

---

[۱۹۲] Fa.m.wikipedia.org/wiki.

[۱۹۳] این وجه تسمیه که منبع علمی ندارد، درست نیست نام جلال آباد براساس اینکه این شهر توسط (جلال الدین اکبر) نواده ظهیرالدین محمد بابر اعمار شده، نام خودرا از وی گرفته. نگاه کنید به متون تاریخی دوران کورگانیان هند .

یکی از مسائلی که روحانیان را علیه وی تحریک کرد، اعتقاد به وحدت وجود و وحدت شهود بود. سید علی ترمذی مشهور به (پیر بابا) و شاگردش آخوند درویزه از جمله پیشروان مخالفان وی بودند. آخوند درویزه وی را « پیر تاریک»و مریدانش را « تاریکیان»میدانست و اتهام هایی بر او وارد میکرد. مخالفت وی با روشان زمانی شدت گرفت که کتاب « مخزن االاسلام» را بر ضد وی نوشت. وی سبب نوشتن کتاب خود را ضد روشان چنین بیان کرده است:

« اما سبب تالیف این کتاب نیز معلوم باد که فی زماننا در افغانستان یوسفزی زندیقی پیدا شده بود که خود را گاهی خدا می گفت و گاهی پیامبر و منکر بحث بود. چون در ان ایام شهرتی تام یافت، نام او بایزید بود، لقب خودرا پیر روشان گرد وفقیر لقب اورا پیر تاریک کرد و ان ملعون بر زبان افغانی شعر می گفت و سب الشرایع و علم وعلما می کرد و شعر های لا یعنی با افغانان می نمود. پس فقیر برخلاف او، شعرهای افغانی آغاز کرد که در آن سب کفر وزندیقان و اهل اعتزال و روافض می بود و سخن عربی را از ممر افغانی به زبان افغانی شعر گفته و با افغانان می نموده حتی که در شاعری قدم از او پیشتر نهاده و اکثر خلق را از متابعت او دوربوده یقین باشد که اگر فقیر در ان میان نبودی ، از افغانان یوسفزی کسی مسلمان نمی ماند.[۱۹۴]

[۱۹۴]آخند درویزه. (۲۰۱۴) ص۶۷.

نفی خاتمیت پیامبر اسلام صلی الله علیه و اله و سلم

«اولیوررا» محقق فرانسوی در کتاب « افغانستان و نو گرایی سیاسی » می گوید که بایزید روشان معتقد به حلول روح پیامبر در دیگری بوده است و منکر آن است که پیامبر اسلام خاتم پیامبران است.[۱۹۵]

سید علی ترمذی(پیر بابا) طریقه روشانیه را منبعث از اسماعیلیه و باطنیه و می پنداشت و می گفت بایزید در کالنجر با ملا سلیمان ملحد ملاقات کرد و ملای موصوف وی را گمراه ساخت . وی با جوگی ها نیز نشست و برخاست داشت و طریقهٔ تناسخ را از آنها گرفته است. وی خودرا مظهر خدا می دانست و به پیروانش همیشه توصیه می کردکه هنگامی که اجسام موجود فنا شدند، روح و روان حیوانات در حیوانات دیگر داخل می شود. آخوند درویزه می گوید که بایزید انصاری دو مهر دارد که در نوشتهٔ روی یک مهر خودرا خدا و در دیگری خود را پیغمبر معرفی کرده است.[۱۹۶] **علی** سیدین در کتاب پشمینه پوشان ، نظر مخالفان وی را تایید کرده است و می گوید: « در ابتدای عمر خود به تجارت **پرداخت؛ ولی تحت تأثیر تعالیم اسماعیلیه قرار گرفت و به رموز حروف و تأویل قائل گشت و معتقد به پیر کامل شد. آنگاه به تأثیر رؤیاهای خویش مدعی زیارت خضر گردید و خود را پیر کامل نامید و ادعا کرد که به « اسم اعظم»راه یافته است. چندی بعد**

---

[۱۹۵] همانجا.

[۱۹۶] مجاهد. سید امین (۱۳۸۸) بایزید روشان او دهغی نری لید.(مجموعهٔ مقالات سیمینار سیصدمین سالروز تولد بایزید روشان) به کوشش سید محی الدین هاشمی.کابل اکادمی علوم. صص ۸۱-۸۲.

دعوی مهدویت کرد و آن را « هادویت»تعبیر کرد. در ارشادات خویش پیروانش را دعوت به اطاعت بیچون وچرا از پیر کامل کرد. جمعی از مردم افغانستان و پشتون ها و اهالی سند و بلوچستان به وی گرویدند. ایمه شرع با او به مخالفت پرداختند و او را زندیق و به جای پیر روشن، پیر تاریک لقب دادند. سرانجام زمینهٔ محاکمه اش را فراهم اوردند؛ ولی چون محکومیتش ثابت نشد به پیشاور آمده ، حتی اکبر شاه و حکام را به مذهب خود دعوت کرد.[۱۹۷] چون تمرکز روی مباحث فرعی سبب اطالهٔ کلام میشود، دراین مورد به تذکر معلومات ارایه شده اکتفا می کنم. بهرحال راه و رسم و طریقهٔ روشانیت در جامعهٔ اجتماعی و روحانی پشتون های دو سوی خط مرزی دیورند(لر و بر پختونخواه) جایگاه و اهمیت خودرا تا هنوز حفظ کرده است. به همین منظور در دورهٔ حاکمیت حزب دموکراتیک خلق افغانستان(۱۳۵۷-۱۳۷۰) به عنوان بزرگداشت از مقام و جایگاه وی ، بزرگترین دانشگاه ننگرهار را که بعداز دانشگاه کابل دومین دانشگاه بزرگ درسطح کشور، محسوب میشد به نام (پوهنتون بایزید روشان) نامگذاری کردند.

[۱۹۷]سیدین. علی(۱۳۸۷) پشمینه پوشان.فرهنگ سلسله های صوفیه. تهران.نشر نی. ص ۱۷۱.

نقش آثار خوشحال خان ختک شاعر ملی پشتو

خوشحال خان ختک را بایستی پدر شعر و ادبیات زبان پشتو دانست، مرد شمشیر و قلم، مردی که در خانواده دلیر و جنگجو به دنیا آمد و با آنکه بیشتر دوران حیات او در جنگ و ستیز سپری شده بود، در ادبیات، لغت، فنون ادبی، علوم دینی و اخلاقی نیز استادی متبحر و شاعری توانا و نویسنده ای زبردست بود.خوشحال خان بیک فرزند شهبازخان ختک در سال ۱۰۲۲ هجری به دنیا آمد. خوش‌حال خان یک جنگجو و رئیس ایل ختک نیز بود. روستای خوشحال بیگ «اکوره ختک» نام دارد و ختک‌ها در این روستا ساکنند. خوشحال خان چندین سال در هند در قلعهٔ «رنتنهبور» زندانی بود و افراد ایل ختک موفق شدند او را از این زندان فراری بدهند و تا زمانی که به روستای خود نرسیدند اورنگ‌زیب از این گریز آگاه نشده‌بود. خوش‌حال‌خان پس از آن با تیموریان نبرد کرد، و با شاه اورنگ‌زیب تا زمان مرگ دشمن بود و درین گیرودار در سال ۱۱۰۰ هجری در سن ۷۸ سالگی درگذشت[۱۹۸].

ادبیات قدیم پشتو مرهون افکار و اندیشه های بلند اوست و طبع و قریحه‌ی خدادادی وی، ادبیات پشتو را رونق و رواج بخشیده و به کمال رسانیده است. وی افکار دقیق و تمثیلات و تشبیهات عالی و استعارات و کنایات بدیع توام با افکار بلند و فلسفه عمیق حاکی از عالی ترین عواطف بشری، همراه با زیباترین صنایع شعری سبک نو در ادبیات پشتو بنیان

[۱۹۸] https://farhangemelal.icro.ir/news/22196/

نهاد، که پس از وی سرمشق دیگر شعرا و نویسندگان این زبان بوده است. ایشان در حقیقت جاده زبان پشتو را هموار ساخته، چنانکه دیگران توانسته اند پس از وی در این راه هموار به راحتی پیش بروند و اسب فصاحت را درمیدان بلاغت بتازانند. اوست که برای اولین بار قوانین عروض و قافیه و فنون شعری را همراه با فصاحت و بلاغت در ادبیات پشتو بکار برده و با قدرت طبع و مهارت سخن گفته است.[۱۹۹]

الفنستون،محقق وسیاستمدار انگلیس که درسال ۱۸۰۸ میالدی چند ماه در پشاورتوقف داشت وسپس در۱۸۱۵کتابی زیر نام « بیان سلطنت کابل» نوشت، باترجمه چند پارچه شعر حماسی خوشحال ختک ، نیات وآرزوهای قلبی او را به بهترین شکل معرفی کرده است. الفنستون میگوید که: خوشحال خان مقامی والاتر از رحمان بابا دارد و آثارش به پیمانه معتنابهی معرف ملت اوست. اشعارش بسیار ساده و روان وسهل الوصول است ، اما بیشتراز روح تسلیم ناپذیر او الهام گرفته و در آنها احساسات عالی آزادگی بازتاب یافته است. سپس وی یکی از اشعار او رانقل میکند.[۲۰۰] خوشحالخان ختک باری به چنگ اورنگ زیب می افتد، او را به هند می برند وسه سال دردژ کوهستانی گوالیار- Gwaliar زندان بزرگ دولتی آن روزگار- در حجره ای تاریک زندانی میشود. در زندان شکوائیه ای می سراید که در آن پس از شرح بدبختی های خود و کشورش با روحیهً نیرومند میگوید:« سپاس پروردگار را، که با همه بدبختیها، نخست افغانم وبعد خوشحال خټک».

[۱۹۹] همانجا.

[۲۰۰] http://www.afghan-dic.com:8080/Afg_especial/sistani_khushal_khan_khatak.pdf

سرانجام از بندرها میشود و به میهنش باز میگردد. اشعاربسیاری می سراید وبه تالیف کتابی در تاریخ افغانان از اسارت بابری ها تا روزگار خویش،می پردازد. خوشحالخان چه در دوران حبس خود و چه در ایام جنگهای متواتر، بخاطر وحدت ملی پشتون ها و بیداری حس آزادی خواهی و مبارزه طلبی آنها در برابرظلم و زورگوئی های دولت مغولی هند، اشعار و آثار گرانبهای ادبی ابداع کرد و در دستی شمشیر و با دست دیگر قلم گفت وبرای بیداری و اتحاد قوم خود

تلا ش فراوان ورزید .خوشحالخان در بارهٔ بیداری و وحدت قوم خود اشعار وطنی زیادی سروده است واز بی اتفاقی قوم خود شکایت وگله دارد:

هر یو کار د پشتون تر مغل شه ده

اتفاق ور سره نشته دیر ارمان دی

که توفیق د اتفاق پشتانه مومی

زور خوشحال به دوباره شی پدا خوان

(ترجمه: هر کار پشتون از مغل بهتر است ولی افسوس که اتفاق ندارند، اگر افغان ها با هم اتحاد کنند، خوشحال خان دورباره جوان خواهد شد.)

خوشحالخان طرفدار سرسخت یک حکومت ملی و وسیع پشتونها از قندهار تا اتک و اباسین بوده است. پس از تیره شدن روابط خوشحال خان با اورنگزیب، وی به فکر آزادی واستقلال پشتونها از زیرسلطه مغول ها شد وتصمیم گرفت برای برآوردن این مامول با رهبران افریدی، مثل ایملخان مومند ودریاخان به مذاکره نشست وپس از موافقت سران افریدی و مومند، درفش شورش وطغیان برضدیت حکومت مغولی را برا فراشت. سایر قبایل

افغانی با این جنبش پیوستند ومدت پنجسال (از۱۶۶۷-۱۶۷۲م)وبنابر محاسبات دیگری از (۱۶۶۹ تا ۱۶۷۴م) با نیروهای مغول سرگرم برای سرکوبی شورش خوشحالخان در پیکار شدند و جنگ های شدیدی نمودند. اورنگزیب پادشاه مغولی هند شخصاً در جنگ شرکت جست ومدت سه سال درحسن ابدال برای سرکوبی قبایل پشتون باقی ماند،تا آنکه اورنگزیب بعد از حضور در پنج نبرد با خوشحالخان وایمل خان درمحال« تهتر» و«دوآبه» و« نوشهر» و«گنداب» و«خاپس» وکشتار تقریباً یکصد هزار نفر از طرفین مگر نتوانست شورش را خاموش کند ، بنابرین امپراتور از این جنگ دوامدار خسته شده به دهلی بازگشت وایمل خان در لغمان با آغرخان ،سرلشکر اورنگزیب جنگی سخت نمود که نزدیک بود درآن جنگ بدست شورشیان پشتون کشته شود.

در این وقت شهزاده معظم بهادرشاه درکابل و پشاور حکومت میکرد. او درسال ۱۶۷۲م سردارپردل خان را در رأس سپاهی از خوست به کابل می آمد نامردانه فروگرفت و نابود نمود. البته نیروهای منظم دولت هند برتری نظامی خود را بر نیروهای غیر منظم و تعلیم ندیده قبایل نشان دادند و مبارزین پشتون تلفات سنگینی را متحمل شدند. به هرحال خوشحالخان، آن مبارزسترگ ونامدار و شاعر زبردست زبان پشتو به عمر ۷۸ سالگی بتاریخ ۱۱۰۰/۴/۲۸ هـ)= ۱۶۹۱)در وطن خود کوهستان ختک، چشم از جهان فرو بست و آخرین وصیتش این بودکه« : مرا در جای دفن کنید که گرد سم اسپان مغول بر خاکم نیفتد[۲۰۱].»

[۲۰۱] http://www.afghan-dic.com:8080/Afg_especial/sistani_khushal_khan_khatak.pdf

تاثیر و نقش عوامل خودی در این میان

جامعۀ ترکی زبانان افغانستان به علل و عوامل مختلفی از جمله دور ماندن از حاکمیت سیاسی، تبعیض و تعصب سیستماتیک اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی حاکمیت های تمامیت طلب در طول یک و نیم قرن اخیر به سختی اسیب دیده و این صدمۀ روانی نسل در نسل در بر روحیۀ محکومیت پذیری، جهالت گرایی و ظلم پرستی انان تاثیر گذاشته و با گذشت زمان این اهالی با این مظلومیت و محکومیت انس گرفته اند.

حقیقت تلخ اینست که نسبت اعمال سیاست های تبعیض آمیز تمامیت طلبی اُزبک‌ها در افغانستان پایین ترین سطح سواد را در بین جوامع دیگر چون هزاره ها، فارسی زبانان و بشتون ها دارا هستند.

بدترین سنتی که در بین این اهالی از گذشته تا حال حاکم بود و هست، قدرت روز افزون وتصمیم گیرندۀ خوانین، علمای دین، و متنفذین محل است که زمینه های بدبختی آن هارا فراهم نموده و می نماید. این خوانین، متنفذین، علمای دین، اربابان که در هر دوره و شرایطی بنابر مقتضیات زمان خودرا عیار میکنند.در مقابل هر تصمیم حیاتی و مهم، منافع مردمی و محیط را در برابر منافع شخصی خویش به حراج گذاشته و معامله میکنند. اکثریت مطلق این اهالی هیچگاهی از انسان های دانشمند، صادق و خدمتگذار حمایت نکرده، بلکه همیشه در صدد کنار زدن افراد اگاه، جسور، صادق و با ایمان از متن جامعه هستند.

بزرگترین صدمۀ روانی ومخربی که حاکمیت های تمامیت طلب و مظالم سیستماتیک ان بر روی تُرکی زبانان افغانستان گذاشته است، شیوع تفرقه

و افتراق و عدم تحمل همدیگر است. احتمالاً از لحاظ آسیب شناسی این مساله برمیگردد به محکومیت پیوسته و اثرات سؤیی که مظالم حاکمیت های استبدادی بر اخلاق آحاد آنان گذاشته است. صفت برجستهٔ ومتمایز عوام و خواص جامعهٔ اوزبیک ها این است که آن ها عضویت هر گروه سیاسی را پذیرفته و با جان و دل در صفوف آن مبارزه و قربانی میدهند، ولی هیچگاهی به فکراینکه خود احزاب و گروهی را با اجماع نخبگان بسازند ، در نظر نمی گیرند و آنهایی را که ندرتاً به این امر مبادرت می نمایند؛ تنها میگذارند. به همین جهت قبل از همه باید این تودهٔ محکوم که به محکومیت و ستم کشی عادت کرده باید، این خصیصه را از خویش دورکنند ، الا تا ابد اسیر و برده خواهد ماند. این وضعیت اخلاقی آنان بهانهٔ خوبی به دست دیگران داده است که از صفوف آنان به راحتی سرباز گیری کنند.

طی بیست سال اخیر که فرصت های طلایی برای تبارز شخصیتهای ملی و مردمی و با احساس و با تعهد وجود داشت ، اوزبیک ها بزرگترین فرصت هارا از دست دادند. بگذریم ازاینکه در این امر رهبران سیاسی و تیکه داران قومی انها نقش مهم و اساسی داشتند ولی بزرگترین نقش را کتله های وسیع مردم داشتند که آنهارا باید به راه آرمانهای ملی و تاریخی و بهتر شدن زندگی مردم در مناطق شمال و تاسیس زیربناهای اقتصادی و تولیدی و اجرای پروژه های بزرگ اقتصادی و زیربنایی از جمله احداث پروژهای آب رسانی برای زمین های زراعتی و احداث بندهای آبگردان و سایر بخش های حیات اقتصادی در ولایاتی چون فاریاب و سرپل و جوزجان و استخراج و سرمایه گذاری هابالای معادن نفت و گاز و سایر منابع

زیرزمینی در ولایات شمال کشور، به خصوص در جوزجان و سرپل که بعداز خروج نیروهای نظامی روسها از افغانستان در سال ۱۳۶۷ این شهر اهمیت اقتصادی خودرا در افغانستان ازدست داده و پروژه ها وتاسیسات بزرگ تفحصات نفت و گاز آن به شکل نیمه تمام رها گردید ؛ تمرکز می کردند. همچنان در ولایت های سمنگان و تخار که اهالی بومی آن بدترین وضعیت اقتصادی را داشته و در طول یکقرن گذشته مانند سایر مناطق شمال اندکترین توجهی در قسمت اشتغال زایی و تأسیس زیربناهای اقتصادی، نگردیده است.

به گونۀ مثال در بیست ساله گذشته (۱۳۸۱-۱۴۰۰) احداث چهار بند آبگردان در سطح ولایت فاریاب که یک ولایت کلاً دارای اقتصاد زراعتی است به منظور آبیاری هزاران هکتار زمین که هر ساله نسبت نبود ویا کمی بارش و باران در مواقع بارندگی ، کشاورزی نمی شوند؛ از سوی دولت ، بنابر پیشنهادات نمایندگان مردم و اقشار مختلف فاریاب با مقامات رهبری کشور، برنامه ریزی گردید.

علل و عوامل بیرونی که و کارشکنی هایی که مانع از احداث این پروژه حیاتی در اقتصاد مردم گردیدند، یک طرف ولی از مقامات محلی رده اول ولایت تا سطح پارلمان و رهبران به اصطلاح سیاسی که خود را حامی و اختیاردار کل اهالی تُرکی زبان میدانستند، در مواقعی که می توانستند از تکمیل و تطبیق این پروژه حمایت نمایند نکرده ، بلکه همۀ آنها پس از تصویب بودجه و آغاز کار عملی ان توسط شرکت های اینجویی مانند، پروژۀ بند آبگردان بند المار از مراجع مختلف در صد اخاذی از اینجو ها برآمده ،

حتا با تجهیز و حمایت از نیروهای اربکی محلی فشار وارد کردند تا مبالغی که آنها می خواهند مسوولین شرکت ساختمانی بپردازد.[۲۰۲] که در نتیجه کار این پروژۀ حیاتی با اخلال و بالاخره براثر مزاحمت های داخلی توقف داده شد. به همینگونه کار احداث پروژۀ بند آبگردان « دره آغزی» در قسمت جنوبشرقی شهر میمنه که عملا توسط مقامات دولتی از جنس اهالی بومی مزاحمت ایجاد میشد و ده ها مورد دیگر از بیم یکطرفه شدن بحث ناگزیرم به همین اشارات کوتاه اکتفا نمایم.

یکی دیگر از حقایق تلخ جامعۀ تُرکی زبانان افغانستان عدم توانایی و نداشتن ظرفیت برقراری ارتباط با مجامع جهانی و بین المللی است.این مساله توانایی آن‌ها را برای برقراری رابطه با محافل اکادمیک، رسانه‌های اجتماعی و غیره محدود می‌سازد. این عامل، در کنار عوامل تاریخی و اجتماعی دیگر باعث به حاشیه راندن آنها از برخی مشاغل شده و احتمال آنرا که آن‌ها بتوانند در موسسات بین المللی، سازمان‌های اجتماعی، نمایندگی‌های کشورهای خارجی و رسانه‌های داخلی و خارجی کارکنند، در مقایسه با فارسی زبانان ، هزاره‌ها و پشتون ها به شدت محدود می‌کند.

---

[۲۰۲]من در این باره معلومات مستندی داشته و از منابع محلی در المار و میمنه جمع اوری نموده بودم.چون طرح این گونه مو ضوعات جز درد سر و خطرات جانی برای خود و خانواده ام، حاصلی نداشت، ناگزیر از طرح آن در مطبوعات میشدم. الا اینکه در صفحات فیسبوک شخصی خود چند بار این مورد را طرح گردم. در این مورد طنزی بزبان اوزبیکی با عنوان
« توغان پسته سی قنده ی سقوط قیلدی»نوشتم که دریکی از دفاترطنزیم چاپ شده است.

با آنکه در چهار دهۀ گذشته در بحبوحۀ تحولات سیاسی ، هزاران تحصیل کرده و افراد به ظاهر با عبا وقبای روشنفکر به کشورهای اروپایی و امریکایی رفته و اقامت گزیده و شهروند آنجا شدند ولی اکثریت مطلق آنان پس از رسیدن به سواحل امن و بهشت موعود، آنانی که قبلاً اندک حس ملی و یا مردمی داشتند و یا تظاهر به این امر میکردند ، از این احساس بیگانه شده ، به جای ایجاد نهاد ها و تشکیلات و گروه های مدنی که میتوانستند کار های بزرگی را در راستای محرومیت زدایی تاریخی ملی و زبانی محیط و همزبانان شان نمایند ، آن احساس عاریتی را دیگر کنار نهادند. در حالیکه در کنار و مجاورت آنها ده ها نهاد این چنینی از هموطنان هزاره و فارسی زبان و افغان ها فعالیت نموده و می توانست اُلگوی خوبی برای انها باشند.

متاسفانه آنچه که برخی از این افراد و گروه ها و اجتماعات در بعضی از کشورهای اروپایی انجام میدهند فقط و فقط تجلیل از روز ملی زبان اوزبیکی از این سال به آن سال و بزرگداشت از هفتۀ مخصوص تولد امیرعلیشیر نوایی و ظهیرالدین محمد بابر آنهم به شکل متعارف منحصر میشود به چند صحبت توصیفی و خواندن چند قطعه شعر و اجرای ترانه و نمایش لباس به شکل نمادین و مضحک خلاصه می شود.

سالهای درازی است که در برخی از کشور های اروپایی و اسکندیناوی جمعیت بزرگ و کوچکی از تُرکی زبانان افغانستان، پر رنگتر و باکمیت تر از گذشته حضور داشته و سازمان ها و برخی نهاد های اجتماعی را با برچسپ های ملی و فرهنگی تشکیل داده اند. ولی در طول تاریخ فعالیت

آنان به نسبت عدم مدیریت درست و وفرکسیون بازی، این نهاد های به اصطلاح فرهنگی و مدنی جز دامن زدن به اختلافات شخصی و فساد های مالی ارمغانی برای مردم و محیط خویش که به سختی نیازمند کارهای مدنی و فرهنگی اند، انجام نداده و این سازمان و نهاد هارا در گرو سلیقه های سیاسی و گروهی خود قرار داده مانند دکانی برای تجارت از ان منفعت بر می دارند. در حالیکه این مجامع میتوانستند در بهبود وضعیت فرهنگی جامعه و محیط ، حمایت از جوانان با استعداد و نخبه از مجرا های مختلف ، حمایت از دانشمندان در قسمت چاپ آثار، تاسیس نهاد های مشابه در داخل، ترجمه آثار، تبادل تجارب فرهنگی و جلب حمایت نهاد های ملی و بین المللی کشور های متبوع شان در ایجاد شبکه های مختلف ، کارهای بزرگی انجام دهند.

اگر تا قبل از سال ۱۳۵۷ این مساله که اوزبیک ها به نسبت داشتن زبان و فرهنگ و گذشتهٔ تاریخی به شدت مورد آزار و اذیت و تضییقات اجتماعی و سیاسی بودند. از اثر وقوع کودتای ثور که به وضوح برخی شرایط مساعد را برای آنان و سایر اقوام محکوم مساعد گردانید ؛ بعداز آن قابل توجیه نیست زیرا در جریان سالهای ۱۳۵۷ تا ۱۳۷۰ هزاران جوان اوزبیک در بورسیه های تحصیلی اتحاد شوروی و سایر ممالک سوسیالیستی در اروپا اعزام گردیده و بعد از تحولات سیاسی اکثریت آنان در همان کشور ها اقامت گزین شدند. افزون بر آن در جریان سالهای حاکمیت جنرال دوستم در شمال کشور از سال ۱۳۷۱تا ۱۳۷۷ فرصت های طلایی برای اوزبیک ها و ترکمن ها وجود داشت که در بخش های اقتصادی و سیاسی و فرهنگی

ظرفیت سازی نمایند. گذشته از همه بیست سال دورۀ جمهوریت فرصت های بزرگ و طلایی در اختیار اوزبیک ها قرار گرفت و نمایندۀ آنها توانست در پست معاونیت اول ریاست جمهوری پنجسال تمام تکیه بزند.

بزرگترین مشکل اوزبیک نداشتن اتحاد سیاسی و وحدت نظر در امور کلان و تصمیم گیری های بزرگ ومهم کشوری و ملی است. مساله ای که هنوز هم به رقبا و دشمنان تاریخی آنها فرصت میدهد که از صفوف آنان به راحتی سرباز گیری کند. چنانچه دیده شد در طول پنجاه سال گذشته بزرگترین قربانی هارا در دو جبهۀ مخالف جنگ، تُرکی زبان افغانستان داده و میدهند. از ابتدای آغاز جنگ تنظیم های جهادی تا صفوف قوای سه گانۀ اردو، امنیت ملی و داخله ، مشحون ازجوانان اوزبیک و ترکمن بود. آنها برعلاوۀ اینکه مسوولیت دفاع ولایات شمال را به عهده داشتند ، بنابر برنامۀ تصویب شدۀ دولت حاکم ، هر هفته هزاران نفر به عنوان نفرکشی توسط طیارات نظامی از ولایات شمال به جبر و اکراه به جبهات داغ جنگ در ولایات خوست و پکتیا و پکتیکا و قندهار و جلال آباد فرستاده شده و کمتر کسی از آنان زنده بر می گشتند.

این در حالی بود که جوانان پشتون دو طرف خط دیورند از خدمت زیر بیرق معاف بودند. در جنگ های خونین و وحشتناک تنظیم های جهادی وسیاسی در دهۀ هفتاد در کابل و سایر نقاط افغانستان، همین جوانان اوزبیک و ترکمن بودند که در صفوف تنظیم های جهادی و احزاب سیاسی متخاصم و دولت می جنگیدند.

در بیست سال دورۀ جمهوریت، نیرو های مخالف دولت در جنگ های خونین بهره برداری و سرباز گیری خوبی از تُرکی زبانان کردند. سربازگیری طالبان از جامعۀ اوزبیک ها در هنگام حضور قوای ناتو به رهبری امریکا و نقش این نیرو های نیابتی جنگ طالبان در مرکز و ولایت شمال خود نیاز به توضیح ندارد. زیرا اگر این نیرو ها و پوتنسیل بالفعل و بالقوه به نحو درست در راستای منافع اقتصادی و سیاسی مدیریت شوند، یقیناً می توانند به نفع مردم و محرومیت زدایی وفقر زدایی و بیکاری استفاده کرد.

در مرکز کشور کابل و کشور های مختلف اروپایی ، اروپای غربی، امریکا، کانادا و استرالیا گروه های لابی گری و گروه های فشار غیر رسمی و فعال فارسی زبانان ، هزاره ها و پشتون وجود دارند که با استفاده از موقعیت خود در مواقع و موارد و مناسبت های مختلف در رسانه‌ها ، محافل اکادمیک ، گروه‌های دادخواهی و حکومت کشورهای مقیم حاضر شده و برمقامات، خبرنگاران و تحلیل‌گران خارجی تاثیر می‌گذارند. در حالی که اوزبیک‌ها با وجود نیازمندی بزرگ به این گونه محافل فاقد چنین گروه های لابی میباشند.

شاید یکی از عوامل موارد ذکر شده در داخل کشور، این باشد که بطور عموم مناطق تُرکی نشین از یکقرن بدینسو از بدخشان و تخار تا جوزجان و فاریاب با مرز های بسته کشورهای آسیای میانه چون تاجیکستان و اوزبیکستان و تورکمنستان روبرو اند که جز کالاهای تجارتی از ان تردد نمی کند و به پیمانۀ مرز های واقع در امتداد کشور ایران و پاکستان مسیر پُر تردد و با اهمیت تلقی نمی شوند. به همین گونه ولایات شمالی مانند

ولایات فارسی زبان نشین، پشتون نشین و هزاره نشین در مسافت نزدیک با مرکز کابل قرار ندارند. دور افتادن ولایات شمالی از مرکز کشور میتواند عامل دیگر عقب ماندگی آنها باشد.

آنچه که جان و روان جامعهٔ ترکی زبانان را بیشتر از سایر جوامع میآزارد فقر وبیکاری است. فقر وبیکاری که عامل اصلی آن تبعیض و استبداد سیستماتیک حاکمیت های تمامیت طلب می باشد. در کنار این مساله جهالت و بیسوادی و دور ماندن از علم و دانش یکی دیگر از شاخصه های سنتی جامعهٔ ترکی زبان می باشد. اگر عامل اولی از طرف حاکمیت ها تحمیل شده باشد، مسوول عامل دومی اساساً خود مردم می باشند. متاسفانه این وضعیت در وضعیت جنگی حاکم و رشد تفکرات و اندیشه های افراطی در بین آحاد مردم روستا نشین در حالت پیمودن قوس صعودی می باشد که آتیهٔ این اهالی را در آینده های نزدیک و دور زیر سوال می برد.

یکی از دلایل عمدهٔ سربازگیری دیگران از صفوف انان مسالهٔ فقر وبیکاری است.هیچ حاکمیت مسوؤل و دلسوزی رویکار نیامده است که این درد لاعلاج مردم را معالجه کند. و همین مساله سبب شده که این مناطق مرکز اصلی سربازگیری تنظیم‌های جهادی و سیاسی در طول چهاردهه جنگ باشد. با آنکه اوزبیک ها در این چهاردهه در جبهات نظامی خوش درخشیده اند ولی همیشه ستارهٔ منافع ملی و مردم شان چون دولت مستعجل به زودی افول کرده است.

بخش سوم

نسل زادیی و نسل کشی تُرک های افغانستان

مصداق جرم نسل زدایی بر اساس بند۲ مادۀ ۶ اساسنامۀ دادگاه کیفری بین المللی و بند ۲ کنوانسیون منع و مجازات نسل زدایی، وارد کردن صدمات شدید جسمی و روانی به اعضای گروه است. صدمه در اسناد بین المللی مربوط به این جرم، تعریف نشده و میزان آن به گونه ای دقیق مشخص نشده است. اقدام صدمه از ضرب و جرح ساده شروع و تا نقص عضو توسعه می یاید.« صدمه باید شدید باشد». با این قید صدمات خفیف، سبک و جزیی مانند انواع جراحت و ضرب را مشروط به اینکه شدید باشد، شامل میشود. در بند ۱ قسمت ب مادۀ ۶ عناصر جنایات، تنها برخی مصادیق آن مانند شکنجه، تجاوز، خشونت جنسی، رفتارهای غیر انسانی یا اهانت آمیز به صورت تمثیلی بیان شده است.[۲۰۳]

---

[۲۰۳]کریمی. عبدالوهاب(۱۴۰۱)نسل زدایی هزاره های ارزگان از منظر حقوق بین المللی کیفری.انتشارات صبح امید دانش. قم.ص ۵۶.

برای تشخیص شدید بودن صدمه باید به دیدگاه حقوق دانان، عرف و رویۀ قضایی مراجعه کرد.براساس نظر حقوق دانان صدمۀ شدید به رفتار فزیکی عامدانه علیه اعضای بدن و اندام ها، و احساسات یا قوای روانی گروه که بر توانایی استمرار زندکی آنها اثر نامطلوب بگذارد، گفته میشود؛ مانند ضرب و جرح شدید،کتک کاری شدید، شکنجه بدنی، رفتار تحقیر آمیز، خشونت جنسی، تجاوز به عنف، تهدید به قتل و... شرط صدمۀ شدید آن است که آسیب به قوای جسمی یا روانی بیش از صدمات جزیی باشد و توانایی های قربانی جرم را در مدت طولانی سلب نماید. [۲۰۴]

برای تحقق صدمۀ شدید ضروری نیست که موجب نقص دایمی عضو یا غیر قابل جبران یا تغییر شکل اندام شود. شکستگی استخوان، فلج شدن عضو، و قطع یابخشی از اندام بدنی که کیفیت زندگی مصدوم را تحث تاثیر قرار دهد، صدمۀ شدید محسوب میشود.

عرف نقص عضو، اختلال در کارکرد آن، قطع عضو، و جراحت های سنگین که زندگی مُجنی علیه را از روند طبیعی خارج و رنج و محنت را جایگرین آسایش و آرامش کند که از نوع شدید به حساب میآورد.

انواع صدمۀ شدید

با دقت در مادۀ ۶ اساسنامه و مادۀ ۲ کنوانسیون، استنباط میشود که صدمه به انواع شدید، به انواع زیر تقسیم میشود:

---

[۲۰۴] خالقی.ابوالفتح (۱۳۹۴) حقوق بین الملل کیفری اختصاصی.تهران انتشارات مجد. چاپ اول.ص۵۲.

۱.صدمۀ شدید جسمانی

این نوع صدمه باید همراه با آثار فزیکی و ظاهری و درونی باشد؛ مانند ضرب، جرح وشکستگی استخوان، پارگی عضو و عضله، سوختگی پوست و قطع عضو که میتواند در عملکرد بدن اختلال ایجاد کند.صدمات شدید جسمانی با توجه به حساسیت بیشتر اندام های داخلی، شامل صدمۀ شدید به اندام های درونی بدن نیز میشود.

۲.صدمۀ شدید روانی

این نوع صدمه به شخصیت، احساسات، قوای ذهنی، حیثیت و بعد معنوی اشخاص آسیب میرساند. صدمۀ روانی موجب هتک حیثیت و حرمت اشخاص میشود؛ مانند تهدید به قتل، تجاوز به عنف ، تحقیر و توهین به شخصیت با مجبور کردن قربانی به دراز کشیدن در جلوی وسایل نقلیه و تهدید به راندن بر روی او. بکار گیری مواد مخدر یا روان گردان به طوری که قوا و استعداد های روانی اعضای گروه را را تحلیل برد و به سقوط یا تنزل اخلاقی آن بیانجامد نیز در دایرۀ صدمۀ روانی قرار میگیرد. دلیل اینکه صدمۀ شدید روانی نیز در کنار صدمۀ شدید جسمی، به عنوان جرم نسل زدایی شناخته شده آن است که وجود انسان از دو « جنبۀ مادیت » و « جنبۀ معنویت » تشکیل شده است. [۲۰۵]

[۲۰۵]خمینی(امام) روح الله (۱۳۷۹) صحیفه امام(۲۲جلدی).تهران انتشارات مرکز نشر آثار امام خمینی. چاپ پنجم.ص

در نتیجهٔ صدمه میتواند به هریک از این دو بعد وارد شود. اگر کار کردهای روانی انسان دچار اختلال شود، دیگر او انسان سالم تلقی نمیشود.[۲۰۶]

۳.صدمهٔ شدید جسمانی و روانی

هتک ناموس به عنف و خشونت جنسی یکی از شدید ترین مصداق های وارد کردن صدمه به قربانی جرم شناخته میشود؛ براثر این اعمال قربانی جرم متحمل هر دو نوع صدمهٔ جسمی و روحی میشود. غالب حشونت های جنسی مکرراً از نوع شدید ترین و بدترین صدمه به شمار میرود و هردو نوع صدمه در برابر قربانی، جرم تحمیل میکند ؛ مانند تجاوز به عنف و خشونت جنسی علیه زنان تونسی در رواندا که مورد بدترین تحقیر علنی و تجاوز به عنف مکرر جنسی در ملاء عام از سوی افراد متعدد واقع شده بودند.[۲۰۷]

۴.تحمیل شرایط نا مناسب زندگی با وضع جریمه های سنگین

حکام به بهانه های واهی، هزاره و سایر مردم بومی را محکوم به جریمه های مالی سنگین میکردند تا از طریق این فشار ها آنهارا دچار نابودی تدریجی کنند. ناتوانی در پرداخت جریمه ها و مالیات های کمرشکن،

---

[۲۰۶]جوانمردی صاحب.مرتضی (۱۳۸۴)نسل زدایی: ساختار عناصر جرم. مجلهٔ دانشکدهٔ حقوق و علوم سیاسی.شمارهٔ ۶۸.ص۶.

[۲۰۷]خالقی.ص۵۳.

بسیاری از هزاره ها را مجبور میکرد تا دختران و فرزندان خودرا بفروشند.[۲۰۸]

فیض محمد کاتب می نویسد:« با آنکه مردم هیچ نداشتند، به خروارها روغن و صدها گوسفند و جو و کاه و غیره اشیا بنام سیورسات سپاه بالایشان حواله نموده ، محصِل گماشت که شاید هزارگان از بی بضاعتی زنان و دختران خودرا عوض حواله به سپاه بدهند، جنانچه هزارگان چاره ای جز دادن زن و دختر ندیده، بازار خرید و فروش آدمیان گرم شد.[۲۰۹]
حاکمان و قاضیان و سربازان حکومتی آزاد بودند تا به میل خود به هر بهانه ای، هر نوع جریمه ای را بر مردم تحمیل کنند، یا افراد را به بهانه خلع سلاح، دستگیر و شکنجه کنند. از باب نمونه محمد رحیم خان حاکم و ملا غلام محمد قاضی گزاب، چشم آز به مال و متاع ضعفا باز کرده نوکران خودرا به نام تفحص و تجسس اسلحه و آلات حربی گماشته، از هر سلاحی که به دولت تفویض میشد، از صاحب سلاح یک روپیه حق السعی و از هر خانه پنج روپیه حق القدم و از هر کشته و فوت یک و نیم روپیه حق القلم می گرفتند.[۲۱۰]

چون ماموران دولتی و عسکری اصلا تحت بازپرسی و مراقبت قرار نمی گرفتند، از قدرت خود سوء استفاده میکردند. آن ها ستمگری ها و جنایات بیحد و حصری را انجام میدادندو اکر هم به کابل اطلاع داده میشد،

---

[۲۰۸]موسوی .عسکر(۱۳۷۹)هزاره های افغانستان(تاریخ، فرهنگ، اقتصاد و سیاست)مترجم اسدالله شفایی.تهران.انتشارات موسسه فرهنگی هنری نقش سیمرغ.ص۱۷۲.
[۲۰۹]کاتب. فیض محمد(۱۳۹۳) سراج التواریخ.ج۳.بخش ۲.موسسه انتشارات عرفان.تهران.ص۲۶.
[۲۱۰]همان جلد و همان بخش.ص۵۵.

بازخواستی وجود نداشت و بدون جزا باقی می ماند و در شدید ترین حالات فقط چند توصیه نسبتا شدید از سوی مرکز عنوانی فرماندهان عسکری ارسال میشد و برای آنان کدام مجازات دیگری تعیین نمیکردند. [۲۱۱]در بعضی از موارد نادر استعفا یا فراخواندن مامور به کابل بود.[۲۱۲]که از مجازات های خاص دورۀ عبدالرحمن به شمار میرفت، در موارد دیگر که از خود سری و سؤ استفاده از قدرت حکام به عبدالرحمن شکایت میشد، او بجای انجام مسؤلیت و جلو گیری سپاهیان و فرماندهان از این تجاوز ها و محاکمۀ آنان، مجازات آنهارا به خدا واگذار میکرد؛ « حکام و عمال و مامورین دولت که همه بد شوند و من کیفر دادن کار و کردار ایشان را به خدای قهار کرده ام که مکافات و مجازات دهد یا هدایت و ارشاد فرماید.» [۲۱۳]

حتا شکایت هایی که از ماموران دولتی به کابل فرستاده میشد، سبب میگردید تا خود نویسندگان شکایت و یا مدعی مورد شکنجه و عذاب مدعی علیه واقع میشده و سرانجام محبوس و زندانی شود.[۲۱۴]

۵. تحمیل شرایط نامناسب زندگی با رشوه خواری

رشوه خواری از هزاره ها (اوزبیک ها و ترکمن ها)[۲۱۵] از سوی مقامات حکومتی، به یک امر عادی تبدیل شده بود تاجایی که حکومت را به چاره

---

[۲۱۱]خانوف.تیمور (۱۳۷۲) تاریخ ملی هزاره.ترجمۀ عزیز طغیان.انتشارات اسماعیلیان.قم.ص۲۴۹.

[۲۱۲]کاتب.همان مجلد و همان بخش.ص ۸۲۶.

[۲۱۳]کاتب.سراج التواریخ.ج۴. بخش۱.ص ۳۵۱.

[۲۱۴]خانوف.ص ۲۵۷.

[۲۱۵]تاکید اضافت از نویسند و مولف اثر است.

جویی واداشت .در بعضی موارد متهمان مجبور می شدند، بخشی از دریافتی های خودرا به خزانهٔ حکومتی تحویل دهند.آن میر عطاخان بود که مبلغ ۱۶۳۲۶۰روپیه رشوه گرفته و معادل آن حیوانات،سلاح ، روغن، برک، گلیم و قالین از مردم پیشکش گرفته بود. وی اجازه یافت که ۱۱۲۸۰روپیه، ۱۸ برده وکنیز، سه خروار روغن به وز ن کابل، هفتاد و شش تخته گلیم، بیست توپ بَرک و یک تخته قالین را تصاحب کند و بقیه را به دولت تحویل دهد.[۲۱۶]

عمال دولت برای پر کردن جیب خود به شیوه های عجیب و غریبی متوسل میشدند ، ازجمله وقتی شخصی را جریمه میکردند، شخص مذکور باید هدایا و پیشکش های زیاد و گرانبهایی را برای مامورین مذکور میداد تا آنان مقدار جریمه را افزایش ندهند. ستمگری های بیحد و حساب عمال دولت به حدی بود که حتا محاسبهٔ آن بر روی کاغذ امکان پذیر نیست.[۲۱۷]

این وضعیت دشوار نه تنها بالای هزاره های بامیان و غزنی و دایکندی و جاغوری و بهسود وهزاره جات که مذهب و آیینی جداگانه از مذهب حاکمان پشتون داشتند، جریان داشت ، بلکه تُرکی زبانان اوزبیک و تُرکمن نیز که مذهبی همانند حاکمان پشتون ها داشته ولی به علت داشتن زبان و فرهنگ جداگانه و انتساب به امپراتوران و جهان گشایان بزرگ ، به سختی گرفتار چنین مظالمی بودند. این مظالم از دوره امیر عبدالرحمن تا دوران ظاهرشاهی و جمهوری استبدادی داوودشاهی نیز ادامه داشت. در سال

---

[۲۱۶]کاتب.جلد۳.بخش۲.ص ۲۲.

[۲۱۷]تیمورخانوف.ص۲۲۱.

های ۱۳۱۸-۱۳۲۳ در حکومت اعلای میمنه تنی چند از بزرگان و متمولین شهر را ادارهٔ استخبارات حکومت اعلا شامل: حاجی غلام حیدر، حاجی اکبر بای ، صمد بای کوهی، حاجی پیغمبرقل، عبدالاحد اونچی و ... را از میهمان خانه های حاجی غلام حیدر به جرم جاسوسی برای دولت اتحاد شوروی با یک دستگاه رادیوی چوبی ، دستگیر نموده و درنظارت خانهٔ آمریت ژاندارم پولیس به زنجیر و زولانه بسته ،تحت نظارت میگیرند. دستگاه رادیو را که وسیلهٔ فرستندهٔ جاسوسی عنوان میکنند، جنساً با چند نفر مامور پولیس به منظور استنطاق فنی و تخنیکی موضوع به هیات مخصوص ریاست تخنیک وزارت مخابرات می فرستند، هیات فنی تخنیک بعداز مطالعه روی قضیه به جواب مکتوب صدارت عظمی مینویسد که این یک دستگاه عادی گیرندهٔ رادیو است که از مدتها قبل از کار افتاده است. بعد از مواصلت این مکتوب به حکومت اعلا خوانین محلی اوزبیک با پرداخت جریمه و رشوه های سنگین از نظارت خانه خلاص میشوند. پدرم روایت میکرد با وجود مواصلت مکتوب رد اتهام این افراد از مرکز که دو کاکای من نیز شامل این افراد بودند، مقامات اداره پولیس چندین روز دیگر آنهارا در نظارت نگهداشت تا از انواع غذا های لذیذی که مردمان متشخص شهرمیمنه به نوبت هر ظهر و شب برای این خوانین میفرستادند، استفاده کنند.[۲۱۸]

این روایت مورد بسیار کوچکی از این نوع مظالم است که به عنوان مشت نمونه خروار ذکرشد. چون نوشتن تاریخ محرومیت صد و پنجاه سالهٔ

[۲۱۸]این روایت را من از زبان پدر مرحومم در سالهای قبل از شهادتش در سال ۱۳۶۳ شنیده بودم.

جمعیت بزرگی از مردم کشور کاری نیست که باتذکر چند واقعه پایان پذیرد ، بلکه حرکتی است به منظور دادن انگیزه به مردمی که همیشه زیر بار ظلم رفته و باظلم پذیری عادت کرده اند.

موضوع جرم و نسل زدایی

موضوع جنایت و نسل زدایی گروه های چهارگانۀ قومی، نژادی، ملی و مذهبی است که رفتار های مجرمانۀ نسل زدایی برآنها واقع میشود و اسناد بین المللی از موجودیت و هویت های آن ها حمایت کیفری میکنند. در حقیقت به قربانیان نسل زدایی، «موضوع جرم» گفته میشود. دلیل این امیر که اسناد بین المللی مربوط به جنایت نسل زدایی از موجودیت و هویت این گروه ها و اقلیت های چهارگانه در کشورهای جهان حمایت جزایی کرده اند آن است که در طول تاریخ بیشتر اقلیت ها که توانایی لازم برای دفاع از خود نداشتند، در معرض انواع مصادیق نسل زدایی قرارگرفته و حق حیات و موجودیت آنها سلب شده است. گروه هایی که قدرت لازم برای دفاع از خود را دارند، کسی جرأت نمیکند به قصد نابودی آنها اقدام کند. از این رو عموم متخصصان حقوق اقلیت ها از کنوانسیون منع و مجازات نسل زدایی به عنوان اولین کنوانسیون الزام آور در بارۀ حقوق اقلیت نام برده اند. کمیتۀ حقوق بشر نیز ممنوعیت ارتکاب نسل زدایی و

مجازات آن را در حقوق بین الملل از جمله اقداماتی میداند که در راستای حمایت از اقلیت ها تدوین شده است.[۲۱۹]

درست است که در نهایت و عملا افراد قربانی یکی از رفتار های پنجگانه جنایت نسل زدایی واقع می شوند، افراد باید به دلیل تعلق یه یکی از گروه های چهارگانه مورد هدف قرار گیرند، نه به دلیل هویت و ویژگی های فردی خود. جانی اساسا خصومتی با فرد ندارد. دشمنی او با گروه است؛ به عنوان مثال مُجنی علیه به دلیل داشتن مذهب ، نژاد، ملیت و قوم خاص کشته میشود و مجرم هم با این اقدام خود قصد نابودی کلی یا جزیی این گروه چهارگانه را دارد.[۲۲۰]

نمونه های فراوان از صدمۀ شدید جسمی و روحی اوزبیک ها تُرکمن ها

به دلیل نبود مراجع کمک رسانی صحی در بخش های جسمی و روانی و معالجۀ به موقع افرادی که تحت اینگونه صدمه ها واقع شدند از زمان حاکمیت امیر عبدالرحمن (۱۸۸۰-۱۹۰۱م) تا زمان حاکمیت محمد ظاهر شاه(۱۹۳۳-۱۹۵۳م) صدها و هزاران مورد ازاین نوع جرایم در حق اهالی بومی اوزبیک و تُرکمن، قربانیان جان خودرا از دست داده اند.مضاعف بر این با گذشت تقریباً یک و نیم قرن از حاکمیت تمامیت طلبان قومی،

[۲۱۹]عزیزی.ستار(۱۳۸۶)حمایت ازحق موجودیت اقلیت ها درپرتو مجازات مرتکبین و ژنو ساید در رویۀ قضایی بین المللی.فصلنامۀ حقوق.دورۀ۳۷.شماره ۴.ص۱۲۹(مقاله).

[۲۲۰]کریمی. عبدالوهاب (۱۴۰۱)نسل زدایی هزاره های ارزگان ار منظر حقوق بین الملل کیفری.انتشارات صبح امید دانش.قم.ص۱۱۹

اینگونه جنایات بشری و حقوقی نه تنها در بین تُرکی زبانان افغانستان ثبت و مستند سازی نشده اند، بلکه آثار مدوّنی که این نوع جرایم را درخود با بگونۀ مجمل یا مفصل به شکل گزارشی یا تاریخی تدوین کرده باشد، به وجود نیامده است.

به علت عقب ماندگی فکری و فرهنگی مردم تّرکی زبان، صد ها و هزاران نمونه از این جنایات بشری و نسل کشی ها به علت محکومیت اجتماعی و فرهنگی آنان فقط در حافظه و اذهان مجنی علیه و گاهی شاهدین عینی واقعه باقیمانده که بعداز گذشت مدتی، در زیر انبوه خاکستر ها مدفون گردیده است. تنها موارد اندکی از این جنایات بشری و نسل کشی های متداوم از لابلای کتُب ها و روایات تاریخی به مارسیده است.

روایتی از یک اثر و نویسنده

اثر(سفر در سنگلاخ)به قلم احمدقلی خان راجی فرزند امیر دلاورخان(۱۸۷۹-۱۸۸۴)[۲۲۱]نوشته شده و در پایان این اثر، مولف آنرا«سوانح عمری» نامیده است. بعدهافرزند وی شاد روان ابوالخیر خیری (تولد۱۲۸۶وفات۱۳۵۷)[۲۲۲]پس از استنساخ این اثر به قلم خودش، آنرا «سوانح والدمرحومم» نامیده است اثر محصول یک سفر باماموریت تاسیس اولین مکتب عصری از دارالسلطنۀ کابل به مقصد حکومت اعلی میمنه است.

[۲۲۱] امینی. محمدکاظم(۱۳۸۸) تاریخ میمنه. نشرات جریدۀ مستقل میمنه. انتشارات شمال. بلخ. ص۴۷.

[۲۲۲] امینی. محمدکاظم(۱۴۰۲) شخصیت های معاصرتُرکی زبانان افغانستان. انتشارات اولین ها. تهران. صص۷۱-۷۳.

این سفرکه از راه‌های پرخم و پیچ کوهستانات صعب العبور و سنگلاخ هاصورت می‌گیرد. سفری دشوار و طاقت فرسااست. سفری دشوار، اما روشنگرانه که به وسیلهٔ این سفرصعب، محیط جهالت زده‌ای بانورعلم و دانش روشن گردیده و انوار معرفت و دانایی درافق‌های ظلمانی آن می‌تابد.[۲۲۳] اثر مذکور از شمار اثار انگشت شماریست که از آسیب کتاب سوزی در شمال، در امان مانده است. در این اثر مولف تصاویر روشنی از ستم و مظالم دستگاه حاکمیت ظالم بالای مردم میدهد:

«...اگر چه به خود من هم معلوم بود که مردی و مردمی و غیرت در مردم باقی نمانده, عوض آن ترسنده گی و بی اتفاقی و پس گویی ، نفاق و شیطنت و ظلم پسندی در ضمیرشان به درجه یی خمیر شده که چون شغالان گرسنه در مردار خواری به گوشت و پوست مرده خودها مشغول، نه از ننگ و نام خبری و نه از محبت ملت و وطن به اوشان اثری دیده می‌شود، در پیش دست زور مال و منال چه که از زن و فرزند هم دریغ ندارند (رجوع شود به وقایع و گزارشاتی که پلتن[۲۲۴] چهار یاری فوق الذکر در حق اوشان کرد. ناموس قلم از تحریر آن فجایع می شرمد که چگونه در قید تحریر آید جز این که طبقه به طبقه ذریعهٔ افسانه های زبانی به صورت حکایات منتقل گردد. بدیهی است که زادن از چنان قانون های مملکت داری و ادارهٔ خلق الله همچنین فساد اخلاق و سفالت‌ها در محیط بی تهذیب این مظلومان یک امر حتمی و لابدی است هر کس مایل باشد از

---

[۲۲۳] سفر در سنگلاخ.ص۱۱.

[۲۲۴]. پلتن/پلتنگ : ازمصطلحات رایج نظامی آن وقت به معنای گروه/ دسته/ وبخشی ازنظامیان.

جوانان و پیران اهالی این سرزمین هزاران داستان دلچسب شرف گداز را شنیده میتواند.[۲۲۵]

یک صنار باقی و پنجصد روپیه مصرف تحصیلدار، شیرین گردانیدن حوض ده در ده توسط قندهای کلان روسی بحکم یکنفر سپاهی چولّر[۲۲۶] بالای حاکم، فرش گستردن و لحاف و نهالین انداختن در زیر پای اسپ های محصلان نظامی به قوت شلاق و قمچین هزاران گونه اذیت برای پیدا کردن یک چلم چرس و یک ماش تریاک در چنان قریه جاتی که جز زبان تُرکی چیزی نمیدانند و نام چرس و تریاک را نشنیده از کوچه‌ها به صورت دست انداز مرکب های باری و سواری دهاتیان غریب کار را تصرف کرده بارش را سه روز الی ده روز در رهگذر عام انداخته الاغش را به خدمات شخصی خودها هر یک از نظامیان برده بعد از فراغ آسیا کشی و حمل و نقل خود از دروازه خود بیرون رانده خواه گم شد و خواه به صاحبش رسید. بعضی شدادهای فاسق و فاجر علاوه بر انواع دست اندازی های نوامیس اهالی بعضی مرکب های ماده را در سر راه وطی [۲۲۷]کرده بالای صاحب مرکب آلت روسیاهی خود را به نام «آلت سرکاری» پاک کردن، هزاران قضایای ننگین و فجیع از ضرب المثل های مشهوریست که خورد و کلان اُزبک و افغان میداند. [۲۲۸]

---

[۲۲۵]سفر در سنگلاخ.ص ۱۰۲.

[۲۲۶] ازمصطلحات عامیانهٔ مردمی. به معنی قلاش/ مکار/ حیله گر وابن الوقت.

[۲۲۷]. آرامش باکسی. آرمیدن. جماع کردن. (فرهنگ دهخدا).

[۲۲۸]سفر در سنگلاخ.ص۱۰۲.

و من در اینجا از آن درج نمودم که قاریان محترم بعضی نسبت هایی را که والد مرحوم فقیر به قوم معصوم محکوم مظلوم بی زبان خود نسبت داده اند مبالغه نپنداشته علاوتاً چنین هم تصور نفرمایند که پس مردم میمنه قوم سفیل بی مروت بوده اند معاذ الله نه اوشان مبالغه کرده و نه این بیچاره گان مسئولیتی دارند. خالق عظیم الشأن و تاریخ اسلاف شان شاهد است که مردم میمنه یک توده اشراف و نجیبی بوده اند که دست مقتدر روزگار اوشان را بازیچهٔ یک جماعهٔ اراذل و کفار نموده که کیفر کردار خود را هر یک الی درک الاسفل نار، دیده و چشیدنی هستند. [۲۲۹]

و این سفالت زادهٔ آن اداره و آن عدالت هاست. البته صاحبان عقل سلیم میدانند که فاعلان آنچنان اعمال شنیع ننگ کفر و عار اسلام بود. این بیان من نه از نقطه نظر خصومت و عناد بود بلکه محض از روی دیانت و اسلامیت است و هر کس که از این نسبت‌ها ملول گردیده بران در مقام مدافعه براید خود را وارث آن فرعونان قرار داده از آن لعنت ابدی که هر شنونده در حق آن ظالمان خواهد کرد برای خود حصهٔ خواهد گرفت و روی سخن من که خاص به مرتکبین همان اعمال فجیع است نه اولاد و اخلاف اوشان که خلف صالح باشند به خود خواهد کشید و هدف لعن من و لعنت الهی شخصاً همان ظالمان است با مدافعین شان. لعنت الله علی الظالمین و لعنت الله علی الکافرین. بیایید به سیرت گذشته گان رجوع کرده حکمیت کنیم که آنچه را من در اینجا بد گفتم دیگران در آن باره چه گفته‌اند؟ [۲۳۰]

---

[۲۲۹] همان اثر. ص۱۰۳.

[۲۳۰] همانجا.

افغانستان کشوربحران هویت‌های ملی ومذهبی است. براثراعمال سیاست‌های تمامیت طلبی قبیلوی اهالی این کشورکه دست سیاست‌های مخرب استعماری میان آنهامرزهای افتراق آمیز«اکثریت» و«اقلیت» کشیده، آسیب‌های فراوانی دیده اند. دراین کشورتعلق داشتن جزبه قبیلۀ حاکم وسخن گفتن جزبه زبان قوم حاکم جرم وگناه نابخشودنی بوده وهست. براثرهمین سیاست ضدانسانی آثارتاریخی وفرهنگی تمام ملیت‌های محکوم دراین کشورمعروض فناگردیده وآرشیف نگردیده است.[۲۳۱]

محکومیت تُرکی زبانان ریشه در تاریخ دارد. گر قرار باشد در صدد ریشۀ یابی این محرومیت برآییم، بدون شک باید به حافظۀ تاریخ و منابعی که جسته و گریخته در این مورد معلوماتی هر چند اندک قید کرده اند، باید مراجعه نماییم. متاسفانه مشکل پژوهش و تحقیق در این ساحه و نبود منابع و مآخذ معلومات دهنده دراین مورد، از اینجا ناشی میشود بدلایل مختلف از بدو تأ سیس مطبوعات رسمی درکشور، این مطبوعات در قبضۀ حاکمیت های سیاسی چون ابزار استبداد و سرکوب عمل نموده و همیشه حقایق تاریخی از طریق آن واروانه انعکاس یافته است و از شمار علل و عوامل دیگر اینکه جامعۀ ترکی زبانان به دلیل عقب ماندگی فکری و دور نگهداشته شدن از مراکز قدرت و سیاست به طور سیستماتیک و عدم حمایت از معدود افراد نخبه ای که به طور استثنایی در دوره ای ظهور کرده اند، و عدم تربیت افراد تخصصی، حقایق تاریخی و روایت سرگذشت

[۲۳۱]راجی. احمد قلی خان(۱۴۰۳) سفردر سنگلاخ. باکوشش، توضیحات، پیرایش و مقدمه محمد کاظم امینی. انتشارات علم و فرهنگ طاها. تهران.ص۱۳.

های شان از مظالم و استبداد حاکمیت های تمامیت طلب به صورت آثار و پژوهش های تحقیقی، تحلیلی، تاریخی و یاهم گزارشی به گونهٔ مدّون نوشته نشده است.

به طور خواسته یا نا خواسته کمتر افرادی بوده اند، که درد های این مردم را بنویسند، آنهایی هم که اندکی نوشته اند، مقهور نظام های استبدادی در تبانی با مردم جاهل و ستم پرور، مواجه شده و ازبین رفته اند. در نیم قرن گذشته، به ویژه در دو دههٔ اخیر که فرصتهای طلایی برای نگارش و تمرکز در این موارد به وجود آمد، بازهم بنابر سطح پایین آگاهی و فقر فرهنگی و ستم پروری آحاد مردم تُرکی زبان و رشد بی سابقهٔ قوماندان سالاری در تبانی با حاکمیت ها، رواج فرهنگ معامله گری، و ایجاد موانع در راه بسیج و انجام روشنفکران متعهد و رسالتمند و شکل گیری هسته های عناصر ملی و آگاه و نابود فزیکی و ارعاب و تهدید و به انزوا کشیده شدن عناصر آگاه و رشد بی سابقهٔ قدرت های موازی در ولایات شمال، این مورد نیز مانند سایر موارد به فراموشی سپرده شد. تا حال هرچه در بارهٔ تاریخ و جغرافیای تاریخی تُرکی زبانان افغانستان نوشته شده، توسط دشمنان آنها و افراد و گروه هایی نوشته شده است که ذهنیت روشنی در بارهٔ آنها نداشته و بنابر ملحوظات و جانبداری، به گونهٔ وارونه حقایق را انعکاس داده اند. وکمتر مورخ و گزارشگرانی حقایق مساله را نوشته و گزارش داده اند. این اثر تلاشی است برای رهگشایی و ره یابی به سوی مستند سازی جنایات و مظالمی که طی یک و نیم قرن اخیر بالای بخش بزرگی از مردم کشوری

بنام افغانستان اعمال شده و هنوز پایانی برای این جنایات و مظالم بی پایان حتا در عصر تکنالوژی و مدنیت، متصور نیست.

با وجود آنکه جستجو در لابلای متون گذشته در منابع خارجی و داخلی و ترتیب و تبویب آنها به شکل یک اثر مدون، آنهم برای اولین بار کار دشواری است ولی ناگزیر از اجرای آن می باشم و امید برآن است که این جستار ها زمینه های تمرکز بیشتر را روی اینگونه موضوعات به و جود بیاورد. در این مبحث به ذکر روایت های پراگنده و مستند در رابطه پرداخته میشود. شاد روان صدیق فرهنگ در باره چنین می نگارد:

«...در دورۀ پادشاهی محمد نادرشاه محمدگل خان مومند، وزیر داخله، تحریکاتی را در جهت تعمیم زبان پشتو و طرد زبان دری نه تنها از دوایر دولتی، بلکه از موسسات تعلیمی و حتی خانه و بازار آغاز کرد. شاه نخست اورا به عنوان رئیس تنظمیه به قندهار فرستاد تا اقداماتش در مناطق پشتو زبان محدود مانده موجب بروز رد عمل در سایر مناطق کشور نشود، اما در سال ۱۹۳۲میلادی(۱۳۱۲خورشیدی) تغییر فکر داده، او را به همان عنوان به ولایات شمالی فرستاد و در آنجا محمدگل خان، نظریۀ برتری خواهی قومی و لسانیش را در اجرا گذاشت.[۲۳۲]

در این ضمن ، وی اهالی فارسی زبان و ترکی زبان را وادار می ساخت تا عرایض شان را به زبان پشتو بنویسند و به عرایضی که به زبان دری به او میرسید، ترتیب اثر نمیداد. خانواده های پشتون را حتی از خارج سرحدات

[۲۳۲]فرهنگ. محمد صدیق(۱۳۸۳) افغانستان درپنج قرن اخیر. ص۶۳۵.

افغانستان به تعداد زیاد به شمال هندوکش کوچ داده و با دادن زمین و دیگر امتیازات اسکان میداد و در ماموریت هم به پشتوزبانان ترجیح میداد.

با تکیه بر همین پالیسی نژادپرستانه محمدگل مهمند، سیاست پشتونیزه کردن کشور را با تمام نیرو و انرژی که در توان داشت عملی نموده زبان، مواریث تاریخی، آثار باستانی، فرهنگ، آثار ادبی، هنر و موسیقی، اعتقادات مذهبی و همه داشته های مادی و معنوی ملیت های غیرپشتون را نابود نمود. با هدف نیل به این آرزوی شوم، در هریکی از ولایات ننگرهار، قندهار،غزنی، فراه، بامیان، ارزگان، زابل، هلمند، پروان، کاپیسا، بلخ، قندوز، بغلان، فاریاب، هرات، جوزجان، سرپل، بدخشان، تخار، سمنگان، غور، بادغیس وغیره بهترین و با ارزش ترین آثار تاریخی همانند قلعه ها، مساجد، کاروان سراها، برج وبارو ها و مناره ها، اماکن مقدس، مقبره ها، سنگ نوشته ها وغیره آثار ارزشمند و داشته های باستانی را صرفاً بجرم تعلق داشتن آنها به دوران زمامداری سلاله های غیرپشتون ویران نموده و نسل های بعدی جامعه را از دانستن اساسی ترین بخش های تاریخ حقیقی و افتخارات واقعی مردم این سرزمین در طول تاریخ محروم ساخت.

دشمنی محمدگل خان با فرهنگ، داشته های معنوی و افتخارات تاریخی مردم تا حدی بود، که در مجموع ولایات ترک نشین کشور هرآن کتابی را که به زبان ترکی پیدا نمود، به آتش کشید، و هرآن سنگ نوشتهٔ را که روی قبرها دید و تعلق به ترکان داشت از بین برد، که معروف ترین نمونه های آن، داستان وحشتناک کتاب سوزی درشهرمیمنه و ویران سازی مقبره های بازمانده از دوره های غزنوی ها، سلاجقه، خوارزمشاهی ها،

تیموری ها، بابری ها، شیبانی ها، فریغونیان و هشترخانیان در شهرهای مزارشریف، قندوز، جوزجان، بغلان، میمنه و دیگر مناطق کشور است که لوحه سنگ های با ارزش و تاریخی این قبور را یا به دریای آمو مغروق ساخت ویا هم در تهداب بناها مورد استفاده قرار داد.[۲۳۳]

آقای فرهنگ به ادامهٔ تشریح جنایات محمدگل مهمند توضیح میدهد، که حتی محمد هاشم خان در مرحلهٔ اول با این اقدامات نظر مساعد نداشت، اما پس از آنکه در سال ۱۳۳۲میلادی، هیتلر رهبر حزب ناسیونال سوسیالیست آلمان زمام قدرت را در دست گرفت و به تبلیغ نظریهٔ برتری نژادی پرداخت، یک عده از شخصیت های دولتی افغانستان، از جمله محمد داوؤد خان و محمد نعیم خان برادر زادگان محمد هاشم خان و عبدالمجید خان رئیس بانک ملی، به نظر مذکور گرویده، تبلیغات همانندی را روی دست گرفتند.

آنها نظر، محمدگل خان مومند را در بارهٔ تعمیم زبان پشتو و طرد سایر زبان ها از خود نموده ، پس از آنکه آن را با آب و تاب هیتلری جلا و صیقل دادند، به عنوان سیاست جدید فرهنگی در محل تطبیق گذاشتند. این وقتی بود که در سطح بین المللی آلمان نازی به اوج قدرت رسیده و دورنمای پیروزی نهایی و حتمی آن، عناصر زورگو و فاشیست مزاج را در همه جا به سوی خود جلب میکرد. وی همچنان ادامه میدهد:

«...همزمان با برنامهٔ تعمیم جبری زبان پشتو، اجراآتی هم در زیر نظر وزیر معارف در جهت تبلیغ آیدیالوژی ناسیونالیستی نژادی همانند

[۲۳۳] همانجا.

آیدیالوژی حزب نازی در آلمان روی دست گرفته شد و سعی به عمل آمد که تاریخ افغانستان هم براساس نظریهٔ مذکور تدوین و تدریس شود. اصطلاحات نژاد پاک آرین و قوم شریف آریایی و امثال آن مُد روز گردید و نویسندگان تشویق شدند تا آثاری مبنی بر برتری نژاد مذکور و ارتباط بعضی از اقوام افغانستان به آن نگارش دهند. [۲۳۴]

در نتیجه شاگردان از تاریخ واقعی کشورشان بی خبر ماندند و بجای آن مغزهای شان با یک رشته مطالب نادرست انباشته شد، که چون با بی میلی می آموختند در کمترین زمان به فراموشی می سپردند، اما زیان از همه بزرگتری که از تطبیق این برنامه به کشور عاید گردید، پیدایش بدبینی و بی اعتمادی در بین اقوام مختلف بود که نتیجهٔ حتمی تبعیض و تفریق است.

بررسی وقایع آن دورهٔ وحشت و ترور، زوال و افتراق به وضاحت نشان میدهد، که محمدگل مهمند و همدستانش تنها عرصه های زبان و فرهنگ مردم را آماج حملات غیرانسانی خود قرار نداده، بلکه با تمام امکاناتی داشتند تلاش نمودند که ساکنین مناطق غیرپشتون نشین کشور را از کلیه امتیازات مادی و معنوی زندگی محروم ساخته و امکانات دسترسی به آخرین لقمهٔ نان را هم از ایشان سلب نمایند. مولف اثر، در این مورد، توضیحات بیشتری بدست داده و میافزاید:

«...برنامهٔ تعمیم پشتو با امتیازاتی که برای پشتو زبانان در معارف و ماموریت و اقتصاد در دنبال داشت، مثل دادن زمین در مناطق غیرپشتو

[۲۳۴] همان اثر.ص۶۳۷.

زبان به ناقلین پشتون و توزیع موترهای بارکش به ایشان به شرایط استثنایی و تمرکز پروژه های بزرگ آبیاری در مناطق سکونت شان، کشیدگی را بین ایشان و سایر اقوام که از این امتیازات محروم نگاه داشته شدند، گسترش داد و مانع بزرگی را در برابر درهم آمیزی فرهنگی و اقتصادی و در نهایت در برابر تشکیل یک ملت واحد از اقوام مختلف ایجاد کرد...»

میر غلام محمد غبار با وجود حقیقت گریزهایی که در نگاشتن تاریخ راستین کشور، دارد و در نگاشتن آن طفره میرود ولی بازهم نکته هایی را ناگزیر از شرایط سخت اجتماعی و سیاسی اوزبیک ها و تُرکمن هابه دست میدهد.وی در مورد کارکردها و ستمبارگی های محمد گل مومند، عموی ظاهرشاه و همه کاره مملکت می نویسد:

«...شاه محمود خان یک هزار خانوار ترکی زبان را به شمول زنان وطفلان وپیران محبوس و پای پیاده در زیر جلو یک قطعه سواران محافظ وقوۀ حشری جدرانی از خان آباد به کابل گسیل نمود و امر نمود که هر روز دو منزل طی نمایند. چون هوا گرم وفاصلۀ منزلگاه تا ده میل بود، محبوسین پیر وعلیل در روز اول سفر فقط توانستند که یک منزل به پیمایند. افسر محافظ از منزل نخستین (شوراب)شبانه توسط سواری به شاه محمود خان راپور داد که، محبوسین نمیتوانند پای پیاده روزی از یک منزل بیشتر

بروند. شاه محمود خان امر فرستاد که طی کردن ۲-۳ منزل در روز حتمیست، واگر محبوسی از پای بماند، بایدکشته شود...»[۲۳۵]

غبار به نقل از جریدۀ ملی اصلاح در شمارۀ (۷۲) منتشرۀ ماه ثور ۱۳۱۰خویش نوشت: که در خان آباد یک عده اسرأ اعدام ویک عده محبوس ویک عدۀ دیگر در کابل فرستاد شدند.[۲۳۶]وی بازهم ادامه میدهد: وقتیکه حشری های زدرانی از خان آباد به کابل بر گشتند، نادر شاه شخصاً آنها را در قصر سلطنتی دلگشا پذیرفت، وبرای آنکه حشری ها در آینده به انجام چنین عملیاتی تشویق شده باشند، به هر یک از مجروحین جنگ، انعام نقدی و امر تداوی بخشید، برای خانوادۀ کشته شدگان حشری، معاش مستمری مقرر نمود،و برای دیگران پول سفر خرج و سوغاتی اعطا کرد.در ادامه مینویسد که:

واما مقدرات ولایات شمال مملکت در همین جا متوقف نماند، وبزودی محمد گل خان مهمند در اوایل سال ۱۳۱۱ شمسی بحیث رئیس تنظمیۀ ولایات شمال تعیین واعزام شد.این شخص که در ولایات ننگرهار وکاپیسا و پروان و قندهار علناً و رسماً تبعیض و ترجیح را، از نظر زبان و نژاد بین مردم افغانستان به منصۀ عمل گذاشته بود، اینک در تمام ولایات قطغن وبدخشان و مزار ومیمنه در تطبیق این مشی شوم جد و جهد ورزید، وتخم

---

[۲۳۵]غبار. میرغلام محمد(۱۳۴۶) افغانستان در مسیر تاریخ. نشر موسسۀ بیهقی. مطبعۀ دولتی کابل.صص۷۹- ۸۰.

[۲۳۶]همان اثر.ص ۸۰.

کینه وخصومت وتبعیض را دراذهان بکاشت وکشور را معناً به پرتگاه تجزیه وتقسیم ، انفجار وانقلاق کشاند.

در اثر این سیاست تبعیضی قضیهٔ اقلیت واکثریت وتفرقه های زبانی و نژادی ومذهبی در کشور پدیدار وتشدید گردید وزمینهٔ رضائیت واستفادهٔ استعماری اجانب را فراهم کرد.محمد گل مهمند با وارد شدن به شمال هندوکش اهداف از پیش تعیین کردهٔ خود را در نقاط مختلف و ولایات مختلف سروی و قدم بقدم در راه عملی ساختن آنها وارد میدان کار زار شد، و خواست که کار های ناتمام امیر عبدالرحمن جلاد را تکمیل وسرتاسر کشور را از وجود اقوام وملیت های غیر پشتون پاک سازی نماید.[۲۳۷]

میمنه یکی از اهداف مهم واستراتیژیکی او و دولت های قبایلی افغانستان، در جهت نابود سازی روحیهٔ خود ارادیت خلق های ترک در افغانستان محسوب می گردید. زیرا مردم میمنه که، بیشتر از نود در صد ایشان را تُرکان اوزبیک تشکیل میدادند، در راستای تاریخ با داشتن خصوصیات عالی آزادی خواهی وتسلیم نا پذیری، و تعالی پسندی مادی ومعنوی هیچگاهی یوغ اجانب را به سهولت در گردن نپذیرفته، وهمواره سنگر نشین دفاع از حقوق وآزادی های خود بودند، و هر مهاجمی، اعم از اعراب تا روس ها و افغان ها زمانی به میمنه دست یافته اند؛ نتوانسته اند با خیال راحت و آرامش، در این سرزمین فرمانروایی نمایند.[۲۳۸]

---

[۲۳۷] همان اثر.ص۸۱.

[۲۳۸] https://www.ariaye.com/dari7/siasi/tordi2.html

ایالت ترکستان که در همه آثار تاریخی چون(سراج التواریخ) فیض محمد کاتب،(عین الوقایع) و(بیان الوقایع) محمد یوسف ریاضی هروی و سایر اسناد و فرامین دولتی تا اواسط حاکمیت ظاهرشاه بنام ترکستان صغیر، ترکستان افغانیه و گاهی هم بنام ترکستان جنوبی یاد گردیده ولی بعد ها بر اثر تلاش های حاکمیت تمامیت طلب بخاطر زدودن هویت ملی و تاریخی آن به ولایات شمال یا صفحات شمال و غیره مسماگردید.

پیش از تأسیس دولت ابدالی ها قسما زیر اداره دولت هشتر خانیان بخارا و گاهی هم بگونه حکومات محلی مستقل بوده ، ولی پس از تأسیس حکومت ابدالی ها و محمد زایی ها و ایجاد دولت افغانستان عموما و گاهی قسما در چار چوب دولت افغانستان زیر اثر آن قرار گرفت.

در درازنای این مدت بگونه یی که گفته امد ، در ترکیب اتنیکی مردمان ترکستان، پشتون ها نیز وارد گردیدند، فرایند ورود ، انتقال و اسکان این گروه اتنیکی تازه به ترکستان ، به ویژه از زمان فرمانروایی امیر عبدالرحمن و پس ازآن بر اساس پلان های خاص و حمایت دولت حاکم بطور گسترده یی تشدید یافته و پیگیری گردید.همزمان با این فرایند، غصب و تصرف زمینها از دست صاحبان اصلی و بومی انها با عملکرد مستقیم دولت یا با حمایت ان و توزیع ان به ناقلین تازه وارد ، تغییر نامهای قدیمی تورکی یا دری جغرافیایی ، ممانعت از بسیاری از اجرای آیین ها و رسوم ملی بازتاب دهندۀ هویت ملی و تاریخی و انهدام و محو اثار تاریخی به ویژه از سوی محمد گل خان مومند فرهنگ ستیز در بلخ باستان وسایر ولایات شمال منجمله میمنه حتی تا دهه های اخیر به شدت عملی گردید.

در این مدت ترکستان نیز بنابر جنگهای مدعیان تاج و تخت ابدالی و محمد زایی ، قیام ها و عصیان های مردم علیه حاکمیت و استبداد آنان ، جنگهای فیودالی و ضد استعماری اسیب های شدیدواسفباری دید. بقول « الکسی . پلیاک » خاور شناس روس در درازای این مدت ولایات شمال از لحاظ رشد و انکشاف اقتصادی خود بنابر عوامل یاد شده نه تنها پیشرفتی نکرد ونمیتوانست بکند ، بلکه جریان ان به کندی و حتی به رکود مواجه گردید.[۲۳۹]

بعد از سال ۱۸۹۳ که تاریخ رسمی انقراض خاندان حاجی نظر محمد مینگی(اولاد حاجیم) و اخرین حکمران آن میر محمد شریف خان محسوب میشود، میمنه جزو قلمرو رسمی افغانستان ویکی از ولایات آن میگردد که عزل و نصب والی و نایب الحکومه آن از مرکز حکومت در کابل صورت میگیرد. از ان به بعد تاریخ میمنه را نه به عنوان یک امارت مستقل ، بلکه جزو واحد اداری ووولایت تابعه افغانستان باید مطالعه کرد.

دراین دوره ها والی هایی که از دارالسلطنه کابل در میمنه توظیف میگردند برساس روابط شخصی و قومی و خویشاوندی مقرر گردیده بخاطر جلب رضایت حکومت وابقای مقام ومنصب خود به احمال انواع مظالم ، رشوت ، اختلاس ، آزار و اذیت مردم وباجیگری می پردازند .

قرار بیان میر غلام محمد غبار محمد سرور خان پسر سلطان محمد خان والی میمنه شخص رشوت خور و دارایی زیاد اندوخته بود ، مرحوم غبار در صفحه (۶۶۰) تاریخ خود آنرا چنین تذکر داده :«۲۵۸ اسپ سواری ، یک

[۲۳۹]یارقین. محمد حلیم(۱۳۸۳) برگهایی از تاریخ اوزبیکان افغانستان. ص ۲۰.

گله گاو ، یک رمه اسپ ، سیزده شتر بار و اخیر سی و هشت بار شتر، متاع انرا عبدالرحمن خان به مزار شریف گرفته بعد از مصادره بفروش رسانیده است .نایب محمد علم نیز بعد از سلطنتش به میمنه ثروتمندان چهار ولایت تحت نفوذ، یعنی شبرغان ، سرپل واندخوی ومیمنه را تحت شکنجه قرار داده وثروت های زیاد حاصل کرده بود . »[۲۴۰] نایب محمد علم با اصرار سرنگونی تمام امیران چهار ولایت را از شیر علیخان به عمل آورد، مگر شیر علی موافقت نامه یی را که با آنان در سال۱۸۶۷ به عمل آورده بود ، حفظ نمود. علم خان از اغتشاش میمنه منحیث یک قرینه در بیرون راندن شان استفاده نموده، و نیز مسوؤل سؤ استفاده چندین میلیون روپیه ثروت شخصی حسین خان بوده است ، روی همین موضوع بود که از عنایت امیر افتاد.[۲۴۱] ا

ز اغاز سده نزدهم میلادی در همسایگی سرزمین ما دو نیروی بزرگ استعماری انگلیس ها در شرق و جنوب و امپراتوری تزاری در شمال مشغول گسترش ساحه نفوذ و تسلط استعماری خود بودند. افغانستان به مثابه مرز حایلی میان این دو نیروی استعماری بزرگ قرار گرفته ، بنابرین برای هردو از اهمیت سوق الجیشی بزرگی برخودار بود.

استعمار گران انگلیسی پس از انکه بر نیم قاره هند و ثروت های بزرگ ان دست یافتند ، چشم طمع را به سرزمین های غرب دوختند . آنها سر از

---

[۲۴۰]امینی. محمد کاظم(۱۳۸۳) یادنامۀ نفیر فاریابی.موسسۀ انتشارات باختر.بلخ.ص۴۶.

[۲۴۱]جوناتان ال- لی(۱۳۶۹) تاریخ میمنه.ترجمه عبدالوهاب فنایی. نشرات اکادمی علوم افغانستان.کابل.ص۵۵.

نیمه دوم سده نوزدهم میلادی به تجاوزات و حملات خود علیه افغانستان اغاز کردند ، استعمار گران سه بار (۱۸۳۸ـ ۱۶۴۱ ، ۱۸۸۰ و۱۹۱۹ میلادی) ضمن یورشهای خود تلاش نمودند تا کشور مارا زیر سلطه کامل و دایمی خویش در آورند ولی هربار کوشش ها و تجاوزات انها با مبارزات و پایمردهای قهرمانانه مردم ازادی دوست کشور با ناکامی مواجه ساخته شده و با قبول ضربات کوبنده وتلفات سنگین مجبور به عقب بر میگشتند.[۲۴۲] قشون استعمار گران همیشه از مرزهای شرقی و جنوبی وارد افغانستان شده تا مرکز کابل میرسید و هر بار نیزبا شکست مفتضحانه وتحمل تلفات سنگین از راه امده ، دوباره بر می گشتند. بنابر مقاومت سر سختانه مردم ، دشواری عبور قشون انها از دره ها و کوهپایه های هندوکش و ملاحظات و عوامل سیاسی دیگر پای انها نتوانست به ترکستان جنوبی (بخشهای شمال افغانستان) برسد.

توجه و نگرانی انگلیسها به ولایات شمال اساساً به منظور حفظ و تسلط استعماری خود در هند به ویژه از سوی امپراتوری تزاری خیلی زیاد بود ، آنها میگفتند:«... ما منتظر حوادث وروش دولت تزاری روس هستیم ، یعنی اگر روس خاموش ماند، انگلیس ها ولایات مذکور را نیز به واسطه تشکیل حکومات مجزا وتحت الاطاعت به شکل نواب نشین های هند در اورده و « سرحد علمی ودفاعی » هند دریای آمو را قرار خواهد داد واگر دولت روس خاموش نماند، بر سر تقسیم ولایات شمالی افغانستان با روس جور امده ، سازش خواهد کرد.

---

[۲۴۲] برگهایی از تاریخ اوزبیکان افغانستان.ص ۱۱۱.

«... بهر حال با وجود نرسیدن پای استعمار گران به تُرکستان جنوبی، اوزبیکها و دیگر مردمان تورک تبار افغانستان در مبارزات و جهاد مردم افغانستان علیه انگلیس ها سهم در خور و بایسته یی گرفته ، در عمل خشم و احساسات ضد انگلیسی واستعماری خودرا ابراز داشته اند.»[۲۴۳]

نسل زدایی سرخابی ها (سرخابیان)

اصل و نسب

سرخابی هااز شمار اقوام بزرگ ترکی زبان اند که در کشورهای آسیای میانه، آذربایجان شرقی و در ولایات مختلف افغانستان چون فاریاب، سمنگان، سربل، جوزجان، بادغیس و غیره سکونت دارند. در تشکیلات اداری فاریاب هنور هم قریه ای بنام« سرخاب» وجود دارد. این قریه با وجود آنکه در دفتر احصاییه بنابردلایلی ثبت نشده ولی، از سالیان دراز این قریه در تشکیلات واحد اداری پشتونکوت موجود است. قسمت عمدۀ ایل سرخابی در مرکز شهرمیمنه متوطن بوده و از جمله اقوام بزرگ و صاحب رسوخ و متمول بودند و در قسمت شمالغربی شهرمیمنه اسکان داشتند. ولی در تهاجمات گستردۀ لشکریان امیر عبدالرحمن در نیمۀ دوم قرن ۱۹ به امارت میمنه، به دلیل مقاومت سرسختانه این اهالی به سرکردگی« عبدالباقی خان مینگ باشی »

[۲۴۳]همان اثر.ص۱۱۲.

که مسوؤل نظامی امارت میمنه بود، این قوم مغضوب امیرعبدالرحمن قرار گرفته، پس از تسخیر میمنه باانکه خانوادۀ باقیخان بازنجیر و زولانه به دارالسلطنۀ کابل فرستاده شده و خود وی اعدام گردید و خانواده اش سالیان دراز در شرایط سخت نظربندی زندگی نموده و از رفتن به زادگاه شان منع گردیدند. بخش بزرگی از این ایل قتل عام و برخ دیگر با زورتفنگداران افغان از حدود میمنه در دشتهای بادغیس تبعیدو متواری گردانیده شدند.[۲۴۴]

سرخابی های تبعید شدۀ اوزبیک میمنه در بادغیس مطابق احصاییه های غیر رسمی در حدود۵۰۰۰-۶۰۰۰خانوار تخمین شده اند.که قسمت بزرگ اهالی شهر قلعه نو را تشکیل میدهند و در ادارات دولتی، بازار تجارتی اهمیت و نفوذ فوق العاده دارند و بیشترین مردم اهل دانش و تحصیل از این ایل می باشد. این اهالی با گذشت زمان، به نسبت عدم آموزش زبان ترکی در مکاتب، زبان مادری خویش را ازدست داده اند. سرخابی های ترک الاصل قلعه نو اکنون به زبان فارسی تکلم نموده و دارای شاخه های فراوانی اند. از جمله اقوام: پوگانی، گرزیوانی، ملایانی، تاشکه، مرادبایی و اله...

[۲۴۴] https://www.facebook.com/kazim.amini/posts/954963831321860

سرخابی ها برعلاوۀ مرکز شهر قلعۀ نو و اطراف بازار مرکزی شهر، در قرای باغک، قریغیتو، و قودوق زندگی دارند.[۲۴۵]

پس منظر تاریخی و اتنوگرافی

مردمانی بنام سرخابی در میان اوزبیک ها و هزاره ثبت گردیده است.سرخابی اوزبیک بیشتر در ولایت فاریاب ساکن اند. اما در ولایات بادغیس و جوزجان و سربل نیز از انها تذکر رفته است.گروهی از این گروه به مردمام هزاره نسبت داده شده است. این نام در میان هزاره ها به شکل (سورگاوی) و(سرخاوی) هم ثبت شده است. سرخابی های هزاره بیشتر در بادغیس گزارش شده اند.

در سدۀ نوزدهم میلادی انگلیس ها برای مقاصد سیاسی خود معلومات زیادی را از افغانستان جمع اوری نمودند.در منابع انکلیسی سرخابی به صفت انتونیم و توپونیم ثبت شده است. بیشتر این معلومات برای استفادۀ اراکین کمپنی هند شرقی به مقاصد سیاسی آماده شده بود و به دسترس عامه قرار داده نمیشد. بعد ها بخشی از این مواد پس از چاپ به دسترس همگان قرارگرفت. به اساس همین مواد«لودویک آدمک» پس از ضمیمه نمودن معلومات جدید، مجموعۀ گزینۀ تاریخی و سیاسی افغانستان را طی شش جلد در شهر

[۲۴۵]همان منبع.

« گراز» اتریش به چاپ رساند. در این مجموعه اطلاعات مهمی در بارۀ اتنوگرافی اقوام ساکن افغانستان نیز ارایه شده است.[۲۴۶]

گزیته به نقل از منابع انکلیسی جمعیت میمنه را در سده نزدهم در ان وقت شامل اوزبیک ها، خواجه ها، تورکمن ها، بلوچ ها، ایماق، فیروز کوهی و عرب ذکر نموده دلچسب اینکه دراین جمله از هزاره ها ذکر نمی نماید در حالیکه در جملۀ جمعیت اوزبیک های میمنه، مردمان قرایی و قپچاق ها و سرخابی هارا ذکر می نماید. طبق گزیته در مجموع نفوس منطقۀ اوزبیک هارا اکثریت مطلق میداند. گزیته در جایی دیگر مردمان سرخابی را بخشی ازهزاره ها میداند که در میمنه ساکن اند. در حالیکه در یکی از پاورقی ها در بارۀ اهالی هزاره قلعه مربوط بلچراغ که هزاره ثبت شده اند، می نویسد که در اصل اوزبیک اند که به قلعه نو رفتند و مدتی بعد برگشتند. دیده میشود اطلاعات گردآوری شده در باره سرخابی ها میمنه در بعصی خالات ضد و نقیض بوده و طبق اشارۀ آدمک، در گزیته اینها در اصل اوزبیک اند.[۲۴۷]

گزیته از چندین نام جغرافیایی به نام سرخاب و سرخابی ذکر نموده استو دوقریه بنام سرخابی را در نزدیک میمنه ذکر می نماید. یکی قریه ای بنام سرخابی درسه میلی غرب میمنه موقعیت دارد. همچنان

[۲۴۶] Bayani Social & Culitural Foundition.facebook.com

[۲۴۷] همان جا.مقاله دکتر سعید عظیمی جلایر.

سرخابی قریه ای دیگر در مربوطات میمنه است که در فاصله ۱۸ میلی شهر واقع شده است.همچنان سرخاب دریای کوچکی در غرب میمنه ذکر شده است.

همچنان سرخاب دریایی است که از یکجا شدن دریای بامیان، سیغان و کهمرد تشکیل میگردد و در نزدیکی قندوز بنام آق سرای و بعداً دریای قندوز یاد میگردد. در ضمن سرخاب نام دره ای است که جندین قریه در ان موقعیت دارد. این دره به سیغان و قندوز همچنان به دواب و درۀ صوف ارتباط دارند.

تبعید وقتل عام طایفۀ« سرخابی ها » در دورۀ امیر عبدالرحمن

امیر دلاور خان فرزند امیر حکومت خان فرزند امیر مضراب خان و دهمین حکمران از سلسلۀ حاجی نظر محمد خان می باشد. وی در سال ۱۸۷۹م تا وقوع جنگ دوم افغان و انگلیس قدرت مشروطۀ دولتی را به موافقت دارالسلطنۀ کابل بدست آورد.[۲۴۸]بهر حال دلاور خان به هنگام ورود به میمنه قرارگاه های افغانان را نابود کرد و استقلال میمنه را مجدداً به دست آورد.حضور مجدد عبدالرحمن در میمنه به تعقیب گریز شیر علی خان و مرگ وی در مزار شریف در

[۲۴۸]امینی. محمد کاظم.تاریخ میمنه.ص۴۷.

۱۸۷۹م موجب آشوب های بیشتر در تُرکستان شد که میمنه مستقیماً در آن دخیل بود.[۲۴۹]

در بهار سال ۱۸۸۴م سردار اسحاق خان، والی تُرکستان دوباره به میمنه هجوم کرد. در این سالهای امارت میمنه به صورت پیوسته و بی امان مورد تهاجم قوای افغان ها به حمایت نظامی و مالی انگلیس ها قرار میگرفت.

بعد ازجنگ های خونین و قتل عام اهالی اوزبیک میمنه به تسخیر لشکریان امیر عبدالرحمن درآمد. در این هنگام خوانین بزرگ، متنفذین و آق سقالان امارت میمنه به صفت اسیر جنگی یا « کتته خانه » به کابل فرستاده شدند. این نحو برخورد طرف غالب با مردم مناطق مغلوبهٔ جنگی یکی از سیاست های متداول در جنگ های قرن نوزدهم و قبل از آن بود. طرف غالب با ترس و بیم از اینکه مردم مناطق تصرف شده دوباره برعلیه حاکمیت قیام نکنند، با شناسایی خوانین قدرتمند و متنفذین تاثیر گذار، اعضای خانواده و یا فرزندان ارشد خانواده های خوانین و سران محلی را به عنوان گروگان سیاسی یا به اصطلاح آن زمان« کتته خانه» در مرکز حکومت خویش نگه

[۲۴۹] همانجا.

میداشت و در صورت وقوع اغتشاش برعلیه نظام از آنان برای خاموش کردن غایله استفاده می نمود.

امیرعبدالرحمن در این وقت در قطار سایرشخصیت های متنفذ و خوانین محلی: سید محمدعلی بای توغاچی، سید محمد خان مشهور به«ایشان خطیب»،بوریقل بای، حاجی ملارسول و دیگران را پس از ضبط املاک و جایداد های شان به عنوان گروگان سیاسی به مرکز فرستاد.[۲۵۰]

عبدالباقی خان مینگ باشی در ۲رجب المرجب ۱۳۰۱ قمری(۹ثور۱۲۶۳ خورشیدی.مطابق۲۸ اپریل۱۸۸۴) به روز دوشنبه در نتیجه اخرین تهاجم امیر عبدالرحمن به اسارت گرفته میشود. و در ماه عقرب همان سال با عده ای از خوانین و متنفذین محلی پس از ضبط مال و ملک و دارایی یکجا با خانواده اش به حیث زندانی سیاسی به کابل فرستاده میشود.[۲۵۱]درنتیجه در سال ۱۳۰۳(مطابق۱۲۶۵خورشیدی.مطابق۱۸۸۶میلادی) با (۲۸) نفر از امرأ ، شخصیت های ملی و خوانین تُرکستان در منطقهٔ « شهدای صالحین » کابل قتل عام شدند.عبدالباقی خان سمت « مینگ باشی

[۲۵۰]امینی. محمد کاظم. فاریابده سیاسی اینتیلیسش لر تاریخی.ص.۱۰۸.
[۲۵۱]شهرانی.دکتر عنایت الله(۱۳۸۳) شرح حال و زندگیپروفیسر غلام محمد میمنگی. انتشارات قیزیل چوپان. ص۲۳.

» در امارت میمنه را داشت. در آن وقت رتبهٔ نظامی « مینگ باشی»[۲۵۲] به معنی سرکرده و سرلشکر و گاهی هم به معنای وزیر دفاع به کار میرفت. پس از قتل وی، خانواده اش سالیان متوالی تا زمان حاکمیت امیر امان الله اجازهٔ بازگشت به میمنه را نیافتند. و یگانه پسرش غلام محمد میمنگی در نُه سالگی از پدر یتیم ماند.وی تحت اهتمام مادر فاضله اش در شرایط سخت نظربندی و فقر به کسب دانش و هنر نقاشی کمربست.

وی زمانیکه پدرش در زندان امیر عبدالرحمن بود، وخودش طفل نُه ساله، عریضه ای به عنوان امیر نوشت و در پای عریضه تصویر یک پرندهٔ محزون را نقاشی کرد. وقتی از دفتر کوتوالی قصر باغ بالا، عریضه را به حضور امیر بردند، امیر عبدالرحمن از دیدن نقاشی پرنده حیرت زده شد و آن را به « جان گِری » انگلیسی که طبیب خانوادگی و ضمناً نقاش ماهری بود، نشان داد. بنابه تقاضای وی امیر دستور داد که صاحب عریضه را بیاورند.

به دستور امیر، غلام محمد از سال ۱۲۶۱ تاسال ۱۲۷۰خورشیدی، نزد جان گِری تعلیمات خودرا در نقاشی و رسامی تکمیل کرد و بعددر دربار امیر عبدالرحمن و امیر حبیب الله به حیث رسام و نقاش

[۲۵۲]در اصطلاح تُرکی به معنی سرلشکر گروه هزار یاچندهزارنفری.

سالیان درازی کار کرد و به یکی از شخصیت های بزرگ و نقاشان برجسته و مشروطه خواهان مبارز شده و و خدمات بزرگی را در راستای مبارزات عدالتخواهی و مشروطه خواهی و گسترش هنر های زیبا به خصوص هنر نقاشی و رسامی در افغانستان انجام داد.[۲۵۳] ولی تا آخر عمر اجازه نیافت به دیدار دیار و آشنایان خویش بیاید. بازماندگان خانوادۀ بزرگ سرخابی ها در کابل که مشهور ترین شخصیت آنها پروفسر غلام محمد میمنگی (پدر هنر نقاشی افغانستان) افغانستان است پس از سالیان دراز که با ممنوعیت رسمی رفتن به میمنه مواجه بودند. درکابل ماندگار شدند.

این خانواده در رواج و گسترش علم و دانش و هنر در افغانستان نقش فوق العادۀ داشتند.چنانکه بانومریم سرخابی[۲۵۴] و خانم مملکت بانو[۲۵۵] در شکل گیری نهضت زنان در افغانستان و تأسیس نخستین مدرسۀ زنان به نام« مکتب مستورات» یکجا با ملکه ثریا، خانم امیرامان الله تأسیس نموده و از نخستین معلمین این مکاتب بودند.

امیر عبدالرحمن به دلیل گرفتن انتقام شکست های پیهم خویش از اهالی میمنه نه تنها آنهارا قتل عام نموده و دریک روز بروایتی ۱۵۰۰۰

[۲۵۳]فاریابده سیاسی اینتیلیش لر تاریخی. ص۳۰.

[۲۵۴]نگ: امینی. محمد کاظم (۱۴۰۲) شخصیت های معاصر تُرکی زبانان افغانستان. انتشارات اولین ها. تهران. صص۹۰-۹۲.

[۲۵۵]نگ: همان اثر.صص۸۷-۸۹.

و بروایتی تقریباً ۲۰۰۰۰ هزار اوزبیک را ازدم تیغ بیدریغ کشید و دستور چور و چپاول شهر را صادر نمود، بلکه دستور داد تا طایفۀ «سرخابی» که عبدالباقی خان مینگباشی به آن منسوب بود قتل عام نمایند و آنهایی را که از قتل عام زنده مانده بودند، توسط تفنگداران در بیابان های اطراف میمنه متواری نموده و از مناطق شان تبعید نمایند.

و به همین دلیل آنچه از طایفۀ سرخابی در فاریاب تصادفاً زنده مانده بودند، تا دورۀ حاکمیت ظاهرشاهی با هویت پنهان زندگی میکردند. آنهایی که از قتل عام و تبعید عساکر دولتی زنده مانده بودند، بعداز تقبل هفته ها وماه ها سرگردانی وقبول مشقات جانفرسا به ولایت بادغیس رفته، در مناطق مختلف ولایت بادغیس ازجمله شهر قلعۀ نو مسکن گزیدند و با باگذشت زمان زبان مادری خودرا ازدست دادند و تحت تأثیر محیط، زبان تُرکی را فراموش کرده؛ زبان شان فارسی شد. االکنون سرخابی های ساکن فاریاب به زبان ترکی- اوزبیکی و سرخابی های قلعۀ نو به زبان فارسی صحبت می کنند.

(تخت جلایر) مصداق هویت نابود شده

سومین مصداق جرم نسل زدایی براساس بند۳ مادۀ ۶ اساسنامه دیوان کیفری بین المللی و بند۳ مادۀ ۴ کنوانسیون منع و مجازات نسل زدایی، قرار دادن عمدی یک گروه در معرض وضعیت زندگی نامناسب است که منتهی به نابودی فزیکی تمام یا بخشی از گروه شود.

استمرار حیات فردی و گروهی انسان ها وابسته به مجموعۀ شرایط و اوضاع و احوال مناسبی است مانند شرایط تغذیه ای، جغرافیایی، بهداشتی، اقتصادی، امنیتی و ارتباطی مناسب. بدون آنها حیات انسان با خطر های جدی مواجه میشود. از بین بردن شرایط مناسب زندگی ویا سلب رفاه و آسایش اجتماعی بشر، به مرگ فوری افراد و گروه ها منجرنمی شود ؛ بلکه به تدریج موجب نابودی آنان میشود. برای مقابله با چنین خطری که بارها سبب نابودی گروهی از انسان ها شده است، جامعۀ بین المللی در اسناد متعدد تحمیل شرایط خطرناک را را به عنوان مصداقی از مصادیق جنایت نسل زدایی جرم انگاری کرده است.[۲۵۶]

آل جلایریا جلایریان از شمار خانواده های مربوط ایلخانیان بوده و اصالتاً تُرکی و مغول نژاد بودند که از سال۷۳۶قمری (۱۳۳۵م) تا ۸۳۵ قمری (۱۴۳۲ م) در بخش هایی از خراسان اسلامی و عراق عرب و عجم تسلط داشتند.[۲۵۷]

واژۀ «جلایر» از نام یکی از قبیله های بزرگ و مهم مغول ریشه گرفته است.موسس این سلسله کسی است بنام شیخ حسن.امیر احمد جلایر پس از انقراض حاکمیت ایلخانی های مغولی در آستانۀ ظهور امیر تیمور کورگان، جنگهای شدیدی با وی انجام داد. زمانیکه امیر تیمور به مقصد کشور گشایی از سمرقند به مقصد خراسان رسید، پس از

[۲۵۶] خالقی. ص۵۵.

[۲۵۷] یعقوب آژند(مترجم) تاریخ ایران(دورۀ تیموریان) جامی. چاپ سوم. تهران.۱۳۸۷.ص

عبور از دریای آمو در مناطق مختلف خراسان با بازماندگان سلسلۀ ایلخانیان درگیر گردید. یکی از این جنگ های مهم، جنگهای امیر تیمور با امیر احمد جلایر مجموعه ای از لشکر کشی ها و درگیری هابود که در اواخر قرن چهاردهم میلادی بین این دو حاکم اتفاق افتاد.

این در گیری ها منجر به سقوط حکومت جلایریان و تسلط امیر تیمور بر بخش های وسیعی از ایران و عراق شد.در این جنگ ها پسر امیر احمد جلایر توسط عمر بهادر تیموری درسال۸۰۷قمری اعدام گردید.[۲۵۸]

در مناطق تُرکی نشین شمال از اینگونه مناطق و محلات نمونه های فراوانی موجود است. که یکی از آنها منطقۀ تاریخی « تخت جلایر » است. « تخت جلایر» در قسمت انتهای شمالی مرکز شهرمیمنه قرار دارد. این منطقه به استناد مدارک تاریخی معبر عمومی لشکر گشایانی که از شمال به جنوب، به سوی خراسان و شبه قاره تهاجم می نمودند، محسوب میشود.

به روایت افراد ثقات میمنه منطقۀ مذکور مانند سایر مناطق دیگر، یک قرن و اندی قبل مرکز اسکان قبایل تُرکی زبان جلایر بوده و یکی از مراکز قدرت جلایریان در حوزۀ جوزجان تاریخی. ولی پس از انقراض سلسلۀ خانات مستقل میمنه و انتقال موج بزرگی از ناقلین

[۲۵۸]حافظ ابرو. عبدالله بن لطف الله(۱۳۸۰)زبده التواریخ.(در۴جلد).ج۳.ناشر وزرات فرهنگ و ارشاد اسلامی.چاپ یکم. تهران.شابک:۹۶۴-۴۲۲-۳۶۵-۹.ص۳۹.

جنوب و صوبه سرحد و جابجایی آنها در این مناطق، اهالی اصلی آن به صورت دسته جمعی قتل عام و بجای آن ناقلین جابجا شده اند.اکنون در این مناطق جز قبایل ناقلین کمتر کسی از اهالی بومی اوزبیک زندگی می کنند.

من در جریان پژوهش میدانی طی سالهای ۱۳۸۳-۱۳۸۴ در میمنه که برخی از بخشهای اثر(جغرافیای عمومی فاریاب) مبتنی بر روایات ثقات محیط می نوشتم و اکثر مصاحبه کنندگان من محاسن سفیدان و افراد کهنسال در شهر و روستا ها بود متوجه شدم که اینگونه موارد در همه ولایات شمالی کشور، به خصوص میمنه و اطراف آن به فراوانی اتفاق افتاده است. یکی از این محاسن سفیدان از زبان پدرش روایت میکرد که روزی فوج و پلتنگ بزرگی از عساکرحکومتی به منطقهٔ (تخت جلایر) آمده؛ روستای آنان را به شکل وحشیانه چور و چپاول نموده، همه را به صورت دسته جمعی از خانه هایشان بیرون می کشند، به حدیکه هیچ آدمی در قریه باقی نمی ماند، تعدادی از مهاجمین به قریه مانده مصروف غارت خانه های مردم میشوند و عده ای از سواران ، این اهالی را مانند گله های گوسفندان در حالیکه از چهار طرف راه فرار را بر آنان بسته اند آنان را ساعت های متوالی در دشتهای وسیع، در حالیکه افراد ناتوان و زنان و بچه هایی را که نمیتوانند راه بروند، با ضربات شلاق و قمچین بیرحمانه مورد ضرب و شتم قرار میدهند؛ آنان را مجبور میکنند که راه بروند. آنانیکه از پا میافتند با فیرتفنگ کشته میشوند.

بعداز ساعت های متوالی پیاده گری طاقت فرسا وقتی که اکثریت این مردم بخت برگشته نمیتوانند راه بروند، عساکر حکومتی در قسمتی از دشت، این بخت برگشتگان را مجبور میکنند با بیل هاییکه به آنان داده میشود، دایره ای به وسعت بزرگ در داخل دشت حفرکنند. وقتی که بعد از ساعات متوالی، کار کندن این خندق تمام می شود، عساکر آنها را به صف های جداگانه نزدیک به هم ایستادکرده و عده ای از پشت سر به آنان طوری شلیک میکنند که یک مرمی ۴-۵ نفر را بهم میدوزد.[۲۵۹]

پس از قتل عام آنها، عساکر دوباره افرادی را که زخمی شده و یا از درد ناله میکشند، دوباره هدف قرار میدهند. پس از اطمینان یافتن از اینکه هیچکسی ازاین جمع زنده نمانده. به همراهان خود در قریه «تخت جلایر» ملحق میشوند. از بین این قتل عام شدگان اتفاقا کسی که با برداشتن زخم سطحی ، زنده مانده و از ترس مرگ دوباره خودرا به موش مردگی زده است، در تاریکی شب از جمع کشته شدگان خودرا به آبادی کشیده و به شهرمیمنه میرود و این رویداد وحشتناک را به نزدیکان خود قصه میکند.این فرد آخرین بازمانده از نسل قوم « جلایر» میباشد. او سپس به قریّۀ « قوتور» رفته و زندگی جدیدی را در حالیکه همه خانواده و بستگان خودرا ازدست داده است، شروع

259 دوختن با آتش تفنگ های نوع یک تیرو پنج تیر در آن زمان، نوعی هنرجنگی و صرفه جویی در مصرف مرمی حساب می شده است. زیرابه جای مصرف یک مرمی برای کشتن یک نفر، پنج یا شش نفر را با یک مرمی می کشتند.

میکند.این روایت تلخ و اندوهبار را کسی بنام « حاجی عبدالجلیل قوتوری» برایم قصه کرد.[۲۶۰]

شهر تاریخی « چیچکتو » روایتی از یک تاریخ منهدم شده

چیچکتو یکی از شهر های معمور و آبادان خراسان بود. این شهر در کنار تالقان تاریخی(قیصار) موقعیت داشته و در زمان تیموریان هرات و سلطان حسین بایقرا شهری به آبادانی و خرمی میمنه بوده و زیارتی متبرک بنام «خواجه بلجان» در آنجا موقعیت داشته. در تاریخ « روضت الصفا» و « حبیب السیر فی اخبار افراد البشر» ذکر وقایع وعمرانات این شهر آمده است.

در اوایل قرن نوزدهم میلادی بنابه قولی در۱۸۴۷میلادی وزیر یارمحمدخان، وزیر شاه محمدسدوزایی مناطق چیچکتو و اطراف آن راازسکنه خالی ومردم دیگری را ازساحات افغانستان درآنجا ساکن میسازد.[۲۶۱]«ساقلاو/ ساخلاو»به معنی«عسکرذخیره» عبداللطیف در چیچکتو و از میرزا علاألدوله به «قورماچ» قرار گرفته لشکر هرات درایام سردی قلعه ای را بناکرده ازخرابه های قلاع سابقه خشت های پخته درآورده در قلعه بکاربرده ، ازشدت سرما و نبودن آسیا، آرد میسر نشده«قورماچ»یعنی«گندم بریان» نموده و با خوردن آنُ قلعۀ

---

[۲۶۰]این شخص تا اکنون زنده است و در شهرمیمنه زندگی دارد.عمر وی در حدود۷۵-۸۰ سال است و سالیان درازی در مندوی مرکزشهرمیمنه شغل برنج فروشی داشت و دارای خانوادۀ بزرگی است.

[۲۶۱] http://www.ariaye.com/dari7/siasi/tordi2.html

قورماچ را آبادکرده اند.در تاریخ روضۀ الصفا این موضوع مشروحاً درج گردیده است.[۲۶۲]

شهر چیچکتو درپی جنگها و تهاجمات اواخر قرن نوزدهم به شدت آسیب دیده ، اهالی بومی آن قتل عام و تبعید و شهر از سکنه خالی شده؛ تخریب گردید. آثاراین تخریبات وتاثیرات جنگی تا اوایل ۱۹۳۸ مشهودبود ؛ چنانچه وقتی اولین مکتب عصری دراین منطقه بازشد ، بعدازمدتی ، بسته شد.
بتاریخ۱۹حوت سال۱۳۱۷ مکتبی بنام چیچکتودرقسمت هزاره قلعه مربوط حکومت قیصار افتتاح گردید.ولی درسال۱۳۲۳به نسبت دوری قریه جات وعدم تکمیل جدیدالشمول مکتب مذکورلغوگردید.[۲۶۳]

این منطقۀ تاریخی که اکنون کمی دورتر از گذرگاه شاهراه مواصلاتی هرات- میمنه واقعست، درطول۳-۴دهه جنگ بکلی ازسکنۀ بومی تُرک- اوزبیک خالی گردیده و شاهد جنگهای خونین و وحشتناک بود طی یکدهۀ گذشته بااجرای پروژه های مخفیانۀ انتقال ناقلین از آن سوی سرحد، اکنون چهرۀ فزیکی و اتنیکی خود راعوض نموده و ناقلین درآن اسکان داده شده اند و فقط نام تُرکی آن حفظ گردیده است.[۲۶۴]

---

[۲۶۲]بروایت یادنامۀ نفیرفاریابی. روضۀ الصفا.ج۶.ص ۳۵۵.
[۲۶۳]همان اثر.ص۱۳۱
[۲۶۴]جغرافیای تاریخی وتاریخ میمنه از ظهور اسلام تا اوایل قرن نوزدهم. تالیف محمد کاظم امینی(اثر چاپ نشده) ص ۵۶.

همچنان نمونه های فراوانی از نسل زدایی اهالی بومی تُرکی زبان در اطراف ولایت فاریاب تا حدود ولایت کنونی بادغیس و غور موجود است که با گذشت زمان و عدم تحقیق و پژوهش بموقع در این عرصه، به باد فراموشی سپرده شده و به دلیل نبود منابع کتبی و مرگ شاهدین عینی، رفته- رفته فراموش شده اند. از آن جمله می توان از منطقهٔ «قاورماچ قلعه» یاد کرد که با نسل زدایی اهالی تُرکی آن در دوره های استبدادی امیر عبدالرحمن تا امیر امان الله، سکنهٔ بومی آن نابود و بجای آن ناقلین جابجا شده و نام تاریخی آن از « قاوورماچ قلعه»به «غورماچ» جعل و تعویض گردیده است.

منطقهٔ « بوککن» در مرغاب نمود دیگر یک نسل زدایی

یکی از دوستانم که مدتیست براثر تغییرات سیاسی اخیر در افغانستان به کشور المان مهاجرشده و در آنجا اقامت دارد، چندی قبل از طریق گروپ واتسپ سوالی را مطرح نمود و از من خواستار معلومات در این مورد گردید. من که بار اول با این مورد برخورده بودم، برایم این سوال تازگی داشت. و سپس از خود شخص مذکور در رابطه خواستار معلومات گردیدم.

وی از زبان دوست و همشهری اوزبیک خود روایت میکرد که پدر بزرگ وی بنام: قربان پاشا فرزند عسل پاشا در اصل از ایماق های ساکن منطقهٔ «بوککن» بوده اند. این منطقه از قدیم مرکز اسکان ترک های ایماق وسایر اقوام تُرکی بود ه ولی، در اثر تهاجماتی که عساکر افغان در این منطقه در زمان امیر عبدالرحمن نمودند، اهالی آن قتل

عام و متواری گردیده و ملک و جایداد های آنان در اختیار ناقلین قرارگرفته است.

پدر کلان های آن ها بنام «عسل پاشا» و « قربان پاشا» پس از این قتل عام توانسته اند خودرا به نایب الحکومگی میمنه رسانیده، در منطقهٔ « آق مسجد » امام صاحب سکونت کنند. فرزند نسل سوم آنها « ابراهیم بیک» نام دارد. وچهارمین نسل آنها دو پسر بنام صادق بیک اوغلی(۳۴-۳۶ساله) و صابر بیک اوغلی میباشد که اکنون در کشور آلمان اقامت دارند.

این روایت را صادق بیک اوغلی(۳۴-۳۶ساله) از زبان مادر بزرگش که ۱۰-۱۵سال قبل در سن ۹۵ سالگی وفات کرده، روایت میکند. اکنون در تذکرهٔ تابعیت این دو برادر قومیت آنها(اوزبیک) ثبت شده است.[۲۶۵]

روایتی گمشدهٔ تاریخی از مناطق « قیرق قیز » یا « چهل دختران »

حادثه های دیگری که نمونه های فراوانی از رفتار لشکریان امیر عبدالرحمن و در دوره های بعدی عساکر دولتی بعد از تسلط در مناطق تُرک نشین انجام دادند، موجودیت جاها و مکان هایی بنام « قیرق قیز» یا « قیزلر قلعه » است که همه ولایات شمال، بیشتر در شهرستان های مختلف ولایت فاریاب وجود دارد. که تا حال در مورد

[۲۶۵] قدیربیک تیمور اوغلی.ملیت اوزبیک.ولایت فاریاب.شهرمیمنه. لیسانس حقوق و علوم سیاسی.مقیم آلمان. میونیخ.سن ۳۰-۲۸ساله.

آنها تحقیقات و پژوهش های علمی و تخصصی انجام نیافته ولی محتملاً قدمت آنها به بیشتر از یک و نیم قرن نمیرسد. اتفاقا این موارد تا حال به واسطهٔ هیچ پژوهشگر و نویسندهٔ ترکی زبان تحقیق و پژوهش نشده.

در منتهی الیه قریهٔ « قره غویلی» شهرستان المار تپه ای بلند وجود دارد بنام « چیم قلعه » که با گذشت زمان از بین رفته و به گفتهٔ موسفیدان و کهنسالان منطقه، اینجا روزگاری قلعهٔ بزرگ و مستحکمی بود .پیوسته به این تپهٔ بلند، تپه ای نه چندان بلند دیگری نیز درکنار أن وجود دارد که بنام«قیزلرقلعه» یا «قیرق قیز»یاد میشود میگویند اینجا چهل دختر یکجا دفن شده اند ، همه اهالی قریه بخصوص موی سفیدان حکایت میکنند که شبانه صدای دف ودایره چهل دختر در این تپه که هرشب به بزم و پایکوبی میپردازند برای مردم محسوس است.[۲۶۶]

روایت چهل دختران از تاریخ« بیان الوقایع » محمد یوسف ریاضی

یکی از حادثه های اندوهبار که حاکی از حرص و ولع لشکریان امیر به تجاوز جنسی بر زنان و دختران هزاره است، حادثهٔ «چهل دختران» است. در این رویداد چهل و هفت تن از دختران و زنان هزاره که در مغاره ای پنهان شده بودند، مورد تعقیب سپاه امیر قرار گرفتند.

[۲۶۶] جغرافیای عمومی فاریاب. محمد کاظم امینی.ص

سپاهیان مکان آنهارا یافتند و به قصد اسیر کردن آنان به سوی قلۀ کوه فرار کردند تا به اوج قُله رسیدند. ارتفاع آن کوه بیش از صد ذراع و از قُله کوه تا نصف کوه صاف بود و آنان دیگر راه فرار نداشتند.

در این حال سپاه وحشی هلهله کنان چون تیره دیوان، به قصد وصال پریان نزدیک به آن مه رویان رسیدند و دختران خودرا از قُله کوه به زیر انداختند. آنان تکه و پاره شدند تا دست اجنبی به دامن عفت آن ها نرسد.[۲۶۷]

جنبش مشروطیت و تُرک های افغانستان

انقلاب مشروطه، یک رویداد عظیمی بود که در ایران اواخر دورۀ قاجاریه به وقوع پیوست و اثرات دیرپایی را از نظر سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و سایر بر جامعه ایران به جای گذاشت. این انقلاب را می‌توان نقطه عطفی در کل تاریخ سرزمین به شمار آورد که طی آن مردم ستمدیدۀ برای محدود کردن قدرت مطلقه پادشاهان به پا خاستند و طی حماسه‌هایی که در این میان سهم آذربایجان و خصوصا تبریز و ستارخان در آن تعیین کننده بود، توانستند استبداد را به زانو درآورده و مشروطه را برقرار سازند؛ هر چند که در نهایت این انقلاب با دسیسه های روس و انگلیس و با سرکار آوردن رضاخان از مسیر اصلی خود منحرف گشته و زحمات مشروطه

[۲۶۷] ریاضی هروی،محمد یوسف. بیان الوقایع. بی تا. نسخه سوم.ص۲۶۰. نسخه

خواهان به نتیجه مطلوب نرسید، البته ریشه‌یابی علل این انحرافات که منجر به ناکامی مشروطیت گشت، مجال دیگری را می‌طلبد، اما در این نوشته سعی بر این است که در مورد واژه "مشروطه" مطالبی ذکر گردد و معنی یا معانی آن ، از دیدگاه برخی از نویسندگان مورد بررسی قرار گیرد. لازم به ذکر است که واژه‌ی مشروطه از واژه‌های نسبتا جدیدی است که در تاریخ معاصر کشور و با انقلاب مردم علیه استبداد وارد ادبیات کشورمان شده و قبل از آن در فرهنگ سیاسی کشورمان مطرح نبوده است، بنابر این واژه‌ی فوق در اوایل انقلاب مشروطه از اصطلاحات بعضا نامفهوم برای عده زیادی از مردم بوده است. در کتاب "تاریخ مشروطه ایران" در این زمینه آمده است:« ...بدینسان مشروطه در ایران پدید آمد، ولی مردم بسیار دور می‌بودند و معنی و ارج آن را نمی‌دانستند... در این هنگام نیز صد کس شبنامه می‌نوشتند و هر کس دانسته‌های خود را بیرون می‌ریختند ، به جای آنکه در پی یادگرفتن باشند و بدانند مشروطه چیست "[۲۶۸]و سپس مؤلف به ناآگاهی خود در این زمینه اشاره کرده و می‌نویسد: « من نیز {کسروی} که نخستین بار نام مشروطه را می‌شنیدم، آرزومند دانستن معنی آن بودم"[۲۶۹] و سپس به واعظانی در شهر تبریز اشاره می‌کند که معنی مشروطه را در اجتماعات مردمی بیان می‌کردند و محاسن این نوع حکومت را به مردم شرح می‌دادند و شاید به همین خاطر نیز مردم تبریز عمیق‌تر از مردمان سایر شهرها و نقاط دیگر با این واژه و ارزش این

[۲۶۸]کسروی. احمد(۱۳۵۱)تاریخ مشروطهٔ ایران. انتشارات امیر کبیر.تهران.صص۱۲۲-۱۲۳.
[۲۶۹]همان اثر.ص۶۰.

حکومت، آشنا بودند و براساس این آگاهی نیز تا آخر با مشروطه همراه شدند، این در حالی بود که در برخی از نقاط مردمان « نام مشروطه شنیده و معنی آن را آشوب و خودسری می‌پنداشتند.»[۲۷۰]

سعید نفیسی در این زمینه می‌نویسد: « کلمه مشروطه، اصلا عربی و صیغه مؤنث اسم مفعول مشروط زبان عربی است. اما با این معنی که حالا بکار می‌برند در زبان عربی وجود ندارد، یعنی به معنی حکومتی که با مشورت نمایندگان ملت کار بکند. این کلمه مشروطه را به این معنی در آغاز انقلاب ایران وضع کرده‌اند و آنهم تقلید از ترکان عثمانی بوده است».[۲۷۱]

جنبشی مترقی و روشنگرا که در تاریخ ادبیات سیاسی کشورهای تُرکیه، ایران و افغانستان به نام «جنبش مشروطیت » یا مشروطه خواهی مشهور شد. حرکتی ترقی خواهانه به منظور رفع اختناق حاکم در کشور و محدود کردن دست امرا و پادشاهان که با تطمیع علمای دینی و قشر روحانیون به مظالم و مفاسد خود لباس شرعی و حقانیت بوشانیده و کشور و مردم را به گروگان گرفته بودند، آغاز شد. این حرکت ملی و روشنفکری که در اوایل قرن بیستم میلادی درکشور بدید آمد تاثیراتی شگرفی بر وضعیت سیاسی و اجتماعی کشور گذاشت.

جنبش مشروطیت در کشور عمدتاً به دور محور اهداف زیرین می‌چرخید:

---

[۲۷۰] همان اثر.۲۴۸.

[۲۷۱] نفیسی.سعید(۱۳۴۴) در مکتب استاد.موسسهٔ مطبوعاتی عطایی.تهران.ص۴۹.

۱.محدودیت اختیارات شاه در چارچوب قانون به هدف پایه‌گذاری یک حکومت مشروطه به جای سلطنت مطلقه،استقلال کامل سیاسی افغانستان و ظهور افغانستان به حیث یک دولت مستقل در سیاست‌های داخلی و خارجی،

۲.حمایت از نوگرایی و پخش دانش و فرهنگ مدرن و عصری...

البته مشروطه‌خواهان پیش از پایه‌گذاری سراج الاخبار چنین اهدافی را از همان زمان ایجاد «جمعیت سری ملی» دنبال می‌کردند و در این راه قربانی‌های بزرگی دادند. این که بعضی‌ها تصور کرده اند که اندیشه‌های مشروطه‌خواهی با نشرات سراج الاخبار در افغانستان پدید آمد و محمود طرزی رهبر جنبش مشروطیت بوده، اندیشه و باوری است که اسناد تاریخی نمی‌تواند آن را تایید کند. البته پس از سرکوب خونین مشروطیت در ۱۹۰۹، نشر سراج الاخبار تکانهٔ بزرگی بود تا اندیشه‌های آزادی و عدالت خواهانهٔ مشروطیت بار دیگر در میان جوانان و آموزش دیده‌گان کشور گسترش پیدا کند. چنان‌که شماری از شاعران، نویسنده‌گان و مشروطه‌خواهان در حلقهٔ نشرات سراج الاخبار جای‌گاه مناسب و ثمر بخشی پیدا کردند. بدین‌گونه می‌توان گفت که سراج الاخبار خط نشراتی خود را با طیف اندیشه‌های جنبش مشروطیت هم‌آهنگ نمود به زبان دیگر خود به افزاری بدل شد برای پخش اندیشه‌های مشرطه خواهان در کنار گونه‌های ادبی دیگر از شعر نیز به پیمانهٔ گسترده‌یی برای پخش اندیشه‌های مشروطیت در سراج الاخبار استفاده می‌شد.

البته در انتقاد از سیاست‌ها و روش زنده‌گی امیر این شعرهای طنز آلود بود که بیشتر از ژانرهای دیگر ادبی کاربرد داشت. شاعران مشروطه با آمیختن محتوای شعر با زبان طنز، کنایه و ارائه های ادبی دیگر، این ظرفیت را داشتند تا برسیاست‌های خودکامه و شیوهٔ زنده‌گی امیر و بی‌عدالتی‌های نظام او انتقاد کنند. چیزی که درنثر امکان کمتری آن وجود داشت. اگرهم با استفاده از نثر بر امیر انتقاد می‌شد، بیشتر آمیخته با زبان طنز بود. مثلاً محمود طرزی با نوشتهٔ طنزی « حی علی الفلاح» بر امیر انتقاد می‌کند که چرا به حل مسالهٔ استقلال کامل سیاسی افغانستان نمی‌پردازد؟ او با این طنز می‌خواهد او را بیدار کند و به سوی رستگاری فراخواند که همانا بیرون شدن از تحت الحمایه‌گی انگلیس است.

درکلیت سراج الاخبار با نشرات خویش در یک جهت برای رسیدن به استقلال سیاسی کشور در برابر دولت هند بریتانیایی ایستاده بود و در جهت دیگر به آگاهی دهی مردم می‌پرداخت و توسعه آگاهی سیاسی و اجتماعی و فرهنگی را بخشی از مسوُولیت‌های سنگین خود می دانست.[۲۷۲]

جنبش مشروطیت اول که در سالهای اخیر حاکمیت امیرعبدالرحمن و اوایل حکومت امیر حبیب الله شکل گرفت، با انکه این جنبش اساساً مرکز آن کابل بود ولی نمونه های متبارز آن ومشهود آن قبلاً در مناطق تُرکستان شکل گرفته و در تشکل آن اهالی نایب الحکومگی میمنه سهم بسزایی داشتند.

[۲۷۲]غبار.میرغلام محمد(۱۳۴۶) افغانستان در مسیر تاریخ. مطبعه دولتی کابل. ج اول، ص ۷۲۴.

از شمار افرادی که در تشکّل جنبش مشروطیت سهم برازنده داشتند از جمله پروفیسر غلام محمد میمنگی (۱۲۵۲- ۱۳۱۴خورشیدی) [۲۷۳]، احمد قلیخان قیزیلباش چنداولی، قاضی بابامراد اندخویی(۱۲۳۷-۱۳۰۹خورشیدی)[۲۷۴] و در شکل گیری جنبش مشروطیت دوم از بزرگان و مبارزانی چون محمد کریم نزیهی جلوه(۱۲۸۵-۱۳۶۶)[۲۷۵] و محمد یونس سرخابی(اوزبیک)،(۱۳۰۸-۱۳۷۳خورشیدی)[۲۷۶] یاد اوری نمود.[۲۷۷]

به استناد منابع تاریخی در شرایط حساس مبارزات جنبش مشروطیت اول از جمع مبارزین، فقط پروفیسر غلام محمد میمنگی زمانیکه هیچکس از ترس جان جرات نمیکند، نزد امیر برود، با جسارت و فداکاری وقبول مرگ و شکنجه و زندان حاضر میشود تا عریضۀ رسمی این جنبش را به حضور امیر حبیب الله، در جلال آباد برده و به امیر بسپارد.[۲۷۸] پروفیسر غلام محمد میمنگی(پدر هنر نقاشی افغانستان) که پس از قتل پدرش عبدالباقی خان مینگ باشی، پس از سقوط امارت میمنه با زنجیر و زولانه یکجا با خانوادۀ امیر دلاور خان ، به کابل آورده شده و سپس بشمول ۲۸نفر از امرا و بزرگان ترکستان در قتلگاه بالاحصار کابل قتل عام میشود. غلام محمد نُه ساله تحت اهتمام مادر فاضله اش در شرایط اختناق آور نظارت

---

[۲۷۳] همان اثر.ص ص۳۱.

[۲۷۴] همان اثر.ص۲۹.

[۲۷۵] همان اثر.ص۴۱.

[۲۷۶] همان اثر.ص۵۸.

[۲۷۷] فاریابده سیاسی اینتیلیش لرتاریخی. محمد کاظم امینی.ص۲۲.

[۲۷۸] یارقین .محمدحلیم(۱۳۸۳) برگهایی از تاریخ اوزبیکان افغانستان. نشرات انجمن اولوغ بیک. بلخ.ص ۱۰۸.

بزرگ شده و نقاشی بزرگ و مبارزی نستوه میگردد. استاد عبدالحی حبیبی درمورد وی می نویسد:

«غلام محمد میمنگی منسوب به یکی از خانواده های متشخص و پر نفوذ اوزبیک میمنه بوده و در همان زمان از شمار چهره های روشنفکری سرشناس و از ارکان جنبش مشروطیت بود.»[۲۷۹]

غلام محمد میمنگی در قطار سایر رهبران مشروطیت، مدت ۱۳سال را در زندان و شکنجه های سنگین سپری نمود. وی بعد از اینکه امیر امان الله به دارالسلطنۀ کابل تکیه زد، به منظور تحصیل در آلمان فرستاده شده و بعداز تکمیل دورۀ آموزش در نقاشی، باگرفتن لقب «پروفیسری» به افغانستان برگشت.[۲۸۰]

اتحادیۀ محصلان

حرکت ها و نهضت های سیاسی چون« ویش زلمیان»، « جمعیت وطن»و« ندای خلق » چاپ و نشر جرایده مربوط غیردولتی، موجودیت مطبوعات، ازدی بیان، برگزاری انتخابات آزاد به خاطر فرستادگان نمایندگان در دورۀ هفتم شورای ملی، به همینگونه راه یافتن عده ای از عناصر ملی و روشنفکر و وطنپرست در پارلمان و موضعگیری ومبارزات سرسختانۀ آنها در برابر استبداد و مظالم دولت

[۲۷۹] حبیبی.استاد عبدالحی(۱۳۶۲) جنبش مشروطیت در افغانستان. مطبعه دولتی کابل.ص۴۶.
[۲۸۰] فاریابده سیاسی اینتیلیش لر تاریخی.ص۴۰.

و اشتراک مستقیم شاه محمود خان صدراعظم در جریان برگزاری انتخابات؛ ضرورت و نیازمندی اینکه با در نظرداشت وضعیت جهان و اجتماعات پیشرفته و تحولات اجتماعی در کشورهای همسایه، شاه و دستگاه حاکمۀ دولتی برخی آزادی های سیاسی و اجتماعی برای مردم افغانستان درک نموده و در نظربگیرند؛ به وجود آورد. به همین دلیل مرتبط به این موضوع که حقوق طبیعی جامعه و مردم بود، زمینۀ به وجود آمدن « اتحادیۀ محصلان» مهیا گردید.[۲۸۱]

اساسنامۀ این اتحادیه برای نخستین بار توسط استاد محمد اکبرپامیر، استاد دانشکدۀ حقوق و علوم سیاسی دانشگاه کابل ، به مصلحت و استشارۀ مشاور وزیر امور خارجه و مؤسس و نخستین استاد دانشکدۀ حقوق و علوم سیاسی دانشگاه کابل؛«مَنی منجی اوغلو » نوشته شد.[۲۸۲] به قول یکی از اشتراک کنندگان فعال جنبش محصلان، داکتر محمد حسن شرق، این جنبش برای بار نخست در دانشکدۀ حقوق و علوم سیاسی دانشگاه کابل تأسیس گردیده بود. این نهضت زیر نظر رییس دانشگاه کابل، دکتر محمد اَنَس، به عنوان نخستین تشکیلات آزاد روشنفکران، به فعالیت آغاز کرد. نخستین جلسات این اتحادیه در لیسه های امانی و استقلال برگزار می گردید. آهسته- آهسته در

[۲۸۱]نخبگان شماره یکم. داکتر عبدالرحمن محمودی. انتشارات بنگاه میوند. ص۱۱۱.
[۲۸۲]همان اثر.ص۱۱۲.

این سازمان فقیر محمد مهمند، نور احمد شاکر، میرعلی احمد شامل زاده، محمد کریم نصرتی، امان الدین امین پور، سید محمد میوند، عبدالرزاق آصفی، محمد نعیم کندهاری،شاه علی اکبر شهرستانی، محمد یونس سرخابی، عبدالغنی محمودی، هادی محمودی، اسعد احسان و غبار نیز به آن پیوستند.[۲۸۳]

در همان دوره(۱۳۴۲-۱۳۵۴) دانشگاه کابل در سطح کشور یگانه دانشگاه بوده و در تشکیلات آن دانشکده های طب، حقوق، ساینس و ادبیات فعالیت داشت و هیچگاهی تعداد دانشجویان آن از چهارصد نفر تجاوز نمیکرد. فعالیت های اتحادیۀ دانشجویان، توسط اعضای کمیتۀ رهبری پیش برده میشد. اعضای این کمیته از بین نمایندگام دانشجویان نخبۀ چهار دانشکده، به شکل دوره یی انتخاب می شدند. این اتحادیه رفته- رفته به منبر سخنرانی طرفداران دموکراسی، استقلال و آزادی خواهی، تأمین عدالت اجتماعی، مساوات و برابری ملی و مبارزه برعلیه مظاهر استبداد و استعمار، مبدل گردید.[۲۸۴]

در ابتدأ بنابر حکم صدراعظم وقت، شاه محمود خان در فعالیت های اتحادیه فقط دانش آموزان معارف و دانشجویان دانشگاه می توانستند، اشتراک نمایند. لیکن در مراحل بعدی کمیتۀ محصلان از کنترول

[۲۸۳] ایضاً.

[۲۸۴] همان اثر.ص۱۱۳.

دولت خارج گردید. روزی در ضمن یکی از نشست های اتحادیه، نمایشی بنام «اتحاد ملی» که توسط فضل ربی پژواک نوشته شده بود؛ اجرا گردید. این نمایش سبب گردید تا خشم و غضب دستگاه حکومتی، شاه و صدر اعظم برعلیه اعضای اتحادیه بالاگیرد و در نتیجه تعدادی از هیأت رهبری اتحادیه دستگیر و به زندان افکنده شدند. این حرکت حکومت سبب اغتشاش و شورش اعضای اتحادیه شده و باعث گردید تا محصلان به اعتراضات و راه پیمایی بر علیه دولت بزنند. این اعتراضات بعد به تدبیر عبدالاحمد پنجشیری معین اداری وزارت معارف و بابه جان، یاور اول نخست وزیر کشور، شاه محمود خان حل گردیده و در نتیجه تمام دانشجویان زندانی شده از زندان رها گردیدند. ولی از بین آنان فقط سه تن مجازات گردیدند؛ یونس اوزبیک که بعد ها بنام (یونس سرخابی)مشهور شد، به فاریاب تبعید گردید؛ شاه علی اکبرشهرستانی(هزاره) و حبیب صافی در کابل در نظارت باقیماندند. و دستگاه حکومتی به صورت رسمی فرمان لغو این اتحادیه را صادر کرد.[۲۸۵]

با مروری کوتاه بر مبارزات اتحادیۀ محصلان در دورۀ دموکراسی، به خلاصه های ذیل میتوان رسید:

[۲۸۵]نخبگان درجه یکم.ص۱۱۳.

۱.میر علی شامل زاده، داکتر حسن شرق، محمد ابراهیم کوپراتیف، عبدالهادی محمودی، شاه علی اکبر شهرستانی، عبدالوحد، یونس سرخابی، عبدالغنی، محمد حیدر ژوبل و دیگران از شمار اعضای با احساس و مبارزملی، جسور و فعال اتحادیه بودند.[۲۸۶]

۲. خاندان سلطنتی، دستگاه حکومتی و اطرافیان آن از جریان دموکراسی و اشتراک عامه مردم در صفوف آنان، احساس خطر نموده و موجودیت این جریان را به ضرر خود و منافع خود دانستند.با آنکه اصلاحات به وجود آمده در دستگاه دولتی در این وقت نهایت کم و مطلقاً کافی نبوده و شکل نا پخته و نا مکمل طبیعی را بخود داشت.

۳.تمام سازمانهاو گروه های دموکراتیک و ارتجاعی که باهر اسم و رسم به صورت اشکار و پنهان در این دوره فعالیت می نمودند به نحوی از انحا توسط دستگاه حکومتی، دربار، یا که حامیان و طرفداران آنان در ارتباط نزدیک بودند.

۴. روشنفکران ملی و مترقی، آزادی خواه و تسلیم ناپذیر مربوط به اقلیت های ملی و مذهبی در هر حالتی، به مقایسهٔ مبارزین دراماتیک و تصنعی اشرافی که در صف این اتحادیه بودند؛ به سختی ضربه دیده و مجازات می شدند و اعمال تضییقات و مجازات سنگین بر آنها یک

[۲۸۶]فاریابده ملی اینتیلیش لر تاریخی. ص۵۸.

امر طبیعی بود. به همین دلیل فقط از صفوف این اتحادیه، یونس اوزبیک، شاه علی اکبر شهرستانی هزاره و حبیب صافی، با قهر و غضب حکومت روبرو شده ، به زندان افکنده شده و تبعید گردیدند.[۲۸۷]

[۲۸۷]نخبگان درجه یکم.ص۱۱۶.

بخش چهارم

ناقلین وکوچی ها ، بزرگترین درد سر

معانی ناقل در فرهنگ های فارسی

پدیده ا ی بنام کوچی و ناقل در ادبیات سیاسی و رسمی افغانستان تا زمان تصویب نظامنامۀ استبدادی انتقال ناقلین به قته غن[۲۸۸] وشمال که در سال ۱۳۰۲ در زمان امیر امان الله صورت مکتوب و همچون مانیفیست سیاست های تمامیت طلبی در صدسال گذشته عمل کرده و میکند و جزو سیاست رسمی حاکمیت ها قرار گرفت؛ وجود نداشت. قبل از پرداختن به این بحث لازمست که معلوماتی را در مورد واژۀ کوچ در فرهنگ های متداول، روایت نمایم.

استاد علی اکبر دهخدا درفرهنگ بزرگ خویش در مورد این واژه می نویسد:

کوچ:به معنی لوچ و احول باشد. (برهان) (از ناظم الاطباء). بر وزن و معنی لوچ، یعنی احول است که بجهت کجی چشم یکی را دو بیند و آن

---

[۲۸۸]صورت املایی درست نگارشی این واژۀ تُرکی به همینگونه است. اما در افغانستان درصد سال گذشته به تبعیت از ادبیات معمول زمان تصویب این نظامنامه این شیوۀ غیرمعمول به صورت(قطغن) نوشته شده، که تا اکنون اصلاح نگردیده است.

را کاج نیز گویند. (آنندراج). کاج. احول. (فرهنگ فارسی معین)

شاها ز انتظار زبانی که دادیم
چشمان راست بین دعاگوی گشت کوچ
قطران (از فرهنگ رشیدی)

) اِ) جغد بود، کوف نیز گویند، به ترکی بیغوش گویند. (لغت فرس اسدی). جغد. چغور. کنگر. (از حاشیهء لغت فرس اسدی). جغد را هم گفته اند و آن پرنده ای باشد به نحوست مشهور و پیوسته در ویرانه ها آشیان کند. (برهان). به معنی جغد و بوم که کوف و بوف گویند. (آنندراج). به معنی جغد و بوم. (ناظم الاطباء)

اندر آن ناحیت به معدن کوچ
دزد گه داشتند کوچ و بلوچ.

۱.عنصری (لغت فرس چ اقبال ص ۶۳).

گفت ما در سالی هزار کوچ را خدمت کنیم تا بازی درافتد. (اسرارالتوحید ص ۱۳۸). || (ترکی- مغولی، اِ) از منزل و مقامی به منزل و مقام دیگر نقل و تحویل کردن و روانه شدن را نیز گویند. (برهان). از منزل به منزل نقل کردن با ایل و اهل و عیال و اسباب خانه و کوچیدن مصدر آن است. (آنندراج). انتقال. جلای وطن. تبدیل جای و مقام و ارتحال و رحلت و روانگی. (ناظم الاطباء). رحلت. مهاجرت و انتقال ایل یا لشکر از جایی به جایی. (فرهنگ فارسی معین). رحیل. ترحل. (یادداشت به خط مرحوم دهخدا). این لفظ ترکی است. (از حاشیه برهان وج معین) :

کوچت مبارک است و ندارم به دست هیچ
جز خیمه کهنه ای و دو ترکی برای کوچ
قطران (از فرهنگ رشیدی)
رسول مرگ به ناگه به من رسید فراز
که کوس کوچ فروکوفتند کار بساز
(کمال الدین اسماعیل)
بر سر کوچ؛ به هنگام رحلت. در سر راه رحلت و مهاجرت:
خیل ترکان کنند بر سر کوچ
غارت کاروان که بر گذر است.خاقانی
: بر سر کوچ بودن؛ آمادهء کوچ بودن
جوانی بر سر کوچ است دریاب این جوانی را
که شهری باز کی بیند غریب کاروانی را.
نظامی (گنجینهء گنجوی ص ۲۱۰)
امثال: قلندران را چه کوچ چه مقام . (جامع التمثیل)
قلندر را گفتند کوچ! پوست تخت بر دوش افکند. (جامع التمثیل)
به معنی خانه کوچ هم هست که زن و فرزندان و اهل و عیال باشد.
(برهان). اهل و عیال و زن و فرزند. (ناظم الاطباء). به طریقهء کنایه به معنی زن شخص نیز آمده. (آنندراج). زن. مقابل شوی. (یادداشت به خط مرحوم دهخدا):

کوچت مبارک است و ندارم به دست هیچ
جز خیمه کهنه ای و دو ترکی برای کوچ

قطران (از فرهنگ رشیدی)

گروه صحرانشین بیابان گرد. (ناظم الاطباء). ایل. طایفهء صحرانشین. قبیله ای در حال مهاجرت. دسته ای که رحلت کرده اند. همهء افراد ایل و طایفهء چادرنشین با همهء حشم و اثقال. (یادداشت به خط مرحوم دهخدا) : مثل کوچ کولی؛ جمعیتی نابسامان و متفرق و بی نظم دسته ای با جامه های شوخ و پاره. با انبوهی و جمعیت به جایی رفتن. همه با هم با آواز بلند سخن گفتن. (یادداشت به خط مرحوم دهخدا). پیاده و راهزن و دزد و اوباش را نیز گفته اند. (برهان) (از ناظم الاطباء). به مناسبت دزدی و راهزنی طایفهء کوچ. (حاشیهء برهان چ معین). راهزن. دزد. (فرهنگ فارسی معین). و رجوع به کوچ (قُفص) شود

دزد کوچ؛ دزدی که از طایفهء کوچ (قفص) باشد. (فرهنگ فارسی معین). رجوع به کوچ (قفص) شود :

۱. این شعر به کسانی نیز منسوب است و کوچ مصراع دوم بی شک مراد قبیله قفص است و کوچ مصراع اول تناسبی با معنی جغد و کوف ندارد و باز معنی قفص انسب می نماید.

معهذا ممکن است یکی از معانی لفظ کوچ جغد باشد، ولی این شاهد این مقصود را نمکم ی رساند. (یادداشت به خط مرحوم دهخدا) .

۲.رجوع به معنی چهارم همین کلمه شود.
۳. ن. ل: کم.[۲۸۹]

پس از دانستن مفهوم کوچی، در مورد واژۀ « ناقل » و« ناقلین » و تاریخ آن معلومات مختصری ارایه میگردد.

پس منظر سیاست ناقلین در افغانستان

ناقل: مترادف راوی، مورخ، نقال، ساری، منتقل کننده، حامل. برابر پارسی بازگوکننده، داستان گو، برگرداننده.[۲۹۰]معنای لغوی « ناقل» در فرهنگ لغات به معنای کسی یا چیزی است که چیزی را از جایی به جای دیگر می برد یا منتقل میکند. همچنین به کسی که مطلبی را از جایی به جای دیگر منتقل میکند یا بازگو میکند، اطلاق میشود.

ناقل {قِ}(ع ص) برندۀ چیزی از جایی به جایی.(فرهنگ نظام). از جایی به جایی برنده. (آنندراج). آن که چیزی را از جایی به جایی میبرد. برنده و بردارنده و حمل کننده و کسی که چیزی را از جایی به جایی میبرد.(ناظم الاطبأ) از جایی به جایی برنده. جابجا کنندۀ چیزی. روایت کننده (فرهنگ نظام) بردارندۀ حدیث(آنندراج) آنکه خبر میدهد و بیان خبر میکند.

به صدر شاه رساندند ناقلان که فلان
گذاشت طاعت این پادشاه رق رقاب

---

[۲۸۹]فرهنگ دهخدا. نسخۀ کمپیوتری.

[۲۹۰] www.abadis.ir

(خاقانی)

خبر به نقل شنیدیم و مخبرش دیدیم

ورای آنکه از او نقل میکند ناقل[۲۹۱]

(سعدی)

نظام نامۀ ناقلین به سمت قطغن(قته غن)

این نظامنامه که در زمان امان‌الله شاه صادر شد، به منظور اسکان پشتون‌ها در مناطق شمالی، به ویژه ولایت قطغن[۲۹۲]، تدوین شده بود. هدف این سیاست، تغییر بافت جمعیتی این مناطق و افزایش نفوذ پشتون‌ها در شمال افغانستان بود. این سیاست با واکنش‌های منفی از سوی گروه های قومی غیرپشتون مواجه شد. اسکان پشتون‌ها در مناطق شمالی، منجر به غصب زمین‌های آن‌ها و تغییر نام‌های جغرافیایی به نام‌های جغرافیایی پشتو شد.[۲۹۳]

از چهره‌های مهم در اجرای این سیاست، وزیر محمد گل مهمند بود که به عنوان نایب‌الحکومه ترکستان که مرکز آن مزارشریف وبلخ بود ، اقدامات جدی در راستای پشتون‌سازی انجام داد. وی زمین‌های بسیاری از اُزبک‌ها و ترکمن و فارسی زبانان را تصرف و به پشتون‌ها واگذار کرد، مراتع را به آن‌ها اختصاص داد و نام‌های جغرافیایی را به پشتو تغییر

---

[۲۹۱]فرهنگ دهخدا. نسخۀ رایانه ای.

[۲۹۲]قته غن در این دوره نام جغرافیایی بود که شامل واحد های اداری ولایات کنونی بدخشان، تخار، قندوز و بغلان می گردید.

[۲۹۳]افغانستان در دو و نیم قرن اخیر.ص۸۵.

داد. در این دوران، بخشی از آثار تاریخی بلخ که به زبان‌های فارسی و ترکی بود، تخریب شد. و بسیاری از دست‌نوشته‌های کهن نیز از بین رفتند. مدارس نیز تا سال ۱۳۴۵ تنها اجازه آموزش به زبان پشتو را داشتند.سیاست ناقلین و پیامدهای آن، باعث ایجاد تنش‌ها و درگیری‌هایی در مناطق شمالی افغانستان شد و این موضوع همچنان در تاریخ و سیاست افغانستان به عنوان یک مسئله مهم مطرح است.

این قانون استبدادی تا اکنون با وجود مخالفت‌ها و تنش‌هایی خونین باز هم در حال تطبیق است. نظامنامۀ ناقلین قانونی بود که اولین پایه های بیعدالتی و تبعیض را در کشور پی ریزی و مکتوب کرد و تبعات آن تا امروز نیز دست از دامن کشور و مردم برنداشته است.[۲۹۴]

این نظام نامه (قانون) دوازده ماده و چندین بند دارد که بخشی از ان را به عنوان نمونه ذکرمیکنم. در ماده دوم آن چنین آمده است:

۲.مطابق نظام نامه تفریق وظایف حکام مدیریت زراعت قطغن قبل از رسیدن ناقلین، زمین های قطغن را به نظر دقت گرفته و برای اسکان ناقلین استحضارات اولیه را اجرا می دارد، از آن جمله زمینی که حالا آب داشته و برای اسکان ناقلین تیار باشد، متشخص میکند و تعداد نفری ناقلین را که در این زمین ها سکونت و گذاره کرده می توانند، تعیین میکند.»

همچنان در مادۀ۶ و ۷ و بندهایش می خوانیم:

۶.صورت انتقال ناقلین اهالی ولایت کابل و حکومت های اعلای سمت مشرقی و جنوبی در نواحی قطغن و تعیین جای برای اسکان ناقلین و

[۲۹۴] www.afghanpaper.com

صورت اسکان شان با معافیاتی که از طرف دولت داده میشود، مطابق مواد این نظامنامه تعمیل میشود.

۷. کسانی که با عیالداری خود از رعایای حکومتی متعلقهٔ کابل و حکومت های اعلای سمت مشرقی و جنوبی خواهش زمین داری و رفتن قطغن را داشته باشند برای ترفیهٔ حال اوشان معافیات ذیل داده میشود:

الف. برای هر فرد ذکور و اناثیهٔ خانواری که هفت ساله و یا بالا باشد فی نفر هشت جریب زمین آبی از اراضی که برای ناقلین مخصوص و معیین میشود در علاقه و نواحی حکومت قطغن داده میشود.

ب. قیمت زمین مذکور از طرف ناقلین فی جریب یک شاهی به خزینهٔ دولت تسلیم میشود. نایب الحکومهٔ قطغن به موجب بند(۱۰) نظامنامهٔ فروش اراضی، قبالهٔ شرعی برای ناقلین میدهد.

ج. برای بذر افشانی سال اول فی جریب چهار سیر گندم و جو به ضمانت همدیگر داده میشود، بعد از سه سال در ظرف سه سال واپس به قرار همان سال اول گرفته می شود.

د. برای چهل جریب زمین دوصد روپیه معادل ۱۸۰ افغانی ۸۲پول عوض قیمت خرید قلبه و غیره سامان زمینداری به ضمانت همدیگر به طور تقاوی داده میشود، بعد از ظرف سه سال در ظرف سه سال گرفته میشود.

ه.از اول کشت شش سال کامل از مالیات دیوانی معاف می باشند.»[۲۹۵]

این چند نمونه ای بود از چند ماده و بند های ان. به همین ترتیب بیعدالتی سیستماتیک در سرتاسر این نظامنامه آشکار و غیر قابل اغماض اند.

---

[۲۹۵] www.afghanpaper.com

فلسفه و

مبانی تاریخی سیاست ناقلین

اساس این سیاست در زمان امیر عبدالرحمن(۱۸۸۰-۱۹۰۱م) گذاشته شد. ازخصلت های متبارز امیر عبدالرحمن یکی این بود زمانی که وی در جریان مسافر ت ها و لشکر کشی های خویش با سرداران پشتون به راه می افتاد هر گاه زمین و باغ و یا محلی خوش آب و هوا و دارای موقعیت مناسب را مشاهده می نمود به سرداران همرکاب و هم تبار پشتون خویش می گفت:

-خان کاکا چه خوب جای مناسبی است.از شما خواهش میکنم که اهل و عیال خودرا آورده در اینجا منزل کنید![۲۹۶]

به اینگونه باغ و راغ، زمین های حاصل خیز ، ملکیت ها و جایداد های آبایی مردم بومی این سرزمین را به سرداران پشتون سخاوتمندانه انعام میداد. سرداران پشتون و اقوام و خویشاوندان آنها به امر شاه و حمایت شخص وی به این مناطق آمده، ملکیت و جایداد های پدری اهالی زحمتکش این سرزمین را به ظالمانه ترین نحو ممکن تصاحب می کردند. وی با اجرأ و تطبیق این سیاست شوؤنیستیک با یک تیر دو نشان میزد. یکی: با کوچ دادن اهالی پشتون از مناطق اصلی شان که جنوب و شرق

[۲۹۶]همان اثر.ص۱۴۵.

کشور بود، می خواست از بغاوت و عصیان آنان نسبت به خود و دولتش در امان بماند.

دومی: می خواست با جابجا نمودن ناقلین پشتون و بیگانه از محیط بر تمام مناطق تُرکستان و هزاره جات، باعث تضعیف روحیهٔ وحدت و یک پارچگی مردم در این مناطق گردیده، حامیان و پشتیبانان محلی در بین اهالی این سرزمین که دشمن حاکمیت وی بودند، بدست آورد.[۲۹۷]

وی این سیاست خطرناک را از روس ها آموخته بود. زمانی که وی مدت نُه سال در پناه دولت فدراتیف روسیه زندگی کرد، این سیاست ظالمانه را از انان کسب کرده و در زمان حاکمیت خویش مو به مو تطبیق کرد.

قیام دولت کپتان علیه حاکمیت مستبد و استبداد ناقلین

دولت پسر قابل بای قوتوری در سال ۱۲۷۹خورشیدی(۱۹۰۰میلادی) در شهر میمنه زاده شد وی منسوب به قبیلهٔ (اوروغ ارباب) میباشد. پدر دولت وظیفهٔ میرآبی داشت. دولت از سنین خرد سالی دارای قوای بدنی فوق العاده نیرومند، طبیعتی آزاده و سرکش، شجاعتی تکرار ناپذیر بود. دولت کپتان برادری بنام «خالمراد پهلوان» داشت. دولت با اظهار رشادت و دلیری و شهرت در اجتماع، به خدمت نظامی فراخوانده میشود. آوازه و شهرت دولت کپتان با کشتن چند گروه از دزدان و غارتگران که امنیت حکومت اعلای میمنه را برهم زده و با استفاده از وضعیت متزلزل امنیتی کشور،

[۲۹۷]همان اثر .ص۱۴۶.

بالای کاروانها، محلات و مراکز تجارتی و خانه و مواشی مردم حمله نموده وبا ایجاد رعب و ترس در میان مردم، امنیت مردم را به چاش کشیده بودند؛ آغاز شد.

وقتی دستگاه دولت محلی نتوانست جلو این چور و چپاول هارا بگیرد، دولت کپتان با همراهی تنی عده ای از یارانش با امکانات ابتدایی به جنگ آنان رفت و این گروه های دزد و غارتگر راکشته و برخی را اسیر نموده، به حکام دولت محلی سپرد.این وقایع مصادف بود با فرار امیر امان الله به خارج از کشور و تکیه زدن امیر حبیب الله کلکانی و دوران انارشیزم، اغتشاش و اوج انقلابات در کشور و مداخلات روز افزون انگلیس ها، در این دوره در هر منطقه و شهری قدرت های موازی رشد میکند.[۲۹۸]

ظهور واقعی دولت کپتان از دستگیری مردم ستمدیده آغاز میشود. وی زمانیکه هنوز طفل خرد سالی بیش نیست وقتی می بیند ده و صدها نفر از همزبانان و هم تبارانش از قرا و قصبات دور و نزدیک شهر میمنه با صد رنج و محنت، محصولات زراعتی خودرا روز های بازار(دوشنبه و پنجشنبه)غرض فروش به شهر آورده و در مسیر رفت وبرگشت پیوسته مورد آزار و اذیت ناقلینی که در نقطهٔ حایل بین شهر و محلات بنام(افغانکوت) قرار گرفته، مجبور به پرداخت جزیه در بدل هر بار مرکب به اشخاص و افراد گردیده؛ حتا در بسیاری حالات مورد ضرب و شتم قرار گرفته و دار و ندار آنها مورد چور و چپاول قرار میگیرد؛[۲۹۹] به حمایت از

[۲۹۸] همان اثر.صص ۲۰-۲۱.
[۲۹۹] همان اثر.ص۵۵.

آنها برخاسته، خودش یکسره و یک تنه در مقابل اوباشان و قطاع الطریقان قدعلم نموده و مانع اذیت و آزار این ستمدیدگان گردیده و از انها قاطعانه دفاع می نماید.

با وجود انکه تا حد امکان این اهالی مظلوم از ترس زورگیری و آزار و اذیت مداوم ناقلین افغان از بیراهه ها به شهر میمنه محصولات زراعتی خودرا انتقال میدادند. ولی زمانیکه راهی جزاین معبر وجود ندارد؛ رهگذران روستایی مجبور به عبور از آن بودند.

رسم بر این نهاده بودند روستاییانی را که با چند مرکب محصولات خودرا به شهر میبردند، توقف داده با جبر و اکراه، بار آنان از الاغ پایین نموده و گندم های خودرا به بهانهٔ بردن به آسیاب ویا هر بهانهٔ دیگر به بیگاری می بردند.گاهی روستاییان بخت برگشته چندین روز سرگشته و سرحیران منتظر می ماندند تا، اولاغ هایشان از بیگاری برگردد و گاهی هم برگردانده نشده، آن را در مال بازار می فروختند.

چه بسا که اگر متاع این ها میوه جات و سبزیجات می بود، تا رسیدن مرکب هایشان بزور گرفته شده و آنهایی هم که از دست زورگیرها احتمال نجات می یافت، فاسد و گندیده می گردید. در این وقت هر روستایی بومی در مقابل هر بار مرکب که به شهر میاورد، مجبور به پرداختن ده یک و جزیه در «تخته پُل» بود.[۳۰۰]

[۳۰۰]نام تاریخی واصلی این منطقه در شهرمیمنه هنوز بین سالخوردگان به همین شکل به کار برده میشود، ولی از ابتدای دهۀ چهارده صد خورشیدی آنرا به نام« افغانکوت» جعل و تحریف کردند.

رسم چنین بود که در اثنای عبور از این معبر، اگر خری گوز بزند، مبلغ یک قِران افغانی از مالک آن به عنوان «گوز پولی» ستانده میشد. بدبختانه این ستم و آزار و اذیت شکل رسمی را بخود گرفته در شعبات دولتی به هیچوجه قابل سمع نبود ، بلکه از جانب عمال حکومتی قویاً حمایه میشد.[۳۰۱]

دولت کپتان این قهرمان ساده دل بنابر ابراز شجاعت و دلاوری به نفع دستگاه حکومت محلی ، رتبهٔ نظامی« کپتان» از مقامات مرکزی دریافت نموده و بنام« دولت کپتان » و فرماندهی گروه چهار صدنفری به وی محول میشود.وی سوار کاری ماهر،پهلوانی کارآزموده و جوانمردی عیار است.

این سالها مصادف است با آغازین سالهای حاکمیت نادرشاه در افغانستان (۱۳۰۸- ۱۳۱۲) در این وقت رییس تنظیمیه مرکز حکومت تُرکستان در مزارشریف «جرنیل پاینده محمد خان» و ضمناً شخص مذکور مسوول امور نظامی تُرکستان و نایب الحکومگی میمنه نیز بود.[۳۰۲]

علل و عوامل اصلی کشته شدن « دولت کپتان[۳۰۳] » عوامل ذیل بود:

---

[۳۰۱]همان اثر.صص۵۶-۵۷.

[۳۰۲]امینی.محمد کاظم(۱۳۸۹)حماسهٔ دولت کپتان.نشرات جریدهٔ مستقل میمنه. انتشارات شمال. بلخ.ص۱۴.

[۳۰۳]کاپیتان در اصلCapatinواژه فرانسوی است.

درجه نظامی افسری است که از نظر تاریخی معادل فرماندهی یک گروهان از سربازان است. این درجه همچنین توسط برخی از نیروهای هوایی ودریایی نیز استفاده میشود.اما معمولاً به افسر ارشدتری اشاره دارد. یک گروهان در حدود ۱۰۰ تا ۲۵۰ نفر سرباز دارد.درافغانستان دو دوره های امانیه وقبل و بعد ان به فرمانده گروه ۳۰۰-۴۰۰نفری اطلاق می شده است.

۱.مخالفت ملی با جرنیل پاینده محمد خان قوماندان عسکری(غند مشر) و رییس تنظیمیه شمال که گفته میشود از افغانهای ناقل شمالی بوده است.

۲.حمایت دوامدار از اقشار وسیع از اهالی حکومت اعلای میمنه که همواره مورد آزار و اذیت متداوم ناقلین اَوغان قرار می گرفتند.

۳.مخالفت با دولت ارباب و سلطان ارباب قوتوری که از دشمنان خاندانی پدرش بوده و با ناقلین برای از بین بردن دولت کپتان دست یکی کرده بودند.

۴.قدرت فوق العادۀ نظامی وی که با در اختیار داشتن یک کندک[۳۰۴]نظامی رسمی از تشکیلات حکومت مانع بزرگی بر سر راه ناقلین بود که همیشه مترصد فرصت بودند تا شهر میمنه را چور و چپاول کنند.

۵.موضعگیری وی به نفع حبیب الله کلکانی در برابر جرنیل پاینده محمد خان که از طرفداران نادر خان بود.

۶. روحیه ملی و تسلیم ناپذیری دولت کپتان در مواجهه با ناقلین که خودرا نمایندۀ بالاستحقاق دولت استبدادی وقت دانسته و میخواستند بر مال و جان و ناموس مردم میمنه حکومت کنند.

۷.دفع و طرد حملات تهاجمی متداوم ناقلین و غلجایی ها بالای اهالی شهر میمنه، توسط دولت کپتان و قتل و کشتار وسیع آنان در این تهاجمات.[۳۰۵]

---

[۳۰۴] کندک لفظ تقریباً پشتو شده و نام تشکیلات نظامی با ترکیب سربازان ۴۰۰ نفراست. یک گردان سه تا پنج گروهان و معادل(گردان) در فارسی که تشکیلات ۵۰۰ تا ۷۵۰نفر دارد.

[۳۰۵]حماسۀ دولت کپتان. صص۲۱-۲۳.

دولت کپتان با قهرمانی و شجاعت تسلیم ناپذیر در سال ۱۳۰۸خورشیدی در نیمه روز گرم وسوزان تابستانی در حالیکه از چهارطرف در محاصرۀ شدید نیروهای ضربتی اعزام شده از مرکز، نیرو های نظامی دولت و نیروهای داوطلب حشری ناقلین محلی، قرارگرفته بود در یک جنگ نابرابر در منطقۀ « امامصاحب » میمنه زمانیکه برخی سربازان و افرادش کشته شده و برخی تطمیع گردیدند، در حالیکه دو تفنگ « یازده تیر ناوه ای» وی از شدت فیرهای متوالی، انقطاع نموده و آتش نمیکرد و با برداشتن ده ها زخم مهلک برا اثر خونریزی، در قبر کهنه ای موضع گرفته و از هوش میرود، نیروی بیشمار و مسلح حکومتی و داوطلب ساعتهای تمام از ترس نمیتوانند به موضع او نزدیک شوند، سرانجام در اواخر روز یکی از دواطلبان ناقل بنام« فقیردلاک» که وظیفه کناله نوازی در رساله عسکری دارد، به وی نزدیک شده وجسد بیجان ویرا هدف قرارمیدهد.[۳۰۶]

جنازۀ وی را برای عبرت و انتباه مردم محیط، مدت سه روز در گرمای سوزان تابستان در قشلۀ عسکری کهنه(گذر پریدگاه کنونی) از یک درخت توت میآویزند. و مدت سه روز تمام زنبور ها وحشرات گوشت بدن اورا از جاهاییکه به وسیلۀ آتش مرمی ها سوراخ – سوراخ شده بود، طعمۀ خویش ساخته و ناقلین به اقارب و خویشاوندان وی اجازۀ تکفین و تدفین ویرا نمی دهند.[۳۰۷]

[۳۰۶]همان اثر.ص۲۵.
[۳۰۷]همان اثر.ص۲۶.

درسالهای ۱۳۵۶-۱۳۵۷ سید حیدر قریشی یکی از سناریست ها و نویسندگان ، بر اساس روایات عینی کهنسالان و ثقات میمنه،جزییات این واقعه را جمع اوری نموده و شکل فلمنامه در آورد. وی علاقهٔ عجیبی به این داستان داشت، مظلومیت قهرمان این حماسه در روح وی بحدی تاثیر گذاشته بود که وی تا آخر عمر نتوانست گریبان خودرا از چنگ آن نجات دهد و در سایهٔ همین کابوس، وی زندگی خودرا به قمار زد. وی یکسال بعداز کشته شدن مظلومانهٔ دولت کپتان، درست در همان قریه ای که این فاجعه در انجا روی داده بود؛ متولد شد.

وقتی که وی بدنیا آمد هنوز قطرات خون معصومانهٔ حسینی این جنایت بزرگ در کربلای یزیدی عمال دژخیمی حکومت تک قومی، خشک نشده بود.[۳۰۸]

سیدحیدر قریشی یکی از پیشگامان عرصهٔ کار سینما و سینماگری در افغانستان شمرد. وی در دورهٔ تسلط جابرانهٔ جمهوری داوود خانی به همیاری برخی از شخصیت های ملی و فرهنگی اوزبیک در شهرکابل« کمپنی اپارسین فلم » را در موقعیت کنونی بین قلعهٔ فتح الله و چهارراهی حاجی یعقوب(اشرف وات، دکاکین مربوط دکتور اسماعیل علم، طبیب خانوادگی ظاهرشاه) تاسیس کرد. این کمپنی فلم سازی اولین محصول خودرا براساس داستان زندگی « دولت کپتان » به تصویر برداری کشید. این فلم در بین سالهای ۱۳۵۶-۱۳۵۷ در اطراف و نواحی شهر کابل و باغ

[۳۰۸]برای معلومات بیشتر در مورد سیدحید حیدر قریشی نگاه کنید: حماسه دولت کپتان.صص۳-۹.

بابر، به شکل رنگی ایستمن کالر، به تخنیک ۱۶میلیمتری سینماسکوب فلمبرداری گردید. فلم مذکور با رویکار آمدن حاکمیت حزب دموکراتیک خلق و تشکیل حکومت تحت حمایت اتحاد جماهیر شوروی و قطع رابطهٔ سیاسی با کشور های اروپایی که قرار بود برای شستشو از مجاری رسمی به آلمان فرستاده شود، ولی به دلیل قطع روابط سیاسی افغانستان با کشورهای اروپایی، از مجاری غیرقانونی به پاکستان ارسال گردیده و از آنجا به آلمان رفت و از سال ۱۳۵۷ تا سال ۱۳۶۵ صحنه های زیادی از آن به وسیلهٔ موسسهٔ دولتی «افغان فلم» حذف و سانسور گردید و نگتیف آن به شکل عمدی سوزن زده شد.

زیرا با سوزن زده شدن، نور از مجرای ان عبور کرده و مانع دید سکانس ها میشود و تصویر از بین میرود. باوجود حاکمیت حزب ودولت به ظاهر دموکراتیک و مترقی در آن دوره، دستگاه دولتی پس از آگاهی از موضوع فلمنامه که ایستادگی و عصیان در برابر دولت وقت بود، با ترس از اینکه سوژهٔ فلم مذکور سبب تحریک مردم برعلیه حاکمیت های برسر اقتدار نگردد، از طریق افغان فلم به موسسهٔ مذکور ابلاغ نمود که نام این فلم را تعویض نماید، سپس در همان سالها، نام آن به« غارتگران » تعویض گردید.[۳۰۹]

نسخهٔ اصلی شوتنگ شده فلم مذکور به شکل غیر قانونی به واسطهٔیکی از آشنایانش به نام منیرخان که یک افسر ارتشی باز نشسته افغان و ظاهرا دوست وی بود، از طریق پاکستان به منظور شُست و شو به کشور آلمان

[۳۰۹] همان اثر.صص۶-۷.

فرستاده شد. سالیان درازی از سرنوشت فلم اطلاعی در دست نبود، مدتی شایع شد که صندوق های فلم گم شده، در این میان شادروان قریشی سالیان دراز از کابل به پاکستان در رفت و آمد بود و این حرکات وی کاملاً تحت کنترول سازمان امنیت دولتی بود.

زمانیکه درک فلم پیدا شد وی توان پرداخت هزینه ای را که قاچاقبران تعیین کرده بودند، نداشت و از هرکه تقاضای کمک می نمود، همکاری نمی کردند.

فلم هنری« دولت کپتان » باهزینه سنگین به شکل رنگی ، شوتینگ گردیده بود و یکی از اشتباهات عمدۀ مسوول آن، این بود که وی اولین محصول هنری یک کمپنی شخصی را به شکل رنگی تولید میکرد؛ حالانکه بعد از تولید چند محصول سیاه و سفید و به چلند افتادن آنها میتوانست این کار را در صورت بدست آوردن شهرت و سرمایه، انجام بدهد.

دراین فلم سینماگرانی چون عباس شبان، سلیمان علم، انجنیر عبدالله عزیزی، خانم عاقله، خانم مریم بهار، محمد جان گورن، عزیزالله هدف، وکیل نیک بین، توره باز خان، آقای قدیری و در نقش مرکزی خانم ماری و محمد هاشم زارع نقش بازی نموده و آهنگ های متن فلم توسط خانم هنگامه اجراشده بود. [۳۱۰]

سرمایۀ فلم مذکور به شکل سهامی تهیه شده و قسمت اعظم منابع مالی آن توسط حاجی بیغمبرقل توغاچی و برخی به صورت سهامی تمویل گردیده بود. شادروان سید حیدر قریشی از سال ۱۳۵۷ تا اوایل سال۱۳۷۱

[۳۱۰]حماسه دولت کبتان. صص۷-۸.

درشهرنو کابل در کمپنی اپارسین فلم که ۱۳-۱۴سال تمام از کرایۀ محل تا محصول برق و تیلفون آنرا بدرستی نپرداخته بود و محل وسیع کمپنی بر اثر عدم مواصلت به موقع فلم، طی سالیان دراز به یک اتاق کوچک که خودش در آن فقیرانه زندگی می نمود تقلیل پیدا کرده بود. زیرا تمام وسایل وملزمات کمپنی را که به مبالغ هنگفت خریداری و موسسه را تجهیز نموده بود، از شدت فقر و مجبوری فروخته و طی سالیان متمادی مخارج زندگی خود کرده بود. در این سالها وی از طریق خطاطی و ساختن چارت متعلمین مکاتب، به سختی روزگار می گذرانید.

پس از پیروزی حکومت مجاهدین و وضعیت ناهنجار پیش آمده وی به میمنه بازگشت و سالهاسرگردان ماند. زیرا در طول این سالها هرچه از پدرش زمین و جایداد مانده بود، وی هزینه موسسه فلم سازی نموده و آنچه هم باقیمانده بود، به علت عدم حضورش در میمنه، برادرانش تصاحب کرده بودند.در سالهای حاکمیت جنبش ملی – اسلامی جنرال دوستم، شادروان سید حیدر قریشی با دوستی سابقه ای که با دکتور کریم زارع والی جوزجان داشت ، یکجا با وی چندین بار به حضور جنرال دوستم رفته و از وی تقاضای کمک مالی برای استرداد فلم مذکور نمود ولی، جنرال دوستم جواب قناعت بخش و امیدوارکننده ای به وی نداد. تااینکه داکتر کریم زارع در سال ۱۳۷۶ در انفجار برنامه ریزی شده در هواپیمای حامل اعضای کابینۀ عبدالرحیم غفور زی، در فضای بامیان کشته شد.

پس از نزاع و کشمکش های سازمانی و شخصی ذات البینی در شمال طی سال ۱۳۷۶ و فرار نخست جنرال دوستم به خارج کشور و قدرت گیری

جنرال عبدالملک، شادروان سید حیدر قریشی به معرفت عده ای از افراد نزدیک به جنرال ملک، به حضور وی رفته و تقاضای حمایت مالی برای مطالبهٔ این فلم که سرمایهٔ معنوی مردم ترکی زبان بود، نمود ولی از آن جاییکه این تیکه داران قومی، به هیچ چیزی جز پول و قدرت و زر اندوزی ارزش نمیدادند ، اعتنایی به این تقاضای وی نکرد.

در طول این مدت از سال ۱۳۵۷ تا سال۱۳۸۵ که مصادف با مرگ وی در فقر و ادبار بود، منتظر دست حمایتی برای مطالبهٔ فلم و تحقق رویای کودکیش بود که به قیمت عمرش بالای آن مایه گذاشته بود. وی پس از از اینکه از حمایت مالی رهبران به اصطلاح سیاسی اوزبیک ها نا امید شد.با عالمی از محرومیت در انتهای فقر و اِدبار در اثر بیماری مزمن که عاید حالش شده بود در سن ۷۵ سالگی در قریهٔ امامصاحب در ماه حوت ۱۳۸۵ زندگی را بدرود گفت.[۳۱۱]

حلقه های این فلم اکنون در یکی از کشور های اسکدیناوی بوده و مبالغ هنگفتی ضرورت دارد که پس از منتاژ، صدا برادری و برخی مسایل فنی و حرفه ای دوباره بر سر پرده آید ، مبلغی که تا حال هیچ رهبر و تیکه دار قومی و متمول و ثروتمند یا گروه و افراد گردن گیر نشده تا آن را بپردازند. در سالهای ۱۳۸۳-۱۳۸۴ عده ای از اقوام و بستگان دولت کپتان به منظور زنده نگهداشتن نام و خاطرهٔ وی تصمیم گرفتند تا چند جریب زمین موروثی متعلق وی را که از پدرش میراث رسیده بود، به ریاست معارف

[۳۱۱]همان اثر.ص۷.

میمنه بخشیده و تقاضای اعمار مکتب را برای اهالی قریهٔ قوتور درقسمت جنوبی مرکز شهر میمنه را نمودند.

این پیشنهاد مدت طولانی در ادارات مرکزی و واحد ولایتی در دوران بود، مرکز وزارت معارف در زمان عهده داری آقای حنیف اتمر به ریاست معارف ولایت فاریاب ابلاغ نمود: شخصی که قراراست مکتب بنام آن مسما شود بنابر معلومات موجود آدم یاغی، باغی و سرکش در برابر حکومت وقت بوده، بناً این پیشنهاد مردود میباشد. عده ای محاسن سفیدان و بزرگان قومی که متصدی این امر خیر شده بودند، به نویسنده سطور مراجعه نموده و مشوره خواستند، برای تعمیل این مامول زندگینامه ای مستند ومفصل برمبنای واقعیت های تاریخی که فداکاری ویرا نسبت به حاکمیت وقت نشان میداد، نوشته و به منظور ارسال در مرکز وزارت به ایشان سپردم. پیشنهاد مذکور به مرکز وزارت فرستاده شده و پروژه اعمار مکتبی به نام « لیسهٔ پسرانهٔ دولت کپتان» منظور و طی چند سال ساختمان آن متصل قرارگاه پسته های نظامی اردوی ملی در تپه های جنوب و جنوب شرقی مشرف به شهرمیمنه اعمار گردید. این مکتب طی سالهای فعالیت به یکی از مکاتب پر جنب و جوش با جمعیت بزرگی از متعلمین در اطراف شهرمیمنه مبدل گردید.

ولی در هنگامهٔ اوج گیری جنگهای ویرانگر بین دولت و طالبان در جریان آخرین روز های سقوط شهرمیمنه و اطراف آن [۳۱۲] ساختمان این مکتب توسط یکی از افسران نظامی پشتون که سمت فرماندهی پستهٔ نظامی

[۳۱۲]ماه اسد سال ۱۴۰۰خورشیدی.

حاکم مشرف بر مکتب مذکور را داشت، عمداً مورد آتشباری متداوم سلاح های سنگین قرارگرفته و سو ختانده شد. من مدتی بعد از این حادثه گزارشی مستند مصور از آن تهیه کرده و از طریق صفحۀ فیسبوک شخصی خود نشر نمودم.[۳۱۳]

خواهر زادۀ پسری دولت کپتان به نام « جنرال سخیداد کپتان» که یکی از افسران با سابقه و مسلکی بود، سالها بنابر انتساب به خانوادۀ دولت کپتان، مقهور و مغضوب نظام های حاکم از دوران ظاهر شاهی تا دوران کرزی شاهی گردید. شادروان سخیداد کپتان بتاریخ نهم میزان سال ۱۳۹۳ به حیث قوماندان لوای اول پیاده در فاریاب مقرر و مدت یکسال وظیفۀ نظامی اجرانمود. بالاخره بر اثر کینه و کدورت مقامات ارشد پشتون در سطح رهبری وزارت دفاع، از وظیفه عزل و خانه نشین گردیده و برا ثر مریضی به تاریخ نهم قوس ۱۴۰۱خورشیدی در شهرمیمنه دیده از جهان فروبست.[۳۱۴]

روایت شفاهی دولت کپتان

غم بیلن غصه سینی

درزاب حصه سینی

برینگه تعریف قیله ی

[۳۱۳] https://wwwfacebook.com/share/p/ 16MqZxERPW/ kazim amini

[۳۱۴] https://wwwfacebook.com/story.php?story fbid=111886745084815&id=100796902860466&locale=fa IR

دولت جان قصه سینی

***

گلله باقفه اوی لاری

کورینمه ی کیتی بوی لاری

سیلکیلله یدی، کیله دی

جانیمگه کلمه گوی لاری

***

آت دی طنابی ایپ دان

اوقیب نمازی، خفتان

دنیا دن نامید اوتدی

قابل نی اوغلی، کیپتان

***

کبا بی نی سیخی گه

قره ب قالدیم رُخی گه

دولت جان دی اَیته من

فیته نی اول رُخی گه

***

قولی گه کتته تبر

کنده لرنی یار مه دی

پاینده خان وصیت قیلدی

دولت کپتان بارمه دی

***

دمبوره ده گی تار گه
فیصله بولگن کار گه
دولت صلاح سی بیتتی
اولتیردی سماوار گه

***

شیرین شکر سوزی دن
یاش آقه دی کوزی دن
بیر تولی عسکر کیلدی
دولت کپتان ایزیدن

***

ارپه – بوغدای نی اوردی
عسکر نی قطار تیردی
فوج و پلتنگ کیلدی دیب
دولت گه خبر کیلدی

***

کونه دیدیم، کونه دی
کوز لری شمع دیک یانه دی
تفنگ دی شانه گه آلیب
دولت توریب جونه دی

***

کاکل لرینگ نی تره ب
کیلدیم ایزینگدن سوره ب
دولت جان اوردم بولدی
راستهٔ بازار گه قره ب[۳۱۵]

***

گلاب سیپدیم یوزینگ گه
یاش آیلندی کوزینگ گه
قنداق قیله ی اوکه جان
انصاف بیرسین اوزینگ گه

***

قصاب ده گی گوشیم گه
کیچه کوشمه- کوشیم گه
دولت کپتان نی آیت دیب
قویمه دیلر اوز خوشیم گه

***

بلاسینی آله من
قچان ایریلدی قوزی دن
دولت کپتان ایلگری
عسکرلر هم ایزی دن

***

[۳۱۵] حماسهٔ دولت کپتان. صص۱۱۱-۱۱۲.

رفیغ نی مخته مه دی
چوب نی ییرگه نیخته مه دی
هر قنچه که قیلدی لر
دولت کپتان تاخته مه دی

***

بلانگ نی آله ی قوزیم
قچان کیلیب سن سوره ب
دولت هم اوردم بولدی
امام صاحب گه قره ب

***

بودنه نی پلی گه
قطار ده گی نلی گه
ایندی تفنگ آتیله دیب
ایتدی عسکرلری گه

***

تیگیرمان بوققه سی دن
جفتله ب آل یققه سی دن
گوله ژاله دیک کیلر
دولت جان ارقه سی دن

***

پخته تشله گن تون دن

مین گپ اورگندیم سین دن
دولت کپتان قصه سی
یادگاری قالسین مین دن
***
چیلم لرنی چاغله دی
سینه لرنی داغله دی
بو جیلگی دن اوق تیگدی
رومال بیلن باغله دی
***
بودنه کیلدی دام گه
گلدی چیقردی میدان گه
ایاغی کچل- کچل
ییتیشدی امام جان گه[۳۱۶]
***
هوا ده گی ابرگه
بنده قیلگن صبرگه
باریب کیردی اکه جان
سبیل کهنه قبر گه
***
ییرینی تاپمه ی کیتتی

[۳۱۶]همان اثر.صص ۱۱۳-۱۱۵.

رفیغ لرینی مخته دی
دولت قبر گه کیردی
عسکر لر قره ب تاخته دی
***
دروازه نی اچمه دی
آت دی میندی قاچمه دی
خدا قیتدی دولت دن
یازده تیره کوچمه دی
***
کاکل لرینی تره ب
یوردیم یولیگه مره ب
تفنگ نی قولاچ قیلدی
تولی مشر گه قره ب
***
بودنه نی دانی گه
عزت قیلدی میهمانی گه
تفنگ دی قولاچ قیلدی هم
هیچ کیم کیلمس یانی گه
***
باغده گی تیره گی دن
هم کتته درگی دن

خی تفنگی بولمسه
قورقه دیلر یوره گی دن
***
پیشین گه ییدیک نان دی
رفیق جانمه – جان دی
اوزینی دستگاه لری
یوقه تدی دولت جان دی
***
قصه قیلدیم اوره نی
قولگه آلدی دورّه نی
سینه دن باله ب اوردی
سبیل یازده تیره نی
***
آت دی طنای ایپ دان
کویله ک ایشتانی صوف دان
دنیا دن نامید اوتدی
قابل نی اوغلی کپتان
***
شکر خدا اکه جان
زیارت قیلدیم سخی نی
ینه آنه توغرمی ؟

دولت جان دی دلاور نی

***

هیچ کیم دی چاره سی یاغ
خدا قیلگن جبر دن
مرده سین چیقر دیلر
سبیل کهنه قبر دن

***

دل بیلن گرده سینی
مرده نی زرده سینی
پریدگاه گه آستی لر
دولت جان مرده سینی

***

بیرگن کاوله یدی کازه
کیتمه بوله من نازه
بیش مینگ نفر اوقیدی
دولت کپتان گه جنازه

***

بلانگ نی آله ی ملا
قولینگ دن توتسین الله
مرده سیگه اوقیدی
بیر اونته- بیر داملا

***

قولتیغی گه یاشیردی

کتته کم دن آشیردی

دولت نی مرده سینی

ایلتیب خاککه تاپشیردی

***

طویله گه باغله لگن آت

قول لریگه بار ساعات

دولت که اولیب کیتدی

شهید بولدی خالمرات

***

یککه تارتدی تاوان دی

دیوانه قیلدی خان دی

قیته آنه توغرمی ؟

دولت جان دیک جوان دی[۳۱۷]

***

چیلم لرنی چاغله گن

سینه لرنی داغله گن

مزارکیلیب دولت کپتان

هزاره لرنی قاوله گن

---

[۳۱۷]همان اثر. صص.۱۱۶-۱۱۹.

***

هه اوچتی یه، هه اوچتی!
چاونی دن کفتر اوچتی
عین چاشگاه پیشین گه
دولت جان اوققه اوچتی

***

تورمنی بیلن تات گه
باله نگ خانه آبات گه
ایسیز هم دولت کپتان
بیرقتله بارگن هرات گه

***

آت ده گی ایگر لریم
تیکدی می خبرلریم
دولت یادیم گه کیلسه
در آلر جگر لریم

***

ییتتی تولدی بهاری
پا تابه نی آهاری
آغه م دیب ایززیلیدی
دولت کپتان خاهاری

***

توت درخت نی دانه سی
بیر قولاچ بار شانه سی
آنه نگ بولسم اوله ی دیب
جوره ب قالدی آنه سی
***
قصاب نی بیرگن گوشی
آدم دی کفن پوشی
همه لاله زار بولدی
دولت جان قوم و خویشی
***
هوا گه چیققن آی گه
سر ریشته بولگن جای گه
دولت نی قصه سینی
خلاص قیلدیک شو جای گه[۳۱۸]

[۳۱۸]همان اثر.ص ۱۳۰.

سرگذشت «توره» جوانمرد عیار

در ادبیات شفاهی و فولکلوریک اوزبیک های افغانستان دو سیمای متبارز و قهرمان بیشتر ازهمه معروف است.یکی « داستان جوره یا بای جوره » و دیگری « داستان توره یا بای توره ».که این دو داستان از لحاظ تاریخی و جغرافیایی در زمان و مکان مشخصی اتفاق افتاده است. در مورد بای جوره ، پژوهشی را بنام « غمنامۀ بای جوره»در سالهای ۱۳۶۹-۱۳۷۰ انجام داده و طی ۵-۶ شمارگان جریدۀ فاریاب به نشر سپردم.[۳۱۹] در مورد داستان قهرمانی « توره » چنانکه بعداً تذکر داده میشود، دانشمندان دیگری تحقیق نموده و آنرا در مطبوعات کشور معرفی نموده اند.

توره در لغت به معنای جوانمرد، بهادر، شجاع، دلیر، شاهزاده، پسرشاه معنی میدهد. این نام واژه در اثار تاریخی ترکی بیشتر به عنوان اسم ترکیبی اشخاص ویاصفت به کار برده شده است. همچنین« توره» به معنای قاعده ، قانون ، راهکار ، اصول نیز آمده است.

توره در بین تُرکی زبانان افغانستان آسیای میانه به عنوان نام واژه برای پسربچه گذاشته شده و از قدیم الایام کاربرد داشته و با پسوند و بدون پسوند به اشکال : توره قل ، توره بای ، توره جان ، توره خان به کاربرده میشود.[۳۲۰]

---

[۳۱۹] کلکسیون جریده فاریاب سالهای ۱۳۶۹-۱۳۷۰.

[۳۲۰] صحفه فیسبوک شخصی مولف.

ادبیات شفاهی با فولکلور ترکی- اوزبیکی از غنامندی خاصی برخوردار است که متاسفانه در یک قرن اخیر درثبت و نشر این میراث گرانبها طوریکه بایسته است ، جز موارد خیلی اندک کارهای لازمی انجام نشده است. در این ادبیات شفاهی راویان و حاملین آفریننده گان میراث های فولکلوریک نظربه جنسیت و سن و سال تقسیم بندی شده ، هرکدام و یژه گیها و ژانر های خاص خویشرا دارند. ازجمله نوعی ژانر به نام « نای- نای » ویژۀ دختران نوجوان میباشد که سرود مخصوص اند.

به همین گونه ژانر، « توره» نام نوعی ژانر ادبی است که روایت کنندگان و ایجادگران آنهارا به نام « توره چی» یاد میکنند. توره به شکل ساده وتکی با دمبوره و یا بدون آن نیز اجرا میشود. توره چی ها با دمبوره که یکی از آلات موسیقی سنتی کهن ترکی است، توره میخوانند. توره یا (توره چیلیک) به شکل دو- سه تایی به گونۀ مناظره و شعرجنگی و اکثر بصورت تنهایی اجرامیشود.

بصورت عموم توره چی ها ، خوانندگان و نوازندگان عوام میباشند که به یاری حافظه و استعداد فی البدیهۀ منظوم حکایت و روایت های معروف مردمی را که ریشه در تاریخ و ادبیات محیط و کشور دارد نسل به نسل روایت میکنند و در برخی موارد خود واقعات و چشم دیدها وبرداشت های خودرا از واقعات و حوادث مختلف که پشتوانۀ مردمی دارد ، به اوزان هجایی- سیلابی به زبان نظم کشیده و در مراسم و مناسبت های مردمی و ملی اجرا میکنند.[۳۲۱]

[۳۲۱] این توضیحات براساس تجارب شخصی خودم در این ساحه میباشد.

توره چی ها داستان های مردمی و قهرمانی، قهرمانان گمنام را که اساساً به جهت محکومیت زبان اوزبیکی که تا نیم قرن قبل با ممنوعیت خواندن و نوشتن مواجه بود، به خوانش گرفته و ان را ثبت کرده اند. علاوه براین بیان دردها و رنجها و آلام وشرح هجران، داستان دلدادگی و سوز و گداز های عاشقانه و آنچه که در ادبیات مکتوب و معیاری به نام (ژانر غنایی و تغزلی) یاد میشود، نیز از مضامین و سوژه های مهم، ژانر « توره » است. همچنان این ژانر گاهی به عنوان وسیلۀ بیان روایت های حماسی(ایپیک- ایپاس- ایپاپیا) وقهرمانی ها اشخاص و افراد در راه مصالح مردم و هویت ملی و دفاع از حقوق مردم مظلوم و نوامیس ملی و قومی جان خودرا از دست داده اند، نیز به کار برده می شود.

توره ای که در بارۀ ان بحث میکنیم یک جوانمرد و عیار به تمام معنی بود. عیار به معنای زیرک، چالاک ،حیله گر و جوانمرد آمده‌است. عیاری به نوعی از تربیت قدیم بوده و از اواخر قرن دوم هجری وجود داشته‌است. عیاران اصول و روش‌های مخصوصی در زندگانی داشته‌اند که کم کم با تصوف آمیخت به صورت جوانمردی درآمد.

عیاران یا جوانمردان یا فتیان طبقه ای از طبقات اجتماعی خراسان اسلامی را تشکیل می دادند متشکل از مردم جلد و هوشیار از طبقه همه مردم که رسوم و آداب و تشکیلاتی خاص داشته اند و در هنگامه ها و جنگها خودنمایی می کرده اند. این گروه بیشتر دسته هایی تشکیل می داده اند و بعضی اوقات بیاری امرا یا گروه های مخالف آنان برمی خاسته اند و در

زمره لشکریان ایشان می جنگیده اند . در عهد بنی عباس شمار عیاران در بغداد سیستان و خراسان بسیار شد.[۳۲۲].

عیاران طبقه‌ای از افراد سیستان بودند که اصول اخلاقی و مبارزاتیِ به خصوصی را انتخاب کرده و یاری رساندن به ضعیفان را حرفه خود ساخته بودند. عیاران گروهی بودند که طرفدار جوان‌مردی و بخشش و کمک به مستضعفان بودند و کسانی را که ظالم تشخیص می‌دادند را بدون اعتنا به قوانین حاکم مجازات می‌کردند و اموال آنان را میان افراد بخشش و تقسیم می کردند.

اغلب گروه های عیاران پیشوایان و رئیسانی داشتند که به قول مولف تاریخ سیستان آنان را (سرهنگ) می نامیدند. عیاران افراد جنگجو و شجاع و جوانمرد و ضعیف نواز بودند. عیاران سیستان در بیشتر موارد با مخالفان حکومت عباسی همدست می شدند و در گروه سپاهیان آنان در می آمدند به طور مثال در قیام حمزه خارجی یکی از سرهنگان عیاران به نام ابوالعریان با او همراه بود دیگر حرب بن عبیده بود که عامل خلیفه اشعث بن محمد بن اشعث را شکست داد.

یعقوب بن لیث صفار از همین دسته بود و به یاری عیاران سلسله صفاری را تاسیس کرد. عیاران جوان مردی پیشه داشتند و به صفات عالی راز نگهداری و دستگیری بیچارگان و یاری درماندگان و امانت داری و وفای عهد آراسته و در چالاکی و حیله نامبردار بودند.عیاری و کاکه گی و جوانمردی قبل از اسلام و بعد از اسلام نیز در سرزمین خراسان و ماوراًالنهر

[۳۲۲] https://www.beytoote.com/art/negah-gozashte/were-companions.html

بین اهالی بومی تُرکی زبان و فارسی زبان به عنوان یک سنت وآیین برگزیده تا چند چند دهه قبل پابرجابود.[۳۲۳]

قیام ملی « توره » بر علیه خوانین ناقلین

توره که به عنوان قهرمان عصیان های ضد فیودالی و ضد استبداد در شماره های هشتم و نهم سال ۱۳۵۰مجلۀ لمر توسط زنده یاد رفیق یحیایی باز شنا سانده شده مردی بوده با احساس،مبارز، مدافع حقوق دهقانان و تهی دستان و دشمن ارباب و خان و خوجه یین. به علت داشتن چنین صفات نیک انسانی اش برای او نامردانه توطیه ها چیده و دسیسه های ساختند. تا ان که بالاخره دست این نامردان به او رسید و با جفا هایی که در حقش انجام دادند، سر انجام از نعمت زنده گانی نیز محرومش کردند، به این ترتیب که نخست نامزدش را به دیگری دادند.تاخورد و خواب را بر توره حرام سازند و چنین نیز شد، توره آرام ننشست و بیش از پیش به اذیت طبقات مرفه و وابسته به حکومت پرداخت تا انکه دستگیرش نموده به امرنایب سیاه به توپش پراندند نایب سیاه که از اشخاص سفاک وجلادان رژیم نادرشاه (۱۳۰۸-۱۳۱۲)بود. به گفتۀ شاد روان یوسف آیینه،محمد یعقوب نام داشت که بعد از به قدرت رسیدن نادرخان به عنوان رییس تنظیمیه و نایب الحکومه(والی) تخار و بدخشان تعیین گردید.و در این سمت باپیش برد سیاست سرکوبی مردم شمال و انتقال تعداد بی شماری

[۳۲۳]همانجا.

از ناقلین از ولایات جنوبی و شرقی کشور در آنجا، در بهم اندازی های قومی که نتایج بسیار تلخ آنرا نیم قرن بعد هلاهل وارچشیدیم، سهم بسیار فعال داشت.[۳۲۴]

در این سال که آغاز دورۀ نادری هست، او نیز مانند امیر عبدالرحمن استبداد دیگری را در کشور حاکم ساخت که تعیین محمد یعقوب، معروف به(یعقوب سیاه)و یا (نایب سیاه)برای سرکوبی مردم قته غن و بدخشان یکی ازنمونه های کوچک استبداد اوست.

این شخص به امر نادر شاه تمام عناصر بانفوذ،ضد استبداد و کله شخ را با حیله های گونا گون منقاد و مطیع دولت ساخت ویا اینکه آنهارا از بین برد.و هرکجا عیاری دید، یا آدم صاحب رسوخ و با نفوذی که امکان خطری برای دولت از او متصور بود ، بی رحمانه از بین میبرد.توره یکی از آنها هست که با دسیسه چینی به اعدامش برابرساختند.

توره که از قربانی های چنین سیاست گردن افراشتۀ ستیزی دولت وقت است ؛ از اهالی قریۀ «شیره» مربوط به منطقۀ «ماندره» ولایت تخار است که اولاده اش به قول سید حفیظ بهشتی سال۱۳۶۲درسلول های زندان صدارت برای نگارنده حکایت کرد.هنوز هم در آنجا زندگی داشته درهمان سال نواسۀ دختری او (از خانم اولش) به اسم سید عباس در آن قریه آسیابی و قطعه زمینی داشت.

---

[۳۲۴] مقاله دکتر اسدالله شعور
https://www.kabulnath.de/Schankar%20Dara/Minare%20Chakari/Dr.%20Asadulah%20Shour/Toura%.htmi..

توره که از جوان مردان و کاکه های منطقه بود.در جنبش معروف به (باسمه چی)ها به همکاری ابراهیم بیک لقی و انوربیک پاشا، بر ضد روسها برای آزادی بخارا جنگیده بود؛ ازاین جهت نیز در ولایات شمال از شهرت نیک و محبوبیتی برخوردار بود. او ازمتنفذین و اربابان به زور پول میگرفت وبه تهی دستان میداد.[۳۲۵]

« طوره- توره» جوانمرد در سال ۱۳۰۷خورشیدی درمحلی بنام« دوره » در شهر « خان آباد » که در آن زمان مرکز ولایت قته غن و بدخشان (ولایات بدخشان، تخار، بغلان و قندوز امروزی)بود،به فرمان« نایب سیاه » حاکم ولایت قته غن به توپ پرانده شد.

برای نخستین بار سروده های داستان توره توسط آواز خوان و هنرمند معروف خُلم که بنام « بچۀ رحمان » مشهور بود. خوانده شده است. رحمان خواننده ، پدر این آواز خوان و کاکایش « یوسف دمبوره چی» از یاران خاص توره بوده اند که اسم یکی شان در ترانۀ توره نیز ذکر یافته است. بخش هایی از ترانۀ توره که توسط این قلم از هنرمندان مختلف به ثبت رسیده و متن مرکزی آن که از روی هفت نمود (ورینت)بر قرار ساخته شده بار اول در پایان نامۀ دورۀ لیسانس نگارنده در رشتۀ روزنامه نگاری از دانشگاه کابل در سال ۱۳۵۴خورشیدی، درج گردیده است.[۳۲۶]

---

[۳۲۵]https://www.kabulnath.de/Schankar%20Dara/Minare%20Chakari/Dr.%20Asadulah%20Shour/Toura%.htmi.

[۳۲۶]. شعور. دکتر اسدالله. مفاهمۀ شفاهی و سیر تاریخی آن در افغانستان

این کتاب بعدها در سال۱۳۶۷زیرعنوان « مفاهمهٔ شفاهی و سیر تاریخی آن در افغانستان » به نشر نیز رسیده است.متن ترانهٔ یاد شده که صورت کامل ترانهٔ « توره » نیز هست، چنین است:

دوبیتی ها محلی قطغنی توره

سر دشت ایرگنه
توره قدم میزنه
دو تا پیر بغلانی
کتیش سخن میزنه
***
دهقانک کار میکنه
نوکر ارباب بوده
توره ره خبر کنین
« خوجه یین»[۳۲۷] زمین خورده
***

خرمن پیر زنکه
نوکر ارباب برده
توره ره خبر کنین
(خواجه یین) زمین خورده

[۳۲۷]به اعتبار متن داستان و روایت ها نام کسی که نامزد توره را بزور به وی گرفته میدهند.

***

خوجه یین ده شادیانه

سر توره بدگمانه

دهقانک بید می خوانه

توره جان خپ می مانه[۳۲۸]

***

توره غزو می کنه

اسپه جیلو می کنه

خان و مان ظالمه

چپو- چپو می کنه

***

توره جان سبزینه

کل کارایش مردینه

دعا کنین جوانا

مادر داغیش نه بینه

***

از جوانا مردی بین

نامرد، نامردی بین

خوجه یین گشته روباه

[۳۲۸]کلکسیون مجلۀ لمر. سال ۱۳۵۰. سال اول نشراتی. مقاله محمد رفیق یحیایی.

زورش رسید ده (کیلین)[۳۲۹]

***

توره گریان می کنه

اسپش دیکلان می کنه

کیلینیشه می برند

ده را بیران میکند

***

توره جانم ، توره چی

(یوسف دمبوره چی)

میده- میده می خوانه

(مامد سان چارکی)[۳۳۰]

***

(سرپل محیب الله)[۳۳۱]

توره می گفت: او خدا!

دعاکنید جوانا

توره رفته دم بلا

***

[۳۲۹]بزبان ترکی به معنای (عروس).

[۳۳۰]یکی از راویان داستان توره، بعداز یوسف دمبوره چی.

[۳۳۱]محلی در شهر خان آباد قندوز.

تورہ جان و (سید غریب)
مرگ تان گشتہ قریب
مرگ هم به مردا خوبس
نامرد به کس نیست حبیب
***
شیشته بودم به دربار
کله آمد پیکه دار
(نایب) به (کوتوال) می گفت:
سر توره را ور دار
***
توره جان (مزاری)
مادر نکو تو زاری
آخر به توپ سرکار
توره میشه چنواری
***
توره جان بهادری
پهره دارایت کابلی

آخر تو ره می برند
سر توپ قاطری
***

توپه بردند به دوره
ماندند به نام توره
با تو می گویم پالوان
بیا بریم ، سیل توره
***
توپ اول صدا کد
توره ره وارخطا کد
توپ دوم صدا کد
توره خدا ره یاد کد
***
توپ سوم صدا کد
توره ، رسوله یاد کد
توپ چارم صدا کد
بند- بندشه جدا کد
***
اِی سر دریا کلان
او سر دریا کلان

سرچوک (خان آباد)
سر توره آویزان
***

(قوشخانهٔ) میانه

آورد تو تای جوانه

خانه ره جارو کنین

میارند مردهٔ شانه[۳۳۲]

داستان مرگ نامردانه تورهٔ جوانمرد توسط حکومت استبدادی نادرخان، با آنکه در مطبوعات رسمی در وقت و زمانش انعکاس نیافت ، ولی چون اسطورهٔ قهرمانی بعداز مرگ او به طور گسترده ای در ادبیات عامیانهٔ و فولکلوری مردم قته غن و ترکستان راه گشود و به نسل به نسل و سینه به سینه نقل شده و تا روزگارما رسید.

این روایت تاریخ به شکل دوبیتی های محلی به زبان فارسی از تقریباً یکقرن بدینسو به عنوان یک داستان محبوب مردمی توسط هنرمندان بزرگی بازخوانی گردیده و در قالب آهنگ در آمده است.

توره خان مینگ باشی که بود؟

وی از افسران نظامی مشهور ولایت تُرکستان است که اصلا از مردم بلخ بوده، ولی در آقچه، خان آباد و میمنه به عنوان افسر نظامی کار کرده و به سبب صفات مردمی اش در همه صفحات شمال و تُرکستان از محبوبیت ویژه یی برخورداربود. در آن هنگامی که ظلم و تعدی امیر عبدالرحمن، مردم را به جان رسانده بود، شهزاده محمد اسحاق پسر امیر محمد اعظم

[۳۳۲]شعور.دکتر اسدالله (۱۳۶۷) مفاهمهٔ شفاهی و سیر تاریخی آن در افغانستان.کابل.

خان که خودرا جانشین پدر و پادشاه کشور میدانست و از طرف کاکایش، امیر عبدالرحمن فرمانروای تُرکستان تعیین شده بود. برخلاف امیر رویهٔ بسیار نرم و مردم دارانه یی را در پیش گرفت و این امر عناصر ضد استبداد و ازجمله (توره خان مینگ باشی) و همفکران اورا به دورش گرد آورد.

این ها در سال ۱۲۶۷خورشیدی(۱۸۸۸میلادی) برعلیه عبدالرحمن قیام نموده، بعداز تامین ولایات قطغن و بدخشان، به سوی کابل به پیشروی پرداختند، اما قوای امیر در موضع غزنی گک که در ۷۹کیلومتری شهر مزارشریف بین مرکز ولایت بلخ و آیبک مرکز ولایت سمنگان واقع است، استحکامات اورا در هم شکست ؛ و از سوی دیگر پایتخت دست به پرو پاگندهای وسیعی بر علیه او زد تا از حمایت مردم بی نصیبش گرداند.

در نتیجه این تبلیغات عساکر میمنه طی قیامی جنرال شربت خان قوماندان طرفدار اسحاق خان را با چند تن دیگر از رهبران جنبش ضد استبداد دستگیر نموده به ولایت هرات که تحت امر مرکز بود، فرستادند. حکمران هرات با اعدام این جنرال وطن پرست با پنج نفر دیگر از رهبران یاد شده که عبارت بودند از : صمد خان کومیدان، توره خان مینگ باشی، المار خان قراول بیگی، کمال الدین شاغاسی و امیر بیک خان ، کله های شانرا پر از کاه ساخته به حضور امیر به کابل فرستاد.[۳۳۳]

این واقعهٔ تاریخی در گرماگرم سقوط خان نشینی ها مستقل و نیمه مستقل میمنه به دست اولادهٔ امیر دوست محمد خان در ترکستان به وقوع پیوست. در سال ۱۸۸۷میلادی، امیر دلاور خان پسر امیر حکومت خان،

[۳۳۳]همانجا.

والی میمنه تعیین شد. وقتی به میمنه رسید علیه افغانها قیام کرد و توسط قشون بلخ سرکوب شد و میر حسین خان بار دوم والی تعیین شد.

در سال ۱۸۸۸میلادی سردار اسحاق خان پسر کاکای امیر عبدالرحمن خان در بلخ اعلان استقلال کرد و حسین خان را به فریب به مزارشریف خواست. حسین خان به اسحاق خان بیعت نکرد و به قتل رسانیده شد. مردم میمنه جسد حسین خان را به میمنه نقل داده و به قبرستان حضرت امام باقر دفن کردند. درسنۀ ۱۳۰۸ قمری(۱۲۶۹ خورشیدی - ۱۸۹۰میلادی) محمد شریف خان پسرش سنگ لوحه ای بالای قبر پدرش نصب کرد. شاعر ی هم تاریخ وفات حسین خان را به قطعه یی سروده ، بیتی از آن چنین خوانده میشود:

تصریح کرد سال وفاتش به میان فکر

افزون ز یکهزار و سه صد بود، پنج سال[۳۳۴]

مردم میمنه به قیام برخاستند. طرفداران سردار اسحاق خان که صمد خان، طوره مینگ باشی ، کمال الدین ، جنرال تربت خان و امیر خان بیک بود، دستگیر کرده از راه بادغیس به هرات فرستادند. درحصۀ مرغاب شش نفر مذکور را کشتند، سر های کشته شدگان پر از کاه شده به کابل فرستاده شد.[۳۳۵]

---

[۳۳۴] یاد نامۀ نفیر فاریابی.ص ۴۴.

[۳۳۵] همانجا.

فاجعۀ سرپل و زنده سوزاندن دهقانان اوزبیک توسط ناقلین اسحاقزی

اسحاق زیی ها کی بودند؟

اسحاق زایی ها از قبایل ابدالی بودند که در اطراف قندهار زندگی می کردند و همزمان با تثبیت حکومت قاجار و قدرت گرفتن محمود شاه، بر لاش و جوین مسلط شدند و شاه پسندخان توانست قلعه های لاش و جوین را بازسازی کند. سردار احمدخان اسحاق زایی همزمان با میرعلم خان حاکم قایینات، قدرت این خاندان را به اوج رساند. اگرچه او در جنگ قاجارها و افغان ها قلمروش را از دست داد، ولی بعدها توانست آن را به دست آورد و به عنوان مهمترین حاکم محلی سیستان ظاهر شود. او توانست با میرعلم خان رقابت کند و پس از تجزیۀ هرات با کمک امرای افغان و انگلیسی ها، لاش و جوین را به قلمرو ایران برگرداند.[۳۳۶].

طایفه اسحاق زیی در سه کشور افغانستان، ایران، پاکستان زندگی می‌کنند. اما هسته اولیه و پایگاه مرکزی باستانی آنان بنابر گفته کتاب سیستان نویسنده جی پی تیت، قلعه لاش جوین ولایت فراه می‌باشد.[۳۳۷]

این طایفه به چهار تیرۀ بزرگ تقسیم میشود:

۱.مندی زیی.

۲.ایدو زیی.

---

[۳۳۶] https://www.farhangekhorasan.ir/article_13597.html

[۳۳۷]سیستان.جی.بی. تیت.مترجم غلامعلی رییس الذاکری.ص.۷۱.

۳.هوا زیی.

۴.فیرو زیی.

هر کدام از این تیره‌ها به ده ها تیره کوچک‌تر تقسیم می‌شود. اسحاق زهی‌ها در ایران در استان گلستان. سیستان بلوچستان و اکثریت در افغانستان در نیمروز. هلمند و فراه و... زندگی می‌کنند.[۳۳۸].

سرپل و اسحاق زیی ها

در اواسط قرن ۱۹ شهر سرپل نیز مانند شهرهای دیگر تُرکستان جنوبی چون میمنه، اندخوی، آقچه و تاشقورغان به شکل حکومتهای کوچک خود مختار اداره میشد و تحت حاکمیت ذوالفقار شیر از قبیلهٔ تورکان اچه میلی قرار داشت. همو بود که حصار مستحکم و زیبای بالا حصار سرپل را اساس گذاشت و پسرش آنرا به پایهٔ تکمیل رسانید.

ذوالفقار شیر و پسرش محمود خان بیکلربیگی هردو انسانهای دانش دوست و ادب پرور بودند، شاعران وقت در رابطه به تاریخ بنا و شکوه این دژ با عظمت اشعار زیبایی سروده بودند. من برخی از این اشعار را در اختیار داشتم، اما افسوس که شاعر توانمند سنگچارکی نجم الدین ذاکر که کارنامه های پدر و پسر را در مثنوی «محمودنامه» به وزن شهنامه به رشتهٔ نظم کشیده است، در توصیف سرپل اشعار زیبایی دارد که در آن از جمله گفته می شود::

[۳۳۸]همان اثر.صص.۱۹۹-۲۰۰.

سرپل لقب جوزجانان بنام
ملک پاسبان آستان امام
اگرچند بلخ است ام البلاد
که گویا چنین بلده هرگز نزاد[۳۳۹]

بعدا در زمان حاکمیت امیرعبدالرحمان خان، فاشیزم قبیلوی در کشور حاکم شد. این گماشته و سرسپردۀ انگلیس پس از قتل عام و نسل کشی در هزاره جات، متوجه تُرکستان گردید و خواست این سیاست استعماری را در صفحات شمال نیز تطبیق کند. بر اساس آن تمام رهبران حکومت های محلی خودگردان و روحانیان متنفذ تُرکستان یا کشته شدند و یا به کابل تبعید و بعدا سر به نیست گردیدند. سید محمد خان پسر محمودخان بیکلربیگی سرپل نیز درین جمله بود.

پس از کشته شدن امیر حبیب الله مشهور به بچهُ سقاو توسط نادرخان ، حکومت سرپل در اختیار ناقلین اسحاقزایی قرارداده شد وعبدالغفور اسحاقزی که بعدا تا آخر حیات رییس شرکت اتحادیهُ مزار شریف بود، به حیث حاکم خود مختار سرپل تعیین گردید. این خوانین تازه به دوران رسیده، سرپل را میدان تاخت و تاز خود ساخته، از توهین و تعذیب و قتل گرفته تا زنده سوزاندن ها هر نوع ظلم و ستمی را که توانستند درحق باشندگان این شهر انجام دادند. زمین های حاصل خیز را با وجود قباله های شرعی مالکان غصب کردند و چون دستگاه حکومت در دست شان

[۳۳۹] https://af.shafaqna.com/FA/219295

بود، قباله های جعلی برای آنها درست کردند. در نتیجه، چند خانوادهٔ کوچی در ظرف چند سال به ملاکان و زمینداران بزرگ تبدیل شدند و تا سالها با سرنوشت مردم بازی کردند.[۳۴۰]

روایتی از مظالم خوانین اسحاقزی در سرپل

دولت مرکزی درسرپل یکی از سران ناقلین عبدالغفورخان پسرغلام رسول خان را به صفت حاکم شهر مقررکرد. و تمام امور دولتی اعم از اداری و مالی و قضایی را در اختیار او گذاشت.غفورخان که مردم اورا بنام (غفور کور) یاد میکردند، با استفاده از قدرت مطلقهٔ خود بیداد وستم را بر مردم از حد گذرانید، اراضی دهقانان دهات دور دست را با قباله های جعلی که مهر محکمه و امضای قاضی را در خود داشت، به تصرف اعضای خانوادهٔ خود درآورد.

در جملهٔ آنها قباله هایی وجود دارند که حدود و اربعه آنها را موازی طبیعی چون راه عام، تپه ،جوی عمومی و دامنهٔ کوه تشکیل میدهد و چندین قطعه زمین با قباله های شرعی در محدودهٔ آن قرار دارد. به خصوص در «بغاوی» خان های اسحاقزی، صدها جریب زمین دهقانان کم بضاعت را توسط همین گونه قباله ها تصاحب نموده، مالکان آن را به بردگان خود تبدیل کرده بود.

---

[۳۴۰] https://af.shafaqna.com/FA/219295

عبدالرووف خان برادر او در روزهای بازار در دکان یکی از بزازان می نشست و کسی را که بی اعتنا به او و بدون سلام و تعظیم از برابرش میگذشت توسط ارذلی های خود، میخواست و جریمه میکرد. مثلا: میگفت تو که به کلانها احترام نمیگذاری، پنجاه افغانی جریمه هستی و در برابر هر اعتراض و دلیل رهگذر، جریمه را مضاعف ساخته میرفت و پول جریمه چند برابر میشد و او مجبور بود این پول را از هرجایی که پیدا میکرد به ارذلی خان بپردازد.

ظلم و آزار خوانین بر مردم حد و حصری نداشت، مخصوصاً کسانی را که در برابر مظالم آنها مقاومت نشان میدادند، به شدت مجازات میکردند قصهٔ تعذیب و تحقیر سلطان خان پدر محمد قل خان را کمتر کسی خواهد بود که بیاد نداشته باشد. او، کلان قریهٔ صیاد بود و به نسبت عدم قبول دستور خان، توسط نوکران مسلح وی به شدت مجازات شد و به خاطر پایان آوردن حیثیت او در بین قوم، یکجا با گاو های قلبه برای کوبیدن خرمن به گله گاو بسته شد.[۳۴۱]

خانوادهٔ ما نیز از این تأدیب و تجاوز در امان نماند. به تحریک خان ها جند نفر از قریهٔ « توغنی » ادعای قتل بر پدرم نمودند. پدرم مرحوم سید معصوم خان که سر پرست یک خانوادهٔ مرفه الحال و با وجاهت در شهر ما بود، به دستور خان کلان در حویلی قلعه مانند آنها محبوس و به زنجیر کشیده شد و در بدل آزادی او، مبلغ گزافی طلب کردند.چون تهیهٔ آن برای

۳۴۱

https://m.facebook.com/ManguBitiklar/photis/a.134335206758881/501791516679913/?type=3

خانواده مقدور نبود ، مادر کلان مجبورشد بیش از چهار جریب زمین باغی مارا به قیمت نازل به فروش رسانید، پسر خود را از حبس خان رها سازد. ابراً خط وکیل مدعی که در آن گفته است: گمان قتل بر مدعی الیه حقیقت نداشته بنابرآن(از دعوی گمان مذکور خود طوعاً و رغبتاً اصالتاً و وکالتاً ابراً عام و تام، صحیح و شرعی نمودم که هرگاه بعد از این دعوای مذکور را بالای معصوم خان مذکور نمایم، باطل باشد) و به تاریخ ۲۴جدی سال ۱۳۰۸ نوشته شده و مهر محکمه و شمارۀ ثبت(۷۱بر ۳۹۷) را باخود دارد، نزد من محفوظ میباشد. البته پول پرداخته شده را خان ها گرفته بودند.

حاکم مستبد و فاشیست سرپل « غفور خان اسحاقزی» بعداً به حیث رییس شرکت اتحادیۀ مزارشریف تعیین گردید. و تا آخر در راس این وظیفه قرار داشت. قرار معلوم او وظیفۀ تنظیم کار و فعالیت خوانین ناقلین ولایت مزارشریف و حکومت اعلای میمنه را داشته است.[۳۴۲]

این خانواده با محمد گل مهمند، دشمن سوگند خوردۀ تُرکان افغانستان پیوند عمیق داشتند و اورا به تخریب بالاحصار تاریخی سرپل که توسط ذوالفقار شیر، اساسگذاری شده و توسط پسرش محمد خان بیگلر بیکی اکمال یافته بود، تشویق کرده بودند و اراضی عقب بالاحصار را که مشرف به دریا و تفرجگاه مردم بود و در ملکیت دولت قرارداشت، در اختیار کسانی گذاشتند که خدمتگذار آنها بودند. ونیز باغ ها و اراضی باقیمانده از هندوی متوفی بنام « سنتو » را تصاحب کرده بودند. غلام سرورخان، برادر غلام رسول خان اسحاقزی،پنج پسر داشت:

[۳۴۲]صفحۀ فیسبوک شخصی دکتر سید عبدالحکیم شرعی جوزجانی.

۱.کمال الدین. ۲.اکبرخان. ۳.بهاًالدین خان. ۴.محمود خان. ۵.کریم خان. کمال الدین خان اسحاقزی که با همشیره علومی ها(منظور عبدالحق علومی و نورالحق علومی اعضای کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان در زمان حاکمیت داکترنجیب الله) ازدواج گرده بود به کمک آنها با خانواده های محمد زایی ها نزدیک شد و مورد اعتماد و حمایهٔ «سردار عبدالولی» داماد ظاهر شاه قرارگرفت. و با اهدای تحفه های گرانبهای خود چون : بالاپوش های زنانه از انواع پوست قره قل، توجه زن او « بلقیس » دختر شاه را نیز جلب کرد و به صفت نمایندهٔ با صلاحیت سردار ولی شناخته شد و چند دوره به حمایت مستقیم او، برخلاف ارادهٔ ۹۰٪ مردم به حیث وکیل سرپل در شورای ملی انتخاب گردید. و فاجعهٔ جمعهٔ خونین(۲۲ دلو ۱۳۴۳)را سازماندهی و رهبری کرد.[۳۴۳]

فاجعه آدم سوزی در سرپُل به وسیلهٔ اسحاقزیی ها

ریشهٔ این جنایت به تقریباً یک قرن قبل ، زمان سقوط حکومت امیر حبیب الله کلکانی و رویکار آمدن نادر شاه و خانوادهٔ او برمیگردد. در این دوره درتمام مناطق شمال کشور از کوهدامن الی آخرین نقطهٔ فاریاب و بدخشان، غور و بادغیس کشتار و اذیت عناصرآزادیخواه و مبارز ملی با اتهامات مختلفی چون همکاری با حبیب الله کلکانی، تماس سری با دولت شوروی، داشتن تمایلات کمونیستی، تمایلات تجزیه طلبی و صد ها بهانهٔ

[۳۴۳]https://m.facebook.com/ManguBitiklar/photis/a.134335206758881/501791516679913/? type=3

دیگرکه هیچ یکی از آنها واقعیت نداشت عملی گردید. در جریان همین سرکوب های جابرانهٔ محمد گل مهمند، غلام رسول پرماچ ، غلام حیدر عدالت و غیره در پهلوی کشتار ها و آزار و اذیت مردم بومی شمال ، هزاران جریب زمین، باغ و دیگر دارایی های مردم به جبر واکراه، تصرف و سخاوتمندانه در اختیار ناقلین دو طرف خط دیورند با امتیازات بی حد وحصری گذاشته میشود.

در منطقهٔ سرپل نیز این پلان با تمام تبعات آن عملی وزمین های زراعتی و باغ های مردم بومی الاصل اوزبیک جبراً قبضه و در اختیار خوانین اسحاق زیی که یکی از آنها غلام سرور اسحاق زیی در قریهٔ بغاوی میباشد، قرار داده میشود.

مسألهٔ زمین خوارگی و پاکسازی قومی، با انتقال ناقلین و هجوم های سازمان یافتهٔ کوچی ها ، یک سیاست دیرینهٔ دولتی درین کشور است ، که براساس آن هزاران خانوادهٔ بومی در ولایات مختلف، منجمله ولایت سرپل، در دورهٔ حکمروایی خانوادهٔ نادر محکوم به از دست دادن زمین و دیگر داشته های حیاتی خود گردیده، و مجبور به ادامهٔ زندگی با پذیرش وظیفهٔ مزدوری یا دهقان وابسته به زمین ، در بالای همان زمین های پدری غصب شدهٔ خود، به نفع غاصبین قبیله سالار اسحاق زایی و دیگر زی- زی سالاران حاکم گردیده اند.

اهالی بغاوی با زحمت و مشقات تمام یک سنگزار را بعد از رنج وعذاب فراوانی که زن ومرد ، خورد و بزرگ، پیر وجوان منطقه می کشند به زمین قابل کشت و زرع مبدل می نمایند. محمد اکبر اسحاق زایی وبرادرش کمال

الدین اسحق زایی که به حمایت همه جانبه دولت در آن وقت سمت نمایندگی مردم سرپل را در پارلمان داشت ، با دیدن این آخرین دستمایهٔ زندگی مردم فقیر و مظلوم ، فکر تصاحب آن را می نماید. با لآخره با استفاده از خوش باوری وسادگی آن دهاقین مظلوم ، ایشان را در نزد خود احضار واز نام دولت بالای آنها حکم صادر مینمایند که باید زمین هارا ثبت دفتر مالیهٔ دولت نمایند. آن بیچارگان مظلوم هم که از نام دولت به جز از خشونت وتحقیر چیز دیگری درخاطرندارند با شنیدن این مسأله، رضایت خودرا به انجام این کار ابراز نموده وبه قاتلین خود وعدهٔ رفتن به دفتر ماموریت مالیهٔ اولوسوالی وثبت زمین هارا میسپارند.

روز دیگر اکبراسحق زیی وبرادرش کمال الدین اسحق زیی باز هم آن مظلومین را احضار و میدهند که این کار را خود آنها انجام داده اند و هیچ ضرورتی به رفتن آنها در دفتر مالیه نیست. دهاقین نیز این امررا به فال نیک گرفته و از اینکه مجبور به رفتن در نزد مامورین حکومت وقبول هزاران توهین وتحقیر بجرم ندانستن زبان های پارسی وپشتو و بالآخره پرداخت رشوه نمیشوند خوشحال گردیده وبالای یک قطعه کاغذی که قبلاً آماده گردیده مهرو شصت مینمایند. براساس همان کاغذ جعلی ، دهاقین فریب خورده مدت سی سال تمام بخشی از حاصل دسترنج خود را بنام مالیه تحویل آن خان های افعی صفت نموده و هیچ سوالی از هیچ کس نمی نمایند، فقط خوشحال بدان اند که سپاهی دولت یکجا با نمایندهٔ خان دروازه های آنهارا دق الباب واذیت نمیکند تمام.

هم مالیه گیرنده همین خان های اسحاق زیی اند وهم دفتر مالیه و گدام هم خانهٔ خودآنها است. فاجعهٔ آدم سوزی قریهٔ بغاوی شهر سرپل، که به روز جمعه بیست و دوم ماه دلو ۱۳۴۳ خورشیدی اتفاق افتاد و در آن به تعداد شش تن (به روایتی ده تن) از دهاقین نگون بخت آن قریه، بعد از تیرباران و بزکشی توسط محمد اکبر اسحاق زی، برادر کمال الدین اسحاق زی، که درآن زمان امتیاز وکالت شورا را هم به نمایندگی از مردم سرپل دارا بود، به کام شعله های آتش قرار گرفته و بصورت وحشیانه سوختانده می شوند، یکی از هزاران جنایت انجام یافته توسط قبیله سالاران مهاجم و غاصب در آن حوالی است که تا امروز، هیچ مرجعی حاضر به تحقیق و مجازات عاملین آن نگردیده است[۳۴۴].

انعکاس این فاجعه در ادبیات معاصر اوزبیکی

این واقعهٔ هولناک همانطوریکه در ابعاد اجتماعی و سیاسی یکی از وحشیانه ترین جنایات قرن در تاریخ افغانستان محسوب شده و بازتاب وسیعی در آن زمان و پس از آن درکشور بجا گذاشت. این فاجعه بعد از وقوع موج وسیعی از اعتراضات مردم افغانستان را درشرایط استبدادی ظاهرخانی باخویش داشت. تظاهرات گستردهٔ محصلین دانشگاه کابل، اعتراضات و تظاهرات سرتاسری متعلمین مکاتب و اهالی بومی در مراکز ولایات شمال

[۳۴۴] https://www.khorasanzameen.net/php/read.php?id=1600 مقاله بروفیسر بسم الله توردیقل میمنگی .

مزارشریف، جوزجان ، سرپل و میمنه و موج عظیمی از نفرت مردمی از این عمل ضد انسانی بجاگذاشت و تاسالیان دراز ادامه داشت.

جزییات این فاجعۀ وحشیانه در ادبیات تُرکی- اوزبیکی نیز توسط شعراً و سخنوران اوزبیک به گونۀ وسیعی با جزییات به تصویر کشانیده شده است. این واقعه توسط سه شاعر بزرگ همروزگار اوزبیک به نظم کشیده شده اند. ایرگش اوچقون (۱۳۰۶-۱۳۸۸)[۳۴۵] ضمن یک قصیده بنام (عیدی) که در عالم مهاجرت در سال۱۳۴۳پس از انفاذ قانون اساسی ظاهرشاهی سروده و آن را به محمد ظاهر شاه تقدیم کرده، این واقعه فجیع را به نظم کشیده است. این قصیده بلند بالا، تصویر گویایی از محکومیت و محرومیت سیاسی اوزبیکان افغانستان در شرایط استبدادی که اهالی بومی کشور ازخواندن و نوشتن به زبان مادری و سایرحقوق اجتماعی و سیاسی محروم ساخته شده بودند، به نمایش گذاشته و دورۀ دموکراسی قلابی ظاهرشاهی وشاهی مشروطۀ وی را منتقدانه زیر سوال میبرد.شاعر در این قصیده با ردیف(بچه غر) ظاهرشاه را مخاطب قرارمیدهد. در ابیاتی از این قصیده به تبعات فاجعۀ سربل اشاراتی دارد:

بیره مینگ بولسین مبارک ای مسلمان بچه غر!
اوی ایچینگینی تانگری قیسلین شاد وخندان بچه غر!
حق ،عدالت، حریت دیب الداتیلدینگ دایما!
نیرده حق؟نیرده عدالت؟ نیرده انسان بچه غر؟
ایسکی قانون اساسی ینگی سیدن فرق سیز

[۳۴۵] رنگین کمان شعر.تذکرۀ سخنوران فاریاب.چاپ تهران.ص ۲۱۰.

سحر بازدیک ایسک لرنی ینگی قیلغان بچه غرا!
(اون شبرغانلیک) یاقیلدی تیپ- تیریک کیم سوره غای؟
قیسی قاضی؟ قیسی مفتی؟ قیسی دیوان بچه غر؟
شکل دولت شاهی مشروطه لیکن شرط یوق!
مطلقیت تختیده مشروطه سلطان بچه غرا!
شاه حاکم،شاه مختار، عیر مسوول مقتدر
مالک ملک اُمم، ای رب افغان بچه غرا!
ینگی قانون اساسی ایسکی سیدن فرقسیز
لیک اول سردار عالی سن پپوسخان بچه غرا!
حق بیریلمس، حق الیغای،حق اوچون اولمک کیره ک
هم شهید،هم غازی دورحققه قاووشغان بچه غرا![۳۴۶]

این شاعر ملی و بزرگ در شعر دیگری، از این فاجعه به زبان هنری تصاویر روشن به دست داده و از حاکمیت استبدادی دادخواهی میکند:

ای یورت اباد عدالت بار دیر دیگن
اباد وطن می مشرقی می لغمان می ؟
شبرغانده ایر کک خاتون ، اون اوزبیک
اولدیریلیب یاقیلغانی ، یلغان می ؟
قان ییغلاشیب اندخوی ، شبرغان ، سرپل
یو باردیلار قورولتای گه بیر قاپ کول
حق ییرینی تاپیشمای ای غافل قل!

[۳۴۶]امینی،محمد کاظم (۱۳۸۴) افغانستانده گی اوزبیک شاعرلری. انتشارات انجمن قلم افغانستان. مطبعۀ میوند.کابل.صص ۲۶-۲۸.

بو عصر فضامی ؟ یا ظاهر خان می ؟
شبرغانده ایکی کافر یوقالدی
بیر سوریک گناه سیز تول یتیم قالدی
معصوم لرنی قیریب کیم رشوت آلدی ؟
اصل قاتل ملت می ، قوماندان می ؟
قندوز،خان اباد ، حضرت امام ده
توکیلگن قان توکیلمادی ویتنام ده
آی بیک ، تاشقورغان ، تالقان ، بغلانده
بوغیلگان لر اوزبیک ، تورک می ، اوغان می؟[۳۴۷]

شادروان محمد امین اوچقون (۱۳۰۸-۱۳۹۱) [۳۴۸] یکی از شعرا و ژورنالیستان مشهور و شخصیت ملی اوزبیک، موسس ومدیر مسوول نخستین جریده بنام« یولدوز» در(۲۴)سرطان سال ۱۳۵۷بود.وی در رابطه به این فاجعهٔ غم انگیز سرودهٔ اندوهباری بنام (سرپلده آتش) دارد:

سرپل ده طغیـان ، سرپل ده آتش
کیم کویدیریلـدی(سیککیزته دهقان)
بیر نیچه قانخور، انسان سرکش
ایلگیده بولدی بـو ظـلم و طغیان

***

ناگه قوتیرگن ، قانخور «سپَی لر»

---

[۳۴۷]این شعر را درسال ۱۳۷۱ در جریان تحقیق در مورد زندگی و آثار شادروان نفیر فاریابی، در یک دفتر یادداشت پیدانمودم

[۳۴۸]رنگین کمان شعر.ص ۲۲۴.

نان ییب همیشه ، دهقان قولـیدن
اوشبو سپیلر، «اسحق زی» لر
اسمین توتیشگه ، عارایتگه ی انسان

***

بیرمینگ و اوچ یوز، قیرق اوچ ییلینده
سرپل ده بولـدی ، اوشـبو جنـایت
افغانسـتان نینگ، خـلقـین تیلـیـنده
نفرتله قالگه ی، بو قـانلی داستان

***

اوشـبو جنایت، تاریخ ده قـالـگه‌ی
انسان ایشینی، تـاریـخ اونـوتمـس
تورکستان اهلی، بیرکون اوچ آلگه ی
کیلگای محقَّق ، بیر ینگـی دوران

***

افغـانسـتان نینگ ، دولـت بناسی
فاشیست بیر قوم ، بیرله قـوریلگن
ظـلم و سـتم نینگ ، بـو دور اساسی
کـیم خـلق لرنی ، قیلگان پریشان

***

هوشیار اولینگلر ، ای اولکه داشـلر
فـرصت نی قولدن، بیرماک خطا دور

بیرلشسین ایندی ، همـتلی یاشـلر
قیلسین اولوس نینگ ، دردیگه درمان
***
ایسکی بنالر، آخـر بـوزولگه ی
جبرزمان نینگ ، دور بویله حُکمی
خوشبخت توپلام ، بیشک توزولگه ی
حققه ییتیشگه ی ، هر تورلی انسان[۳۴۹]

دکتر سید عبدالحکیم شرعی جوزجانی یکی از شعراً و دانشمندان شناخته شدۀ اوزبیک که خود از اهالی بومی سرپل و به نحوی از انحا شاهد این فاجعۀ هولناک بوده و خانوادۀ وی به سختی مورد آزار و اذیت قرار گرفته، در دفتر اشعار خود به نام(یوره سرّلری) با زبان هنری، ضمن غزلی از این فاجعه، تصویر آفرینی نموده و تاثرات قلبی خودرا از این رویداد غم انگیز روایت میکند:

ییغله سم ایککی کوزیمدن اقیزیب مین یاشلر!
سوو بولیب آققه ی چیدالمسدن بو تاغ و تاشلر!
قانگه تولدی کونگلیم ایل نینگ آغیر احوالین کوریب
چونکه تقدیری بیلن اوینر نیچه اوباشلر
تا «بوغایی» اوستیده یاغدی مصیبت یاغمیری
ظلم اوتی بیرلن توتاشتی سرپل و لولاش لر
غفلت اویقو سیدن اویغانینگ وطنداشلر کیلینگ!

[۳۴۹]امینی. محمد کاظم(۱۴۰۳) رنگین کمان شعر.تذکرۀ سخنوران فاریاب. موسسه انتشارات علم و فرهنگ طاها. تهران.صص ۲۱۹-۲۲۱.

قویدیلر مقصد ساری آلغه قدم یولداشلر
کیم ایدیک تاریخده بیرکون، نی بولدیک عاقبت ؟
ای ستم استیده قالگن بینوا قرداشلر

تیکله گین قدینگنی، سیندیرعیش وعشرت کاسه سین
اوزگه لر ایلگی نینگ استیده قالر عیاشلر
آلپ سین ایسکی جهان تاریخیده، سین ارسلان!
همتینگگه عالم اهلی کوپ دیگن شاباشلر
علمینگ اوتیدن بیر اوچقون(کورگانی) جدولین
(آق سرای)و(تاج محل) فضلینگ اوچون پاداشلر
تیکله دی شرق اویغانیش دوری (نوایی) همتی
بو یوتوق لرنی چیزیب قالدیردیلر نقاشلر
حکمتینگ انواریدن(فارابی) دور یارقین مثال
بیردی عالمغه تفکر مطمعیدن آشلر
ای اولوغ خلقیم،اولوسیم، ای ایلیم،ای ملتیم!
بیرلشیب تشله نگ قدم،ای کیکسه لر،ای یاشلر![۳۵۰]

[۳۵۰]شرعی جوزجانی.دکتر سید عبدالحکیم (۱۳۹۲) یوره ک سر لری. شعرلرتوپلمی. به کوشش محمد حلیم یارقین. نشرات انجمن قلم افغانستان.کابل.صص ۳۶-۳۷.

مظالم کوچی ها و ناقلین بالای مردم شمال

در گذشته ها مردم میمنه وسایر نواحی تُرکستان، مجموع کوچی های مهاجمی را که در فصل بهار به این نواحی هجوم آورده، با چرانیدن گوسفندان خود در علفچرها ومزارع مردم، سبب ویرانی های غیر قابل تصوری درزندگی آرام وصلح آمیز مردم این مناطق میگردیدند، بنام غلجایی یاد نموده، وزبان ایشان راهم که همان لهجه های عامیانهٔ پشتو بود(دغه) می نامیدند. تعریف این چنینی مهاجمین کوچی وزبان محاوروی آنها تا هنوز هم بهمان گونه در بین عامهٔ مردم، خصوصاً روستاییان میمنه وسایر مناطق شمال هندوکش،رواج داشته وادامه دارد.

برای مردم این نواحی اینکه کدام گروه از کوچی ها به کدام یکی از قبایل پشتون تعلق دارد هیچ مطرح نبود ودر مجموع آنهارا تحت نام غلجایی میشناختند. زیرا همهٔ آنها با امتیازهمانند، حق غارت دارایی مردم وزیر پا نمودن مزارع آنها وارد این مناطق میشدند ودولت ها هم از همهٔ آنها یکسان حمایت مینمود.

روی همین ملحوظ واقعیتی که مرتبط میباشد با مرگ یک کوچی در یکی از فصل های بهار، دههٔ سوم قرن چهاردهم هجری خورشیدی، بعداز قحطی بزرگ وخشک سالی های متواتر درمیمنه وسایر نواحی شمال

هندوکش، ملهم است از تودۀ خاک گورمانندی در حاشیۀ سرک میمنه بلچراغ، گذشته از زیارت بابه قوشقار(بابه کاشغر)وباغی بنام (باغ ملنگ ها[۳۵۱]) که در افواه مردم بنام « گورغلجایی» یاد میشود.من آن تودۀ خاک را، گور مانند میگویم بخاطر آنکه در آنجا گوری در اصل وجود ندارد، فقط تودۀ خاکی وجود دارد که، بجای جسد آن فرد مقتول انبار گردیده وبنابه دستور محمد گل مهمند وسایرعمال دولتی فاریاب، بمنظور تنبیه مردم وفراموش نشدن آن واقعه در اذهان عامه، که قتل یک پشتون چه کیفری را در پی خواهد داشت! بعداز انتقال جسد بر پا گردیده وسالیان درازی در آنجا خودنمایی میکرد. [۳۵۲]

این واقعۀ دلخراش که در دورۀ محمد گل مهمند، مردم میمنه را به شدت تکان داده و باعث آزار واذیت بیش ازحد صدها تن از این مردم زجر کشیده وبیگناه گردیده بود، تا مدتهای مدیدی هررهگذری را که ازکنارآن محل منحوس خرمن کوبی میگذشت، وآن تودۀ خاک را می دید، بیاد قصه های رنج آورو تحقیر آمیزی می انداخت که، روزی با پیدا شدن جسد بی جان یک کوچی، زن ومرد، پیر وجوان، خورد و بزرگ چندین قریۀ اطراف آن محل از ده عزیزان ، بلوچ شاه نادر، اونچی ارلات وخانقاه تا خواجه قوشوری وخشت کوپریک جمع آوری گردیده، و زیر تیغ جفای ماموران شکنجۀ محمد گل خانی قرار گرفته بودند.

---

[۳۵۱]این هردو محل در قسمت جنوبشرقی مرکز شهرمیمنه ، کمربند امنیتی قدیمی شاهراه میمنه- مزار واقع می باشد.

[۳۵۲] مقالۀ پروفیسر بسم الله توردیقل میمنگی.https://www.ariaye.com/dari7/siasi/tordi2.html میمنگی.

با پیدا شدن جسد بی جان آن کوچی، برای چندین روز خورد و بزرگ، پیر وجوان، زن ومرد آن قراء وقصبات، از صبح تا شام مصروف شکنجه کشیدن باضجه و زاری بودند ومامورین دولتی هم با بهانهٔ تحقیق، مشغول لت وکوب واهانت مردم توأم با چاپیدن جیب وضبط دارایی های آنها به بهانه های مختلف، که از جریان آن روز های شوم، داستان های فراموش ناشدنی در اذهان ماتمزدهٔ مردم بجا مانده است که بعد گذشت این همه سالها هنوزهم در خاطره ها زنده بوده وهرگزفراموش نمیشود.

شنیدن این داستان های تلخ ودور ازتصور انسان، خود تکرار بیان حقیقت های عبرت انگیزی است برای نسل های امروزی که، بابیان آنها صدای مظلومیت آن ستمدیدگان تاریخ ابدیت یافته، ودرسنامهٔ که نباید فراموش شود، به نسل های امروز وفردا، ازاعماق آن دوره های سیاه وظلمانی پیشکش می گردد .

در دوران کودکی ام که ذهن کودکانه ام، هنوز قادر به درک وتعریف حقایق پیرامونی ام بیشتر از سن وسالم نبود، واولین سفرخارج از قریه را، در یکی از روز های بر گزاری عید ها، یکجا با پدرم تجربه میکردم. شاید چهار ویاهم پنج ساله بوده باشم. درآن روزپدرم یکجا با دیگر مردان قریهٔ آبایی ام « بلوچ شاه نادر»[۳۵۳]جهت اشتراک در مراسم بر گزاری نماز عید

[۳۵۳] دراصل برلاس شاه نادراست، که براساس نامگذاری های فاشیستی دوران محمد گل مهمند وبعد آن، درمنطقهٔ که حتی یک خانوادهٔ بلوچ ویا پشتون هم وجود ندارد، مکتب جدید التأسیس آن بنام پشتونکوت ونام قریه هم از برلاس شاه نادر، به بلوچ شاه نادر مسما گردیده، وتدریس درآن مکتب هم که اهالی بومی تورک بوده وهیچ زبانی را بجز ترکی بلد نمی باشند، کاملاً به زبان پشتو جاری بود.

عازم شهربودند، وطبق معمول اکثرمردان قریه اطفال خورد سال خودرا هم با خود به عیدگاه میبردند.

من هم عقب پدرم سوار بر بالای مرکب، روانهٔ شهر بودم. هر لحظه از پدرم سوالی را مطرح میکردم وپدرم با مهربانی جواب همه را میداد، ناگهان در برابرآن محلی رسیدیم که حادثهٔ قتل غلجایی واقع شده بود. در آنجا پدرم قبل از اینکه من سوالی بکنم، حین عبور از کنار آن برجستگی گور مانند، آهی کشید وبا اشارهٔ دست آن گور بی جسد را نشانم داد. بعداز آنکه از دیدن من مطمیین شد، همانند معلمی که یکایک درس های مورد نظرخود را به شاگردش بازگو میکند، تا به آگاهی وفهم شاگردش افزوده باشد، او هم قصهٔ مرگ غلجایی را برایم با صدای محزونی تعریف نمود[۳۵۴].

از چگونگی پیدا شدن ناگهانی جسد بی جان و خفه شدهٔ یک نفر غلجایی، در یک صبح بهاری و کیفری را که مردم این نواحی متحمل آن گردیده بودند به تفصیل حکایه نمود. از برخورد های ظالمانه وبی رحمانهٔ که مامورین امنیتی بنابه دستور محمد گل مهمند رئیس تنظمیهٔ آن وقت صفحات شمال، انجام داده بودند یاد آور شد.

با خنده از مضحکهٔ پارسی گویی یکی از شکنجه شدگان آن واقع بنام « جبار ناظر»قصه گفت که صرف چند کلمهٔ محدود پارسی بلد بود، و وقتی که زیر شکنجه به جان آمد، با صدای بلند میگوید که(مین اولدیرمیش کدگی این مردک نیم) یعنی من این مردک را نه کشته ام. با شنیدن این صدا شکنجه دهندگان سفاک با غیض وغضب دور از تصوری که، چه طور

[۳۵۴]همانجا.

این مرد تُرک جرأت کرد که صدای خودرا بلند کند، به حدی به دهان آن مظلوم میکوبند که، تماماً دندانهایش فرو ریخته وفریاد میکشد که(بد کدم دیگه اگه پارسی کدم دهنمه ایرتی کنین). آن بیچاره تصور کرده بود همه گناه از پارسی گویی اوست، با تضرع فریاد میزد که بیشتراز این پارسی حرف نخواهد زد واگر حرف بزند دهنش را پاره کنند! خود تصور کنید که وحشت و بربریت تا کدام اندازه جاری بود؟

بالآخره پدرم از پیدا شدن قاتل اصلی که برادر نا تنی همان کوچی بود، و زن خودرا هم بجرم داشتن رابطۀ نامشروع با برادر اندرش، درشام همان روزبه قتل رسانیده، وخود را طبق سنت های قبایلی به یکی از بزرگان قبیله تسلیم نموده بود، تا سرنوشت اورا درجرگه های قبیلوی خود تعیین نمایند، یاد آور شده، افزود که، در روز دوم حادثه، درحالیکه مردم بحالت فجیعی تحت شکنجه های رنگارنگ مامورین دولت عذاب میکشیدند، و فریاد های بی گناهان به آسمان هفتم رسیده بود، ناگهای چندتن اشتر سوار و الاغ سوار از دور هویدا و خودرا به شکنجه گاه مامورین بی رحم دولتی رسانیده، مستقیماً به دیدار قوماندان امنیه و مدیر ضبط احوالات شتافتند. بعد از ساعتی گفتگو و بحث، رفت وآمد چندین قاصد، بین محل حادثه ومرکز ولایت، جسد مقتول را با لای یکی ازاشتر ها بار نموده و باخود بردند.

جریان شکنجه توقف یافت، ومردم همه از همدیگر می پرسیدند که چه واقع شده است؟ درین حالت قوماندان امنیه با غرور و تکبر خاصی بالای یک بلندی بالا شد وخطاب به مردم گفت که، برای آنها همین قدر کافی

است، وبا وجودیکه قاتل پیدا شده، رئیس صاحب تنظمیه امر نموده اند که، دیگر مردم را رها و ریش سفیدان قوم را در نزد ایشان حاضر نماییم.

همان بود که یک عده افراد با اعتبار ومعزز قوم را مشخص نموده، بعداز نام نویسی تحت الحفظ به مرکز ولایت منتقل ساختند. این محاسن سفیدان که بدون داشتن هیچ گناهی، بعد آن همه شکنجه وبی حرمتی، به زندان ولایت منتقل گردیده بودند، بعداز گذشت چندین روز، بصورت دسته جمعی به حضور رئیس تنظیمیه احضارمیگردند. محمد گل مهمند بعداز توبیخ و سرزنش های بی حد وحصرمردم بیگناه میگوید که : کشته شدن یک افغان در منطقهٔ شما خود یک گناه بزرگ است، شما اگر متوجه امنیت محل تان میبودید این واقعه رخ نمیداد. اکنون که این جنایت در منطقهٔ شما صورت گرفته شما مجبور به جواب دهی آن هستید، تا درآینده همچون جنایتی از جانب شما سر نزند. مردم مظلومانه بهم نگاه میکردند وفرصت پرسیدن آن هم برای شان داده نشد که، بپرسند، کدام جنایت واز طرف کدام یکی از آنها!

در همین حالت محمد گل مهمند با بر آشفتگی به مردم میگوید که: خوب بدانید این جزا در حالت نکردن هیچ کاری برای شماست وای بحال شما مردم شریر که اگر کاری کنید وانگشتی بطرف یک افغان بلند نمایید البته طی این دو روز در خانه های مردم این نواحی نه مرغ مانده بود ونه هم کدام چیز با ارزشی که قابل تصرف باشد، حتی بالشت وتوشک مردم هم از ایشان گرفته شده بود. ولی مرجعی که به داد این مردم مظلوم رسیدگی نماید کجا بود؟

شنیدن این قصۀ اندوهبار، ذهن کودکانۀ مرا مالامال ازهزاران سوالی ساخت که، بیشترینه معطوف بنام غلجایی وچگونگی آمدن وکشته شدن آن درین نقطۀ خلوت وسر سبز میشد.

درآن زمان ها نیزهمه ساله در اوایل فصل بهارکه کوه ودشت اطراف میمنه سر سبز ومملو از سبزه وگل میشد، رمه دارانی با لباس وزبان متفاوت از لباس و زبان عادی مردم ما، یکجا با رمه های گوسفندان ودیگر مواشی چون خر، اشتر و قاطر وندرتاً هم گاو، بارفتارهای عجیب وغریب، سرو وصداهای زیاد، به این ساحات سرازیر می گردیدند.

مردم میمنه همانند گذشته ها، این مهاجمین ناخوانده را که همه ساله درین فصل سال هجوم آورده واکثراً زمین های زراعتی مردم را پامال ودرختان میوه داررا، تا برگ آنها از بین میبردند، هنوز هم غلجایی و زبان آنها را هم(دغه) که همان زبان پشتو باشد، می نامیدند. کلمۀ غلجایی در نزد مردم عامۀ ترک درسرزمین میمنه ومناطق دیگر ترکستان جنوبی مترادف بود با واژۀ افغان، وکلمۀ پشتون برای آنها کاملاً ناشناخته بود.[۳۵۵]

البته مکتب رفتگان وتحصیل یافتگان ازین امر مستثنا اند. این مردم که به زبان پشتو وبا صدای بلند فریاد مانند حرف میزدند، همیشه کاروانی از شتر وقاطر را باخود داشتند که، همه وسایل زندگی شان در آنها بار بود، که در جلو ویا عقب رمه های گوسفندان روان میبود. زنان اکثراً با پاهای برهنه وباری برسردر حالیکه کالا های فراخ سیاه بر تن داشتند،در پهلو - پهلوی شتر ها که اکثراً مردان وکودکان برآنها سوارمیبودند روانه بودند،

[۳۵۵] https://www.ariaye.com/dari7/siasi/tordi2.html

ودرغژدی های سیاه نمدی زندگی میکردند وسگ هم یک جزو مهم دارایی آنها بود.

مردم ما به این مهمانان ناخوانده و پر هیاهوکه همیشه صدای گوسفند ها ونعرۀ اشترها وعوعو سگ ها یکجا با صدای مالکین آنها آمیخته بود، چندان به نظر خوب نمی دیدند. مادران وبزرگسالان اطفال را ازنزدیک شدن به آنها ممانعت نموده و تأکید میکردند که، نباید به آن ها نزدیک شد، ویا چیزی را از آن ها گرفت. زیرا در بارۀ نزدیک شدن وقبول کدام چیزی از این مهاجمین، داستان هایی وجود داشت که، همۀ آنها آگاهی دهندۀ این بود که، اگرکسی کدام چیزی را ازغلجایی ها بگیرد، مجبوراست که تاوان آنرا ده چندان بدهد.

این غلجایی ها در هنگام آمدن درین مناطق بعضی چیزهایی راهم که قابل فروش وتبادله درین مناطق بود با خود حمل میکردند واکثراً آن اجناس را بقسم نسیه بمردم میدادند! ولی در هنگام حصول پول، با حیله های مختلف و تهدید به عریضه کردن از نزد مردم چندین برابر پول حصول می نمودند. این خود یک نوع ربا خواری غیر عادی بود، زیرا در هنگام دادن مال رویۀ آنها خیلی خوب ودر هنگام حصول پول کاملاً بر عکس بود. برمنبای این حقیقت تلخ اجتماعی ضرب المثل معروفی در زبان تُرکی-اوزبیکی شکل گرفته و تاحال زبان بزبان ها روایت میشودکه :« آوغان گه سلام بیردینگ، قیرق تنگه تاوان بیردینگ».

ترجمه: وقتیکه به آوغان(پشتون= افغان) سلام دادی، مثل اینست که صد تنگه تاوان و خساره پرداختی...

بایدگفت که: بعداز اسکان ناقلین در مناطق مختلف شمال، حاکمیت های محلی به توصیه مقامات مرکز چنان صلاحیت و اختیاراتی برای آنها داده بود که آنها می توانستند حتا بالای ناموس و ننگ مردم نیز حکومت کنند. یعنی اگر یک افغان ناقل در دستگاه حکومتی میرفت و شکایت میکرد که فلان اوزبیک دختر خودرا به من وعده کرده بود، بدهد، ولی حالا سر باز میزند؛ ادارات دولتی که همه از مدیر تا سطح مامور پایین رتبه از ولایات جنوبی و مشرقی بودند، او را تحت جلب گرفته و زندانی میکردند تازمانیکه مطالبه اش برآورده میشد.

مردم بومی در محیط خود وقتی با این ناقلین که روبرو می شدند، آنهاییکه زهرچشم آنان را چشیده بودند، دوری میکردند ولی اکثریت مردم، بخصوص در روستا و محلات باآنان وقتی معامله می کردند، سالهای سال از دست آنها رنج میکشیدند و رنج زندان و شکنجه را کشیده و دار وندار خودرا ازدست میدادند و یا با از دست دادن جایداد آبایی، زادگاه خودرا ترک میکردند.

عده ای ازین کوچی ها بعداً دراین منطقه نیمه مسکون گردیده واز طریق ربا خواری وقبض نمودن زمین ودارایی های مردم محل صاحب پول وثروت سرسام آوری گردیدند که از جملهٔ مشهور ترین آنها میتوان از حاجی درویزه خان ، حاجی سرانداز و نازکمیر، ایوب غلجایی وعبدالله غلجایی وغیره در فاریاب نام برد..

چون حرف ما مرتبط است با مرگ یک غلجایی، یاد آوری این حقایق بی لزوم نیست که ، غلجایی ها یعنی افاغنهٔ کوچی با نیرنگ های مختلفی از مردم باج گیری مینمودند.

مثلا دراوایل فصل بهار چیز های آوردگی خودرا از دیگر مناطق طول راه که، اکثراً هم محصول چپاول وغارتگری ها میبود بالای مردم به زور، وبا وعدهٔ هر وقت که پول پیدا کردی ، برایم بده! می فروختند، ولی در وقت بازگشت آن پول را مطالبه ودر صورت نداشتن پول، قرضدار را وادار به گرو گذاشتن زمین ویا باغ آن نموده و زمینه را عملاً برای تصرف دارایی های مردم محل آماده مینمودند. عجیب اینکه در وقت بازگشت نیز پشم ودیگر محصولات اضافی خودرا با حیله ونیرنگ های مختلفی تحویل مردم داده، وبحساب سود معامله مینمودند. ضرب المثل(از موری دادن واز دروازه گرفتن) هم در بین مردم تُرک میمنه از همین بابت پیدا شده است. زیرا در آن مراحل کوچی های مواد اضافی را که مردم حاضر به گرفتن آنها نبودند، حتی در صورت نبودن صاحب خانه از راه مورینه یا موری[۳۵۶] به داخل خانه پرتاب نموده وخود میرفتند ودر سال بعد پول آن جنس را با سود آن از صاحب خانه مطالبه مینمودند ودر صورت نبودن پول، با زور و حمایهٔ مقامات دولتی خانه ویا دیگر داشته های مردم را متصرف میگردیدند. در اکثر حالات هم این رباخواران ،خود صاحبان آن زمین هارا

[۳۵۶] در ساختمان های روستایی آن زمان کلکین وجود نداشت، جهت هدایت روشنایی بداخل خانه ها یک سوراخ مدور ویا مربع شکل در یکی از دیوار های خانه گذاشته میشد که آنرا موری مینامیدند.

به قسم دهقان استخدام وتا اخیرعمراز وجود آنها کار کشی مینمودند. زیرا خود آن ناقلین وغاصبین به پیشۀ زراعت وباغداری، آشنایی چندانی نداشتند.

درآن موقع ذهن کودکانۀ من همانندهزاران طفل عالم، عاری ازغبارتعلقات و وابستگی ها ی تعصب آمیز مختلفی بود که جماعات انسانی را جبراً ازهم جدا ساخته ودربرابر هم قرار میدهد. ازورای افسانه های که مادر ومادر کلانم که در روز های سرد زمستان ودر زیرلحاف گرم صندلی برایم حکایه نموده بودند، فقط بود ونبود افسانوی شهزاده ها، شهبانوها، پهلوان های نیکوکاروخیر خواه، گوراوغلی، ابازپهلوان، قره پهلوان، حسن پهلوان، پیر مردان معجزه گر، زنان دانا، شیر، سگ وفادار، برۀ مظلوم، مادرفداکار، خواهردلسوزوغیره بعنوان نماد های خوبی وانسانی،دیو، جن، شیطان، چغول، گرگ، روباه، شغال، بوم وغیره رامنحیث نماد های زشتی وپلیدی درک مینمودم وبس. عالم درافسانه های مادر ومادرکلانم فارغ ازمحدوده های زمان ومکان بود، وهیچ مرزی راهم نمیشناخت، دربعضی حالات واژه های کافر ومسلمان هم در قصه های مربوط به انبیا واولیا، کاربردهایی را داشتند که آنهاهم سمبول هایی از نیکی وبدی بودند. ولی هیچگاهی ازنسب و نژاد کسی حرفی در میان نبود.

مادرم بعضی اوقات از جنگ ها، قحطی ها، سیلاب های بزرگ، زلزله ها، زمستان های وحشتناک وبدون آزوقه که مرگ انسانها را به ارمغان میآورد حرف میزد ولی بجز از حالات معدودی که مربوط به لشکر کشی های عبدالرحمن خان ویا هم سر کوب های وحشیانۀ محمد گل مهمند وغیره

میگردید از قوم وقبیلۀ خاصی نام نمی برد. افسانه هایش با نیکی ها شروع با مشقات امتداد وبا مؤفقیت ها وسعادت ها پایان می یافت.[۳۵۷]

کم - کم داشتم بزرگ میشدم، ودر سن شش سالگی روانۀ یگانه مکتب محل که در آن وقت بنام مکتب ابتدائیۀ پشتونکوت مسما، ودر بالای دروازۀ ورودی مکتب به زبان پشتو نوشته شده بودکه« دپشتونکوت لمرنی شوونزی» واطفال بیشتر از سی قریه اوزبیک نشین که بجز زبان مادری به هیچ زبان دیگری آشنا نبودند، جهت آموزش به آنجا جمع آوری، وبه زبان پشتو، اندکی بعد تر هم به زبان پارسی آموزش میدیدند، شامل گردیدم، وتا امروز که در اواسط پیری قرار دارم وتحصیلاتم را با وجود ممانعت های زیادی تا اندازه ای تکمیل واز آزمون های روزگار درس های زیادی آموخته ام، وچیز های زیادی در زندگی مردم کشور ما وجهان دگرگون شده است، ولی استبداد قبیلوی باهمان هدف وهمان شدت بگونه های متفاوت هنوز هم ادامه دارد.

این حقایق دردناک در ولایات شمال طی یکقرن اخیر آنقدر زیاد به وقوع پیوسته که میتوان صدها و هزاران روایت نقل کرد.یکی از داستان نویسان اوزبیک به زبان اوزبیکی داستان کوتاهی دارد بنام « بوغدایلر یم- یشیل» ،(یعنی گندم زارها همچنان سبز میزنند).[۳۵۸]

---

[۳۵۷] همانجا.

[۳۵۸] آلتای. نورالله(۱۳۸۸) همه گپ یولده. نشرات انجمن قلم افغانستان. کابل.

داستان دهقان ساده دل اوزبیک است که در سالهای قحطی[۳۵۹] چند سیر گندم از خان به تقاوی[۳۶۰] میگیرد ولی، خان اُوغان به جای اینکه این گندم قرضه را مطابق عرف مردم یک به یک حساب کند، ده به یک محاسبه کرده و زحمت یکسالهٔ ویرا نمیدهد و در نتیجه دهقان برآشفته شده و به وی حمله نموده میخواهد حق خودرا حصول کند.خان میرود از او به حکومتی عارض میشود، دهقان مظلوم را بجرم گستاخی در برابر (خان صاحب) مجازات نموده و بزندان میاندازند و زمین هایش را تصاحب میکنند و خودش را از قیشلاق آبایی اش میرانند...

به همینگونه یکی از داستان نویسان دیگر اوزبیک براساس مظالم اجتماعی ناقلین بالای اهالی بومی رمان میانه ای بنام « بیر قیشلاق نینگ کوز یاشی» {اشکهای اهالی یک روستا}که موضوع اصلی آن را مظالم یکی از خوانین ناقل در منطقه شیرین تگاب ولایت فاریاب می سازد، نوشته که با نیرنگ و فریب به یک روستایی اوزبیک دو راس گوسفند میدهد و مدتی از قریه غایب میشود، وقتی بعداز چند سال بر میگردد سراغ مرد دهاتی میرود و از وی حساب دو گوسفند را می پرسد که باید مفاد وسودش را بدهد ، وقتی مرد ساده دل میگوید که در زمستان دستش تنگ شد وخوردنی

---

[۳۵۹] بزرگترین قحط سالی تقریبا مدیریت شده در شمال، بخصوص فاریاب که در سال ۱۳۵۱ واقع شد. ده ها خان ناقل، هزاران جریب زمین اهالی بومی میمنه را فقط در ازای یک یا چند سیرگندم وغله جات تصاحب کردند.

[۳۶۰] تقاوی در محیط میمنه و شمال کشور به معنی مقدار معیینی از گندم و غله است که دهقان و زارع برای مایحتاج خانواده اش از صاحب زمین یا دهاقین دیگر تا زمان درو به شکل قرضه میگیرد.

نداشتند ، أنهارا ذبح نموده ، خان آوغان ویرا به حکومتی کشانیده به حساب زاد و ولد گوسفند در هر شش ماه از وی حساب میگیرد،[۳۶۱]
خلاصه اینکه پنج- ده جریب زمین مرد روستایی راکه منبع تامین معیشت خانواده اش است، به واسطهٔ دستگاه بزور حکومتی میگیرد و بر اثر این واقعه خانوادهٔ مرد روستایی متلاشی شده و روستایی در زندان و زنش در روستا سکته نموده و فرزندانش یتیم می مانند.[۳۶۲]

تأسیس نخستین حزب سیاسی تُرکی زبانان

سالهای حاکمیت ظاهرخانی(۱۳۱۲-۱۳۵۲) سالهای اوج تضییقات و اعمال محدودیت ها بالای اهالی غیرپشتون و بومی بود. تُرکی زبانان افغانستان در این دوره با محدودیت ها و چالش های بزرگی روبرو بودند که برخی از موارد آنرا تاکنون گفته آمدیم. روشنفکران ، عناصر آگاه و خبره ملی با مشاهدهٔ این مظالم و استبدادهای مدیریت شده و سیستماتیک تصمیم به تاسیس به حزب و سازمانی با انسجام عناصر ملی و مبارز گرفتند. چون فعالیت های سیاسی در این دوره به کلی ممنوع بوده و حکم قطعی مرگ را داشت ، پس از مشوره های زیاد ، اجماع براین شد که در پوشش یک شرکت سهامی بافندگی وصادراتی این برنامه تحقق یابد. به نسبت

[۳۶۱] https://ishanch.blogfa.com/1387/05

[۳۶۲]ایشانچ توره(۱۴۰۳) بیرقیشلاق نینگ کوز یاشی. محبوب الله توران اهتمامی بیلن.

محدودیت شدید حاکم در این دوره، در مورد نام مشخص و آیین نامه و سایرموارد این حزب نسبت مخفی بودن تمام معلومات، کمتر معلومات جز ذهن افراد معلومات حفظ گردیده، ولی با اجماع همه راویان نام آن« نهضت دموکراتیک خراسان» یاد شده است.[۳۶۳]

این حزب بنابه روایات بزرگان و کهنسالان میمنه به نامهای شرکت غربا، کوپراتیف غریب ها، جنبش خراسان، حزب کوپراتیف، نهضت مترقی خراسان و شرکت شمال نیز یاد شده است.

این حزب (شرکت سهامی) به حمایت مالی تاجرملی شادروان نذیرقل خان میمنگی و سرمایهٔ ظاهراً سهامی افراد از اقشار و طیف های مختلف جامعه تشکیل گردیده و به نام« شرگت بافندگی و صادرات ظهیرالدین فاریابی» در سال ۱۳۲۳ در شهر میمنه تأسیس گردید. هیات اداری عبارتند از این افراد بودند:

۱.حاجی عبدالرسوی بای بازاری فرزند مصطفی قل رییس شرکت.

۲.استاد ابوالخیر خیری مسوول مالی و بانکی.

۳. حاجی مهدی عربخانگی عضو و تحویلدار.

۴.میرزا ابراهیم فرزند حاجی عبدالمجید سرخابی عضو و محرر.[۳۶۴]

برعلاوه این افراد این نظرمحمد نوا، حاجی غلام حیدر تورپاختویی، حاجی غلام حیدر امینی، حاجی صوفی نظرمحمد، حاجی عبدالرسول نوایی، بای زاده ، میرزا محمد اکبر خان ، میرزا عبدالخالق خان مغزی، میرزا عبدالرؤوف

---

[۳۶۳]فاریابده سیاسی اینتیلیش لر تاریخی.ص۵۶.

[۳۶۴]نوشته انجنیر نحیب الله پیمان در صفحه اجتماعی فیسبوک.۱۴۰۴.

معصومی،میرزا محمد الله قریه دار، استاد صالح محمد پیمان، حاجی پیغمبرقل توغاچی، قاری محمد کریم امینی، رییس نورمحمد خان محنتی، آچیل بای، ملا خدای بیردی، حاجی دولت، عبدالمجید بدری[۳۶۵] و ده ها تن دیگر از افراد خبره و اگاه عضویت این شرکت را داشتند. مدتی از تأ سیس این شرکت نگذشته، در مرکز اولسوالی اندخوی نیز با هماهنگی از این حرکت، توسط عناصر ملی و آگاه آن محیط شرکت سهامی صنایع دستی دیگر تأسیس گردید که این هردو شرکت با هماهنگی هم فعالیت میکردند. در این شرکت بیشتر از(۵۰۰) نفر از اهالی فاریاب سهم داشتند. بعد از شروع فعالیت آن، در ولایات قندوز و تخار نیز به تبعیت از آن شرکت های سهامی دیگری بر مبنای همین اهداف و مقاصد تأسیس گردیدند.

شرکت مذکور بعدها در بین مردم به عین دلیل که با کمترین سرمایهٔ فقیر ترین اصناف جامعه تأسیس شده بود، بنام « شرکت غُربا » مشهور گردید.این شرکت ابتدأ در بندر هرات شهرمیمنه تاسیس گردیده و دستگاه های آن کوچه مارکیت قصابی قرارداشت و صد ها نفر از اهل حرفه و صنعت در آن کار نموده و بعد از تولید، محصولات بسته بندی و به خارج کشور از طریق کابل ترانزیت می گردید.

اهداف اساسی این شرکت براساس اساسنامه ترویج و رشد و انکشاف صنایع دستی از جمله قالین و گلیم و الچه بافی، کارگاه های تولیدی پشم و چرمگری و ایجاد زمینه کاری و اشتغال دایمی برای بخشی از نیروی انسانی بیکار جامعه و بهبود وضعیت اقتصادی و سطح زندگی جامعه و محیط بود.

---

[۳۶۵]همان اثر .ص۹۱.

اولین رییس این شرکت حاجی عبدالرسول بازاری بود که در سال ۱۳۳۴ وفات نمود. مدتی نگذشته کار این شرکت رونق بسزایی گرفت و در بین مردم از اعتبار بزرگی برخوردار گردیده و اهالی از آن به گرمی استقبال نمودند. مسوؤلین دستگاه حکومت محلی که همواره این حرکت هارا زیر نظر داشتند، این موارد را پیوسته به مرکز گزارش می دادند. دولت برای جلوگیری از رشد روز افزون شرکت و عناصرملی بومی محصولات آن را سالها در گمرک نگاهداشته و مانع صدور آن به خارج گردیده و مالیه های کمرشکن برانها بست. در نتیجه در سال ۱۳۴۲خورشیدی (۱۹۶۳میلادی) به بهانۀ قاچاق و جابجایی اسلحه و توطیه برعلیه حکومت اعضای این شرکت را دستگیر، زندانی و تعدادی را به قتل رسانیده و اموال و دارایی آنها ضبط و مصادره نمود.[۳۶۶]

متاسفانه داستان به همیجا خاتمه نیافته ، دولت از طریق وزارت مالیه تا اوایل دهۀ پنجاه بالای هیات اداری و سایر سهمداران این شرکت چون مرحومین رییس عبدالرسول بازاری و استاد ابوالخیر خیری جرایم سنگینی بنام مالیه و صکوک وضع کرده و این جریمه هارا از فرزندان آنها حصول کرد و بازماندگان آنها سالیان متمادی تحت جلب دولت قرار داشته و آزار و اذیت می شدند.

چنانچه در اوایل دهۀ شصت ، یگانه سرپناه شادروان ابوالخیر خیری واقع گذر تارتارخانه (مقابل حوزۀ امنیتی پولیس) توسط مستوفیت ضبط و

[۳۶۶]همان اثر.ص ۹۱.

مصادره شده و پول آن به بودجه دولت تحویل و فرزندان وی آواره گردیدند.[۳۶۷]

ایرگش اوچقون در سال ۱۳۳۱ زمانیکه استاد ابوالخیر خیری و نظرمحمد نوا به دستور مقامات دولت محلی با زنجیر و زولانه به کابل فرستاده میشوند. در اندخوی باآنها روبرو شده ، از این حالت فلاکتبار آنان متاثر گردیده، با انتباه از همین واقعه بعدها « منظومۀ خواب یا توش» خودرا در عالم مهاجرت می سراید که یک داستان منظوم سیاسی و در حد خود یک شاهکار است که در اینجا روایت میکنم.

خلاصۀ مضمون داستان سیاسی- تاریخی (توش- خواب)

داستان(توش) بزبان نظم بوده و در ژانر مثنوی و در قالب وزن عروضی(هزج مسدس محذوف- مقصور- مفاعیلن- مفاعیلن- مفاعیل یا فعلن)سروده شده است. داستان مذکور شامل سه بخش می باشد:

بخش اول. ابتدا و مقدمه داستان.

بخش دوم.خواب دیدن (جریان خواب دیدن شاعر در عالم رویا).

بخش سوم .عبرت گرفتن از خواب و چاره جویی.

[۳۶۷]همان اثر.ص ۴۸.

این اثر در حد یک شاهکار ادبی به زبان اوزبیکی، در شرایط خفقان آوری است که در داخل کشور به نسبت اعمال محدودیت برای اهالی بومی ، شاعر بنابر اعمال سیاست های استبدادی حاکم مجبور به ترک وطن شده و در عالم مهاجرت و بیوطنی، آنجا که دیگر محدودیتی برای خواندن و نوشتن بزبان تُرکی برایش وجود ندارد ، ولی افسوس که در آن محیط، درد ویرا کسی احساس نمیکند ، و مردمی که باید این درد هارا احساس کنند و از نوشته های وی عبرت گیرند، نسبت جهل ساری و طاری هزاران فرسنگ از وی دورند.

این حکایت منظوم از لحاظ تاریخی به دوره ای از تاریخ سیاه اهالی تُرکی زبان مربوط میشود که استبداد حاکمیت تمامیت طلب این اهالی را در اوج فقر و محرومیت مادی و معنوی نگهداشته و به صورت رسمی خواندن و نوشتن به زبان مادری و حق هرگونه فعالیت اجتماعی- سیاسی و فرهنگی را از آنان غصب کرده بود. این داستان به گونهٔ رمزی سرنوشت گذشته و حال و آیندهٔ این اهالی محکوم و محروم را نیز به نمایش می گذارد. و از اوج استیصال و بیچارگی این اهالی بومی که برا ثر سیاست های استبدادی همه چیز خودرا از دست داده اند، دلالت می نماید.

آنها در حالیکه برا اثر اعمال سیاست های استبدادی و بی تدبیری وعدم اتحاد امرای محلی و گذشتگان از همزبانان و هم تباران خود در کشورهای اسیای میانه و سایر کشور های تُرکی زبان جدا و در مرزهای خودساخته روس و انگلیس محصور مانده و در زیر حاکمیت استبدادی افغان ها، هویت

ملی و تاریخی خویش را نیز از دست داده اند، سرنوشت تلخ و آینده ای موهوم و تاریک را تجربه می کنند.

داستان با وصف مناظر و زیبایی جهان براساس قاعده و قانون طبیعی تکامل و جدال زمستان و غلبهٔ بهار و تازگی و تجدد بر رسوم کهن و مغلوبیت زمستان و تاریکی به زبان شاعرانه و اسلوب بدیعی، آغاز با بکار گیری دو سیمای رمزی زمان (تاریکی یا دیوان بیکی شب) و (آفتاب یا روشنایی و دیوان بیکی روز) و ضدیت این دو عنصر زمانی، انعکاس یافته است. آفتاب (روز و روشنایی) به عنوان سمبول و اُلگوی قوت و نیرومندی که قدرت وی برهمگان واضح و روشن است، تمثیل گردیده است. به همین جهت هم پادشاه افتاب بغایت مغرور و متکبر می باشد؛ ولی دشمن دایمی وی (تاریکی و ظلمت) یا شب، عنصری ضعیف و ناتوان است و هیچ کسی نمیخواهد که جانب اورا گرفته و حاکمیت وی بر جهان ازلی و ابدی باشد. فقط همین قدر که (دیوان بیکی ظلمت) در حالیکه تاب تحمل توهین و حقارت، (دیوان بیکی نور) را ندارد، میخواهد همراه و پشتوانه ای برای خود در مواجهه با وی بیابد. به همین منظور وی با نیروی (خواب) همدست می شود، در نتیجه (دیوان بیگی شب) بر دشمن چیره می گردد و با شکوه و شوکت، سلطنت شب آغاز شده و ستارگان به تلالو می پردازند و شب دلپذیر آغاز میشود. در بحبوحهٔ همین گیر و دار و نمود زیبایی های شاعرانهٔ شب، چشم شاعر به خواب میرود و روح وی در عالم رویا و خلسه به پرواز در میآید. خواب می بیند که وفات کرده و جمعی جنازهٔ او را تشیع نموده و به قبرستان می برند تا دفنش کنند. وقتی که مراسم تدفین تمام شد و

مردم از قبرستان دور شدند، مطابق اصول و احکام دین، منکر نکیر داخل قبر آمده و با حالتی رعب آور و هیبت ناک از وی سوال- جواب را شروع میکند که:

بندۀ کیستی ؟ پیامبرت کیست و اُمت کیستی؟ ازکدام عِرق و نسب و کشور هستی؟ نام رهبر و زعیم کشورت چیست؟ پرچم کشورت چه رنگی هست؟ و با هر تاخیر و تردد در ارایۀ پاسخ درست، ویرا به سختی تنبیه و تعذیب میکند.

شاعر که از این وضعیت حیران و درمانده شده است، نمیتواند جواب های قانع کننده و صریح به سوال های منکر نکیر بدهد، زیرا منکر نکیر جواب های مشخص وصریح میخواهد و وی نمیتواند باصراحت به آن سوالات پاسخ دهد. هر چه میگوید من اصالتا تُرک-اوزبیک افغانستان هستم ومملوک وبرده، آنان استدلال میکنند که در لیست آنان کشور و مردمی با این مشخصات وجود ندارد و...

وی دست تضرع و دعا به درگاه خداوند بلند کرده و التماس میکند که یک شانس برای وی داده شود تا به صحرای محشر در آمده از جمعیت محشر دراثبات هویت خویش، استمداد جوید، خداوند دعای ویرا اجابت نموده و منکر نکیر اجازه میدهد که وی وارد صحرای محشر به منظور اجرای مقصود برود. او، در محشر چیزهایی را که در متون دینی خوانده و شنیده بود، آشکارا به چشم می بیند. جمعیت گنهکاران ، وطن فروشان خایین ، گروه عاق پدر ها، انبوه مردمی که مادران شان را اذیت میکردند. شاعر از این

واقعه ترسیده و از خواب بیدار میشود؛ می بیند که خواب دیده... سپس این خواب وحشتناک را برای دیگران حکایت میکند.

بایدگفت که مهمترین قسمت داستان، بخش سوم و قسمت پایانی آن است که استنتاج منطقی از داستان را شاعر به گونۀ زیبا و فصیح بیان میکند. او در بخش(عبرت و چارۀ) از درد اسارت و بندگی شکایه نموده، میگوید که این سخنان وی دروغ نه، بلکه راست و داستان نه ، بلکه حقیقت تلخ تاریخی است و با دلایل منطقی آن را ثابت میکند. وی به جنایات و مظالم وحشتناک و غیرانسانی که در طول حاکمیت استبدادی در حق اهالی بومی شده و میشود، ذهن سیال خواننده را رجعت میدهد. ازجمله روایت درد آلود خودرا بیان میکند که:

نام اصلی من« ایرگش» بود. این نام یادگار پدر مرحوم من بود که بالایم گذاشته بود، ولی این ظالمان نامی را که پدرم برایم گذاشته بود برگرداندند و به جای آن « رفیق » گذاشتند. این واقعه مربوط سال های ۱۳۳۵-۱۳۳۶ می شود.دراین زمان وی در مکاتب میمنه و اندخوی به صفت معلم مشغول بود.[۳۶۸]

وی پس از اتمام دانشگاه کابل، با علاقۀ فراوانی که به شغل معلمی داشت ، شامل دارالمعلمین شد. زمانیکه دانشجوی دارالمعلمین ابن سینای کابل بود. روزی به منظور کار رسمی به مرکز وزارت میرود و نیاز است تا امضای وزیر گرفته شود. در این وقت مسوولیت وزارت را معاون و مشاور ارشد آن

[۳۶۸]فاریابده سیاسی اینتیلیش لر تاریخی.ص۶۱.

پیش می برد. معین وزارت وقتی اسناد ویرا ملاحظه میکند ، متوجه شهرت وی میشود که (ایرگش ولد شاهمردانقل) نوشته شده.

دستور میدهد که صاحب این اسناد را صدا کنند، وقتی او می اید ، معین وزارت ویرا به خاطر داشتن نام تُرکی توبیخ و سرزنش میکند. به مسوولین وزارت دستور میدهد که نام ویرا برگردانده، به « رفیق » تعویض کنند. و همین نام تعویض شده را در هنگام فراغت از دارالمعلمین در اسنادش می نویسند.[۳۶۹]

وی هشتادسال زیست و از این مدت (۵۲) سال را در آوره گی و مهاجرت در کشورهای امریکا و ترکیه سپری کرد ودر شهر سیلیپکه ولایت میرسین ترکیه به خاک سپرده شد.[۳۷۰] این واقعه چنان بر روح و روان وی اثر گذاشت که قبل از مرگ وصیت نمود که جنازۀ وی را به افغانستان انتقال ندهند زیرا وی وطن ندارد.

وی، علت تمام بدبختی ، اسارت و فلاکت اهالی تُرک زبان را، جهالت مزمن آنها دانسته ، به آن ها هشدار میدهد که بخاطر رهایی از دام اسارت و بردگی باید به علم و دانش روی آورند و از جهالت و بیسوادی بگریزند. وی علاج تمام در دهای مردم را در کسب معرفت و دانش و آگاهی و همگانی شدن این هدف غایی میداند. او، با دلایل علمی و عقلانی اهمیت علم و دانش را توضیح نموده و با تذکر مثال های زیاد آن را اثبات می کند. وی ریشۀ اسارت و بندگی و محرومیت های موجود سیاسی، اجتماعی و

---

[۳۶۹] همان اثر. ص۶۳.

[۳۷۰] همان اثر.صص۶۳-۶۵.

اقتصادی و فرهنگی مردم را در کنار دور ماندن از علم و دانش، اهمیت ندادن این اهالی به تاریخ و بیخبری از تاریخ و ارزش ندادن به اهل علم و فرهنگ و عدم تکریم آنان میداند و آن هارا فرا میخواند که تاریخ بخوانند و از تاریخ عبرت گیرند.الا تا ابد برده و مملوک خواهند ماند.

ایرگش اوچقون[۳۷۱] نینگ توش کوریشی

(خواب دیدن ایرگش اوچقون)

کیل ای همدم سینگه بیر داستان بارا!
قولاق سالغیل اگر بولسنگ مینگه یارا!
فلک نینگ چرخیده بیر راز کوردیم
مونینگ دیک کورگولیکنی، آز کوردیم
فلکدن کامین آلغان اول کیشی دور
کیچه- کوندوز سواش قیلماق ایشی دور

کوره ش دن تختگه ییتگن خان و خاقان
سواشدی تاج کییغان، شاه و سلطان
قایو شاه میل ایتار اویقو سریغه
آلیب قویغه ی بورون ، تاجین نریغه

[۳۷۱]امینی.محمدکاظم (۱۴۰۳) شخصیت های معاصرتُرکی زبانان افغانستان. انتشارات اولین ها.شابک:۹۷۸-۶۲۲-۸۲۲۰-۳۶-۹ تهران.صص۳۲-۳۴.

نیچون کیم تاج اوشل باشغه یره شغای
تغافل اویقوسی بیرلن کوره شغای
قایو سلطان نی کوردینگ شاه توغیلدی؟
قایو شاه تاج و تختی بیرله کیلدی؟
اگر نسلینگ بقاسی ایرسه دستور
جدل قیلغیل، کوره ش بیرگیل، سواش قور
نظام کایینات شونده ی قوریلغان
تواتر زنجیری شونداق اوریلغان
بو سودا باشیمیزده کن- فکان دن
بو درد بی دوا ایسکی زمان دن
ایمس یالغیز بشر نسلی جنگ ایچره
نظام کایینات بول آهنگ ایچره

باشلنغیچ – بیرینچی قسم

کیل ای همدرد سینگه بیر داستان بار
قولاق سالگیل اگر بولسنگ مینگه یار

بو سوزلاریم حکایت انگلاماغیل
حقیقت بیل، روایت انگلاماغیل
توزاری چرخ اوزه بیر راز کوردیم
مونینگ دیک کورگولیک نی آز کوردیم

تیریکلیک حقین آلغان اول کیشی دور
کیچه – کوندوز سواش ایتماک ایشی دور
حودث دن قوتولماق ایسته سنگ، کیل!
تلاش قیلغیل،سواش قیلغیل، سواش قیل!
کوره ش دن اول کیشی غافل بولیب دور
تیریک بیلمه حقیقتده ، اولیب دور
سواش ایچره کیشی قیلسه توکّل
مرادین اوییني تاپغای تکامل
سواشدن آت چیقارگن قهرمانلر
کوره ش دن تاجغه ییتگن بیک و خانلر
قایو خاقان نی کوردینگ شاه توغیلدی؟
قچان دل رنج تاپمای، شاد بولدی
الم تاغیگه سو اوردی اوزینی
اولوغ تاشلر بولاق قیلدی کوزینی
چیچک کیم دور تیکن بیرله هم آغوش
آنی کورگن کیشی بولمسمی دل خوش؟

کیشی کیم رنج تارتمه ی، گنج تاپتی
بیلینگ اونداق کیشی اوزنی یوقاتتی
ییمای مشت نان اوچون، بولغان خمیر دور
ایسیز بوغدای ، آنی حاصل فتیر دور

شهی کیم میل ایتار اویقو سریغه
بورون قویغه ی آلیب ، تاجین نریغه
نیگه کیم تاج اوشل باشغه یراشور
تغافل اویقوسین بیرله کوراشور
سین ای همدم بو داستانیم ایشیتغیل
سوزیم تینگله ب، سواش یولینی توتغیل
دیمیش یالغیز جهان ایلی سواشده
حوادث باریسی بیز دیک کوراشده
عدم یا کیم وجود یا تون بیلن کون
دمادم اورغو دیر بیر- بیرغه شبخون
کوره شگایلر باریسی مین قاله ی دیب
تنازع البقا نی مین آله ی دیب
چیده ب اول کیم چیکیب دور بغیری قانلیق
انگا بولمیش میسر کامرانلیق
باقیب کورسنگ جهان شوندیک کورونغای
جهان اجزا لری شوندیک اورونغای

تون ایله کون ماجراسی

سواش ایچره یاشار ایرکان تون و کون
بوینگلیغ ایلار ایرکان گفت و گو سین
غرور ایچره بیر اویلان چاغیده کون

دیدی یبر یوزیغه شاه مین، نی دور تون؟!
بو دنیا نظمی دایم میندن آباد
فلک نینگ قصریغه مین خشت و بُنیاد
تیریکلیک شرطی میندن دور مُهیا
که مین دور مین تیریکلر جانی گویا
مینینگ قوتلیگیم ایلگه آچیق دور
مینینگ فیضیم خلایققه ساچیق دور
زمین و آسمان نینگ خانی دور مین
نظام کایینات نینگ جانی دور مین
یاراشور مینگه خانلیق کایینات ده
قاره تون ایمدی قالمسمی اویاتده؟
ایشیتدی تون بو ینگلیغ ماجرانی
دیدی کورگیل که سیندیرگوم اعدانی
قرانغو دوستی بیرلن خلوت ایتتی
ایکاولان کینگاشیب شول سوزگه ییتتی

قرانغو دوستیغه دیدی، قرا تون
باریب اویقو بیلن همراز بولگون
اوچاولان بیرله شیب سواش قورایلیک
حقارت قیلغوچی نی سیندیرایلیک
خلایق راحتی بیزدن ایمس می؟

کیچالیک شوکتی بیزدن ایمس می؟
قویاشغه ایمدی اوزنی تانیتایلیک
سپه سین سیندیریب، حیران ایتایلیک
سفربرلیک بیریب تون اوز ایلیگه
قورال لر تارقاتیلدی تون خیلیگه
قرانغو یرلیغ ایتتی لشکریغه
یوروگای کون باتر دن، کون سریغه
آنی آرقاسیدن اویقو یوگورگای
الار تیگرا- تاشینی تون قوروگای
منظم آت قولوب کیلدی قرانغو
ایکی لشکر اراسی بولدی یانغو
سواشغه باشلاغاچ بو ایککی لشکر
اراده شام یورتی بولدی ابتر
بو غوغا دن قیزاریب شام ایلی
قوشیلدی تون بیکی غه، شام خیلی

غرض شول کیم که هر یاندن سالیب آت
قویاش نینگ صفلرین سیندیردیلر، بات
شکست ییتتی قویاش نینگ لشکریغه
کون ایلی قاچتی، کیتتی هر سریغه
تون ایلی نعره تارتیب شادیانه

قویولدی هر تمان مسکن- مکانه
قاره تختین اوزه، تون خانی چیقدی
قاره بختی قویاش بیکی نی ییقدی
دیدی تون: خان تورینگ بیرام یسایلیلک
شکوه سلطنت بیرله یشایلیک
مُغنی ، نَی نواز لر کیلتورونگلر
قاره کوزلر قاشینده ایکتورونگلر
قورینگ بایرام که رشکیندن کوییب یاو
ییسین غملر که بیز دن کیتدی دیب، داو
مُغنی لر کیلیشدیلر توتیب ساز
عجایب نغمه لرنی ایلاب آغاز
ییتیب کوکغه اولرنینگ های و هویی
بیزالدی بزم ایتارگه کوک نینگ اویی
ایوین میدانیده آیدین اناره
آسیلدی کوک یوزونده، هرکناره
عطارد- زهره غه چیقدی قیسیب کوز
انه قد و انه قامت ، انه یوز!
کیوان توشگاچ ایوینغه، مشتری هم
بولیب تیلبه ایویگا توشتی اول دم
اورانوس بیرله نپتون بولدی دمساز
ایوین صحنیده عشوه چیکتی آغاز

توشیب پروین ایله اولکر ایوینغا
سالیب بزم ایتتی لر، قول لر قولیغا
بو ینگلیغ توی نی کورگچ بیزنینگ آچون
یاناردی یییر یوزیندا، اوچقون ، اوچقون
اول یولدوز لر اره سینده، بیر یولدوز
باقاردی بیزنینگ آچونغه قیسیب کوز
بو مونگلی اول ارا ده ، اویقو سیزدی
کیلیب اوچقون نی بیداد بیرله ایزدی
که اندین سونگره بیلمام نی اوتوب دور
نیچه بیلمام که یار، بیزنی کوتوب دور

ایکینچی قسم- توش

چو اوچقون ییر یوزینده بولدی خاموش
ینگی بیر دنیاغه بولدی هم آغوش
بو عالم ییر یوزیغه اوخشاغان دور
ولی آنده عجایب سرّ نهان دور
بو دنیاده قیلای دیسام سیاحت
گیزاریمده اجل قیلدی قیادت
بیریب بیر جام مالامال قولومغه
مین باشقاردیلر ناگاه اولومغه
دیدی ایچگاچ اولیم اولدی میسر

دیدیم: کورگوم نی کیم بولسه مقدر
نیچه اولدیم ، یودیلر بیز اولوکنی
خدا کورستماسین بو کورگولوکنی
کفن لر بیچدیلر، بیزگه اولوک دیک
کوروب توردیم، کوزوم بیرلن تیریک دیک
ینه تابوت ایچیغه قویدیلر بات
دیر ایردی هر کیشی هیهات!، هیهات!
کوتاریب باردیلر ییغلاب مزاره
قویوب قایتماق بیلن بولگان قراره
چوقور گور بار ایکن انده توزالگان
قاره توپراق بیلن هر یان بیزالگان
انگا اورناتی لر ایتیب وضعناک
کیین اوستومغه تشلاب خاک و خاشاک

اولار یوردو ، کیتر- کیتمس زمانی
سیزیلدی گور ایچیندن سیس نهانی
قراب کورسم ایکی نرسه کیلا دور
انی کورگان کیشی حیران قالادور
الار آلدیمده کیلدی، اول گور ایچره
باقیب مینگه دیدیلر سچره، سچره
ایاق اوزره ، الار قاشینده توردیم

اوزومنی بیر عجب حالتده کوردیم
قیلیب: « من ربکِ ، ما دینکِ؟ » آغاز
سورا دیلر سوز ایستاب، نی دور اول راز
دیدیم: تانگریم بیر، الله ، دینیم اسلام!
رسولی دور محمد، بیزگه انعام!
دیدیلر: قاریتاریب، توغری بو سوزونگ
آیت کیم عِرق و نسلینگ دور کیم، اوزونگ؟!
دیدیم: تقصیر اوزیم، اوزبیک ایلیندن
اسارتده ایزیلگن یاو قولیدن
دیدیلر: مجهول آدرس دن گپورمه!
اوزونگنی تیلبه لاب محنتغه سورمه
قیو ایل سیز؟ کیمی دور ایل باشینگیز؟
نیچوک بایراق نینگ آستیندا باشینگیر؟

دیدیم: اوزبیک ایلیمیز، تورکله باغلیق
دیدی: تورک لیسته سینده آتینگیز یوق!
دیدیم: بیز لر اسیر تورک میز، افندیم!
دیدیلر: ایتمه بو سوزنی، اوتاندیم
مسلمان تورک، نیچوک اسیر قالادور؟
اسارت اولکه سیده ، آت سالادور
مسلمانلر بیر الله نینگ قولی دور

که اندین باشقه ایرکین لیک یولی دور
بو تانگری نینگ سوزی دور، حُر یاشاغیل
مسلمانلیق یولین ایرکین یاساغیل
خصوصاً تورک ایلین بدنام ایتار سین
اسیر تورک دیب ، اوزین بدنام ایتارسین
شو نی بیلگیل که اول عثمانلی تورکلر
اولوغ تانگرینی سیوگان خیلی دور لر
آیا یالغانچی تورک لردن ایمس سین؟
که تورک بولسنگ اسارتدن دیمس سین
ینه سوز آچماق ایستردیم ، اویات دن
بو ینگلیغ سیس ایشیتدیم اول لحد دن
لحد دیدی که : ای قیسقه یوقالغیل!
قیو ییردن کیلیب سَن، شونگه بارغیل!
مینی کوکسیم اول ایرکین لر اوچین دور
یاشار اوستونده و سوزلاری چین دور
مینگه تانگری بویورگان ایندی ایتسام
سینینگ دیک تیلبه لرنی داشگا آتسام
قویار جسمینگ مینی کوکسوم اوزه داغ
یوقال، کیت! بول مینینگ بغریم دن اوزاغ
نیچا سوز لرنی ایتیب ، آتدی داشغا
مروت قیلمادی کوزداگی یاشغا

مینِ بیچاره کوپ آواره قالدیم
اوزومنی هر قیو گورلرغه سالدیم
آچیق گور ایسته دیم، راحت آلای دیب
میسر بولسه گر، یاتیب قالای دیب
حقارت بیرلن آتدی داشگا ، گورلر
قالیب یول سیز ایدیم مانند گورلر
دیر ایردیم : ای خدایا ، بو نیچوک احوال؟
اوزونگ رحم وشفقت کوزینی سال!
او دنیاده بیر اعتبار یوق ایردی
بو دنیا هم عجایب ییرده توردی
تیریکلیک چاغیده آواره ایردیک
جفاکش مظلوم و بیچاره ایردیک
اسارت ایچره بیزدن نی لر اوتدی
بو گون هم نیلالیک کیم تینگری توتدی
تاپالمایین سوراغلر نینگ جوابین
قرانغو گور ایچره چیکدیم عذابین
نیچه گرز گران ایندی باشمیغه
یوق ایردی رحم و شفقت کوز یاشیمغه
دیدیم: زاری ایله کوپدور گناهیم
نی بولغای مرحمت قیلسنگ الهیم؟!
اگر چندی که اثباتیم قیین دور

ولیکین تورک لیگیم عین الیقین دور
بیلور البتته خالق تورک لیگیمنی
یاراتغاندین سورانگلر کیم لیگیمنی
دیدی: انکیر و منکر بیر آغیزدن
اوچورگنلر آنی اعمالینگیزدن
قوتولغان سین آنی اثبات ایتارسین
ویا ناچار جهنم گه کیتارسین
دیدیم: بیر چاره بار محشرغه سورماق
مینی دیک بیر اسیر تُرک نی اوتانماق

آچینگ محشر ایشیگینی بارایین
باریب اونده قریندَاش ایستارایین
نهایت مرحمت نوری ساچیلدی
یوزمغه روزن محشر آچیلدی
آشارتنی آلیب ، ایشیککه چاپدیم
اوزومنی محشر کبرا ده تاپدیم
خلایق هر تمانده صف توروب دور
خروشان سیل کیم تولقون اوروب دور
کراماً کاتبین، دیوان قوریلغان
که بیر یانده صراط ، بیر یانده میزان
ملایکلر، شهادت منزلینده

ثنا و ذکر سبحان بار تیلینده
ترازو ایندیرور میزان باشینده
خلایق صف- صف عالمنی تاشینده
صراط غه یولا سوز میزاندن اوتگن
کمی اوتگن ، کمی تاموقغه کیتگن
بیراو ییغلار، بیراو قورقیب پریشان
بیراو اندیشه دن بوینی بوکیلغان
وطن خایین لری، دوزخ یولینده
کلید لر مالک دوزخ قولینده

سقر شاهراهیده، عاق پدر لر
اِذنده آنه بیزار، بچه غر لر
توشیب کفار ایلیغه شور و غوغا
اوقور : (یا لَیتَنی کُنت تَرابا)
شول حسرتلر بیلن ییغلاب خداگه
دیدیم : سین، رحم قیلغیل بو گداگه!
اوشل کیم بیزدین اوتتی، سین کیچورگیل
بو خط نی بیز نی اعمالدین، اوچورگیل
شونینگ دیک ییغلار ایردیم زار و نالان
نه خوش کیم، اویغانیب قالسم توش ایرکان
کوزوم آچغاچ قیلیب شکر الهی

بو حالدین ایستارم یارب پناهی!

اوچینچی قسم- عبرت و چاره

ایا دوستلر بو سوز یالغان ایمس دور
حقیقت دور، ولی داستان ایمس دور
قیان بارسنگ حقارت له باقار لر
کیمه کیلسنگ ، غرایب آت تاقارلر
شونی ایشیت که آتیم « ایرگش » ایردی
آتام دن بول مینگه بیر پیشکش ایردی
بو ظالم لر، شو آتیم نی اوگوردی
« رفیق» آتین انینگ اورنیگه قویدی
تاپالمای چاره لر، بیچاره دور میز
جهالت دشتیده آواره دور میز
قنی بیر معرفت کیم اوزنی بیلسک
بو درد بی دوا غه چاره قیلسک
توشوم سیز میز، بیلیم سیز میز، حقیرمیز!
بیلیم سیزلیک قولینده ، بیر اسیر میز
کیل ای کونگل، بیلیم تاغیگه اور باش!
بیلیم دن سونگ سوره ، اول بیرله کینگاش
بیلیم بیرگای باری دردینگغه درمان
بیلیم لیک لر قاشینده یوقتور اَرمان

بیلیم دن هر کیشی کیم سوردی کامین
بولوب کامران لبالب ، چیکتی جامین
بیلیم بازاریدن آلسنگ متاعی
زیان سیز دور، سراسر دور کمایی
بیلیم نینگ کاروانی منزل آشغای
بیلیم سیز، توغری یول لرده اداشغای
کیل ای کونگل ، نی دور قولوققه آلت
جهالت دور، جهالت دور، جهالت!
بیلیم چقماغی نیرگه کیم سو ایچتی
حیات جاویدان تاپتی و کیچتی
بیلیم باغینده کیم قیلدی سیاحت
کونگل کوزگوسی دن قیلدی ملالت
بیلیم آتیغه کیم مینسه تاپیب پَیت
ظهور آندین قوتولغایمو، اوزونگ اَیت؟
بیلیم دن زورق اِیتسه کیم اوزیغه
مشقت تولقونی هیچ دور کوزیغه
قیو باش کیم بیلیم سیز دور، سیاق دور
کیم آنی باش دیگای، بوش بیر قباق دور؟!
کیل ای کونگل بو سودا غه الاشغیل
یانر بولسنگ بو آت بیرلا توتاشغیل
سمندر دیک بو اوتغه اور ، اوزونگنی

عمل میدانیده چین قیل سوزونگنی
کیل ای بلبل، نی کیم بیلسنگ عیان اِیت
بو گلشنده نی لر کوردینگ بیان ایت؟!
گوزه ل قُمری نَی دور؛ بوینونگغه اول طوق؟
بو قوللوق سیز، تماغده بارمی بیر ذوق؟!
چیرایلیک سیرغه دیب ، الداتتی لرمی؟
کیشی آلمس نی سینگه ساتتی لرمی؟!
چیکیل راوی ، که هر یان تیل اوزتمه
بو توشنی بیلمه گن صرافغه ساتمه

کیلیب تاریخ میدانینده، سور آت
کیم ایرمیش قورغوچیلر، اورگن- اورگات
نیدور تاریخ، باقیب کیچمیش نی بیلمک
بیلیب کیچمیش نی، قایتیب اوزگه کیلمک
بیرور تاریخ اوتگاندین خبر لر
زمان نینگ خیر و شریدن اثرلر
نی رنگ ایل لرده کورسه ، زایل ایتمس
گواهی دور که حق نی باطل ایتمس
توغوم دعواسی ایککی تورلیک ایرمیش
علم باشقه ، طریقت باشقه دیرمیش
علم اَیتور ، قویاش ، آچون گه آنه

آچون آندین چیقادور، دانه- دانه
علم دیر: علت اوّل، سونگره معلول
فعل بولماسه هیچ، بولغایمو مفعول؟
بورون تانگری، کیین معلول قویاش دور
که اندین سونگراسی یواش- یواش دور
دیمک قیلدی قویاش اونگه آتالیق
که ایندی باشقه سین، توغدیردی خالق
طریقت سوز آچا دور، کن – فکان دن
قورومغه (طرفۀ العین) دیک زمان دن
دیمک تانگری: تاپیل دیگن؛ تاپیلدی
بو ایش بیر کوز یوموب – آچگونچه بولدی
ایشیت سامع بو سوز لردن غرض شول
اوقیب تاریخ نی تاپ ، اوزونگغه بیر یول
تواریخ یوزیغه بیر باقمه دیک بیز
اولوغ لر آقینیغه آقمه دیک بیز
اوغوز خان دیک اولوغ خاقانیمیز بار
تومان خان دیک بویوک سلطانیمیز بار
آتیلا آت سالیب آچون یوزیغه
قلیچ – قلقان نی یار ایلاب اوزیغه
قوروق توپراق ایلین قولوققه سالدی
بهادر لیک بیلن دنیا نی آلدی

بولوب شاهلر شاهی ، ییرنینگ یوزینده
شول ایردی وردی آنینگ هر سوزینده:
ییتیب بارسه قدر لرنینگ ایاغی
تاپیلمس اول دیارده ، یاو سوراغی
توگندی روم نینگ نام و نشانی
سوره مس بولسه تاریخ ایچره شانی[۳۷۲]

[۳۷۲]کارگر. الحاج ناصر(۱۳۹۸) شانلی توران. ایرگش اوچقون نینگ شعرلر توپلمی.بلخ.صص۲۳۱

بخش پنجم

جنایات محمد گل مهمند در ولایات تُرکستان

تخریب و انهدام آثار و آبدات تاریخی در شمال

پروسهٔ انهدام و تخریب آثار تاریخی و عمرانی و مقابر سلاله های تُرکی در ولایات تُرکستان با افغانستان شمالی، جعل و تحریف توپونیم ها، انهدام کتیبه های سنگی و مقابر و آرامگاه های عرفا و دانشمندان، تغییر چهرهٔ فزیکی شهر های تُرک نشین، به آتش کشیدن نسخه های نایاب قلمی، ممنوع قرار دادن خواندن و نوشتن به زبان های تُرکی برای اهالی بومی، مبارزه با مظاهر فرهنگی و رسم و رواج های و پوشاک، انتقال ناقلین پشتون و جابجایی آنها در خوش آب و هوا ترین مناطق شمال، حمایت متداوم ناقلین در مقابل اهالی بومی و مسلط کردن آنها بالای مردم یکی از ماموریت های بزرگ محمد گل مهمند در ولایت شمال، زمانی که وی رییس تنظیمیه شمال و وزیر داخلهٔ کشور بود، میباشد.

محمد گل مومند در دورهٔ زمامداریش به عتوان رییس تنظیمیه و وزیر داخله به چنان تخریبات و ویرانگری های در ولایات بلخ، سمنگان،

جوزجان، میمنه، سرپل دست زد که شاید نظیر آن در تاریخ کمتر کشور مسلمان یا غیرمسلمانی اتفاق افتاده باشد.

در حکومت اعلی میمنه که درحقیقت أخرین مرکز مقاومت در مقابل لشکریان مهاجم افغانها بود و با انقراض آن خانات مستقل و نیمه مستقل تُرکستان افغانی منقرض گردیدند. (ارگ قدیمی میمنه) که قدمت تقریباً دو ونیم هزارساله داشت و یک ساختمان منحصر بفرد بود، به عنوان نماد هویت تُرکی و سمبول مقاومت و ایستادگی مردم در برابر لشکر افاغنه، با عداوت و کینه توزی تمام تخریب و منهدم گردید تا روحیه مقاومت و سرکشی در مقابل حاکمیت افغانهارا از ذهن نسل آینده، پاک کنند.

باید گفت که پس از سال ۱۸۹۴ که سقوط آخرین امیر مستقل خان نشینی میمنه در تُرکستان شمرده میشود. شهر میمنه که خود قرون متوالی امارت مستقل داشت در دفاتر رسمی حکومتی بعنوان مرکز ولایتی که بعدها بنام فاریاب نامگذاری میشود ، ثبت گردیده با آغاز حاکمیت افغانها از سال مذکور درچهره جغرافیایی ، اتنیکی ، عمرانی آن تغییرات قابل ملاحظه یی روی میدهد،حرکتهای متعصبانه برای زدودن هویت تاریخی واتنیکی این منطقه واهالی آن صورت میگیرد که آماج این تخریبات در وهله نخست اثار عمرانی ، تاریخی وفرهنگی بازمانده از امرای تُرک میباشد که طی اعصار و سده های متوالی در این سرزمین حکمروایی نموده بودند.ارگ تاریخی میمنه طی یکقرن اخیر دو بار تخریب گردیده وتغییرات زیادی در آن چهرۀ جغرافیایی آن وارد شده است.

بزرگترین تخریبات دراین نقطه تاریخی توسط وزیر محمد گل مهمند(۱۳۱۰-۱۳۲۰) که رییس تنظیمیه سمت شمال طی دهه های اول و دوم قرن چهاردهم هجری صورت گرفته است . طی موجودیت تاریخی ارگ میمنه که همواره ازآن بعنوان قلعه وقصرنظامی امرأو شاهان نیزاستفاده بعمل آمده، ارامگاهی بنام سیف الملوک(سیف الملک) نیز دراین قسمت وجود داشته است. در باره این ارامگاه وسیف الملک یکی از فرماندهان نظامی ارشد دوران سلطان حسین بایقرا و ظهیرالدین محمد بابر معلومات مفصلی در مجلد های کتاب (حبیب السیر فی اخبار افراد البشر) موجود است. که تذکر آن در اینجا مورد ندارد و علاقمندان میتوانند به اثر مذکور مراجعه کنند. پس ازتخریب ارگ تاریخی میمنه توسط محمد گل مهمند طی دوـ سه سال متواتراز اینجا خاک برداری شد.

« درکنار تپه بالاحصار قدیمه میمنه که تقریبا در وسط این شهر واقع شده زیارتی است که بنام سیف الملوک (در اصل سیف الملک) شهرت دارد. تعمیر این زیارت از سطح زمین به ارتفاع تپه بالاحصار به خشت پخته اعمار شده ودر مرور زمان حصه بالایی آن منهدم وقسمت پایانی آن باقی و چنین نشان میدهد که هزار ها سال از تعمیر آن گذشته است. تپه بالاحصار از سطح زمین بعرض وطول یکصد متر به ارتفاع (۳۵) متر بلندی داشته که بالای ان سابقامانند یک قلعه متین دارای دیوار و دروازه، برج وباره و عماراتی بوده است که جایگاه دوایر حکومتی بوده است. در سال۱۳۱۲ شمسی به اندازه ده متر از تپه مذکور به مقصد هموار

ساختن آن برداشته شده وخاک آنرا به اطراف آن ریخته و هنوز هم از سطح زمین ۲۵ متر بلندی دارد، در اثر همین خاکریزی که تپه وسعت یافته است ، تعمیر زیارت هم در حصه غربی تپه جزوتپه شده ولی همان حصه زیارت به قطر چهل مترمخلوط از خشت وخاک مانند یک میناری بحال خود باقیمانده که در بالای آن نشان قبر و لوحه سنگهایی که در سال۱۲۷۴ قمری به یادگار ترمیمی که حاکم آن وقته میمنه نقل شده بجاست.خود تپه قدیمی طوریکه دو سه جای آن برعلاوه مقبره سیف الملک بصورت مناره باقی گذاشته شده واندازه تپه قدیمه را نمایندگی می کند . معلوم است که طبیعی نیست . زیرا درمتن همین بلندی های مناره تنها پارچه های سفالین ، خشت های پخته وتکه های زغال بوفرت دیده می شود...» [۳۷۳]

قابل یاد آوریست که این معلومات (۶۰) سال قبلازامروز[۳۷۴] ثبت گردیده بود واکنون اثار وعلایمی از این مقابر و ابدات برجا نمانده ، عمارتی که بنام سینمای سیف الملک طی دهه دو وسه سده چهاردهم پس از تخریب وانهدام ارگ تاریخی میمنه، در زمان غلام حیدر عدالت اعمارگردیده وتاسال ۱۳۷۹ بر پا بود، توسط طالبان وهمکاران محیطی شان منهدم گردیده و از آن تاریخ تا

[۳۷۳]ص ۳۰ـ۱۲۹ ارمغان میمنه ، به اهتمام ناصر کوهی ، نشرات مطبعه ستوری فاریاب ۱۳۲۷

[۳۷۴]این قید براساس سال چاپ اثر حغرافیای عمومی فاریاب در اسال ۱۳۸۷ است.

اکنـون مقبـره تـاریخی سـیف الملـوک پـس از حفریـات وکنـدنکاری-تخریب و در زیر تودۀ آوار ها مدفون مانده است.[۳۷۵]

سرگذشت انگشتر دزدی شدۀ میرزا سلطان حسین بایقرا

(۸۴۲-۹۱۱قمری) مطابق ۱۴۳۸-۱۵۰۶میلادی)

در زمان سلطنت ظاهر شاه در افغانستان (۱۹۳۳-۱۹۷۳)، حیات‌الله خان فرقه مشر، فرمانده گارد محافظان که به عنوان فرمانده فرقۀ هرات، منصوب شده بود، حرمسرای مجلل داخل ارگ هرات را ویران کرد. این حرمسرا بسیار مجلل بود، استخر زیبایی داشت، تمام امکانات رفاهی و خیابان‌ها را در خود جمع کرده بود.

برخی مؤرخان به ظاهرشاه گفته بودندکه : «طبق شواهد تاریخی، ممکن است سنگ‌های قیمتی در مقبره سلطان حسین میرزابایقرا در هرات وجود داشته باشد...»[۳۷۶]این پادشاه خسیس همیشه مترصد اوضاع بود تا قبر این سلطان بزرگ را نبش نماید. تا زمانیکه این فرصت پیش آمد.

---

[۳۷۵]جغرافیای عمومی فاریاب.تالیف محمدکاظم امینی.مطبعه مسلکی افغان.کابل.نشریات جریده میمنه.

[۳۷۶]دکتر سید عبدالحکیم شرعی جوزجانی.صفحۀ فیسبوک شخصی.

استاد خلیل‌الله خلیلی (۱۹۰۷-۱۹۸۷)[۳۷۷] که سالیان دراز مصاحب خاص و مستشار فرهنگی وی بود و در این ماموریت خایینانه جزو هیأت خاص پادشاه، جریان باز کردن مقبره را با جزئیات در رساله ای که بعدها تالیف نمود، شرح داده است. «سلطان انگشتری در انگشت دست چپ خود داشت ... که آن را آورده و به پادشاه نشان داده است. اما او هیچ اطلاعات دیگر در مورد نحوۀ ساخت انگشتر وسایر جزییات بدست نمی‌دهد.

طبق تحقیقات انجام شده توسط دانشمندان اوزبیکستانی، این انگشتر، همان انگشتر تاریخی. «متعلق به امیر تیمور است و دارای ۳ دایره کوچک در دو روی آن مقولۀ رمزی«راستی راستی/یعنی: اگر صادق و راستگو باشی، نجات خواهی یافت».حک شده است. پس از مرگ امیر تیمور، شورای سلطنتی این انگشتر تاریخی را به هرات برای پسرش «شاهرخ میرزا» می فرستد و سپس این انگشتر به دست سلطان حسین بایقرامیرسد.

در روایات تاریخی آمده است که سلطان حسین بایقرا در ضمن مجلسی در حالیکه نشسته بود براثر سکتۀ قلبی می میرد. در اثنای تکفین وی میخواهند انگشتر را ازدست وی بیرون بیاورند، ولی هرقدر تلاش میکنند مشت وی باز نمیشود، بنأ اطرافیان بدون اینکه ویرا بیشتر اذیت کنند، پس از انجام مراسم، بخاک می سپارند.

[۳۷۷]شاعر و نویسنده مشهور استاد خلیل الله خلیلی. او سال های درازی مستشار فرهنگی محمد ظاهر شاه و ندیم خاص وی بود.

هنگامیکه این انگشتر گرانبهااز انگشت سلطان حسین بایقرا مخفیانه دزدی گردید، به جای انتقال به موزیم ملی، جزو دارایی های شخصی او در آمده و در ارگ نگهداری میشد. پس از کودتای داوؤد خان (۱۹۷۳-۱۹۷۸)، این اثر ملی بی نظیر، به دست یکی از نواسه های فرمانده گارد داوؤد خان،« جنرال محمد ضیا» افتاد. این اثر توسط محمد ضیاء از حرمسرای ظاهر شاه به آمریکا منتقل گردیده و به قیمت گزافی به موزه «متروپولیتن» فروخته شد.

این اثر نادر در حال حاضر در ایالات متحده امریکا نگهداری می‌شود.[۳۷۸] به همین دلیل، داوؤد خان نتوانست پس از کنار زدن ظاهر شاه از قدرت وجلوس بر دارالسطنۀ کابل، به درخواست کتبی وی مبنی بر ارسال یک نسخه خطی صحافی شده زیبا از دوران سلطان حسین بایقرا و یک انگشتر ارزشمند برای او پاسخ مثبت دهد.

ظاهرشاه در مصاحبه‌ای با شکریه رعد[۳۷۹] از صدای آمریکا اعتراف کرد که این انگشتر تاریخی سرقت شده و سپس توسط فرمانده گارد داوود خان، "جنرال محمد ضیاء" به امریکا منتقل و در آنجا فروخته شده است. این جواهر ارزشمند در حال حاضر در موزه هنر متروپولیتن / نیویورک نگهداری می‌شود.[۳۸۰]

---

[۳۷۸] https://www.ariaye.com/

[۳۷۹] این خانم، دختر امیر عالم خان، آخرین امیربخارا بود که سالیان درازی در رادیو صدای امریکا خبرنگار بود و چند سال قبل در همانجا درگذشت.

[۳۸۰] این مطلب را سالها قبل به شکل یک مقالۀ پژوهشی بزبان اوزبیکی نوشته بودم. در اینجا خلاصه ای از انرا به زبان فارسی ترجمه نموده گنجانیدم.

روایت تاریخی دیگر مرتبط به این موضوع

ایلمراد ارغون (درگذشت. ۲۰۲۱) سیاستمدار و نویسندۀ تُرک و مرحوم محمد امین اوچقون (۱۹۲۰-۲۰۱۲م) در یک مراسم فرهنگی اشتراک داشتند. او، از زبان رئیس اطلاعات و فرهنگ ولایت هرات(غلام حبیب نوابی) گفت: در هنگام برگزاری مراسم بازسازی مقبرۀ سلطان حسین بایقرا در سال ۱۹۶۲، هر یک از مشاورین شاه، محمد اسماعیل مایار، استاد خلیل‌الله خلیلی و غلام حبیب نوابی، مدیر مطبوعات هرات، عضو کمیتۀ خاص فرهنگی بودند که از مرکز مواصلت نموده و جریان نبش قبر را تحت نظارت داشتند. آنها بعداز نبش قبر سلطان حسین، انگشتر را از انگشت جسد سلطان بیرون آورده و به ظاهر شاه تقدیم کردند.

به گفتۀ راوی: در این هنگام، چشمان استاد خلیل‌الله خلیلی پر از اشک شده و آرام آرام گریه میکرد و مشخص بود که از این جریان به شدت ناراحت و متأثر است. رئیس اطلاعات و فرهنگ هرات این اسرار را به عنوان یک وظیفه و مسئولیت تاریخی فاش کرد، زیرا این راز از نظر مؤرخان پنهان مانده بود.

وقتی سردار داوود، پسر عمویش، در ۲۶ تیر(سرطان) ۱۳۵۲ (۱۷ ژوئیه ۱۹۷۳) با کودتا قدرت سیاسی را به دست گرفت، نظام شاهی افغانستان به جمهوری تعویض شد و تغییرات مهمی در حکومتداری به وجود آمد، در این وقت ظاهرشاه در روم ایتالیا بود و پس از چهل سال سلطنت در آنجا ماندگار شد.

تا این زمان خبری از انگشتر دزدیده شدۀ سلطان حسین بایقرا در دست نیست و در این میان چندین روایت وجود دارد. پس از کودتای سال ۱۳۵۲خورشیدی، نمایندۀ ظاهرشاه به کابل، نزد سردار داوود می‌آید و پیام ویژه‌ای از ظاهرشاه برای، رئیس جمهور افغانستان، می‌برد که : «یک انگشتر و یک خودکار ویژه در جعبه میز او وجود دارد و از او می‌خواهد که از آن محافظت نموده و به آنها خیانت نکند.» و در صورت لزوم دید، درخواست می نماید که هر چه زودتر آن را ارسال کند. به گفته پروفسور ذاکر جان مشربوف، رئیس انجمن فرهنگی بنیاد ظهیرالدین محمد بابر در جمهوری اوزبیکستان:

وی در زمان حیاتش به منظور دیدار بامحمد ظاهر شاه به شهر رُم ایتالیا رفت تا با پادشاه مخلوع افغانستان ملاقات کند و از او بپرسد که چرا و چگونه انگشتر سلطان حسین بایقرا را از انگشتش بیرون آورده و سرنوشتش به کجا رقم خورده است...» ذاکرجان مشربوف در سال ۲۰۰۲، پس از استقرار دولت آقای کرزی نیز، به همین منظور چندین بار به افغانستان سفر کرد، اما نزدیکان ظاهر شاه به وی اجازه ملاقات با ظاهرشاه را ندادند و در نتیجه، آقای مشربوف موفق نشد تا در بارۀ جزییات این واقعه معلومات بدست آورد.

پس از استقرار نیروهای تحت رهبری آمریکا و تأسیس دولت انتقالی به رهبری حامد کرزی، محمد ظاهر شاه اندکی بعد به افغانستان آمد و چند سال بعد درگذشت. زعیم دولت افغانستان در این دورۀ انتقالی(۱۳۸۱-۱۳۸۲)آقای کرزی که از بستگان محمد ظاهر شاه

است، بود. به این شاه فراری، لقب افتخاری «بابای ملت» داد و از بودجه بیت المال هشتصد میلیون افغانی را برای ساخت مقبره و سایر مراسم برای بازماندگان، وی اختصاص داد.

روایتی دیگر پیوست به موضوع

الحاج محمد حلیم راغب، افسر سابق و بازنشسته، که از اهالی بومی اوزبیک میمنه و اهل مطالعه و کتاب است و در طول زندگی خود کتابخانه‌ای ارزشمند ساخته بود. وی در سال ۱۴۰۲خورشیدی بر اثر مریضی در کارته ظهیرالدین فاریابی مزار شریف وفات کرد، او این داستان را تعریف می‌کرد:

در سال ۱۹۷۴، من به عنوان افسر دوم پلیس در هرات خدمت می‌کردم. روزی وزیر اطلاعات و کلتور، برای یک سفر رسمی به ولایت هرات آمد و وظیفه تأمین امنیت اطراف مقبره سلطان حسین به من محول شد تا امنیت آنهارا بگیرم. آقای وزیر به همراه فرماندار شورای امنیتی ولایت هرات، هدایت داد تا کتیبهٔ قبرسلطان تجدید شود.زیرا این کتیبه در سال ۱۹۶۲، پس از حفاری و کندن قبر و سرقت انگشتری، به حالت نیمه مخروبه قرار داشت.[۳۸۱] وزیر اطلاعات وکلتور در این سفر دستور داد که از قبر سلطان مواظبت نمایند، در آنجا به آقای نیکزاد، افسر بازنشسته، گفت:

[۳۸۱] حساس.صالح محمد (۲۰۱۶) نقد ها و پاسخ ها. مطبعهٔ صورتگر.بلخ- مزارشریف.ص ۲۳۴.

زندگینامه سلطان باید به زبان پشتو روی سنگ قبر نوشته شود!

او به وزیر گفت: من نمی‌توانم بنویسم!»

-:چرا؟ نیکزاد گفت:

من پشتو نمی‌دانم!

وزیرگفت: نه! اول به فارسی بنویس و بعد به پشتو ترجمه کن!

نیکزاد: من دوباره نمی‌توانم جواب بدهم،

وزیر با عصبانیت، در حالیک از خشم سرخ شده بود گفت:

"-چرا؟!

آقای نیکزاد گفت:

سلطان حسین بایقرا در تمام عمرش کلمه‌ای پشتو نشنیده و گپ نزده است، بنابراین از کاهنانش می‌ترسم که مبادا مرا نفرین کنند. وزیر ساکت ماند... من در این صحنه حضور داشتم و این حرف هارا می‌شنیدم.[۳۸۲]

[۳۸۲]همان اثر.

ارگ تاریخی (بالاحصار میمنه) از انهدام تا انهدام

ارگ شاهی یا(قلعۀ تاریخی میمنه) که در تپۀ بلندی در وسط شهر موقعیت داشته و یک آبدۀ باستانی و تاریخی با قدامت دو ونیم هزارساله بودپس از تهاجمات گستردۀ امیر عبدالرحمن، در سال ۱۸۹۴ پس از آخرین دفاع سرسختانه اهالی اوزبیک، با انقراض سلسلۀ مینگی وقتل عام اهالی آن، میمنه به تسخیرلشکریان امیرمذکور درآمده و به خاک افغانستان الحاق گردید.

قصر سلطنتی امرای مستقل میمنه(ارگ تاریخی) طی سالهای ۱۳۱۰ تا ۱۳۲۰ که در مباحث قبلی تذکر رفت، به منظور زدودن تاریخ و تغییر در جغرافیای فزیکی منطقه، توسط محمد گل مهمند، رییس تنظیمیه و وزیر داخله، توسط ۳۰۰-۴۰۰ نفر کارگر و ده ها وسایط نقلیه باری، از این محل تاریخی به مدت ۹-۱۰ سال خاک برداری شده این آبدۀ تاریخی و نمونۀ نادرمعماری قدیمی به کلی تخریب و منهدم گردید. این بالاحصار تاسال ۱۳۱۲پابرجای بود. به تصریح مولف(سفر در سنگلاخ):

«....شنبه ۲۹ جوزا ۱۲۹۹: که روز عید سعید فطر بود نماز عید را در عیدگاه خوانده جانب خانه عودت نمودم که از جانب نایب تکت خبر دربار عید برایم رسید بنابر مصلحت دوستان رفتم. نایب در کنار حوضی که در چهار باغ سمت مشرقی بالا حصار است جای نشیمن را انتخاب نموده و در زیر سایۀ درخت پنجه چناری که در ایام حکومت خان مرحوم که جد امجدم می‌باشد غرس شده بود نشسته و باقی مردم کار دار و معتبرین

میمنه در جانب یمین و یسار او هر یک تا آخر صُفّه اطراف حوض به خط مستقیم نشسته اضافه بر آن بعضی از مردمان به جانب مغرب و مشرق صفّه نشسته اما جای موزیکه نوازان عسکر را به سمت جنوب صفه حوض مقرر کرده بود که سرگرم سازو سرود خود بودند. مرا نیز به جانب دست چپ خود از چهار نفر مایان به جایی اشاره نمود. چون در این روزها انتظام نظام مغشوش و پروای کوماندان و کمان افسر را عسکر اینجا چندان ندارد و بر طبق رضای خودکار میکنند بنابر آن در هر آن نایب از وشان شکایت مینمود بعد زمانی یک عدد طلای مسکوک و چهل روپیه به طور انعام به موزیکه نوازان داد. بعد از طعام چون مردم یکه - یکه بنای برخاستن را نموده بودند من نیز به سوی خانه آمدم...»[۳۸۳]

در این محل در سال ۱۲۹۹ خورشیدی نخستین مکتب عصری میمنه به همت احمد قلی خان راجی تاسیس گردید و از این بنای تاریخی تا زمان انهدام و تخریب به عنوان (مقر نایب الحکومگی میمنه) استفاده میشد.

تپه بالاحصار از سطح زمین بعرض وطول یکصد متر به ارتفاع (۳۵) متر بلندی داشته که بالای ان سابقا مانند یک قلعه متین دارای دیوار ودروازه،برج وباره وعماراتی بوده است که جایگاه دوایر حکومتی بوده است. در سال۱۳۱۲ شمسی به اندازه ده متر از تپه مذکور به مقصد هموار ساختن آن برداشته شده وخاک آنرا به اطراف آن ریخته وهنوز هم از سطح زمین ۲۵ متر بلندی دارد، در اثر همین خاکریزی که تپه وسعت یافته است ،

[۳۸۳] راجی. احمد قلیخان(۱۴۰۳) سفردر سنگلاخ. به کوشش، توضیحان، پیرایش و مقدمهٔ محمد کاظم امینی.انتشارات علم وفرهنگ طاها. تهران. ص۱۰۶.

تعمیر زیارت هم در حصه غربی تپه جزوتپه شده ولی همان حصه زیارت (منظور آرامگاه تاریخی سیف المُک) به قطر چهل متر مخلوط از خشت وخاک مانند یک مینارى بحال خود باقیمانده...[۳۸۴]

بالاحصار تاریخی میمنه از سال۱۳۲۰ تا سالهای ۱۳۳۳۰ و۳۵ بحالت مخروبه باقیمانده بود. در سال های مذکور توسط یکی از حاکم اعلی های میمنه بنام غلام حیدر عدالت، بالای خرابه های بالاحصار تاریخی میمنه ، ساختمان مرتفع و عصری بنام(سینمای سیف الملوک/ در اصل سیف المُلک) بنا گردید. این ساختمان تا زمستان سال ۱۳۷۹ پا برجای بود و از آن تا سالهای ۱۳۵۷- ۱۳۵۸ که سالهای حوادث توفانزای انقلاب بود، به عنوان یگانه سینمای شهر و محل برگزاری محافل سیاسی، فرهنگی و برنامه های نمایشی و تفریحی طی مدت دهه تقریبا(۵۰) سال از آن استفاده میشد.[۳۸۵] وبنام « سینمای پروفیسر غلام محمد میمنگی » نامگذاری گردید. در سالهای جنگ های مجاهدین و دولت، تا دوران تسلط طالبان در میمنه درسال ۱۳۷۷ اینجا محل استقرار پسته های نظامی بود.در زمستان سال ۱۳۷۹ این بنای نیمه تاریخی توسط طالبان وهمکاران محیطی شان ، پس از اینکه محل آرامگاه « مقبرۀ سیف المُلک» که در قسمت تحتانی عقب ساختمان سینما در زیر زمین قرار داشت، مدتهای

[۳۸۴]صص ۳۰ـ۱۲۹ ارمغان میمنه ، به اهتمام ناصر کوهی ، نشرات مطبعه ستوری فاریاب ۱۳۲۷

[۳۸۵]من در سالهای ۱۴۰۱-۱۴۰۲ سلسله مقالات تحقیقی را بنام (سرگذشت تاریخی بالاحصار و ارگ قدیم میمنه) از طریق صفحۀ فیسبوک شخصی خویش نشر کردم، اتفاقاً برخی حقایق تلخ در متن این مقاله باعث شد، تا به بهانه های مختلف زندانی شوم.

متوالی توسط طالبان مورد حفریات قرار گرفته و به گفته شاهدان عینی آثار باستانی آن غارت شد، مانند تندیس های بودا در بامیان ، این بنا با آتش توپخانه و تانک های غول پیکر زرهی تخریب و برای بار دوم منهدم گردیده، آرامگاه مذکور در زیر تودۀ آوار ها مدفون مانده است.[۳۸۶]

علت انهدام این بنای نیمه تاریخی که بعد از انهدام(بالاحصار تاریخی) بنا گردیده بود به روایت استنادات تاریخی، گرفتن انتقام و خونخواهی سران پشتون طالبان از مردم و محیط تُرک نشین میمنه بود که ریشۀ تاریخی داشت.

میمنه و صفحات شمال هندوکش از جیحون تا هرات در اثر نفاق و جنگ خراب شده، دولت های کوچک خُلم، قندوز،آقچه، سرپل ، شبرغان، اندخوی، بدخشان، میمنه را خان نشینی جداگانه وانمود کرده، امرأ کابل و بخارا را سبب نفاق و خرابی میداند.[۳۸۷]آرمینوس وامبیری در این مورد می نویسد:

«...دوست محمد خان با حیله و زور ، دولت های کوچک صفحات شمال را به غیر از بدخشان و میمنه تحت نفوذ قرار داد. در سال۱۸۶۲میلادی میخواست میمنه را اشغال نماید. میمنه مقاومت کرد، تاج افتخار نصیبش شد، جسارت اوزبیک های میمنه زبانزد مردم شد. امیر بخارا ده هزار طلا

---

[۳۸۶]جغرافیای عمومی فاریاب.تالیف محمدکاظم امینی.مطبعه مسلکی افغان.کابل.نشریات جریده میمنه.۱۳۸۷.ص

[۳۸۷]امینی. محمد کاظم(۱۳۸۳) یادنامۀ نفیر فاریابی. موسسه انتشاراتی باختر.مزارشریف- بلخ. ص۴۲.

به مدافعین میمنه فرستاد و وعده داد که از جیحون گذشته قوای خودرا با متحدینش ملحق کند.

شهزادۀ جوان بیست و دوسالۀ میمنه(حسین خان) به انتظار کمک نه نشست ، چندین پادگان آنهارا از دم شمشیر گذرانید و سه صد سر افغان را به دروازۀ قلعه آویخت. حال که من اینجا توقف دارم. تدارکات جنگی وسیعی بر سر دست است.[۳۸۸]

سران طالبان پشتون که در سال ۱۳۷۹ عمارت سینمای تاریخی میمنه را با آتش توپخانۀ سنگین منهدم کردند ، گویا از نیاکان خود شنیده بودند که در این محل (بالاحصارمیمنه) چند قرن قبل بر اثر مدافعۀ امرای مستقل اوزبیک میمنه، عده ای از هم تباران شان کشته شده و از سرآنان کله منار ساخته شده بوده، ولی غافل از این بودند که، پنجاه سال قبل از انهدام این ساختمان، بنای اصلی بالاحصار تاریخی میمنه که مرکز فرماندهی امیر حسین خان نیز بود، بعداز انقراض سلسله امرای مستقل میمنه، در سالهای ۱۳۱۲ توسط محمد گل مهمند، منهدم و تخریب گردیده بود. و ساختمانی که آنها باعقده و کینه جویی منهدم کردند، بنایی بود که در سالهای ۱۳۳۰-۱۳۳۵ بجای آن در دوران حاکمیت هم همزبانان آنها ساخته شده بود. حالانکه در همان دوره در محدودۀ حکومت اعلی میمنه دو ساختمان در یک نقشه و طرح بنام سینما؛ یکی در محل بالاحصار شهرمیمنه و دیگری

[۳۸۸] وامبیری.آرمینوس(۱۳۷۰)سفرنامه درویشی دروغین به خانات آسیای میانه. انتشارات امیرکبیر.تهران.ص ۳۲۰

در مرکز شهر اندخوی، ساخته شد. و ساختمان شهر اندخوی تاحال پا برجای است. [۳۸۹]

انهدام بالاحصار تاریخی شبرغان

این بالا حصار تاریخ درقسمت شمال شرقی شهر شبرغان در یکی بلندی موقعیت داشت. این قلعۀ تاریخی نیر همانند(ارگ تاریخی میمنه) قدمت چندین هزارساله داشته و بنابر معارف کتب تاریخی تپه ای مصنوعی بوده است و روایات اساطیری و تاریخی اندکی از آن در منابع جغرافیای تاریخی قید شده است.

این قلعه تا سقوط امرای مستقل و نیمه مستقل تُرکستان صغیر در دورۀ تهاجم گستردۀ نواسه های امیر دوست محمد خان، امیر اسحاق خان و امیرافضل خان و امیر عبدالرحمن و انقراض آنها؛ به عنوان قصر شاهان و قلعۀ نظامی بکار گرفته میشد، به همین گونه تا ابتدای دهۀ اول سدۀ چهاردهم خورشیدی برپا بود و مانند صدها آبدات تاریخی وباستانی در دورۀ قدرت محمد گل مهمند ویران و منهدم گردید. برنامۀ کاری وی این بود که ابتدأ آثار تاریخی و مدنی را منهدم وبا خاک یکسان نموده و بعد برای متروک کردن و تغییر در جغرافیای فزیکی، نقشۀ شهر را تغییر میداد. در صورتیکه این امر ممکن نبود، آثار عمرانی و باستانی را بکلی منهدم می نمود.

[۳۸۹] https://www.ariaye.com/dari7/siasi/tordi2.html

محل کنونی این بالاحصار تاریخی اکنون در داخل محوطۀ دانشگاه جوزجان قرار دارد که تقریباً ۱۵-۲۰ متراز سطح زمین ارتفاع دارد و ساختمان جدیدی بالای آن بناشده است.زیرا بر اثربعد از انهدام مدت زیادی از آن خاک برداری و محدودۀ آن کوچک و کم عرض ساخته شده است.[۳۹۰]

امیر رستم خان حاکم مستقل و نیمه مستقل شبرغان بود و مرکز حکومت وی در بالاحصار شبرغان قرارداشت که بنام (دارالحکومه) یاد میشد. بعداز وی فرزند بزرگش میرحکیم خان مدتی حاکم شبرغان شد و بعداز زمان امیر عبدالرحمن به بعد حکام شبرغان جوزجان از طرف حکومت افغانیه در کابل تعیین میشد که در سراج التواریخ تذکر یافته است.

بعد ها میر حکیم خان شبرغانی در برابر حکمران گماشته شده در تُرکستان(بلخ) سردار محمد افضل پسر امیر دوست محمد خان ویدر امیرعبدالرحمن خان میباشد، قدعلم کرده و با حمایت مردم شبرغان قیام می کنند و سردار محمد افضل خان دوماه شبرغان را درمحاصره میکشد و بالاخره قیام به شکست مواجه میشود و میر حکیم خان شبرغانی معزول میشود [۳۹۱]

شبرغان در آوان تشکیل حکومت افغانیه تا حدود سال ۱۲۸۰هجری علاقه داری ، بعدأ به حاکم نشینی تبدیل و مربوط به ولایت تُرکستان(مزارشریف) گردید که پس از مدتی به حکومتی درجه اول و در سال ۱۳۱۲هجری به حکومت کلان «حکمرانی» ارتقا یافت.همچنان در سال

---

[۳۹۰]این موارد براساس مشاهدات شخصی خودم است.

[۳۹۱]جوزجان در آیینۀ تاریخ.ص ۱۳۲.

۱۳۳۷ به حکومت اعلی ارتقا داده شده و در سال ۱۳۴۲ در تشکیلات اداری ولایت جوزجان تشکیل و مرکز آن شهر شبرغان قرارداده شد.[۳۹۲]شبرغان زمانیکه در سال ۱۳۱۲ به حکومت کلان ارتقا می یابد، نخستین حاکم کلان آن(سید آقاخان) نام داشته که محل سکونتش در بالاحصار شهر کهنه بوده (فعلاً محل دانشگاه جوزجان شبرغان) بعداً تهداب شهر جدید در زمان حکمرانی مرحوم عبدالجبارخان گذاشته شد.[۳۹۳]

نویسندۀ (بحرالاسرارفی مناقب الاخیار) امیر محمود بن میر ولی کتابدار بلخی در رابطه مینویسد که(قلعه شبرغان بغایت محکم و مستحکم است، وارتفاعش قریب به بیست گز، و دورادورش هشت هزار قدم بوده و در میانش عمارات عالیه است). در اطراف بالاحصار خندق عریض وعمیقی حفر گردیده بود که آنرا چیپ مینامیدند، که در اوقات ضرورت از جوی باباعلی که از طرف غرب آن میگذشت، غرض مدافعۀ شهر از آب پر میساختند.

راه ورودی بالاحصار از جانب شرق بود. بدو طرف راه دو مناره استوانه ای از خشت پخته که در هر یک متر آن خط سبز کاشی، زیبایی خاصی بمناره ها داده بود، دیده میشد. به مدخل راه دروازۀ دو پله ای از چوب چهار مغز با زنجیر های دوقلو جلوه نمایی میکرد. در یک پلۀ دروازه کلکین کوچکی وجود داشت که در وقت بسته شدن دروازه ، از آن رفت وآمد میکردند. سطح خارجی پله ها با شبکه کاری های زیبا مزین گردیده بود.

---

[۳۹۲]جوزجان در آیینۀ تاریخ. ص ۱۳۳.

[۳۹۳]همانجا.

در بالای مناره اتاق هایی که کلکین هایش روبه جنوب ونشیمن گاه قورباشی وکوتوال بوده، قرار داشت، که از آنجا تمام میدان بازار را کنترول می کرده اند. در پهلوی مناره ها اطاق های پهره داران بود. راه و دهلیز بالاحصار اولاً بطرف شمال وسپس بطرف غرب توسط زینه های عریض بمیدان بالاحصار میرسید.[۳۹۴]

بنابه روایات مورخین از بالاحصار بطرف شرق تا قریهٔ قزانچی یک راه زیر زمینی موجود بوده، ودر آنجا آشپز خانهٔ سلطنتی موقعیت داشته است که، از همین راه زیر زمینی طعام به بالا حصار میرسیده است. لفظ قزانچی به صراحت مفهوم آشپز خانه را میرساند، زیرا که در زبان تورکی قزان دیگ رامیگویند. چنانچه همین امروز نیز گاهی در جریان حفریات وکندنکاری ها ی تعمیراتی در قریهٔ یکه باغ که در مسیر همان زیر زمینی واقع گردیده، بنا های تونل مانندی از خشت پخته ظاهر میگردد. میگویند که این راه زیر زمینی تا« طلا تیپه » به فاصلهٔ سه کیلومتری شرق بالاحصار واز آنجا تابه « یمشی تیپه» که شهر آبادان بوده وبه فاصلهٔ هفت کیلومتر طرف شمال شرق موقعیت داشته است میرسید. یمشی تیپه در حقیقت ویرانه های شهری است که یکی از مراکز فرمانروایی کوشانی ها در دو صد سال قبل از میلاد بوده است. کشف آثار باستانی طلا تیپه این حقیقت را کاملاً بر ملا ساخت وهیچ شک وشبههٔ باقی نگذاشت.[۳۹۵]

---

[۳۹۴]بروایت مولف (جوزجان در صد سال اخیر).

[۳۹۵]محمد عمر الیم بیات. جوزجان در صد سال اخیر.ص ۱۳۰.

بنابه نوشتۀ استاد محمد عمر الیم بیات مولف شبرغان در صد سال اخیر، صحن بالاحصار بعداز تخریب توسط اوامر اکید محمد گل مهمند وزیر داخلۀ وقت ، اطاق ها وبرج و باروی وسطی آن بیک مخروبۀ بزرگی تبدیل شده بود.

استاد الیم بیات بازهم مینویسد: قرار چشم دید خودم تا سال ۱۳۱۴ شمسی در گوشۀ شمال غربی آن نشان زیارتی مشاهده میشد که بیرق هایش در اهتزاز بود، همچنان در جنوب بالاحصار زیارتی بنام خواجه سبز پوش وجود داشت.در شمال بالاحصار اطاق هایی که بنام کوشک طلایی یاد میشدجلب نظر میکرد و نشیمن گاه حکام و دوایر دولتی بود. داخل اطاقها با گل وبرگ های طلایی زینت یافته بود.[۳۹۶]

قلعۀ بالاحصارشبرغان را بعضی از مورخین بنام قلعۀ دقیانوس وبعضی دیگر هم قلعۀ سپید دژ یا سپیدنگ می نامند. افسانۀ دقیانوس ظالم وشش جوان متدین یکجا با یک سگ که، از شر ظلم وبیداد دقیانوس بیدادگر از قریۀ آلتی خواجه، فرار، و درغار کوه آستانه جان میمنه پنهان گردیده وبخواب ابدی میروند تا هنوز هم در بین مردم محل شنیده میشود که، شباهت زیادی به اسطورۀ اصحاب کهف دارد.[۳۹۷]

---

[۳۹۶]شبرغان در صد سال اخیر. محمدعمر الیم بیات. ص۸۳.

[۳۹۷]دراینجا مولف اثر(شبرغان در صدسال اخیر) را اشتباه دست داده است. زیرا من در دو مورد(زیارت استانه بابا) و(مزار آلتی خواجه عزیزان)پژوهش انجام داده ام. در آستانه بابا فقط اینکه سنگهای بزرگی وجود دارد که بی شباهت به اشتران است و روایاتی وجود دارد که براثر خوارق عادات و کرامات این پیر، زمانی این سنگها که آدم بودند به سنگ مبدل شده اند.اما درمورد (زیارت آلتی خواجه عزیزان) که من درسال ۱۳۸۳ در جریدۀ اوزبیکی زبان(بیلگی) منتشرۀ کابل به مدیریت(فضل احمد بورگیت)

عدۀ از مورخین بوجود سنگ های زیبای مرمرین درخشان وسپید مقبره ها که مزین با عباراتی به خط نسخ وزیبا بوده است در گوشۀ ازین قلعه اشاره میکنند که با کمال تأسف هیچ اثری از آنها امروز دیده نمیشود. شاید محمد گل مهمند این لوحه سنگ هارا هم همانند لوحه سنگ های قبور امرا وبزرگان میمنه وبلخ مدفون ویاهم به دریای آمو ریخته باشد.[۳۹۸]

در سال ۱۳۱۲شمسی بعداز تخریب بالاحصار دیوار های جنوبی وشرقی آن بکلی ازبین رفته با خاک یکسان گردیده، اما دیوار های شمالی وغربی آن مصئون از آفات وآسیب بود ومیشد چگونگی دیگر دیوار هارا از روی آنها قیاس کرد.

انهدام رباط خواجه دُکه شبرغان و سایر آثار باستانی

دُکه به معنای دکان سر کوچه است که اجناس ضرورت یک منطقه در آن فروخته میشود.از آنجا که در آن قریه(اکنون شهرستان) تپۀ بزرگی طبیعی

مقالۀ تحقیقی نشر کردم و سپس در سال ۱۳۷۸ در اثر(جغرافیای عمومی فاریاب) معلومات مفصلی نشر نمودم. که این محل که خود یکی از شگفتی های تاریخی است شباهت زیادی به (اصحاب کهف یا اصحاب رقیم) که در شامات است، دارد.این مکان تاریخی در اوایل قرن چهاردهم شمسی به دلیل خصومت و تعصب حاکمان افغان با زبان و جغرافیای تاریخی محیط، توسط حاکمی قندهاری بنام عبدالرحیم اخند زاده از نام اصلی، بنام (اصحاب کهف) مسما گردید. و درطول ۱۲۰ سال گذشته اهالی اوزبیک، قریه های اطراف آن نسل زدایی شده و بجای ان ناقلین افغان جابجاگردیده است.

(نگ:جغرافیای عمومی فاریاب.صص۲۳۲-۲۳۶.تالیف محمدکاظم امینی.چاپ دوم).متاسفانه این اثرتاریخی براثر تسلط تفکر افراطی و افراطی گران نابوده شده است...

[۳۹۸]همان اثر. ص۸۴.

موجود است در افواه عامه به خواجه دوکه معروف گردیده. حضرت امیرالکلام میرعلیشیرنوایی در ضمن تشریح بیست ونُه رباط ساختهٔ خودش یکی را « رباط خواجه دُکه» یاد میکند و به این معنی امروزی هم در بین اهالی این منطقه بنام «خواجه دُکه» یاد میگردد ولی در دفاتر رسمی به غلط به دو کوه تعبیر شده است.[۳۹۹]

این رباط با ده ها آثار باستانی و تاریخی تاسال ۱۳۱۲خورشیدی برجابود ولی پس از تعیین به ماموریت محمد گل مهمند درشمال، رباط تاریخی خواجه دَکه که یادگار دوران امیر علی شیر نوایی بود، منهدم و تخریب گردید. ساختمان تاریخی دیگری که یادگار دوران زمامداری سلطان حسین بایقرا و تیموریان هرات بود، قلعهٔ کوتوالی وامنیهٔ شبرغان بود که، بنابه دستور محمد گل مهمند، توسط عبدالروف خان وردک قوماندان امنیهٔ وقت تخریب گردید.یکی دیگر از آبدات تاریخی و باستانی در شبرغان، تیم سرپوشیده و بازار چهار سو با گنبد و رواقهای مزین به کاشی کاری وتاپه کاری های زیبا بود که، در زیر سقف گنبد آن، بشقاب ونعلبکی های چینی تعبیه ونصب گردیده بود. این بازار تاریخی و میراث باستانی نیز بنابه دستور محمد گل مهمند تخریب گردید.

از جمله آثار نابود شده در شهر شبرغان میتوان از یک تخته قالین ظریف بطول یازده اعشاریه هشتاد وعرض شش اعشاریه ده متر،یکجا با یک تخته

[۳۹۹]جوزجان در آیینه تاریخ. ص ۱۸۷.

گلیم بافت« لب جر» شبرغان بطول هشت اعشاریه پنج وعرض شش متر بود که در سالون شهر داری شبرغان تا مدتها موجود بود. [۴۰۰]

تخریب بالاحصار تاریخی سرپُل

بالاحصار سرپل کمی پیشتر ازسال ۱۲۶۸ قمری توسط ذوالفقارشیر بیگ، حکمدار سرپل تهداب گذاری، بعداً توسط پسرش محمود خان بیگلر بیگی تکمیل گردیده بود.در رابطه به تاریخ اعمار این قلعه نجم الدین ذاکرسنگچارکی که کارنامه های بیگهای سرپل را دریک مثنوی بیش از دوهزار بیت به وزن شهنامه به رشته نظم کشیده به مناسبت ختم اثر خود که تقریبا همزمان با ختم بالا حصار است ، میگوید:

زهجرت هزار و دو صد و شصت و هشت
که این نامه مشهور آفاق گشت

بنابه روایات ثقات آن ولایت، این بناکه به سبک معماری های تُرکستان کهن خصوصاً عصر تیموری ها، با بکار گیری کاشی های سبز در بخش های بیرونی آن اعمار گردیده بود در آن عصر از جملهٔ بناهای بس معظم وباشکوه محسوب میگردید.محمد گل مهمند که ماموریت داشت در هر جاییکه نشانی از مجد وعظمت گذشتهٔ تُرکان بمشاهده برسد، فوراً آنرا نابود نماید. با دیدن این قلعهٔ زیبا وغرور آفرین نیز احساسات فاشیستی وتمدن ستیزانه اش به وجد آمده در یکی از روز های پنجشنبه بازار، مردمی

[۴۰۰] مقاله دکتر بسم الله توردیقل میمنگی.https://www.ariaye.com/dari7/siasi/tordi2.html

را که طبق سنت های دیرین جهت رفع مایحتاج خود به شهر آمده بودند، در میدان مرکزی شهر جمع، وبا ایراد یک بیانیهٔ مملو از تهدید وتحقیر به زبان پشتو میگوید که: این قلعهٔ کهنه وفرسوده درین نقطهٔ زیبای شهر به هیچ دردی نمیخورد ودیدن آن به نظر من چندان خوش آیند نیست. پس این بنای کهنه را باید ویران وبجای آن یک تعمیر با شکوه وعصری اعمار نماییم.

به این ترتیب در همان روز به مردم وسربازان دولتی که از قبل با بیل وکلند وانواع اسباب تخریب مجهز گردیده بودند امر مینماید که تخریب آن بنای با عظمت وتاریخی را شروع نمایند.

تخریب چندین روز ادامه یافته وبعداز تخریب مکمل، بجای آن کار ساختمان یک بنای دیگر که، مردم این ولایت بخاطر زنده نگهداشتن خاطرهٔ بالاحصار کهن آنرا نیز بالاحصار جدید نامیدند وشنیدن این نام نیز برای محمد گل مهمند چندان خوش آیند نبود، آغاز گردید.

محمد گل مهمند درینجا نیز همانند میمنه که محض به ویران نمودن بنا های تاریخی اکتفا نه نموده، کتب وآثار ارزشمند فراوانی را که به زبان های تُرکی تحریر یافته بود به آتش کشیده ودر رابطه با پوشیدن لباس های ملی ومردمی همچون چپن وکلاه وغیره قیودات توهین آمیزی را وضع مینماید، که قلوب واحسات مردم آن دیار به شدت متألم وجریحه دار میشود. زمامداران محمد زایی وگماشتهٔ بی عاطفه و فاشیست ایشان محمد گل مهمند پا را ازین هم فرا تر نهاده وپلان پشتونیزه کردن مکمل را با اجباری ساختن زبان پشتودر مکاتب وادارات دولتی یکجا با آوردن وجابجا

نمودن سیل آسای ناقلین پشتون از مناطق پشتون نشین دو طرف خط دیورند، ادامه میدهند.

انهدام آثار تاریخی وباستانی در اندخوی

اندخوی که درتواریخ بنام های اندخذ، انخو،اندخود، نخدی وغیره ضبط گردیده یکی از مناطق باستانی و تُرک نشین است که اهالی بومی آن را تُرک های اوزبیک و تُرکمن تشکیل میدهند و از قدیم الایام مرکز تجارت و بازرگانی در خراسانی اسلامی و در شاهراه کاروان ابریشم ازشرق به شمال غرب موقعیت داشته وتا نیمۀ دوم قرن نوزدهم میلادی توسط امرای مستقل و نیمه مستقل وابسته به امارت بخارا در آن حکمروایی میکردند.

بالاحصار اندخوی که در کتب تاریخ بنام های ارگ اندخوی و قلعۀ اندخوی هم یاد گردیده، در زمان سلطنت امیرتوغان با دست های بابا شکرالله ابدال یا حضرت بابای ولی تهداب گذاری گردیده بود واز تاریخ اعمار آن به قرن ۷-۸ هجری وقبل از آن میرسد.

ارتفاع آن از سطح زمین به در حدود بیست وپنج متر بوده ونشیمن گاه امرا وسلاطین قبل از الحاق این منطقه بخاک افغانستان بوده است. این بالاحصار تاریخی نیز بنابر مدنیت ستیزی محمد گل مهمند در سالهای ماموریتش منهدم و تخریب گردید.

بالای ویرانه های این ارگ تاریخی که درقسمت شرقی اندخوی قرار دارد.طی یک و نیم قرن گذشته با اعمار ساختمان جدید به عنوان ادارات

دولتی و از تقریباً نیم قرن بدینسو مرکز نظامی استفاده شده و هم اکنون مرکز پولیس سرحدی استفاده میشود و لی ویرانی های چهار طرف آن هنوز نیز به مخروبه باقیمانده است.[۴۰۱]

از شمار آثار ارزشمند تاریخی و باستانی بی نظیر یکی هم «کهنه قلعه » یا « قلعۀ نیستان » است. بنای این قلعۀ تاریخی رامورخین به ۳۲۸ سال قبل از میلاد در زمان حملۀ اسکندر یونانی محول میسازند. این قلعه دارای استحکامات بس محکم وبرج های ترصد با عظمتی بوده است که، از آنها تا حدود بندر آقینه قابل ترصد بوده است.[۴۰۲]

در شهر اندخوی آثار فروانی چون رباط ها، سردابه ها کاروان سرای ها وغیره از دوره های زمامداری محمد خان شیبانی، عبیدالله خان اُزبیک وبعداز آن موجود بوده است که قسمت زیاد آن بنابه دستور محمد گل مهمند تخریب گردیده است. که جز معدودی چون « سردابۀ آقینه» از أنها باقی نمانده است و آنچه باقیمانده نیز طی نیم دهه جنگ ویرانگر و دور افتادن اولسوالی های چهارگانۀ اندخوی از مرکز توجه دولت مرکزی، احیا و حفظ نشده اند، با وجودی که طی بیست ساله گذشته در اندخوی افرادی ازقماش اهالی بومی در آن حکمروایی نموده و دارای توانایی مالی و مقامات عالی دولتی بودند، اقدامات عملی در احیا وبازسازی این مواریث باستانی کمتربعمل آمد.[۴۰۳]

---

[۴۰۱] وضعیت فعلی ارگ اندخوی برا ثر مشاهدات خودم است.

[۴۰۲] شبرغان در صد سال اخیر.ص۸.

[۴۰۳] این موارد براساس مشاهدات و برداشت های نویسنده است.

موج کتاب سوزی ها و سوزانده شدن هزاران نسخهٔ قلمی

از خیانت های نابخشودنی تاریخی حاکمیت تُرک ستیز محمدزایی ها که توسط محمد گل مومند این انسان ضد فرهنگ و دانش براه افتاد، راه اندازی موج سوزانده شدن نسخه های قلمی نایاب و منحصر به فرد در ولایات تُرکستان افغانیه بود. موجی از این گونه جنایات بر علیه مردم میمنه ، جمع آوری کتب تُرکی از مدارس دینی ، مکاتب ، کتاب فروشی ها و خانه های مردم با فریب و نیرنگ به بهانهٔ چاپ و تکثیر از طرف دولت بود که گاهی از طریق جارچی ها انجام میشد.

حکومت محلی اعلان میداد که قرار است کتاب های قلمی را، سرکاری جمع آوری نموده و در یک فرصت مناسب آن را چاپ کند. بنابر این هرکس که کتب قدیمی دارد به ادارهٔ بلدیه بیاورد و دولت در مقابل هر کتاب قلمی یک قران یا یک روپیه کابلی میدهد. هزاران فرد ساده لوح کتبی را که از پدران و گذشتگان شان به میراث رسیده بود به این شکل به دستگاه دولت تحویل دادند.

محمد گل مهمند یکی از تحصیل یافتگان کشور تُرکیه بود وزبان تُرکی استانبولی را نیک میدانست ، با استفاده از زبان تُرکی استانبولی که، قرابت های فراوانی با زبان تُرکی اوزبیکی دارد، تکلم به زبان اوزبیکی را به سرعت فرا گرفت ، از روی نیرنگ با مردم به زبان خود آنها صحبت نموده، آنهارا تشویق نمود که کتب تُرکی موجود در خانه ها وهر جای دیگر را به اوبسپارند که، در ایجاد یک کتابخانه برای مردم شهر مورد استفاده قرار

دهد، وبعضی از نسخ کم یاب راهم تجدید چاپ نموده، از نابودی نجات بخشد! مردم مظلوم میمنه که از نیت شوم او آگاهی نداشتند، واز سوابق جنایتکارانهٔ اوهم اطلاع چندانی در اختیار ایشان قرار نگرفته بود، با خوش قلبی وخلوص نیت هرآن کتابی را که، در هر جا یافتند تقدیم او نموده ومنتظر آن بودند که، آن انسان ضد فرهنگ ودانش ستیز به وعدهٔ خود عمل نموده وکتابخانهٔ مورد نیاز مردم را در شهر میمنه افتتاح نماید.

او با مهارت تمام آخرین کتب باز مانده در خانه های مردم را هم با پیش کش نمودن پول و اعطای جوایز به آورندگان آن ها، وگاهی هم تهدید ، جمع آوری نموده، و روزی راهم جهت افتتاح این کتابخانهٔ منحوس تعیین ومردم را دعوت به اشتراک در مراسم افتتاحیه کتابخانه مینماید.تا روز موعود مقدار کافی چپن را هم از دکان ها جمع آوری وبا کتاب ها یکجا قرار میدهد.

بنابه گفتهٔ شاهدان عینی همچون مرحوم عبدالروف نفیر، شادروان ابوالخیرخیری، شاد روان نظر محمد نوا وعدهٔ دیگری مجموعاً سه هزار چهار صد جلد کتب مختلفهٔ دینی و تاریخی، یکجا با همان مقدار چپن جمع آوری شده، در روز بازار پنجشنبه که همه مردم جهت خرید وفروش مواد دست داشته ویا مورد نیاز خود به شهر میآیند، بعداز گرد آوری جبری مردم توسط جارچی ها، در بازار سر پوشیدهٔ (تی تم)که یکی از مراکز تجارتی مهم وباز مانده از زمانه های دور بود، به آتش میکشد.جریان آتش زنی کتب را مردمی که عده ای از آنها هنوز زنده اند چنین بیان می کنند:

مردم با کمال تعجب می بینندکه در مرکز بازار سر پوشیده (تی- توم) کتب جمع آوری شده به حالت اسفناکی سر هم افتاده وپهره داران از آنها محافظت می نمایند و به شکل یک دایره چپن های مختلف اوزبیکی جمع آوری شده نیز در اطراف کتابها قرار داده شده است.محمد گل مهمند ، که قبلاً دستور داده بود که میز خطابهٔ او را بالای تودهٔ کتابها ترتیب داده و مقدار لازم تیل پطرول نیز آماده سازند.همه چیز طبق دستور او آماده گردیده بود، و او با قرار گرفتن در جای معینه، از مردم متحیر وبهت زده می پرسد که:

در زیر پا های او چه چیزی قرار دارد ؟

مردم یکصدا جواب میدهند که: کتاب ها!!

او تکرار از مردم میپرسد که کدام کتاب؟

مردم با پریشان حالی جواب میدهند که کتابهای تُرکی!

بعداً او به طرف چپن ها اشاره نموده و میپرسد که آنها چه هستند ؟

مردم که از نیت او واقف نیستند با خنده جواب میدهند که: صاحب چپن!

او باز میپرسد که:

-کی به این زبان تُرکی تکلم میکند؟

-مردم میگویند که تُرکها!

-کی این چپن هارا میپوشد؟

-تُرکها!

او با گرفتن قیافهٔ موقر خطاب به مردم میمنه که اکثریت مطلق ایشان تُرکان اند، میگوید که:

ماهمه افغان هستیم واینجا هم سرزمین افغانستان است، و در افغانستان همه باید به زبان افغانی درس بخوانند ، کتاب، عریضه، نامه و هر آن چیز دیگری که لازم باشد به زبان افغانی یعنی پشتو نوشته کنند، و تمامی مراجعات خودرا به دوایر دولتی به زبان پشتو ترتیب اثر داده و به زبان ملی که زبان پشتو است احترام بگذارند!

زبان تُرکی زبان مغول ها و اولادۀ چنگیز است که خاک ما را ویران و شهر های افغانستان را آتش زده است. و چپن هم البسۀ مغولی است و ما افغان هستیم، نباید که لباس مغول ها را استفاده وقدر نماییم. از این به بعد نه کسی از این زبان مغولی استفاده کرده میتواند ونه هم حق پوشیدن این کالای لعنتی مغول ها را دارد.

این کتابها به زبان مغولی نوشته شده باید طبق دستور مبارکۀ اعلیحضرت معظم همایونی به آتش کشیده شود.حال شما مردم کمک کنید که ما این کتابهای لعنتی را یکجا با این لباسهای لعنتی آتش بزنیم.

بعد ازین هیچ کسی حق نوشتن به این زبان را ندارد، و اگر کسی مرتکب این جرم غیر قابل بخشش شود جزای سخت خواهد دید.چپن راهم باید اصلاح نمود. آستین های آن کوتاه و دامن آنهم کوتاه شود!

جهت رهنمایی مردم یکی دو تن از حاضرین را هم در نزد خود احضار و آستین های چپن ایشان را یکجا با دامن آن قیچی مینماید. بعداً بالای کتب تیل پاشی نموده و آتش میزند و به این ترتیب بزرگترین فاجعۀ کتاب سوزی را به شیوۀ کتاب سوزی های هیتلری انجام داده، و تُرکی زبانان را از خواندن و نوشتن به زبان مادری محروم میسازد.

در این زمان کتابخانه هایی را میخواهند ایجاد کنند ولی زبانی که نه تاریخ مشخصی دارد و نه گذشتهٔ فرهنگی و تاریخ ادبیات و صرفاً زبان چند قبیله برای افهام و تفهیم است، که ظرفیت ایجاد کتابخانه را ندارد زیرا تا آن زمان آثار چاپی بزبان پشتو در حدی نبود که بتواند چند قفسه را پرکند.کتابخانه ای که هرگز درست نشد.

محمد گل مومند در ولایات تُرکستان به امحای آثار تاریخی و کتیبه های سنگی مقابر و قبرستان های پادشاهان و علما و دانشمندان تورک وابدات تاریخی وتمام اثار باستانی مربوط به تاریخ و فرهنگ اهالی اقدام نموده، و ده ها قبرستان امرای تُرکی را با کتیبه های سنگی نادر منهدم نموده، قسمتی از آنهارا در دریای آمو ریخته و بسیاری از آنهارا در دشت لیلی مدفون نموده و برخی از آنهارا در بنیاد ساختمان هاییکه در آن زمان اعمار گردیده بود، گذاشت.

وی از روی تعصب و کوردلی به جعل و تحریف نامهای تاریخی این مناطق پرداخت و با وجود انهم نامهای تقلبی وی شهرت لازمه را کسب نکرده و باعث ایجاد نفرت و انزجار مردم برعلیه سیاست ناسیونالیستی افراطی قومی دولت افغانستان گردید.

در زمان حاکمیت استبدادی وی بالای هر چیز نام پشتو گذاشته میشد، زمانیکه انجمن خودساخته و بی هویت پشتو تولنه از یافتن لغت پشتو در مقابل چیزی عاجز میشدند ، حق و ناحق هر نامی را که تلفظ آن به پشتو اسان میبودوبه نحوی از انحا مورد قبول انان واقع میشد ، آنرا انتخاب نموده وبه عنوان لغت جدید زبان پشتوکار میگرفتند.

در این دوره عده یی از نابخردان تاریخ ودزدان زبان وفرهنگ های اصیل که نقاب عالم ودانشمند ومحقق واکادمیسین برچهره داشتند ، واژه های اصیل ومعروف تورکی را که قدامت چندبن هزارساله دارد از زبانهای اهالی محکوم این سرزمین که زبان و ادبیات شان بنابر اهداف پلید ، همین ابلیس های تاریخ از رواج ورونق افگنده شده بود ، دزدیده و بنام واژگان جدید این زبان سجل کردند.و در مقابل هر واژه وکلمه جایزه و انعام دریافت میکردند.[۴۰۴]

باید گفت که محمد گل مومند از سال۱۳۱۱ تا سال۱۳۲۰ خورشیدی رییس تنظیمیه شمال بود، نمایندۀ خاص وی در میمنه شخصی بنام عبدالمقیم نیازی بود که در عین حال به صفت حاکم پشتونکوت نیز اجرای وظیفه میکرد. بعدأ این پست لغو گردید. محمد گل مهمند در این دوره آنچه که آثار و آبدات تاریخی، نسخ خطی، کتیبه های قبور امرأ و مشاهیر فرهنگی، تاریخی و عرفانی بود، منهدم کرد.

با دستور وی گروهی از نفرات او کتابهای قلمی و نسخه های خطی نایاب را به بهانۀ چاپ در مرکز از مردم جمع آوری و آنهارا در دشت لیلی به آتش میکشیدند و برخی از آنهارا که با نفاست و ظرافت هنری با آب طلا، لاجورد و زمرد کار شده بود به کابل انتقال داده در مجمع اتشه های سیاسی کشور های اروپایی به حراج گذاشته، به فروش میرسانیدند.[۴۰۵]

---

[۴۰۴]افغانستان در دو و نیم قرن اخیر...صص۲۰۶-۲۰۸.

[۴۰۵]امینی. محمد کاظم(۱۳۸۹) حماسۀ دولت کپتان. انتشارات جریدۀ مستقل میمنه. انتشارات شمال. بلخ.ص۳۷.

جعل و تحریف توپونیم های تاریخی در تُرکستان

باید گفت که نام جغرافیای تُرکستان به گونه های تُرکستان صغیر و ترکستان افغانیه در دورۀ زمامداری محمد افضل خان، سردار اسحاق خان و امیر عبدالرحمن به عنوان یک قلمرو که بجای (بلخ) تاریخی به کار رفته است. که مرکز آن شهر(مزارشریف) بوده است. این موارد را به وضوع در مجلد های سوم و پنجم(سراج التواریخ) می توانیم به وضوح ببینیم.

آغاز نیمۀ اول قرن بیستم میلادی از سال ۱۳۱۲خورشیدی(۱۹۳۳ میلادی) تُرکی زبانان افغانستان با موج بزرگی از فرهنگ ستیزی و تُرک ستیزی مواجه گردیدند.که علاوه بر تخریب و انهدام آبدات تاریخی و باستانی، انهدام مقابر تاریخی وکتیبه های آنان، آتش زدن نسخه های نایاب قلمی، با موجی از جعل و تحریف مناطق همراه بود که اسامی تُرکی داشت. باید گفت که امواج توفانزای این بحران منحصر به تُرکی زبانان و مناطق تُرکی نشین نمانده، زبان فارسی و فارسی زبانان نیز از آن به سختی متضرر شدند.

در اوایل دهۀ هفتاد (۱۳۷۲-۱۳۷۴) شادروان اسدالله ولوالجی در مجلۀ آزاد(اندیشه) که در آن دوره یگانه نشریۀ آزاد در شمال کشور بود، مقاله ای در بارۀ ۳۰۰-۳۵۰ توپونیم جعل و تحریف شده در بلخ به استناد از شادروان محمد عمرالیم بیات نشرکرده بود[۴۰۶] که با وجود سالها جستجو وتفحص، نتوانستم شماره های مذکور را بیابم.

[۴۰۶]مولف اثر(جوزجان در صد سال اخیر) مطبعۀ فرهاد. مزارشریف . ۱۳۸۶.

این موارد خیلی زیاد است و خود ایجاب یک تالیف یک اثرمستقل را می نماید. آنچه که در ذیل از نظر میگذرد، براثر جستجو وتحقیق خودم بدست آمده است. بخشی از این نامهای جعل شده درچاپ دوم اثر(جغرافیای عمومی فاریاب) در سال ۱۳۹۹ چاپ شده است.

من ۱۰-۱۱سال قبل با مراجعه به منابع مختلف میدانی و کمتر کتبی برخی از توپونیم های تحریف و جعل شده را ثبت و آنرا ضمن مقالتی در صفحات اجتماعی پخش کرده بودم. در اینجا لازم میدانم، بخشی از این مقاله را که (خدمات وزیر محمد گل مهمند در راستای افتراق ملی) نام دارد و مربوط به توپونیم های تاریخی درشمال و برخی مناطق دیگر کشور است، روایت کنم:

نام اصلی	نام جعل شده	ولایت.
۱.قلعۀ مراد بیک	(مراد خانی)	کابل.
۲.رفقی بیک	(رفقی سناتوریم)	کابل.
۳.قلعۀ قابل بیک	(قابل بای)	کابل.
۴. قلعۀ قاضل بیک	(فاضل بای)	کابل.
۵. ده بوری	(جمال مینه)	کابل.
۶.کوتۀ سنگی	(میرویس میدان)	کابل.
۷.کوچه علیرضا خان	(جادۀ نادر پشتون)	کابل.
۸.ده افشار	(سپین کلی)	کابل.
۹. قلعۀ جرنیل	(خوشحال مینه)	کابل.
۱۰.شاه شهید	(نور محمد شاه مینه)	کابل.

۱۱. بیش بولاق	(پنزه شینه)	ننگرهار.
۱۲.قوش گنبذ	(خوش گنبد)	ننگرهار.
۱۳.سبزوار	(شین دند)	هرات .
۱۴.قرا تیپه	(تور غُندی)	هرات .
۱۵. شاه فلان	(پشتون زرغون)	هرات.
۱۶.بوینی قره	(شولگر)	بلخ.
۱۷. آیرو تام	(حیرتان)	بلخ.
۱۸. چارباغ گلشن	(شینکی)	بلخ .
۱۹. ینگی اریق	(نوی کوت)	بلخ.
۲۰ هزاره چیقیش	(استولگی)	بلخ.
۲۱.یول بولدی	(لیندی)	بلخ.
۲۲.قوش تیپه	(منگولی)	بلخ.
۲۳. حصارک	(اوغز)	بلخ .
۲۴.پلاس پوش	(زوزان)	بلخ.
۲۵. چهل ستون	(غندان)	بلخ.
۲۶.کوشک عبدل	(بانده)	بلخ.
۲۷. قریۀ بهأ والدین	(شپوله)	بلخ.
۲۸.باغ ایشان اوراق	(حاجی کوت)	بلخ.
۲۹.قلعه چه	(سپین کوت)	بلخ.
۳۰. دلبرچین	(شلخی)	بلخ.
۳۱.رحمت آباد	(چرگی)	بلخ.

۳۲.سمرقندیان (زرغون کوت) بلخ.

۳۳.ایلمانی (وچه ونه) بلخ.

۳۴.سلطان خواجه ولی (مروندی) بلخ.

۳۵.آق تیپه (سپینکی) بلخ.

۳۶. ایبک (آی بیک) سمنگان.

۳۷.تاش قورغان (خُلم) سمنگان.

۳۸. درۀ زندان (جوی ژوندون) سمنگان.

۳۹. گُل قیشلاق (جوغی) سمنگان.

۴۰.کتته قیشلاق (جگه بانده) سمنگان.

۴۱.مینگ قیشلاق (زندی کوت) سمنگان.

۴۲. لرغان (د وزیر کلا) سمنگان.

۴۳. سه اولنگ (سالنگ) پروان .

۴۴.یکّه اولنگ (یکاولنگ) پروان .

۴۵. شینگلی (شین کلی) فاریاب.

۴۶. تورت خیل (تور خیل). فاریاب.

۴۷.خان چهارباغی (خان چارباغ) فاریاب.

۴۸.آلتی خواجۀ عزیزان(اصحاب کهف) فاریاب.

۴۹.کتته خوارزم (کلته خروس) فاریاب.

۵۰.دره آغزی (دهندره) فاریاب.

۵۱.تخته پُل (افغان کوت) فاریاب.

۵۲. چاونی بیرون (پشتو ن کوت) فاریاب.

۵۳.کتته تاش (غنده سنگ) فاریاب.

۵۴.اونچی ارلات (اونجلاد) فاریاب.

۵۵.شیش تیپه (شش تپه) فاریاب.

۵۶.غور تیپه (غار تپه) فاریاب.

۵۷.باییم اوغلی (با ی مغلی) فاریاب.

۵۸.بای قیزی (بادغیسی) فاریاب.

۵۹. آته خان خواجه (عطا خان خواجه) فاریاب.

۶۰.تورت کول (تور گل) فاریاب.

۶۱.اله تیاق (طاهریان) فاریاب.

۶۲. تیک تاش (دین تاج) فاریاب.

۶۳.کل قیشلاق (ده عزیزان) فاریاب.

۶۴.ظلم آباد (عزیز آباد) فاریاب.

۶۵..کل قشلاق (ده عزیزان) فاریاب.

۶۶.جت خانه (گل خانه) فاریاب.

۶۷. قوریش (قریش) فاریاب

۶۸.قاورماچ قلعه (غورماچ) بادغیس.

۶۹.رباط خواجه دُکه (خواجه دو کوه) جوزجان.

۷۰.بابه قزانچی (میرویس مینه) جوزجان

۷۱.شیمیریغ (شمیرق) بغلان .[۴۰۷]

[۴۰۷] https://www.facebook.com/13419817349251/photos/a134335206758881.1073741826.134198173439251/344578575734542/?type=

۷۲. ظلم آباد (عزیز آباد) فاریاب.

۷۳. قنی یاریغ (وزیر اباد) فاریاب.

۷۴. کپه سای (کاپیسا) کاپیسا.

برخی از قلعه های تاریخی منهدم شده در فاریاب

۱. پرخشت کهنه قلعه[۴۰۸]

۲.چمه قلعه.[۴۰۹]

۳.قیزیل قلعه.[۴۱۰]

۴.سرحوض قلعه.[۴۱۱]

۵.قاورداغ قلعه.

...امیر عبدالرحمن به فوج هرات امر کرد به جنگ علیه محمد شریف خان برود.قاضی سعدالله با لشکری به کمک غوث الدین خان آمد.سردار غلام حیدر خان به هزاره جات فرستاده شد تاجلو نهضت تُرکستان را بگیرد. به قرار نوشتۀ غرجستانی طرفداران شریف خان(سلطان خان، محمد امین خان) فوج هرات را در « قورداغ قلعۀ المار» ضربات سنگین زدند...[۴۱۲]

.جرقلعه.[۴۱۳]6

۷.قلعۀ نیاز بیک[۴۱۴]

---

[۴۰۸]جغرافیای عمومی فاریاب.ص ۱۵۰.

[۴۰۹]همان اثر.ص۱۳۴.

[۴۱۰]همان اثر.ص۱۵۵.

[۴۱۱]همان اثر.۱۵۶.

[۴۱۲]یادنامه نفیرفاریابی.ص۴۵.

[۴۱۳]همان اثر.ص

[۴۱۴]همان اثر.ص۱۵۵.

۸.کاریزقلعه.[۴۱۵]

۹.کتته قلعه.[۴۱۶]

۱۰.گدای قلعه.[۴۱۷]

۱۱.هزاره قلعه.[۴۱۸]

۱۲.یان قلعه.[۴۱۹]

۱۳.سرای قلعه.[۴۲۰]

۱۴.کوسه قلعه.[۴۲۱]

۱۵.شور قلعه.[۴۲۲]

۱۶.ینگی قلعه.[۴۲۳]

۱۷.دونگ قلعه.[۴۲۴]

۱۸.بخاری قلعه.[۴۲۵]

۱۹.توردی قلعه.[۴۲۶]

---

[۴۱۵]ص۱۵۶. همان اثر.
[۴۱۶]همانجا.
[۴۱۷]همان اثر.ص۱۵۷.
[۴۱۸]همان اثر.ص۱۵۸.
[۴۱۹]همان اثر.۱۵۹.
[۴۲۰]همان اثر.ص۱۷۶.
[۴۲۱]جغرافیای عمومی فاریاب.ص ص۱۷۷.
[۴۲۲]همان اثر.ص۱۷۸.
[۴۲۳]همانجا.
[۴۲۴]همان اثر.ص۱۸۶.
[۴۲۵]همانجا.
[۴۲۶]همان اثر.ص ۲۰۳.

۲۰.چیم قلعه.[۴۲۷]

۲۱.صوفی قلعه.[۴۲۸]

۲۲.نودری قلعه[۴۲۹]

۲۳.کافرقلعه.[۴۳۰]

۲۴.قلعه بندر.[۴۳۱]

۲۵.قلعۀ کهنه.[۴۳۲]

۲۶.جرقلعه.[۴۳۳]

۲۷.دونگ قلعه.[۴۳۴]

۲۸. قلعۀ ایشان.[۴۳۵]

۲۹. قلعۀ خواجه.[۴۳۶]

۳۰.تاش قلعه.[۴۳۷]

۳۱.اسلام قلعه.[۴۳۸]

---

[۴۲۷]همانجا.
[۴۲۸]همان اثر.ص۲۰۶.
[۴۲۹]همان اثر.۲۰۹.
[۴۳۰]همان اثر.صص۲۱۴-۲۳۲-۲۳۴.
[۴۳۱]همان اثر.ص ۲۴۵.
[۴۳۲]همان اثر.ص ۲۵۳.
[۴۳۳]همان اثر.۲۶۲.
[۴۳۴]همانجا.
[۴۳۵]همان اثر.ص۲۶۳.
[۴۳۶]همانجا.
[۴۳۷]همان اثر.ص۲۷۰.
[۴۳۸]همان اثر.۲۸۳.

۳۲.سرای قلعه.[۴۳۹]

۳۳.بازار قلعه.[۴۴۰]

۳۴.توپخانه قلعه.[۴۴۱]

۳۵.قوشه قلعه.[۴۴۲]

۳۶.کوکچه قلعه.[۴۴۳]

۳۸.قوزی بای قلعه.[۴۴۴]

۳۹.جمجمه قلعه.[۴۴۵]

۴۰.کهنه قلعه.[۴۴۶]

۴۱.ینگی قورغان (قلعه)[۴۴۷]

۴۲.کهنه قورغان (قلعه)[۴۴۸]

با دریغ و درد از این همه قلعه های تاریخی که هرکدام نمادی از تاریخ رشادت و پایمردی مردم و سرزمین در برابر دشمنان بود و به مثابهٔ میراثی گرانبها حفظ می گردیدند، همه با کینه توزی و جهالت نابود و به خاک یکسان گردیده اند.

---

[۴۳۹]همان اثر.ص۲۸۶.
[۴۴۰]همان اثر.ص۲۹۶.
[۴۴۱]همان اثر.ص۲۹۷.
[۴۴۲]همان اثر.۲۹۸.
[۴۴۳]همانجا.
[۴۴۴]همانجا.
[۴۴۵]همان اثر.ص۳۰۱.
[۴۴۶]همان اثر.ص۳۰۶.
[۴۴۷]همان اثر.ص۳۰۹.
[۴۴۸]همانجا.

از جمله ده ها قلعۀ تاریخی و باستانی در ساحۀ ولایت فاریاب، فقط به طور تصادفی بقایای « ولی قلعه »که بر معبر بزرگراه میمنه و قیصار قرار دارد، از شرارت و ویرانگری محمد گل مهمند در امان باقیمانده است.

دورۀ تبعید و آوارگی، فراریان «چخانسور» و « دشت نهر سراج»

این تراژیدی قرن منسوب به دورۀ استبدادی مطلقۀ چنگیز عصرما، محمد گل مهمند میباشد. این حادثۀ تاریخی در جریان سالهای ۱۹۳۰-۱۹۳۲صادر گردیده و مربوط به آوارگان چخانسور یا منطقه ای که در حکم گورستان انسانهای زنده بود، میشود. این واقعه یکی از ده ها و صدها واقعه و جنایات فراموش ناشدنی افغان ها در حق مهاجرین مظلوم تُرکستان است. پس از تسلط کمونیست ها در تُرکستان روسی، احوال مسلمانان آنجا سخت وخیم گردیده، مال و ملک و دارایی اهالی مسلمان به حساب بلشویک ها مصادره گردید، ده ها و صدها متنفذ محلی، عالم دین و افراد وطنپرست که دل خوشی از کمونیست ها نداشتند، یکسره محکوم به مرگ محکوم شده ، سرمایه داران و متمولین به عنوان « کولاک» و متدین بعنوان غیر مستحق به ناحق به زندانها افگنده شده و در زیر شکنجه های غیرانسانی روس ها، جان دادند.[۴۴۹]

[۴۴۹]افغانستان در دو ونیم قرن اخیر.ص۲۰۹.

رفته- رفته مساجد جامع، مدارس دینی و مراکز تعلیمی در آسیای میانه که رسماً بنام تُرکستان یاد میشد، مسدود گردید.در چنین وقت بود که مهاجرت بالای این اهالی مسلمان فرض شده و این اهالی مسلمان به منظور حفظ عقاید اسلامی و جان و مال و ناموس خویش مجبور به مهاجرت گردیدند.هزاران انسان مظلوم و بی پناه بخاطر حفظ عقیده و جان خویش به مهاجرت به افغانستان که مرز مشترک و نزدیک با این مناطق داشتند، نمودند. این انسانهای بی پناه و مظلوم، درمانده و گرسنه زمانیکه باتحمل صدها مشقات و عذاب با عبور از مرز وارد افغانستان میگردیدند به اسارت افغانهای ظالم و کینه جو افتاده و با انواع مصایب و فلاکت ها مواجه می شدند.

در این وقت گورنر عمومی یا رییس تنظیمیه صفحات شمال و تُرکستان افغانی، محمد گل مهمند بود،این واقعه را از دفتر خاطرات شخصی خویش بنام« مهمان های ناخوانده » یاد میشود،روایت میکنم:

« افغان ها کاروان بزرگی از مهاجرین تُرکستان را در حالیکه همۀ آنها از ضعف و ناتوانی در حال مرگ قرار داشتند بحالت گرسنه و تشنه در دست عساکر سواره سپردند و در منطقه ای بنام «چخانسور» و « دشت نهر سراج» یاد میشود و در فاصلۀ یکهزار وسیصد کیلومتری دور از مرزهای تُرکستان قرار دارد به طور دسته جمعی تبعید نمودند.[۴۵۰]

تعداد زیادی از این مهاجرین مظلوم و بخت برگشته، ازشدت ضعف و ناتوانی و گرسنگی به هلاکت رسیدند. وسایر این مهاجرین بخت برگشته وفلاکت

[۴۵۰]همان اثر.ص ۲۱۰

زده جنازه های عزیزان خویشرا بدون کفن در بین ریگستان ها و یا سنگلاخ کوهستانات دفن کردنده و با نهادن مقداری خار و خاشاک در دهانه، آن را محکم نموده، دوباره به راه پیمایی اجباری خویش ادامه میدادند.در مرگ کسانیکه از شدت ضعف و ناتوانی و گرسنگی در زیر ضربات شلاق و قنداق تفنگ های عساکر مسلح افغان، جان میدادند هیچکسی نمی گریست، زیرا رهایی و نجات از این عذاب و مصیبت بزرگ خود نعمت عظیمی بود که خداوند در آن وقت نصیب هرکسی نمیکرد.

آری! گریه کردن بحال آنانی روا بود که با انواع مشقت ها در هر قدم با قمچین و قنداق تفنگ عده یی دژخیم و از خدا بیخبر مواجه بوده و دشت های سوزان را با پای پیاده و گرسنه و تشنه طی میکردند ودر هر قدم، بدن هایشان زخم برداشته و نمی توانستند به نعمت مرگ که در آن موقع آرزوی شان بود؛ دست یابند.

در این میان تکان دهنده تر از همه وضع زنان حامله یی بود که در این کاروان بزرگ بزور شلاق ها و قنداق های عساکر مسلح به راه پیمایی مجبور ساخته می شدند. این زنان و مادران بخت برگشته از شدت گرسنگی و سرما و رنج پیاده گردی دوامدار چندین شبانه روز، پاهای شان آبله برداشته و طفل هایی را که در شکم داشتند، ضایع میکردند.[۴۵۱]

به طور مشخص با ارقام و احصاییه نمی توانم آن عده از زنان بدبخت مهاجر را که از شدت ظلم و بیداد عساکر افغان در دشت وصحرا با حالت فجیع وضع حمل کرده و خود و نوزادهای معصوم شان به هلاکت رسیدند،

[۴۵۱]افغانستان در دو ونیم قرن اخیر.ص۲۱۱.

قید نمایم چون بسیار زیاد بودند.در جریان چنین واقعات جنایت بار و وحشیانه عساکر دولت افغانستان، عفت و ناموس هزاران- هزار دختر نو بالغ و زنان جوان را پامال کردند. چه بسا از این دختران و زنان باعفت که در فاحشه خانه های پاکستان و افغانستان نوسط ناموس فروشان افغان فروخته شده و یا هم مورد تجاوزهای جنسی عساکر وحشی حکومتی قرار گرفتند.»[۴۵۲]

از میان ده ها و صدها جنایات و وقایع تکان دهندۀ عساکر نامسلمان افغان در قسمت پامال کردن ننگ و ناموس دختران و زنان مسلمانان تُرکستان یک چشمدید واقعی و عینی که خودم(مولف کتاب) به چشمان سر مشاهده کرده ام، روایت میکنم:

« در جریان سال۱۹۲۹میلادی(۱۳۲۸خورشیدی) ضمن سفری به شهر هرات در علاقۀ کوچکی که بنام « یخچال» یاد میشود و بین قندهار و گرشک واقع است، زنی اوزبیک را دیدم که از کاروان جمعیت مهاجرین تبعید شدۀ تُرکستان جدا مانده بود. وی از طریق نانوایی به رهگذران امرار معیشت میکرد. من از قیافۀ وی حدس زدم که شاید اوزبیک باشد، نزدیک رفتم و از وی یک قرص نان خریدم و ضمناً از احوالش جویا شدم، خلاصه طوریکه از صحبت وی برمیآمد، وی در جریان سالهای مهاجرت و تبعید دسته جمعی و جبری از مهاجرین تُرکستان، زمانیکه دختر تازه جوانی بوده به اسارت یکی از پشتون ها افتاده و سپس بدست آنان تربیه شده و

[۴۵۲]همان اثر.ص۲۱۲.

درپهلوی اینکه زبان مادری خویش را از دست داده، چهرهٔ وی نیز تغییر نموده بود.»[۴۵۳]

در سال ۱۹۳۳میلادی(۱۳۱۲خورشیدی) زمانیکه ما(مولف کتاب با اقوام و خویشاوندان)[۴۵۴]به افغانستان تازه مهاجر شده بودیم. ما را از ساحل دریای آمو دستکیر نموده به حضور قوماندان پستهٔ سرحدی آوردند. تعداد جمعیت و اعضای کاروان ما که متشکل از اطفال و زنان و پیرمردان بود، تقریبا به سی و سی و پنج نفر میرسید. محافظین سرحدی خورجین ها و بقچه های مارا یکایک بازرسی نمودند هر چیزی را که به نظر شان میخورد از بین آن گرفته و مهاجرین را یکایک به اتاق بزرگ شبیه زندان رهنمایی میکردند. نیمه های شب از اتاق ما دو نفر را بیرون کشیده، بردند و لحظه ای بعد صدای توبیخ و سیاست قوماندان و عساکر و آواز گریه و زاری آن دو مرد جوان که با هم برادر بودند، بلند شد.

---

[۴۵۳]همان اثر.صص۲۱۲-۲۱۳.

[۴۵۴]سیدسلیمان مبشر کاسانی از شمار مهاجرین مسلمان ترکستان است که درسال ۱۳۱۲ از مرز اتحاد شوروی وارد خاک افغانستان شده و مدت تقریباً ۴۵سال را در درولایات مختلف از جمله شهر قندوز، زندگی کرد.وی دکان چپن فروشی در آن شهر داشت.تا سال ۱۳۵۸ که قوای اتحاد شوروی به افغانستان وارد شدند،وی در آنجا زندگی داشت،پس از ان دوباره از ترس روسها مهاجرشده، از طریق پاکستان به عربستان سعودی رفت.در آنجا اثری بنام(تاریخ سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی آسیای میانه)در سه مجلد نوشت.این اثر درسال ۱۴۱۱قمری به حمایت مالی امیر ابها بزبان اوزبیکی ازطریق (مکتبهٔ الایمان) درمدینه المنوره چاپ گردید. من درسالهای۱۳۷۸-۱۳۸۳در عربستان سعودی اقامت داشتم، اثرمذکور را بدست آورده و درسال ۱۳۸۸(بخش حوادث افغانستان) آنرا از ترکیب جلد سوم، جدا و به زبان فارسی بنام(افغانستان در دو و نیم قرن اخیر)چا پ به حمایت مالی فدراسیون فرهنگی ترک تباران افغانستان(ففتا) ، درکابل چاپ نمودم.

همچنان صدای ترس آور ضربات قمچین و قنداق تفنگ عساکر که بر سر وبدن آن دو مظلوم بدبخت فرود میآمد، لرزه بر اندام کسانیکه در اتاق قرار داشتند، میافگند. عده ای از صدای ضُجه و ناله آن دونفر، وحشتزده از خواب برخاستند، یکجا با گریه و زاری آنان اشک میریختند و از شدت ترس و دلسوزی و ترحم نسبت به هموطن شان همگی آستین های خودرا به دندان گرفته با حالتی رقت آور، خاموشانه اشک می گریستند.

با هزاران اندوه و حسرت آن شب وحشتناک را سحر کردیم، سحرگاهان دیگر آن دو جوان رشید اوزبیک در کنار ما نبودند. مادر مظلوم و داغ دیده آن دو جوان بیگناه وقتی از واقعه آگاه شد به دامن عساکر آویخت تا پسران اورا پیدا کنند، عساکر بیرحم و وحشی پیرزن داغ دیده را در بین جوال بزرگ انداخته با بستن دهان آن، آن قدر جوال را سوته کاری کردند که ناله و فغان پیر زن بدبخت به آسمان ها بلند شد و پس از آن، آواز وی خاموش شد. مادر داغ دیده که گپ زدن خود را هم از یاد برده بود، کار خود را حواله بخدا کرد. دیگر از ترس صدای کسی بلند نشد. بعداً معلوم شد که هر دو جوان در زیر ضربات شلاق و قنداق عساکر سرحدی افغان جان سپرده و جسد هر دو جوان ناکام را به دریا انداخته بودند .

فردای آن روز محافظین سرحدی مارا از ساحل دریای آمو به منطقهٔ «چقور سرای» به شهر خان آباد انتقال دادند. در روز بعد بیست و پنج خانوار را با کوچ و بار شان به معیت اقوام و خویشان ما در حالیکه عساکر مسلح اسپ

سوار چهار اطراف مارا محاصره کرده بود ، به فاصلهٔ یکصد و ده کیلومتری در منطقه ای بنام « دهنهٔ غوری » به حالت رقت بار راندند.[۴۵۵]

کسانیکه پولدار بودند با کرایهٔ مرکب و کسانیکه غریب بودند، زن و بچه و خُرد و بزرگ با پای پیاده منزل میزدند. عساکر به هیچکس اجازه نمی دادند که اسب سوار شوند. وقتیکه کاروان مهاجرین که من و خانواده ام نیز در بین آن بودم به خان آباد رسید، عساکر حکومتی از ما تقاضای پرداخت « خدمتانه» کردند. منظور آنها این بود که جمعیت کاروان مبالغی پول برای آنها به عنوان پاداش بپردازند. چون مهاجرین همه در حالت فلاکت بار قرار داشته، آهی در بساط نداشتند تا به این خدمتگاران بپردازند. یکی از عساکر به مامایم نزدیک شده و به زور و تهدید چپنی را که در تن داشت بیرون آورده، یکی دیگر از آنها لُنگی وی را که بر سر داشت قاپیده و سپس مارا رها کرده و رفتند.[۴۵۶]

تبعات فاجعه بار اقدامات محمد گل مهمند در میمنه و شمال

در دوران ماموریت محمد گل مومند، جنایات بزرگی در حق اهالی شمال صورت گرفت. یکی از این مظالم غصب (۱۴) موضع زمین های علفچر در مناطق مختلف فاریاب بود که از اجرای این طرح خایینانه از نودسال بدینسو تا حال صدها و حتا هزاران نفر جان خودرا ازدست داده و میدهند و یکی

[۴۵۵] همان اثر.ص۲۱۴.
[۴۵۶] همان اثر.ص۲۱۵.

از علل تداوم جنگ وخصومت بین اهالی بومی اوزبیک و ناقلین در مناطق شمال ریشه در این خیانت تاریخی دارد.

طی این دوره موازی(۷۶۷۰۰)هکتار زمین که شامل(۱۴) موضع علفچر و چراگاه در اطراف میمنه و مناطق مختلف فاریاب بود و بدون حدود و اربعه آن ثبت کتاب و دفتر املاک با مشخصات زیر :

۱.جنگل مورچه غال فی بین اولسوالی خواجه سبز پوش.

۲.جنگل طبیعی بلچراغ.

۳.جنگل طبیعی اولسوالی گرزیوان.

۴.جنگلات کوهستانات.

۵.جنگل قیصار.

۶.جنگل لوخ اولسوالی دولت آباد.

۷.جنگل مصنوعی حومۀ شهر میمنه (موازی۲۴۴هکتار)[۴۵۷]

(متن و سواد وثیقۀ شرعی این مواضع: ۲۵۳۴-۸۱۳ مورخ ۲۹ دلو۱۳۳۱)[۴۵۸]

این سند خایینانه که بنابر دستور و سفارش محمد گل مهمند با تهیه و ترتیب متن وثیقۀ شرعی در دفتر محاکم با این شماره رسمی ساخته شده و از ملکیت شرعی و قانونی اهالی بومی، سخاوتمندانه در اختیار ناقلین قرارگرفت. در این سند با جبر و اکراه شصت و امضای نمایندگان مردم بومی نیزگرفته شده است.

---

[۴۵۷]جغرافیای عمومی فاریاب. محمد کاظم امینی. ص۵۸.

[۴۵۸]همانجا.

موضوع و تحدید آن

مقران مذکوران بقرار ذیل اقرار نمودن بر اینکه نظر به هدایت امریه (۷۷۱۷)تاریخ ۱۳۳۱/۱۱/۱۴ ماموریت تحریرات حکومت اعلی که ع-ا حاکم صاحب پشتونکوت برای مایات قرایت نمودند. بالاثر چنین اقرار میداریم که موضع علفچر ها و اهمیت آنرا در توده وظیفه مالدار حایز میباشد، احساس و به مایان رهنمونی فرمودند واقعاً علفچر به مردم مالدار حیات و ممات تلقی ، از سرمایهٔ بزرگ ملی مایان می باشد و حال که حکومت پشتونکوت در اثر ارشاد حکومت اعلی میفرمایند از این نوع تمییز به نفع مالداران عامه تمام میشود، در حالیکه مایان را به کلام الهی محول، حقایق را استفسار میفرمایند، خدای خود هارا حاضر و ناظر دیده، عرض میداریم که موضعات اصلاً در ذات خود علفچر عمومی بوده به قرار فیصله جرگه به حضور ع- ج محمد گل خان رییس صاحب تنظیمیه به عمل آورده شده اراضی مالچر حق ملک هیچ یک نفر شده نمیتواند، در بین اقوام اوزبیک ، افغان و عرب آزاد میباشد:[۴۵۹]

۱.از خط شور دریا الی سرحد(منظور سرحد تُرکمنستان)[۴۶۰] تماما علفچر عمومی و آزاد است.

[۴۵۹]همان اثر.ص۵۹.

[۴۶۰]تاکید از مولف است.

۲.دشت میده که شمالاً متصل است به خانه های محمد عمر آخوند زاده، جنوباً اوچ کوتل و الی خوشبایی، شرقاً بادقاق، غرباً میان درخت و خواجه قل.

۳.از اوتونجی الی...(در اصل سند حفظ نشده و درکاپی نیامده است)

۴.از چشمه مغیتو الی جنگل مورچه غال و کارخانهٔ شلکتو آبریزهٔ قلعهٔ زغن و لقمان.

۵. دشت دلوی تماما علفچر است.

۶. غر پشتهٔ گلیم بافت شرقاً الی خواجه غار، الی گردنه چی جنوبا دریای خواجه هشتمین کوهستان.شمالا دریای طلب.

۷.دشت محراب.

۸.خواجه قرغان.

۹.دشت باغ کوهستان.[۴۶۱]

۱۰. دشت خواجه قراول.

۱۱.خواجه اون عطا.

۱۲.موضوعات علاقه داری کوهستانات ، گرزن شرقاً تا سر ملور، غرباً تیغ لولاش، جنوب خود قشلاق گُرزن، شمالاً تیغ جویانه.

۱۳.دشت صحرا.

۱۴. از سموات تا کلته خاک.[۴۶۲]به قرار تذکار فوق حصه های علفچر عامه به ملاحظهٔ حق و حقایق قرار فوق معلومات داده شد. وهم برخی علفچر

[۴۶۱] همان اثر. ص۵۹.

[۴۶۲] همان اثر.ص ۶۰.

های خصوصی در بین خود اهل قریه و قریه دارها معلوم است و از آنها اخذ معلومات فرموده از آن نیز اقرار میداریم که حضور ع-ع حاکم صاحب اعلی میمنه که یک تن شخص صادق و حق بین میباشد، خواهشمندیم شخصاً به موضوعات متذکره تشریف فرما و علم آوری بفرمایند. در آن ثقت اصل حقایق به حضور شان مکشوف میشود و بعد از ملاحظه و بازدید حضور حاکم صاحب اعلی، مایان نفری مقرون حاضریم تا طوریکه لازم بدانند، در موضوع التزام خط قبالۀ شرعی را نسبت عدم حق تصرف تجاوزات، خود را امر فرمایند و تعمیل میداریم.[۴۶۳]

تشریحات: به تاریخ مذکور به حضور محکمۀ شرعیه پشتونکوت اقرار و اعتراف صحیح عقل و نفاذ جمیع تصرفات شرعیه بدون جبر و اکراه بر این وجه که در موضوع مذکور مقر ضامن نمی باشیم.هر وقت نامبرده مذکور مکمول موضوف طلب نماید هیچ عذر و حیله نیاورده، هرگاه عذر آوردیم باطل است و در اقرار خویش صادق هستیم، مکمول لُه ضمانت مذکور مقر مذکور را برای خود قبول نمود.والسلام

(محل امضأ قاضی محکمۀ ابتدایی ولسوالی پشتونکوت و مهر مدیریت ادارۀ زراعت و مالداری)

سواد وثیقه(۲۵۳۴-۸۱۳) ۲۹ دلو سال ۱۳۲۹

[۴۶۳] همانجا.

در این وثیقه شرعی نام (۱۳۱) تفر از اهالی بومی میمنه از محاسن سفیدان، ارباب ها، کلانترها، متنفذین به عنوان تعرفۀ اشخاص ثبت و با شصت آنها به شکل شاهد وجود دارد.[۴۶۴]

با رسمیت یافتن این سند، کوچی ها و مالداران به تمام مناطق فاریاب، مبتنی بر اسناد شرعی و قانونی تهیه شده از دستگاه دولتی، مسلط گردیدند. چنانکه متن این اسناد و مدارک نشان میدهد بعد از انقضای مدت ماموریت محمد گل مهمند در ولایات شمال، بخصوص حکومت اعلای میمنه(که در آن وقت بنام فاریاب مسما نشده بود) درسال ۱۳۲۰خورشیدی، وی تا سالهای ۱۳۲۹- ۱۳۳۱ به روایت این مکتوب رسمی در همه تصمیمات و اقداماتی که برعلیه اهالی بومی صورت میگرفت، صلاحیت عام وتام داشته و همه امور تحت مدیریت او بوده است.

با وجود این همه جنایات و مظالم نابخشودنی وی در حق مردم و محیط میمنه، درقسمت جنوبشرقی شهر میمنه، منطقه و تپه ای استراتیژیک که در محوطۀ قرارگاه نظامی قرار دارد و از یکقرن بدینسو محل استقرار نیرو های نظامی است، بنام « تپۀ وزیر آباد» مسما کرده است.

نزاع بر سرعلفچرها به رهبری نورالله خان قرایی

این اقدامات محمد گل مهمند در مورد اعطای امتیازات (۱۴) موضع چراگاه ها در مناطق مختلف فاریاب، در حقیقت آغاز یک فاجعۀ اجتماعی و ملی

[۴۶۴]جغرافیای عمومی فاریاب. محمدکاظم امینی. صص ۶۰-۶۶.

بود که تاوان آنر از نود سال بدینسو اهالی بومی محیط پرداخته و می پردازند و موجب متلاشی شدن صدها و هزاران خانواده و کشته و زخمی شدن صدها و هزاران نفر در طول این مدت گردیده است. یکی از مخالفین سرسخت این طرح که در مقابل این استبداد و مظالم محمد گل مهمند و دستگاه حاکمۀ تمامیت طلب قومی ایستاد، مرحوم نورالله خان قرایی بود که سالیان متمادی بخاطر غصب علفچر های مناطق اولسوالی پشتونکوت و توزیع آن به سران ناقلین چون الله داد خان و مولادادخان شمولزیی با اقامۀ دعوای رسمی در محاکم تا آخرین لحظات زندگی با این طرح غاصبانه مخالفت نمود.[۴۶۵]

او، به منظور دفاع از حق و حقوق اهالی بومی اوزبیک درتقابل با این خیانت مشهود طرح ظالمانه، یکجا با « حق نظر بیک »یکی از بزرگان طایفۀ قرایی المار با منسجم کرده اهالی قرایی در سال ۱۳۴۶ در مقابل مظالم و استبداد ناقلین از قوم شمولزی که در مناطق همجوار به حمایت دولت جابجا شده و هر سال در موقع جمعآوری محصولات زراعتی ، هزاران رأس مواشی و گله های خودرا به کشت زار های اهالی قرایی، رها نموده و آنرا از بین می بردند ؛[۴۶۶] ایستادگی نمود و در نتیجۀ درگیری و« سوته جنگی» که بین اقوام قرایی و شمولزی شب(۱۹)جوزای همان سال به رهبری «غلام میرگن» و« عزت الله بیک قوروغ» در مناطق « توتلیک » و

[۴۶۵]جغرافیای عمومی فاریاب. ص۵۸.

[۴۶۶]امینی. محمد کاظم(۱۳۹۹) فاریابده سیاسی اینتیلیش لر تاریخی.نشرات جریدۀ مستقل میمنه. مطبعۀ دوستان. بلخ.ص۱۲۲.

«آی بیک » واقع شده و سه ساعت طول کشید از جمع ناقلین شمولزی(۷) نفر و از اهالی قرایی(۲) نفر کشته شده وناقلین پابه فرار گذاشتند.[۴۶۷]

در سال ۱۳۴۸ به منظور بررسی این واقعه هیات فوق العاده ای مختلط از وزارت های مالیه، وزارت داخله و صدارت عظمی به میمنه مواصلت میکنند. در این وقت حاکم اعلی میمنه محمد گل ابراهیم خیل است. هیات عالی رتبه به منظور بررسی به محل واقعه رفته و فیصله می نمایند که طرف غرب راه عام به ناقلین و جناح شرقی آن به اهالی قرایی تعلق بگیرد، در این هنگام در حضور هیات عالی رتبه، بزرگان قرایی هریک: حاجی دوران و نورالله خان قرایی این طرح را قبول نکرده و آنرا یکطرفه و ظالمانه میخواند و با آن عملاً مخالفت می نمایند و با این حال مجلس منقضی میشود.

چند روز بعد از آن نورالله خان قرایی به ادارهٔ علاقداری المار میرود. بنابر سفارش قبلی حاکم اعلای میمنه، ویرا درهمانجا دستگیر نموده به محبس مرکزی میمنه انتقال میدهند. وی بعداز مواصلت به زندان، شبانه به یاری دوستانش از زندان مرکزی میمنه فرار داده شده و به کابل میرود.[۴۶۸]

نورالله خان قرایی پس از مواصلت به کابل در حالیکه بیم آن میرود دستگیر و اعدام شود، یکجا در هماهنگی با وکلای پارلمان به منظور اعادهٔ حق قانونی مردم خود، سالیان درازی در وزارت عدلیه دعوای حقوقی برعلیه این مظالم، باز کرده و جسورانه این دعوا را پیش میبرد. وی با و جود حمایت

[۴۶۷] همان اثر.ص۱۲۳.

[۴۶۸] همانجا.

مستقیم مقامات دولت حاکم و دستگاه اداری از ناقلین، به همکاری و مشورۀ وکلای پارلمان و نمایندگان مردم فاریاب و حامیان آنان، حکم وفیصلۀ محکمه را مبنی بر اعادۀ چراگاه و مراتع مردم قرایی از قبضۀ ناقلین به نفع اهالی بومی به دست میآورد.

او، در دورۀ استبدادی محمد ظاهرشاه برخلاف باور های سنتی مردم عوام که « پادشاه را سایۀ خداوند در روی زمین میگفتند» دست به عصیان زده و و مردانه حقوق مردم خودرا اعاده کرد. در نتیجه تمام علفچر های منطقۀ «دشت دلبک» به مالکین اصلی آن، که تُرکهای قپچاق قرایی اند، تعلق میگیرد. [۴۶۹]این قضیه به همینجا ختم نشده، بلکه ادامه پیدا میکند. ناقلین شمولزی و دستگاه ادارۀ محلی فاریاب از این عمل وی در حالیکه شگفت زده شده بودند، کینه سختی از وی بدل گرفتند و در صدد فرصت بودند تا از وی انتقام بگیرند.

نور الله خان قرایی با فبول خطر مرگ،سالیان درازی برعلیه زورگویی و تهاجم ناقلین مقاومت نموده و مردم خویش را بسیج ومتحد کرد. بعداز وقوع کودتای نظامی اردیبهشت (ثور) سال ۱۳۵۷ وی به منظور حفظ امنیت جانی خود و اقوام خویش به صفوف تنظیم های جهادی پیوست.

بعد از کشیده شدن حد فاصل بین شهر ها و محلات بنام « منطقۀ دولت » و « منطقۀ مجاهد» وی مجبور به تاسیس « کمیتۀ مجاهدین» در کوه های سربه فلک کشیدۀ قرایی شد. او، با شناختی دقیقی که از حقیقت وجودی احزاب و تنظیم های جهادی در پاکستان داشت میدانست که

[۴۶۹]همان اثر.ص۱۲۴.

تنظیم های مذکور ۸۰-۹۰درصد اصالت پشتونی دارند. کمیته ای که وی تاسیس کرد، سالهای درازی بدون ارتباط با تنظیم های جهادی مقیم پاکستان، فعالیت نموده و به وسیلۀ مردم محل و تهاجم بالای پُسته ها و اهداف دولتی خودرا تجهیز و تمویل می نمود.

در این هنگام وی در جستجوی یک حمایت کنندۀ تجهیزاتی به « اتحادیۀ اسلامی سمت شمال» آزاد بیک کریمی پیوست.

در سالهای ۱۳۵۹- ۱۳۶۰ در سطح ولایت فاریاب دوگروه جهادی و کمیتۀ مجاهدین موجود بود که با تهاجم وسیع و گسترده به پسته های نظامی و اهداف دولتی در شهرمیمنه حمله نموده، دولت محلی را به سختی در مضیقه گذاشته بودند.یکی کمیتۀ مجاهدین نورالله خان قرایی و نبی جان زارع و دیگر کمیتۀ مجاهدین مولوی عبدالغفور رضایی، مشهور به « مولوی قره» بود.

این دو کمیتۀ مجاهدین با وجود اینکه سران آن از اهالی بومی محیط بودند ولی، کمیتۀ مولوی قره با وابسته بودن به « حرکت انقلاب اسلامی» مولوی یونس خالص، ویرا تحریک میکرد که برضد هموطنان خود لشکر کشی نموده و آن را تضعیف کند. سالهای مذکور و بعداز آن مشحون است از جنگهای خونین بین این دوگروه رقیب سیاسی که به تدبیر سازمان استخبارات دولت بنام «خاد» در بین کمیته های مجاهدین راه اندازی می گردید. هدف اصلی مولوی قره این بود که تمام کمیته های مجاهدین را ازبین برده و یا به نحوی از انحا آنهارا یکدست و تابع خود بسازد. یکی از تاکتیک های جنگی مولوی قره این بود که با تربیت فرماندهان جهادی

بیرحم و قسی القلب، بر حریفان نظامی اش غلبه یابد .[۴۷۰] روی این منظور وی قوماندانان جهادی بیرحمی چون « قاری رشید عرب» را به میدان آورده و استفادۀ اعظمی از آنها کرد.

یکی از دشمنان اصلی کمیتۀ نورالله خان قرایی، کمیته های مربوط «حزب اسلامی» گلبدین حکمت یار، مربوط انجنیر نسیم مهدی و ضیا ضابط بود که عملاً از ناقلین وحاکمیت آنان بر اهالی بومی، حمایت نموده و دشمن خونی وی بودند. بنابر همین ملحوظ وی در دوران جهاد نفسی براحتی نکشیده و همواره مناطق و قرارگاه های کمیته اش مورد تهاجم احزاب و تنظیم های رقیب و ایجاد تفرقه بین وی و هم پیمانانش گذشته و بر اثر این توطیه ها و دسایس جان خودرا از دست داد.[۴۷۱]

نور الله خان قرایی در یکی از جنگهای تنظیمی که فی بین کمیته های مخالف مجاهدین در فاریاب ، به تدبیر مقامات حزبی و دولتی در سال ۱۳۶۳ براه انداخته شده بود، به طرز نامردانه ای ویرا باسناریوی فریبندۀ ارتباط با دولت، به طور مخفیانه به شهرمیمنه خواسته و سپس در قسمت « باغ آقا رحیم زارع» کشته و سر وی را به کمیتۀ مجاهدین بازاربای الماری ارسال نموده، جسد بیجان وی را در « کوتل شیرینک» المار می اندازند.[۴۷۲] بعد از مرگ فاجعه بار نورالله خان قرایی، با وجود تعویض نظام ، دستگاه حاکم، خانواده و بستگان ویرا نیز آرام نگذاشت وهمواره درصدد بود تا از

---

[۴۷۰] همان اثر. ترجمۀ صفحات ۱۲۴-۱۲۵.

[۴۷۱] همان اثر. ترجمه صفحه.۱۲۶.

[۴۷۲] به استناد یک نوشتۀ تحقیقی منتشره صفحۀ فیسبوک شخصی من. دراواسط دهۀ نود.

آنان انتقام بگیرد. زمانیکه در سال ۱۳۸۴ پسر وی بنام «خیرالله قرایی» خودرا کاندید وکالت در پارلمان نمود، با وجود اخذ آرای بلند در سطح ۱۵-۲۰ هزار رأی ، مسوولین کمیسیون مرکزی دفتر انتخابات ، آرای وی طی چند روز به ۲-۳صد رأی تنزیل داده و مانع ورود وی به پارلمان شدند.

مذکور پس از مشاهدۀ این تخلفات دیگر خودرا کاندید نکرد و تا اوایل دورۀ اشرف غنی، رییس جمهور فراری، در منطقۀ خویش مانده و با تشکیل قطعۀ نظامی به دفاع از مردم و منطقۀ خود پرداخت و چندین بار جلو تهاجم گستردۀ ناقلین را که میخواستند اولسوالی المار را تسخیر کنند گرفته و مانع پیشروی شان گردید.

او، طی جنگهای خونین چندین بار زخم برداشت و دریکی از این جنگها که به تدبیر ناقلین و حمایت مخفیانۀ دولت صورت میگرفت، پسرجوانش را از دست داد و خود وخانواده اش به زحمت توانستند از منطقه فرارکنند وسالیان درازی است که درغربت زندگی میکند.[۴۷۳]

[۴۷۳]افغانستانده سیاسی اینتیلیش لر تاریخی.ص ۱۲۷.

منابع و مآخذ

۱.آژند.یعقوب (۱۳۸۷)تاریخ ایران دورۀ تیموریان (مترجم) جامی. چاپ سوم. تهران.

۲.آقابخشی،علی مینو افشاری راد(۱۳۸۳)فرهنگ علوم سیاسی. تهران: چاپار.

۳.ص۳۶. ارزگانی، مسیح. (۱۳۹۰) افغانستان رنگین کمان اقوام. کابل: صبح امید.

۴.افغان. محمد حیات خان (۱۳۸۶)حیات افغانی. مترجم فرهادظریفی وعبداللیف یادطالبی.تحشیه وتعلیقات کاندیداکادمیسین عبدالشکوررشاد .

۵.امینی. محمد کاظم(۱۴۰۲)شخصیت های معاصرترکی زبانان افغانستان. اولین ها.شابک:۹۷۸-۶۲۲-۸۲۲۰-۳۶-۹ تهران.

۶.امینی. محمد کاظم(۱۳۸۳) یادنامۀ نفیر فاریابی.موسسۀ انتشارات باختر.بلخ.ص,۴۶

۷.امینی. محمد کاظم(۱۴۰۳) امیر تیمور توزوکلری.(علی توره ساغونی و حبیب الله کرامتوف ترجمه سی. الفبا اوگیروچی شیخ شهاب الدین یسوی)مطبعه دوستان. بلخ.

۸.امینی. محمد کاظم (۱۳۹۹)فاریابده سیاسی اینتیلیش لرتاریخی.نشرات جریدۀ میمنه.مطبعۀ دوستان.بلخ.ص,۲۲

۹.امینی.محمد کاظم(۱۳۸۹)حماسۀ دولت کپتان.نشرات جریدۀ مستقل میمنه. انتشارات شمال. بلخ.ص,۱۴

۱۰.امینی.محمد کاظم (۱۳۸۴) افغانستانده گی اوزبیک شاعرلری. انتشارات انجمن قلم افغانستان. مطبعۀ میوند.کابل.صص ۲۶-۲۸.

۱۱.امینی. محمد کاظم(۱۴۰۳) رنگین کمان شعر.تذکرۀ سخنوران فاریاب. موسسه انتشارات علم و فرهنگ طاها. تهران.صص ۲۱۹-,۲۲۱

۱۲.امینی. محمد کاظم.جغرافیای تاریخی وتاریخ میمنه از ظهور اسلام تا اوایل قرن نوزدهم. تالیف محمد کاظم امینی(اثر زیر چاپ) ص ۵۶.

۱۳.امینی.محمد کاظم(۱۳۸۸) افغانستان در دو ونیم قرن اخیر.(ترجمه فارسی بخش افغانستان از تاریخ سیاسی، اقتصادی وفرهنگی آسیای میانه. تالیف سید مبشر سلیمان کاسانی) انتشارات ففتا.موسسۀ انتشاراتی نور.کابل.ص,۲۰۹

۱۴.امینی. محمد کاظم (۱۴۰۳) سفردر سنگلاخ (نویسنده احمد قلی خان راجی) انتشارات علم و فرهنگ طاها. تهران.ص۱۳

۱۵.امینی. محمد کاظم (۱۳۹۰) شرحی پیرامون تُرک تباران افغانستان. گونار یارینگ.ترجمۀ دکتربرنا آصفی. کابل.

۱۶.امینی. محمد کاظم (۱۳۹۹) جغرافیای عمومی فاریاب. نشرات جریدۀ مستقل میمنه. مطبعۀ دوستان. بلخ.

۱۷.امینی. محمد کاظم(۱۳۸۳) یادنامۀ نفیر فاریابی.موسسۀ انتشارات باختر.بلخ.ص۴۶

۱۸.امینی. محمدکاظم(۱۳۸۸) تاریخ میمنه. نشرات جریدۀ مستقل میمنه. انتشارات شمال. بلخ. ص,۴۷

۱۹.انتظار..احمد جاوید(۱۳۸۹) جوزجان در آیینۀ تاریخ. جوزجان.

۲۰.الیم بیات.محمد عمر (۱۳۸۶) جوزجان در صد سال اخیر. مطبعه فرهاد.بلخ.

۲۱.بارتولد.واسیلی ولادیمیروویچ(۱۳۷۶) تاریخ ترک‌های آسیای میانه. (ترجمه دکتر غفار حسینی) تهران،توس.

۲۲. باقری، اسماعیل. (۱۳۹۶) «ساختار سیاسی افغانستان، رئیس جمهور و رئیس اجرایی،» مطالعات راهبردی جهان اسلام.ص۱۶۱.

۲۳.پاپلی یزدی. محمد حسین(۱۳۷۲) افغانستان: اقوام - کوچ‌نشینی (مجموعه مقالات) مشهد.

۲۴.تاشقین بهایی(۱۴۰۲) خمسه امیرعلیشیرنوایی.(باشرح آیات و احادیث و اصطلاحات) نشرات واژه . کابل.

۲۵.جوادی، محمدآصف. (۱۳۹۷) فرایند ناتمام تکوین دولت مدرن در افغانستان، تهران: سخنوران.ص۳۰

۲۶.جوانمردی صاحب.مرتضی (۱۳۸۴)نسل زدایی: ساختار عناصر جرم. مجلۀ دانشکدۀ حقوق و علوم سیاسی.شمارۀ ۶۸.ص,۶

۲۷.جوناتان ال- لی(۱۳۶۹) تاریخ میمنه.ترجمه عبدالوهاب فنایی. نشرات اکادمی علوم افغانستان.کابل.ص,۵۵

۲۸.حبیبی.استاد عبدالحی(۱۳۶۲) جنبش مشروطیت در افغانستان. مطبعه دولتی کابل.ص۴۶.

۲۹.حافظ ابرو. عبدالله بن لطف الله(۱۳۸۰)زبده التواریخ. (در۴جلد) ج۳. ناشر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.چاپ یکم. تهران.شابک:۹۶۴-۴۲۲-۳۶۵-۹.ص۳۹.

حساس.صالح محمد (۲۰۱۶) نقد ها و پاسخ ها. مطبعۀ صورتگر.بلخ-مزارشریف.صص ۲۳۴ و۲۳۵.

۳۰.حسینی تربتی. ابوطالب(۱۳۴۲) تزوکات تیمور کورگان.تحریربه فارسی.اکسفورد۱۷۷۳. ج۱.ص۳.چاپ آفست تهران.

۳۱.خانوف.تیمور (۱۳۷۲) تاریخ ملی هزاره.ترجمۀ عزیز طغیان.انتشارات اسماعیلیان.قم.ص۲۴۹.

۳۲.خالقی.ابوالفتح (۱۳۹۴) حقوق بین الملل کیفری اختصاصی.تهران انتشارات مجد. چاپ اول.ص,۵۲

۳۳.خمینی(امام) روح الله (۱۳۷۹) صحیفه امام(۲۲جلدی).تهران انتشارات مرکز نشر آثار امام خمینی. چاپ پنجم.

۳۴.دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷) نسخه دیجیتال. لغت نامه. براساس نسخه فیزیکی ۱۵ جلدی انتشار سال.

۳۵.دهخدا. علی اکبر(۱۳۹۹)موسسه لغت‌نامه دهخدا و مرکز بین‌المللی آموزش زبان فارسی. دانشگاه تهران.

۳۶.رضا.عنایت. (۱۳۸۹) ایران و ترکان در روزگار ساسانیان. نویسنده . نشر. علمی و فرهنگی.ص ۲۳۰.

۳۷.ریاضی هروی.محمد یوسف. بیان الوقایع. بی تا. نسخه سوم.ص ۲۶۰. نسخه پی- دی – ایف.

۳۸.سردار حیات الله خان. بقرارنصاب مجوزۀ ابتداییه پنجم. حسب الارشاد والتصویب حضرت وزیراشرف معارف. بقرارنصاب مجوزۀ ابتداییه پنجم.
۳۹.سیستان.جی.بی. تیت.مترجم غلامعلی رییس الذاکری.ص۷۱.
۴۰.شرعی جوزجانی.دکتر سید عبدالحکیم (۱۳۹۲) یوره ک سر لری. شعرلرتوپلمی. به کوشش محمد حلیم یارقین. نشرات انجمن قلم افغانستان.کابل.
۴۱.شهرانی.دکتر عنایت الله(۱۳۸۳) شرح حال و زندگی پروفیسر غلام محمد میمنگی. انتشارات قیزیل چوپان. ص۲۳
۴۲.شعور.دکتر اسدالله (۱۳۶۷) مفاهمۀ شفاهی و سیر تاریخی آن در افغانستان.کابل.
۴۳.موسوی .عسکر(۱۳۷۹)هزاره های افغانستان(تاریخ، فرهنگ، اقتصاد و سیاست)مترجم اسدالله شفایی.تهران.انتشارات موسسه فرهنگی هنری نقش سیمرغ.ص,۱۷۲
۴۴.محسنی، محمدرضا (۱۳۸۹) *پان‌ترکیسم، ایران و آذربایجان*، انتشارات سمرقند.ص,۹۷
۴۵.مهدی. دکتر(۱۴۰۲) ضرورت بازنویسی تاریخ افغانستان. انتشارات زوار.
۴۶.میسن.روایتی ازسفرهای گوناگون دربلوچستان،افغانستان وپنجاب.قلات به هنگام اقامت دراین کشورها.لندن.۱۸۴۴میلادی.ص۱۶۳Masson
۴۷.مجاهد. سید امین (۱۳۸۸) بایزید روشان او دهغی نری لید.(مجموعۀ مقالات سیمینار سیصدمین سالروز تولد بایزید روشان) به کوشش سید محی الدین هاشمی.کابل اکادمی علوم.

۴۸.نامق شهرانی. برهان الدین(۱۳۹۹) بابرنامه.ظهیرالدین محمد بابر.ترجمه و توضیحات.نشرات کانون فرهنگی قیزیل چوپان.انتشارات پرند.کابل.

۴۹.نفیسی.سعید(۱۳۴۴) در مکتب استاد.موسسۀ مطبوعاتی عطایی.تهران.ص۴۹

۵۰.عزیزی.ستار(۱۳۸۶)حمایت ازحق موجودیت اقلیت ها درپرتو مجازات مرتکبین و ژنو ساید در رویۀ قضایی بین المللی.فصلنامۀ حقوق.دورۀ۳۷.شماره ۴.ص۱۲۹(مقاله).

۵۱.علی بیکی، فهیمه(۱۳۸۰) دانشنامه جهان اسلام. زیر نظر علامعلی حداد عادل.ج۶.بنیاد دایرۀ المعارف اسلامی، تهران، چاپ اول.ص۲۴۳

۵۲.غبار. میزغلام محمد(۱۳۴۶) افغانستان در مسیر تاریخ. نشر موسسۀ بیهقی. مطبعۀ دولتی کابل.صص۷۹-۸۰

۵۳.فرهنگ. محمد صدیق(۱۳۸۳) افغانستان درپنج قرن اخیر. ص۶۳۵..

۵۴.قیصاری. سید ابراهیم(۱۳۹۶)دولت اوزبیک های کوچی دامپرور چادر نشین دشت قپچاق.(مولف: بوری احمدویچ احمدوف)انتشارات ومطبعۀ سعید.ص۳۳

۵۵.کاتب. فیض محمد(۱۳۹۳) سراج التواریخ.ج۳.بخش ۲.موسسه انتشارات عرفان.تهران.ص,۲۶

۵۶.کاتب هزاره.فیض محمد(۱۳۹۱) نسب نامۀ افغانان..تهران .

۵۷.کارگر. محمد ناصر(۱۳۹۸) شانلی توران.(ایرگش اوچقون نینگ شعرتوپلمی) مزارشریف.بلخ.

۵۸.کریمی. عبدالوهاب(۱۴۰۱)نسل زدایی هزاره های ارزگان از منظر حقوق بین المللی کیفری.انتشارات صبح امید دانش. قم.ص ۵۶.

۵۹.کاتب هزاره . فیض محمد.(۱۳۳۳) سراج التواریخ.مجلدسوم(درذکرسلطنت اعلیحضرت امیرعبدالرحمن خان).مطبعۀ حروفی دارالسلطنۀ کابل.سنه۱۳۳۳. ص۳۹۴.

۶۰.کوهی. محمد ناصر(۱۳۲۷) ارمغان میمنه .، نشرات مطبعه ستوری میمنه.

۶۱.کسروی. احمد(۱۳۵۱)تاریخ مشروطۀ ایران. انتشارات امیر کبیر.تهران.صص۱۲۲-,۱۲۳

۶۲.کلیفورد، مری لوئیس (۱۳۶۸) افغانستان، ترجمه مرتضی اسعدی. تهران.

۶۳.لعل زاد.دکتور(۲۰۱۲) میرویس کندهار یاشهزاده فارسی.(نویسنده افسرسویدنی.لندن۱۷۲۴میلادی).برگردان.

۶۴.لبیب. سید محمد عالم (۱۳۸۳) تاریخ مقیم خانی (تالیف منشی محمدیوسف شبرغانی) نشرات کتابخانه سبا. پاکستان.

۶۵.وامبیری.آرمینوس(۱۳۷۰)سفرنامه درویشی دروغین به خانات آسیای میانه. انتشارات امیرکبیر.تهران.ص ۳۲۰

۶۶.یارقین. محمد حلیم(۱۳۸۳) برگهایی از تاریخ اوزبیکان افغانستان.انتشارات انجمن فرهنگی میرزا اولوغ بیک. بلخ.

۶۷. نخبگان شماره یکم. داکتر عبدالرحمن محمودی. انتشارات بنگاه میوند. صص۱۱۱و۱۱۲و۱۱۳.

منابع اینترنتی

1.https://farsi-alarabiya-net.cdn.ampproject.org/v/s/farsi.alarabiya.net/amp/afghanistan/\2019/01/15/
2.https://fa.wikifeqh.ir/
3. https://wpayman.com/turks-in-afghanistan1/
4.https://farhangemelal.icro.ir//news/22021
5. https://abadis.ir/fatofa//
6. https://dehkhoda.ut.ac.ir)

https://www.cgie.org.ir/fa/article/233644/%D8%A7
https://www.cgie.org.ir/fa/article
https://fa.wikinoor.ir/wiki/
https://indianislamicmanuscript.com/book/view/1673177498
https://fa.wikifeqh.ir/
https://fa.wikinoor.ir/wiki/
https://fa.wikifeqh.ir/
https://wikijoo.ir/index.php/
https://fa.wikipedia.org/wiki/
https://www.ariaye.com/dari5/tarikh/arianfar5.html
Marvin,Grodekoffs rid to Heart.p.38 et seq.
https://www.ariaye.com/dari7/siasi/tordi2.html
https://ishanch.blogfa.com/1387/05
https://www.ariaye.com/dari7/siasi/tordi2.html
https://wwwfacebook.com/share/p/ 16MqZxERPW/ kazim amini
https://wwwfacebook.com/story.php?story fbid=111886745084815&id=100796902860466&locale=fa IR
https://www.beytoote.com/art/negah-gozashte/were-companions.html

https://www.kabulnath.de/Schankar%20Dara/Minare%20Chaka
.ri/Dr.%20 Asadulah%20Shour/Toura%.htmi.

https://www.kabulnath.de/Schankar%20Dara/Minare%20Chaka
ri/Dr.%20 Asadulah%20Shour/Toura%.htmi.
https://www.farhangekhorasan.ir/article_13597.html
https://af.shafaqna.com/FA/219295
https://af.shafaqna.com/FA/219295
https://m.facebook.com/ManguBitiklar/photis/a.134335206758
881/501791516679913/? type=3
https://m.facebook.com/ManguBitiklar/photis/a.134335206758
881/501791516679913/? type=3
https://www.khorasanzameen.net/php/read.php?id=1600
[1] https://www.ariaye.com/dari7/siasi/tordi2.html

منابع پژوهش میدانی

۱.خاطرات و چشمدیدهای شخصی مولف در سالهای ۱۳۸۳-۱۳۹۰ این دوره براساس معلومات از افراد مسوول درجه اول میباشد.

۲.روایت ها از سالهای حیات پدر مرحومم ۱۳۶۳- ۱۳۶۰ .

۳.روایت ها براساس معلومات و گزارشات کاری مرحوم غلام سرور معروف به(درمندر) مدیر لیسه پسرانه بلوچ شاه نادر که ساختمان و باغ معمور آن مکتب نتیجهٔ زحمات ۱۰-۱۵سالهٔ شباروزی وی است، که طی مقاله ای پژوهشی بنام(دیکتاتور مصلح) از طریق صفحه شخصی فیسبوک در ۴-۵ شماره مسلسل طی اواسط دهه نود نشر گردید.

۴.مقاله پژوهشی مولف بزبان اوزبیکی بنام(سلطان حسین میرزا بایقرا اوغیرلنگن اوزوگی نینگ سرگذشتی).
۵.مقالۀ تحقیقی مولف بنام (سرگذشت تاریخی بالاحصار میمنه که طی ۵-۶ قسمت در اوایل سال ۱۴۰۲ از طریق صفحۀ فیسبوک شخصی من نشر گردید.
۶. معلومات و گزارش الحاج عبدالجلیل قوتوری. ملیت:اوزبیک سکونت :شهرمیمنه. گذر عربخانه. عقب ساختمان ریاست صحت عامۀ فاریاب. سن: ۷۵-۸۰ ساله . شغل: دکاندار مندوی عمومی شهرمیمنه.
۷.قدیربیک تیمور اوغلی.ملیت اوزبیک.ولایت فاریاب.شهرمیمنه. لیسانس حقوق و علوم سیاسی.مقیم آلمان. میونیخ.سن ۲۶-۲۸ساله.

کلکسیون ها

کلکسیون مجلۀ لمر. سال ۱۳۵۰. سال اول نشراتی. مقاله محمد رفیق یحیایی
کلکسیون جریده فاریاب سالهای ۱۳۶۹-۱۳۷۰.

منابع به زبان انگلیسی

1.China Inside Out. به کوشش Pál Nyiri و Joana Breidenbach. ص ۱۹۳.
Cole, Jeffrey (2011), Ethnic Groups of Europe: An Encyclopedia, ABC-CLIO, ISBN 1-59884-302-8

2.Lee, Joo-Yup (2016). "The Historical Meaning of the Term Turk and the Nature of the Turkic Identity of the Chinggisid and Timurid Elites in Post-Mongol Central Asia". Central Asiatic Journal. **59** (1–2): 103–108.

3.Vivin, Alexander (2019). "A Sketch of the Earliest Mongolic Language: the Brāhmī Bugut and Khüis Tolgoi Inscriptions ternational Journal of Eurasian Linguistics. **1** (1): 162–197. doi:10.1163/25898833-12340008. S2CID 198833565

4.Peter B. Golden, Introduction to the History of the Turkic People, p. 12: "... source (Herod.IV.22) and other authors of antiquity, Togarma of the Old Testament, Turukha/Turuska of Indic sources, Turukku of Assyrian..."

5.Turkic peoples». Encyclopædia Britannica..

6.Faruk Suümer, Oghuzes (Turkmens): History, Tribal organization, Sagas, Turkish World Research Foundation, 1992, p. 16)

7. American Heritage Dictionary (2000). "The American Heritage Dictionary of the English Language: Fourth Edition – "Turk bartleby.com. Retrieved 7 December 2006.

8.Golden, Peter B. "Some Thoughts on the Origins of the Turks and the Shaping of the Turkic Peoples". (2006) In: Contact and Exchange in the Ancient World. Ed. Victor H. Mair. University of Hawai'i Press. p. 143

9.T. Allsen, P. B. Golden, R. K. Kovalev, and A. P. Martinez (2012), ARCHIVUM EURASIAEMEDII AEV, p. 85

10.Clauson, G. An Etymological Dictionary of Pre-13th Century Turkish (1972). p. 542-543

11.Faruk Suümer, Oghuzes (Turkmens): History, Tribal organization, Sagas, Turkish World Research Foundation, 1992, p. 16)

12. American Heritage Dictionary (2000). "The American Heritage Dictionary of the English Language: Fourth Edition – "Turk bartleby.com. Retrieved 7 December 2006.

13.Golden, Peter B. "Some Thoughts on the Origins of the Turks and the Shaping of the Turkic Peoples". (2006) In: Contact and Exchange in the Ancient World. Ed. Victor H. Mair. University of Hawai'i Press. p. 143.

14.T. Allsen, P. B. Golden, R. K. Kovalev, and A. P. Martinez (2012), ARCHIVUM EURASIAEMEDII AEV, p. 85
Clauson, G. An Etymological Dictionary of Pre-13th Century Turkish (1972). p. 542-543

15.Acheson, Ben (۳۰ ۲۰۲۳ ژوئن). The Pashtun Tribes in Afghanistan: Wolves Among Men (Pen and Sword Military. pp. ۱۴. ISBN 978-1-3990-6924-3

16.Henry Walter Bellew, *The Races of Afghanistan, brief being a account of the principal nations inhabiting that country* (London: Thacker, Spink & Co, 1880) 14. See his other works: *Introductory remarks to an inquiry into the ethnography of Afghanistan* (London, Butler & Tanner 1891); *An enquiry into the ethnography of Afghanistan* (Woking, UK, Oriental University Institute

17.Gunnar Jarring, ***On the distribution of Turk tribes in Afghanistan*** (Lund/Leipzig: CWK Gleerup/Otto Harrasowitz, 1939) 10.

منابع ترکی

Aydemir, Hakan (2–3 December 2022). "TÜRK Adının Kökeni Üzerine (On the origin of the ethnonym TÜRK 'Turkic, Turkish') + an English abstract". In Şahin, İbrahim; Akgün, Atıf (eds.). Türk Dunyası Sosyal Bilimler - Sempozyumu İzmir: Ege University.

منابع انترنتی

۱Bayani Social & Culitural Foundition.facebook.com

https://wwwfacebook.com/share/p/ 16MqZxERPW/ kazim amini
https://www.facebook.com/13419817349251/photos/a.1343352067588
81.1073741826.134198173439251/344578575734542/?type=
https://wwwfacebook.com/story.php?story
fbid=111886745084815&id=100796902860466&locale=fa IR
https://www.beytoote.com/art/negah-gozashte/were-companions.html
https://www.farhangekhorasan.ir/article_13597.html
https://af.shafaqna.com/FA/219295
https://af.shafaqna.com/FA/219295
https://m.facebook.com/ManguBitiklar/photis/a.134335206758881/50
1791516679913/? type=3
https://www.facebook.com/kazim.amini/posts/954963831321860

https://m.facebook.com/ManguBitiklar/photis/a.134335206758881/50
1791516679913/? type=3
بروفیسر مقاله[1] https://www.khorasanzameen.net/php/read.php?id=1600
بسم الله توردیقل میمنگی .
http://www.ariaye.com/dari7/siasi/tordi2.html
https://mariadaro.com/archives/23327
https://porananews.com/7835/
https://www.kabulnath.de/Schankar%20Dara/Minare%20Chakari/Dr.
%20Asadulah%20Shour/Toura%20htmlhttps://sapidadam.com/posts/a
fghanistan/8018
https://www.ariaye.com/

نویسنده هیچ منظور خاصی جز نوشتن تاریخ مردم و محیطی که همواره همچون بردگان جنگی و سرزمین مغلوبه با انها برخورد شده و همواره برجان و مال و ننگ و ناموس آنان تهاجم صورت گرفته و در هیچ دوره ای به انها به عنوان یک انسان، یک مسلمان و یک هموطن نگریسته نشده مطمح نظر نبوده ونیست. متاسفانه براثر مدیریت سؤ حاکمیت های تمامیت طلب در حالیکه کشورهای همسایهٔ مان به قدرت های اتمی مبدل شده و به انرژی هستوی دسترسی پیداکرده و راکت های دور برد با کلاهک هستوی می سازند ، ولی مردم کشورمان بخاطر پیداکردن مکان امن، سیر کردن شکم از نیم قرن بدینسو سربار کشورهای همسایه بوده با انواع مظالم و خشونت ها در اوج بیکاری و گرسنگی از کشور فرار میکنند

من به عنوان یک فرد مسوول و متعهد در برابر مردم و محیطی که در آن پرورش یافته و به کمال رسیده ام ، حق طبیعی و قانونی خود میدانم که با رسالت و ایمانداری مظالمی را که در حق گذشتگان و نسل موجود انجام یافته به عنوان وجدان بیدار عصر خود با استناد به منابع تاریخی بنویسم و به آیندگان برسانم .

در این اثر مضاعف بر مظالم حاکمیت های تمامیت توتالیتر، کم کاری و غفلت جامعهٔ تُرکی زبانان که نتوانسته اند نسبت عدم ظرفیت های لازمی از فرصت های پیش امده استفادهٔ اعظمی نمایند و مانند ابزاری در دست معامله گران و تیکه داران قومی که آنهارا اغوا نموده و همواره به منظور رسیدن به اهداف و مقاصد شخصی و خانوادگی و گروهی، عمل نموده اند نیز به بحث گرفته شده است.

محمد کاظم امینی

ISBN : 978-622-330-627-3